

بی شک، شاهراه رشد و کمال انسانی، نبرد با نادانی است، و طبیعی‌ترین بلکه والاترین راه تلاش فرهنگی، کنکاش و پژوهش در روش و منش راهبران و پیشوایان می‌باشد. برای این که مردم سره را از ناسره، روا را از ناروا، حق را از باطل و پوچی، و راه را از بی‌راهه برای رهروی خود تشخیص دهند؛ باید آموزه‌های هادیان و راهنمایان، و به‌ویژه معصومان را پیش روی خود داشته، و حتی از زندگی آنان مطلع باشند. درمقابل، باطل نیز خود را با هر زر و زیوری می‌آراید، و پوچی خود را پشت این پوشش‌ها می‌پوشاند، و در تمام ساعت‌های شب و روز، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را، با انواع امواج صدا و سیما و رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، به صد دام خود گرفتار کرده، و به ورطه‌ی نابودی خود می‌کشاند، و هزاران بی‌راهه و گمراهه‌ی شیطانی در پیش پای مردم می‌گستراند «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ». (انعام، آیه ۱۵۳).

برای این که این صراط مستقیم هدایت و راهنمای الهی، رهروان خود را به نقطه نظر مطلوب نهایی برساند، به‌ناچار باید مشعلی فروزان فراروی رهروان باشد، و این است که بحث و بررسی پژوهش و تحقیق و حتی بزرگداشت و تجلیل از الگوهای بشری و اسوه‌های انسانی، و به‌ویژه بزرگان و برگزیدگان الهی و پیشوایان دینی و مذهبی، و سعی و تلاش و کوشش و جهاد آنان، در واقع و حقیقت سخن از انسانیت و حکمت، و پاکی و سلامت خواهد بود.

مجمع جهانی اهل بیت **علیهم السلام**، با چنین هدف و رسالتی مقدس، انسانی و مکتبی، پیش از این، در سندج کردستان، همایشی به عنوان « **مودت ذوی القربای رسول خدا** » و

دیگری در بندر عباس به عنوان « امام جعفر صادق علیه السلام و تجدید حیات اسلام » برگزار نمود.

واینک که سال جاری را رهبر معظم حضرت آیه الله خامنه‌ای - مدظله العالی در سخنرانی خود در جوار مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام به عنوان «سال عزت و افتخار حسینی» مزین نمودند. مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام برای برپائی همایش مجددی به همین نام و نشان، دانشوران، فرهیختگان و نویسندگان را به تحقیق و تقدیم مقالاتشان فرا خواند.

در نتیجه این فراخوانی، مقاله‌های بسیاری به دبیرخانه همایش رسیده است، که مجلدات حاضر توسط « هیئت نظارت علمی مجمع » برای نشر برگزیده شده، که پس از ویرایش و تنظیم، همزمان با برگزاری همایش، به تشنگان فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به ویژه سرور و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام در موضوعات ذیل، تقدیم می شود.

(۱) شخصیت و سیمای امام حسین علیه السلام؛ (۲) عزت حسینی؛ (۳) اقتدار حسینی
(۴) حماسه حسینی؛ (۵) حماسه عاشورا؛ (۶) انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام؛ (۷) اهداف و آثار قیام امام حسین؛ (۸) امام حسین و اصلاح طلبی؛ (۹) نقش زنان در نهضت عاشورا؛ (۱۰) تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین علیه السلام؛

(۱۱) امام حسین علیه السلام و دیدگاه‌ها؛ (۱۲) امام حسین علیه السلام در آئینه شعر و ادب.

از همه نویسندگان و دانشورانی که فراخوان مقاله این «مجمع» را اجابت نموده و مقاله‌ای به دبیرخانه این اجلاس ارسال نموده‌اند، و در برپایی آن سهم و شریک شدند و گوشه‌ای

از تحقق هدف والای آن را برعهده گرفته‌اند تشکر می‌کنیم. هم‌چنین زحمات برادران
ارجمندی که دربررسی و ارزیابی، آماده‌سازی و ویرایش و نشر این مجموعه، همکاری
کردند سپاس می‌گوییم.

سیدمحسن موسوی

دبیر همایش سراسری امام حسین علیه السلام

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

بررسی زندگی امام حسین علیه السلام از ولادت تا شهادت

مقدمه

ای گشته فلک منور از رای حسین

افتاده ملک چو سایه در پای حسین

شد رنگ قمر عارض زیبای حسین

طوبی خجل از قامت رعناى حسین

ای گشته عیان بنزد اقبال حسین

دانسته ز قول نبوی حال حسین

خواهی که خداوند تو را دارد دوست

در دل جا ده محبت آل حسین

ملل پیشرفته جهان ملتی هستند که برای آینده‌شان از گذشته سرمشق گیرند و مسیر بزرگان، ابا و اجداد و اقوام خود را انتخاب کنند تا به مطلوب خود برسند. ملت رستگار آن است که اخبار تاریخی - ملی خود را حفظ و در آن سیر کند تا به سرحد کمال نائل گردد. جالب‌ترین صفحات اوراق گذشته تاریخ، شرح حال رجال و پیشوایان جامعه بشری است که برای سعادت خانواده یا ملت خود قیام کرده و گام‌های بلند برداشته و با

(ص ۱۰) خطرات خانمان برافکن مبارزه کرده‌اند و در نتیجه، نسل آینده و اخلاف آن‌ها از این مجاهدت برای پیشرفت و ارتقاء فردی و جمعی استفاده نموده‌اند. بهره‌گیری از سیره بزرگان، سنت بشری است که هر قوم و ملتی آداب و عادات، حرکات و سکنات، کردار و گفتار بزرگان خود را به عمل گذاشته و به صورت شئون ملی و رسوم اجتماعی درآورده است. پس مجموعه اندیشه و گفتار و کردار بزرگ یک قوم آداب ملیت و شئون قومیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد.

هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

میلاذ سید الشهدا

اشعه آفتاب وجود مبارک «با سوابقی که جبرئیل به پیغمبر خدا از مولود او خبر داده بود» روز پنج شنبه سوم شعبان [□] سال چهارم ^۲ هجرت در مدینه از مشرق دامان فاطمه زهرا علیهما السلام در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام پرتوافکن گردید. او دومین ثمره پیوند فرخنده علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیهما السلام بود.

[□] - مسار الشیعه، ص ۳۷؛ مصباح المتعجد، ص ۷۵۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۱؛ مفید در رشاد، ص ۲۱۸؛ پنجم شعبان را روز تولد دانسته‌اند.

^۲ - گذشت که برخی تولد امام حسن علیه السلام را در سال دوم دانسته‌اند که طبقاً باید تولد امام حسین علیه السلام را هم در سال سوم بدانند کلینی در (کافی، ج ۱، ص ۴۶۳) و شیخ طوسی در (التهدیب، ج ۶، ص ۴۱) بر این باورند.

حسین بن علی علیه السلام در دوران خود به شجاعت و آزادگی و ایستادگی در برابر ستم شهرت داشت. میلادش مانند زندگانی و شهادتش شگفت‌انگیز است. حضرت در مدت زندگی خود در کنار جدش رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم با آن حضرت ما نُنوس بوده و حتی وقت نماز از آن حضرت جدا نمی‌شد. رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم سخت به او و برادرش اظهار علاقه کرده و با جملاتی که درباره آنها فرمودند، گوشه‌ای از فضایل آنها را برای اصحاب بازگو کردند. اکنون در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه السلام نقل شده که بسیاری از آنها نظیر حدیث «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة» متواتر بوده و یا فراوان نقل شده است.

(ص ۱۱)

بعد از تولد حسین علیه السلام ، بی‌درنگ او را که شش ماهه به دنیا آمده بود، به حضور پیغمبر خدا صل الله علیه و آله و سلم بردند، به اتفاق تمام مورخان رسول خدا کام کودک را با آب دهان خود برداشت و زبان در دهان او گذاشت و او را شیرۀ جان خود سیراب کرد و فرمود: «حسین منی و انا من حسین» و آن طور که میل داشت حسین را پرورش داد و تربیت کرد تا بزرگ شد. ابن اثیر می‌نویسد: «در زمان تولد امام حسین علیه السلام ، رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و اسراری را به گوش او خواند و اماناتی به او تحویل داد. حسین هم اسرار و امانت جدش را بهتر از هر کس حفظ کرد و به عمل گذاشت.

در مسیر تاریخ سه نفر شش ماهه به دنیا آمدند

آنچه از تاریخ به دست می‌آید، سه نفر شش ماهه به دنیا آمده‌اند:

یحیی بن زکریا، عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السلام

عالمان طبیعی اروپا از روی موازین علمی تکامل ثابت کرده‌اند که جنین آدمی شش ماهه کامل نمی‌شود و زیست نمی‌کند. هر مولود شش ماهه ناقص الخلقه می‌شود؛ زیرا مقدار تکامل سلول‌های او به حد زیست نرسیده و می‌گویند هر مولودی باید کمتر از ۲۵۰۰ گرم وزن نداشته باشد و حد کمال جنینی او در نه ماهگی است و حال آن‌که حسین شش ماهه به دنیا آمد و این قول مورد انفاق فریقین است و از نظر صورت و سیرت هم زیباترین و کامل‌ترین افراد بشر بود. نه تنها نقصی در او دیده نشد بلکه به کمال جسمانی و رشد کامل روحانی خود رسید. قیام عاقلانه و حکیمانه او مثل اعلای کیاست و سیاست و نشانه جرئت بود. نباید حساب زندگانی ابی عبدالله را با سایر مردم عادی مقایسه نمود.

حسین مرد آسمانی بود و از آب و خاک دیگر عجین شده و نشوونما یافته و سیر فکری او باعث نجات بشر از نابخردی است.

(ص ۱۲) ابن شهر آشوب می‌نویسد: پس از تولد حسین، فاطمه مریض شد و رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم دایه خواست. حسین از پستان احدی شیر نخورد مگر آن که چهل شبانه روز از انگشت و زبان پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم تغذیه کرد تا بزرگ شد.

دوران کودکی سیدالشهدا علیه السلام

امام حسین علیه السلام تا هفت سالگی زیر نظر مقام نبوت و رسالت سایه‌وار حرکت می‌کرد و در کنار مهد عصمت و طهارت بود. تا سی و هفت سالگی در حجر ولایت مطلقه الهیه پدرش و تا چهل و هشت سالگی در کنار مهر و عاطفه امامت برادرش، حضرت مجتبی عمر گذرانیده و یازده سال هم دوره امامت و ولایت مطلقه خود او بود. بنابراین دوران

کودکی و جوانی، کمال و امامت او در مهبط نزول وحی و مهد عصمت و دامان ولایت و ساحل امامت و مکتب ولایت ادامه داشته تا عاشورا که سن او پنجاه و هفت سال سال و هفت ماه بود.

در تربیت حسین اسرار شرافت، پاکیزگی، فضیلت، سعادت، سیادت، شهامت، شجاعت استقامت و پافشاری در راه دین، عزت و حمیت، حفظ ناموس و حقوق دیگران، دست گیری از بینوایان، احقاق حق مستمندان تسلیم نشدن و زیر بار زور نرفتن، طرفداری از حق و حقیقت نهفته است.

سجایایی که حسین از جد و پدر و مادرش به ارث برد برای احدی امکان پذیر نبود.

در پرورشگاه محمدی شخصیت حسین عامل مؤثری در احیاء شریعت اسلام بود و مثل اعلاّی درس فضیلت و اخلاق گردید.

دوستی حسین برای پیغمبر نه تنها از راه عاطفه فرزندى بود، بلکه برای سفارشاتى بود که از زبان وحی گرفته و حسین را سبب جاودانگی و استمرار رسالت و نبوت خود شناخت.

(ص ۱۳)

حسین، احیاگر مجد و عظمت اسلام و سبب ابقاء حیات اجتماعى مسلمین برای همیشه گردیده و نقش او فراموش شدنی نیست.

حسین و نسب

امام حسین از حیث نسبت ممتازترین انسان است؛ زیرا جدش رسول خدا صل الله علیه وآله و سلم مادرش فاطمه زهرا، پدرش علی مرتضی، برادرش حسن مجتبی، خواهرش زینب کبری وهمسرش دختر یزدگرد پادشاه ساسانی است و این نسبت برای احدی نیست.

حسین و صورت و سیرت

خواند میر از شواهد النبوه نقل می کند که امام حسین علیه السلام صورتی زیبا و جمالی منور داشت که چون در خانه تاریک می نشست از سفیدی رخسار مبارکش محیط اطراف روشن می شد و همه می دانستند امام حسین علیه السلام است.

حسین بن علی شخصاً داری مزایایی بود که دیگران فاقد آن بودند و سرتاسر زندگیش عجیب بود؛ یکی آن که شش ماهه به دنیا آمد و دیگر آن که شهادتش بی نظیر بود. در قیام خونین او بسیاری از کلمات عملاً ترجمه شد که اگر حسین علیه السلام نبود این کلمات معنا نمی شد: عشق و اراده و صبر و فداکاری از جمله آن موارد است. سالار شهیدان در حسن خلق، تواضع، ادب، بخشش، صله رحم، راستی، درستی، عبادت، فراست و ذکاوت، شجاعت و شهامت، آزادی و سعادت، فداکاری و گذشت، امیدواری و آرزو، شرافت و عشق، مرام و مسلک، صبر و بردباری، سیاست ملی و مظلومیت اجتماعی دارای نبوغ فکری بود. این کلمات را چنان معنا کرد که تاکنون کسی چنین معنا نکرده است.

امام حسین علیه السلام سرباز با شخصیت وفداکار اسلام است که درس آزادی و فداکاری و مجد و عظمت را به مسلمین آموخت و در صورت و سیرت بی نظیر و ممتاز بود.

حسین بر دوش پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم

شیبانی از عبدا.. بن شداد روایت می کند که پدرش گفته در یکی از اوقات نمازهای جماعت خدمت پیغمبر بودم ایشان حسن و حسین را بر دوش خود سوار کرده بود و چون نزدیک شد، آنها را بر زمین گذاشت. آن گاه برای نماز جماعت تکبیر گفت . هنگام سجود خیلی طول کشید. من سرخود را بلند کردم، دیدم حسین بر پشت پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم سوار شده. من دوباره به سجده رفتم. چون نماز تمام شد، بعضی گفتند : یا رسول الله میان دو سجده آنقدر طول دادی که ما گمان کردیم امری حادث شده و یا وحی بر تو نازل شده، فرمود: هیچ کدام از آنها نبود، فقط پسر من حسین سوارم شده بود و من نخواستم او را پایین آورم صبر کردم تا خود فرود آید.

ابوسعید خدری روایت کرده که حسین را دیدم دوان دوان نزد پیغمبر آمد. رسول خدا نماز می خواند و حسین به گردنش آویخت و پیغمبر بادیست او را گرفت و تا به رکوع رفت، او را نگاه داشت.

بخاری از ابوهریره نقل می کند که حسین و حسن نزد پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم و در دامان مهر و عطوفت او بودند که هوا تاریک شد پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود بروید به حجره

مادرتان. گفتند تاریک است ما می ترسیم. ناگاه نوری ظاهر شد یا برقی زد و فضا را روشن کرد. حسنین به خانه مادر رفتند.^۱

ابوعمر بن عبدالله قرطبی نقل می کند که با چشم خود دیدم پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم حسین را صدا می کرد و او از دامان رسول الله بالا می رفت. آن گاه دهان حسین را می بوسید و می گفت: خدایا من حسین را دوست دارم تو نیز او را دوست دار.

(ص ۱۵)

حسین و فدایی شدن ابراهیم

در ترجمه المستقصی نقل کرده اند که پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم امام حسین را بر زانوی راست و ابراهیم را بر زانوی چپ خود نشانیده بود که جبرئیل نازل شد و گفت : خدایت سلام می رساند و می فرماید این دو فرزند را برای تو جمع نخواهد کرد و یکی را از تو باز خواهد گرفت، اینک بیندیش و هر کدام را خواهی اختیار کن.

پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم بر چهره حسین و ابراهیم نگریست و فرمود: اگر حسین وفات کند از مفارقت او دل من و علی و فاطمه هر سه خواهد سوخت، ولی اگر ابراهیم وفات یافت اکثر درد و حزن نصیب من خواهد شد و انتقال ابراهیم را قبول نمود و او را فدای حسین کرد و پس از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت.

^۱ - تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۱۶؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۴۷.

حسین علیه السلام ولباس های مختلف

لباس، معرف فرد و اجتماع است و با لباس می توان افراد و قبایل و ملل را از هم تشخیص داد. سادگی و بی آلاچی لباس نمونه سادگی و بی آلاچی روح است.

در روایتی مجلسی نقل می کند که در روز عید حسنین لباس رنگارنگ، تن کودکان مردم دیدند و از جدشان لباس خواستند، جبرئیل لباس حریر سفید آورد و آن گاه آنان لباس رنگین خواستند. طشتی آوردند جبرئیل آب ریخت و لباس حسن سبز و لباس حسین سرخ شد در این موقع حسین پنج ساله بود.

حسین علیه السلام دارای لباس های بهشتی بود؛ یعنی لباس مخصوص پیغمبر از تافته های نرم بود که فاطمه علیهما السلام تهیه کرده بود و بر او می پوشانید و می فرمود لباس بهشتی است.

حسین در بزرگی لباسش همانند لباس پیغمبر و پدرش علی بوده. عمامه تیره رنگ، پیراهن سفید، تعلین یمانی، انگشتر عقیق در دست داشت و ابن زیاد برای وارد

(ص ۱۶)

شدن به کوفه همین حيله را کرد که لباسی مانند لباس حسین پوشیده و نقاب بر او انداخت تا کسی او را نشناسد و آن گاه وارد دارالاماره شد.

چند روایت در مورد حسنین

«سئل رسول الله صل الله علیه و آله و سلم ایما اهل بیتک احب الیک قال صل الله علیه و

آله و سلم الحسن و الحسین»

از پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم پرسیدند کدام یک از اهل بیت خود را بیشتر دوست داری، فرمود:
حسن و حسین را.

شیخ طوسی از حدیث نقل می کند که پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشته ای بر من نازل شد که تا آن وقت به زمین نیامده بود. سلام کرد «وابشرنی ان ابنتی فاطمه سیده نساء اهل الجنة وان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة».

شیخ طبرسی نقل می کند که پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت عرش خدا را به نور حق زینت می کنند. حسن طرف راست و حسین طرف چپ عرض قرار خواهند گرفت.

و در روایتی دیگر درباره علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: هر کس با آنان جنگ آورد، من با او به جنگ می خیزم و هر آن که تسلیم آنها شود، من با او سر آشتی دارم.

رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم دست حسنین را گرفت و فرمود: هر که من و این دو پسر و پدر آنها را دوست دارد، روز قیامت در صف من قرار خواهد گرفت.

عایشه روایت کرده، یک روز صبح حسن و حسین و فاطمه و علی علیه السلام در زیر عبا پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم جمع شدند. آن گاه رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً».

علاقه رسول خدا به این دو فرزند، بر همه اصحاب آشکار بوده و همانطور که درباره امام حسین علیه السلام گذشت، پیامبر صل الله علیه و آله و سلم می کوشید تا مردم را از علاقه خود به این دو امام آگاه کرده و حتی می فرمود: خدایا دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد: «من احبنی فلیحب

(ص ۱۷) هذین»^۱، و فرمود: «من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني، و من أبغضهما فقد ابغضني»^۲ آن حضرت درباره این دو برادر فرمود: هما ریحانی من الدنيا»^۳، درباره امام حسین علیه السلام فضایل اختصاصی نیز آمده است که یکی از مشهورترین آنها، روایت «حسین منی و أنا من حسین»^۴. یحیی ابن سالم موصلی که از غلامان امام حسین علیه السلام بود، می گوید: با امام در حرکت بودیم. به خانه رسیدند و آب طلبیدند. کنیزی با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب «فضه‌ای» را درآورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسیار، آن گاه به نوشیدن آب پرداختند.^۵ از امام باقر علیه السلام روایت شده است که امام حسین علیه السلام در سفر حج پیاده حرکت می کرد، در حالی که چهار پایان او پشت سر او حرکت می کردند.^۶ نقل یک روایت هم در اخلاق امام حسین علیه السلام مناسب می نماید. ابن ابی الدنیا نقل کرده است که امام حسین علیه السلام بر گروهی از فقیران عبور می کرد که سفره شان پهن بود و غذایی فقیرانه داشتند. وقتی امام را دیدند، حضرت را دعوت کردند، آن حضرت پیاده شد و فرمود: «ان الله لا یحب المستکبرین»^۷ آن گاه نشست با آنها غذا خورد. پس از آن فرمود: شما دعوت کردید، من پذیرفتم. اکنون من شما را دعوت می کنم، باید بپذیرید. پس از آن به رباب گفت: تا هر چه آماده کرده بیاورد تا با هم بخورند.^۸

^۱ - ابن سعد، ترجمه الامام الحسین، ص ۱۳۵.

^۲ - همان، ص ۱۳۶.

^۳ - همان، ص ۱۳۱.

^۴ - همان، ص ۱۳۷.

^۵ - همان، ص ۱۴۶.

^۶ - همان، ص ۱۴۵.

^۷ - سورة نحل، آیه ۲۳.

^۸ - کتاب التواضع و الخمول، ص ۱۴۲.

اشتغال حسن و حسین علیه السلام در حضور پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم به بازی های کشتی، خط نویسی، و «لعب المداحی» چاله بازی با ریگ و گودال و خاک و مسابقه اسب سواری و تیراندازی و

(ص ۱۸)

سبقت در نماز و وضو و غیره بوده است.

سلمان فارسی روایت می کند که دیدم حسین در دامان پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم بود و می فرمود:

تو سید فرزند سیدی و پدر ساداتی، تو امام، فرزند امام و پدر ائمه هستی، تو حجت، فرزند حجت و پدر حجج خدایی، نه تن از نسل تو حجت خدا هستند و نهمین آنها قائم ایشان است.

خصال و مکارم اخلاق سیدالشهدا از زبان رسالت

شیخ صدوق در امالی از حدیفه الیمان روایت می کند که دیدم رسول خدا دست حسین را گرفته و فرمود: یا ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه فوالذی نفسی بیده انه لفی الجنة ومحبيه فی الجنة و محبی محبیه فی الجنة».

ای گروه مردم، این است حسین پسر علی بن ابیطالب، او را بشناسید. قسم به خدایی که جان من بدست اوست، حسین در بهشت است، دوستان حسین در بهشت اند و دوستان دوستان او نیز در بهشت خواهند بود.

نماز گزاردن حسین بر پدر و برادر و خواهرش

طبری در تاریخ کبیر می نویسد : چون امیرالمؤمنین علیه السلام از جهان در گذشت . حسن و حسین و عبدالله بن جعفر عامل غسل و کفن و دفن او شدند و او را در پارچه ای کفن کرده، دفن نمودند و بر او نماز خواندند و حسن علیه السلام نه تکبیر بر جنازه پدر گفت.

حسین علیه السلام و حج خانه خدا

مورد اتفاق مورخان است که حضرت حسین علیه السلام بیست و پنج سفر پیاده از مدینه به مکه برای حج رفته است؛ یعنی در مدت عمر، که بیشتر سنوات آخر زندگی آن حضرت بوده، بیست و پنج بار به خانه خدا رفته است.

(ص ۱۹)

حسین علیه السلام و کمک به مستمندان و صفات ممتاز ایشان

باری، حسین بن علیه السلام ظروف چوبی و قدح از پوست کدو داشته اند که در آن غذا می خوردند.

آن حضرت دارای این صفات ممتاز بوده : مهمان را گرمی می داشت، سائل را محروم نمی کرد و آنقدر می داد که بی نیاز می شد. صله ارحام می نموده و به تمام ارحام مقرری می داد تا بی نیاز گردند. با فقرا مجالست و معاشرت داشت و به درد دل آنها می رسید. پیاده ها را سوار می کرد. ارباب حوائج را به حاجت خود می رسانید. برهنه ها را می پوشانید. گرسنه ها را سیر می کرد. قرض مقروضین را ادا می نمود . پشتیبان ضعفا بود. دوست و شفیق ایتم بود. محتاجان را ضمانت و اعانت می کرد . هر مالی که برای او می رسید یک جا به سائل می داد تا دیگر گدایی نکند.

امام حسین علیه السلام به سائلی که از راه دور سراغ خانه کریم آمده بود، از پشت در چهار هزار درهم یا دینار داد و از این که اندک است، عذر خواست. با این اخلاق و بخشش حسین علیه السلام تمام فامیل و اقارب و عشیره و همسایگان و اهل مدینه و قبایل بدوی و ارباب حوائج دور دست را فریفته ملکات اخلاقی خود نمود.

در زیر آسمان مردی شجاع‌تر از حسین نبود، زیرا شرایط ابراز شجاعت در مواقع ابراز شجاعت پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام چنان نبود که در جنگ حسین علیه السلام موجود بود.

حسین علیه السلام و شرافت

امام حسین علیه السلام امام فطرتاً شریف بوده زیرا برای نجات ملت اسلام از هلاکت، اضمحلال و مرگ همیشگی قیام کرد و با بیان حق و حقیقت معانی شرف و شرافت را در خلال مسافرت خود برای مردم ترجمه کرد و اگر حسین علیه السلام با کردار و گفتار خود شرف را معنا نکرده بود، بسیاری دیگر از الفاظ واقعاً و در حقیقت بدون معنا در ابهام می‌ماندند!

حسین بود که شرافت محمد صل الله علیه و آله و سلم و آل محمد را روشن کرد و با فداکاری و سعی و

(ص ۲۰)

عمل، خاندانش را در نجات بشر و هدایت و ارشاد جامعه با منطق عملی مبرهن و ثابت نمود و خطر بزرگی که داشت مسلمین و اسلام را تهدید به مرگ می‌کرد، به شرافت نفس خود برطرف فرمود. اقتدار و عظمت و شرافت را برای پیروان اسلام ثابت کرد و

درخشان‌ترین مظاهر صفات فاضله را که به شرافت ترجمه می‌شود، بر مردم بیان فرمود و ملیت اسلام را جاویدان فرمود.

بزرگی به مردم و آزادگی است نه از مال و جاه و ملک زادگی است

زخوی نکو مرد یابد شرف نه از پرتو و دودمان سلف

که هر نیک و بد زاده آدمند زخوی نکو با شرف مردمند

حسین علیه السلام و علم و دانش

امام حسین علیه السلام در دانش وارث مقام نبوت و مکان امانت و ولایت و عصمت و طهارت بوده، علوم و دانش را از لسان وحی فرا گرفته و آنچه هم اخذ کرده به مرتبه علم الیقین اورسیده و لذا هرچه علما و فضلاء مکتب اسلام مانند : ابن عباس و محمد حنفیه و.. خواستند حسین را از رأی خود منحرف کنند، چون علم الیقین در کار خود داشت مانند

(ص ۲۱)

کوه پا برجا و استوار بر اجراء نقشه خود بود. اندیشه امام حسین مانند ساعت منظم کار می‌کرد و هیچ حادثه‌ای او را متزلزل نمی‌ساخت.

حسین علیه السلام از نظر روحی و جسمی شبیه پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم می باشد.

بزرگ آینه‌ای بود در برابر حق که هر چه بود سراپا در اوست عکس پذیر.

مراحل زندگی حسین بن علی علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام مدت شش سال از دوران کودکی خود را در زمان جد بزرگوار خود سپری کرد و پس از رحلت آن حضرت، مدت سی سال در کنار پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرد و در حوادث مهم دوران خلافت ایشان به صورت فعال شرکت داشت. امام حسین علیه السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان شکنان و ظالمان پرداخت. از آن حضرت خطبه‌ای از جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می‌کردند.^۱

حسین علیه السلام در مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام علی علیه السلام پس از آن پیروزی فرمود: «هذا اول فتح ببر که الحسین علیه السلام».^۲

زمانی عبیدالله بن عمر در صفین امام را صدا کرد و گفت که پدر تو قریش را چنین و چنان کرده است، امام او را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند که اینان به زور اسلام را قبول کرده‌اند، اما در اصل مسلمان نشده‌اند.^۳

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام (در سال چهارم هجری) مدت ده سال در صحنه سیاسی و اجتماعی در کنار برادر بزرگ خود حسن بن علی علیه السلام قرار داشت و پس از شهادت امام حسن علیه السلام (در سال پنجاه هجری) به مدت ده سال، در اوج قدرت معاویه بن ابی سفیان، بارها با وی پنجه درافکند و پس از مرگ وی نیز در برابر حکومت پسرش یزید قیام کرد و در محرم سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسید.

^۱ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۵.

^۲ - همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

^۳ - الفتوح، ج ۳، ص ۳۵.

(ص ۲۲) امام حسین علیه السلام در دوره امامت برادرش، از سیاست وی دفاع می کرد، آن حضرت در برابر درخواست های مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند : تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد، معنای این سخن آن بود که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. این نکته مهمی در مواضع سیاسی امام حسین علیه السلام است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، دلیلش نیز آن است که ما، حسین علیه السلام را بیشتر از زاویه اقدام انقلابی اش در کربلا می شناسم. مناسبات امام و معاویه و گفتگوهایی که در مواقع مختلف صورت گرفته، نشان از تسلیم ناپذیری امام از لحاظ سیاسی در برابر پذیرش مشروعیت قطعی معاویه است. یکی از مهمترین دلایل، نامه مفصل امام به معاویه است که ضمن آن به حقایق زیادی درباره جنایات معاویه در حق شیعیان امام علی علیه السلام اشاره شده است. امام در این نامه به معاویه نوشتند: من قصد جنگ و مخالفت با تو ندارم و در جای دیگری نیز بلاذری خلاصه نامه را ذکر کرده که یک جمله اضافه دارد. در آنجا آورده که امام به معاویه نوشتند: «وما أعلم فتنة أعظم من ولايتك هذه الامه»^۱ یعنی من فتنه ای سهمگین تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم. بعدها، وقتی معاویه رو در رو با حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت، به او گفت : آیا شنیدی ما بر سر حجر و اصحاب و شیعیان پدرت چه آوردیم؟ امام فرمود چه کردید؟ معاویه گفت آنها را کشتیم، کفن کردیم، نماز بر آنان خواندیم و دفن کردیم. امام فرمود: اما اگر ما یاران تو را بکشیم، نه آنها را کفن می کنیم و نه بر آنها نماز می خوانیم و نه دفن می کنیم.^۲ آخرین

^۱ - ترجمه الامام الحسين، ابن عساکر، ص ۱۹۸.

^۲ - الدرجات الرفیعه، ص ۴۲۹، تاریخ یعقوبی،

بخش زندگانی امام حسین، یعنی دوران امامت آن حضرت، مهمترین بخش زندگی او به شمار می‌رود.

(ص ۲۳)

مبارزات حسین بن علی علیه السلام در دوران قبل از امامت

حسین بن علی علیه السلام از دوران نوجوانی که شاهد انحراف دستگاه حکومت اسلامی از مسر اصلی خود بود، از موضعگیری‌های سیاسی پدر خود پیروی و حمایت می‌کرد؛ چنان که در زمان خلافت عمر بن خطاب، روزی وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است. با دیدن این صحنه، بالای منبر رفت و به عمر گفت: از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدرت برو!

عمر که قافیه را باخته بود، گفت پدرم منبر نداشت! آن گاه او را در کنار خود نشانید و پس از آن که از منبر پایین آمد، او را به منزل خود برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟ او پاسخ داد: هیچ کس!

در جبهه های نبرد با ناکثین و قاسطین

حسین بن علی علیه السلام در دوران خلافت پدرش، امیرالمؤمنین علیه السلام در صحنه‌های سیاسی و نظامی در کنار آن حضرت قرار داشت. او در هر سه جنگی که در این دوران برای پدر ارجمندهش پیش آمد، شرکت فعال داشت.

در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان علیه السلام به عهده وی بود و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی‌های پرشور و تشویق یاران علی علیه السلام برای شرکت در جنگ

و چه از رهگذر پیکار با قاسطین، نقشی فعال داشت. در جریان حکمیت نیز یکی از شهود این ماجرا، از طرف علی علیه السلام بود.

حسین بن علی علیه السلام پس از شهادت علی علیه السلام در کنار برادر خویش، رهبر و پیشوای وقت، حسن به علی علیه السلام قرار گرفت، و هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی علیه السلام به سمت شام، همراه آن حضرت در صحنه‌های نظامی و پیشروی به سوی ساه شام حضور داشت، و هنگامی که معاویه به امام حسن علیه السلام پیشنهاد صلح کرد، امام حسن، او و عبدالله بن جعفر را فرا خواند و درباره این پیشنهاد، با آن دو به گفتگو پرداخت و بالاخره

(ص ۲۴)

پس از متار که جنگ و انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به شهر مدینه بازگشت و همانجا اقامت گزید.

اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران امامت حسین علیه السلام

در زمان امام حسین علیه السلام انحراف از اصول و موازین اسلامی، که از «سقیفه» شروع شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، به اوج خود رسیده بود، در آن زمان معاویه که سالها از سوی خلیفه دوم و سوم بعنوان استاندار در منطقه شام حکومت کرده و موقعیت خود را کاملاً تثبیت کرده بود، به نام خلیفه مسلمین سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفته حزب ضد اسلامی اموی را بر امت اسلام مسلط ساخته بود و به کمک عمال ستمگر و یغماگر خود مانند: زیاد بن ابیه، عمرو بن عاص و... حکومت سلطنتی استبدادی تشکیل داده و چهره اسلام را وارونه ساخته بود.

معاویه از یک سو، سیاست فشار سیاسی و اقتصادی را در مورد مسلمانان آزاده و راستین اعمال می کرد و با کشتار، قتل، شکنجه و آزار و تحمیل فقر و گرسنگی بر آنان از هر گونه اعتراض و جنبش و مخالفت جلوگیری می کرد و از سوی دیگر، با احیای تبعیض های نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبائل، آنان را به جان هم می انداخت و از این رهگذر نیروی آنان را تضعیف می کرد تا خطری از ناحیه آنان متوجه حکومت وی نگردد، و از سوی سوم، به کمک عوامل مزدور خود با جعل حدیث و تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، افکار عمومی را تخدیر کرده، و به حکومت خودش وجهه مشروع و مقبول می بخشید. این سیاست ضداسلامی، به اضافه عوامل دیگری همچون ترویج فرقه های باطل نظیر: جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه همسو بودند، آثار شوم و مرگباری در جامعه بوجود آورده و سکوت تلخ و ذلت باری را بر جامعه حکمفرما ساخته بود.

(ص ۲۵)

حسین و وفاداری در پیمان معاویه

حسین علیه السلام مثل اعلای فضیلت و کمال و ارشاد و هدایت بود. او در همه حال مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می داد و دل نگران جامعه بود و در فکر استفاده شخصی نبود، بلکه همواره برای ملت اسلام و برای واژگون کردن نظام امویان تلاش کرد. حسین با معاویه در صلح امام حسن پیمان بست که قیام نکند و با آن معاویه به شرایط صلح عمل نکرد، حسین بن علی علیه السلام راضی نشد شخصیت خود را با نقض عهد و پیمان شکنی مانند معاویه خدشه دار نماید، لذا در پیمان با معاویه پایدار بود. هیچ کس ننوشته حسین در تمام عمرش یک دفعه پیمان شکنی کرده باشد.

شیخ مفید می‌نویسد: وقتی امام حسن علیه السلام در گذشت، مردم کوفه و شیعیان علی علیه السلام از اطراف نامه نوشتند که حاضرند معاویه را خلع کرده و با او بیعت کنند ولی حسین بن علی علیه السلام قبول نکرد و فرمودند: «میان من و معاویه عهدیست که وجدان من اجازه نمی‌دهد، نقض عهد کنم. بنابراین تا معاویه زنده است من بر عهد خود پایدارم و چون او در گذرد من درباره تصمیم خود تجدید نظر خواهم نمود.»

مخالفت حسین با معاویه در بیعت یزید

ابن کثیر شامی می‌نویسد: معاویه در سال پنجاه و سه هجری از مردم برای یزید بیعت گرفت. حسین علیه السلام از کسانی بود که با او مخالفت کرد و حاضر به بیعت نشد و اهل کوفه در این امر برای حسین علیه السلام نامه نوشته، کسب تکلیف نمودند و اصرار داشتند که حسین به کوفه رود تا با او بیعت کنند و به معاویه بفهمانند که حاضر به قبول خلافت یزید نخواهند بود و جمعی بسیار هم برای این کار به مدینه آمدند که شاید حسین را به بیعت راضی کنند که اقلا پس از معاویه قبول زمامداری کند. چنانکه پدرش پس از عثمان تقاضای مردم را قبول کرد.

ولی ابی عبدالله به آنان جواب منفی داد؛ زیرا نمی‌خواست نقض عهد کند و تا معاویه زنده است اختلاف و اغتشاش بر پا سازد. محمد حنفیه و ابوسعید خدری و مسیب

(ص ۲۶)

بن نجیبه فرازی نیز اصرار داشتند ولی امام حسین علیه السلام آنها را قانع به صبر و بردباری کرد و فرمود در انتظار آینده باشید.

امام حسین علیه السلام در تحولات اجتماعی و دعوت‌های متوالی در این ده سال، بسیار گسترش یافته بود که در دوران حکومت کوتاهش، حتی محیط مقدسی همچون «مکه» و «مدینه» نیز آلوده شده بود. یزید سرانجام جان خود را در راه هوسرانی از دست داد و افراط‌گرایی شرابخواری سبب مسمومیت و مرگ وی گردید.

او بیش از چهار سال پس از فاجعه عاشورا زنده نماند، اما این ننگ و رسوایی را برای ابد برای خاندان بنی امیه به ارث گذاشت. به طوری که هریک از خلفای اموی اندکی عقل و درایت داشتند از تکرار کارهای یزید پرهیز می‌کردند.

شواهد و مدارک فساد و آلودگی یزید و زندگی ننگین و حکومت پلید وی به قدری زیاد است که طرح آنها از حدود این بحث فشرده خارج است.

پیام آوران قیام کربلا

هر قیام و نهضتی از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است.

در پیروزی یک انقلاب اهمیت بخش دوم کمتر از بخش اول نیست، زیرا اگر اهداف و آرمان‌های یک انقلاب در سطح جامعه تبیین نشود، انقلاب از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار نمی‌گردد و کانون اصلی بدست فراموشی سپرده می‌شود، و چه بسا گرفتار تحریف‌ها و دگرگونی‌ها می‌شود.

با بررسی قیام مقدس امام حسین علیه السلام این دو بخش کاملاً در آن به چشم می‌خورد؛ زیرا انقلاب حسین علیه السلام تا عصر عاشورا مظهر بخش اول؛ یعنی بخش خون و شهادت و ایثار خون بود و رهبر و پرچمداران نیز خود حسین علیه السلام بود در حالی که بخش دوم آن از عصر عاشورا آغاز گردید پرچمدار آن امام زین‌العابدین و زینب کبری علیهم السلام بودند که پیام انقلاب و شهادت سرخ آن حضرت و یارانش را با سخنان آتشین خود به اطلاع افکار عمومی رساندند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که حکومت اموی از زمان معاویه به بعد بر ضد اهل‌بیت (به ویژه در منطقه شام) در اه انداخته بود، بی شک اگر بازماندگان حسین علیه السلام به افشاگری و بیداری سازی نمی‌پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، قیام و نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ لوٹ می‌کردند و چهره آن را وارونه نشان می‌دادند.

آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه

واقعه کربلا از حوادث تعیین کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است.

می‌دانیم که مبانی تشیع، به ویژه اساسی‌ترین آنها در اصل آن، یعنی امامت در قرآن و سنت یافت می‌شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروه‌های موجود در جامعه، به تدریج صورت گرفته است. سنت و اندیشه‌ای که از دوره خلافت امام علی علیه السلام به یادگار ماند، تا حدودی به شیعه از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویان از اسلام ساخته خودشان که سیاست‌گذاری‌های معاویه اجازه نداده بود، ماهیت و فاصله آن با

اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در حادثه کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروه‌هایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند. قطعی شد. از آن پس تشخیص و تشخیص شیعه از دیگر گروه‌ها - گروهی که از سنت و سیره علی و جانشیان او پیروی می‌کردند - کاملاً ممکن بود.

در میان شیعیان گروهی از هر حیث تابع ائمه بوده و آنها را وصی پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و منتخب او می‌دانستند. از سوی دیگر گروه‌هایی از مردم عراق و بعضی مناطق دیگر تنها (ص ۲۸)

برتری علویان را بر امویان در نظر داشته و تشیع آنها در همین حد بود. افرادی که در کربلا در کنار امام حسین علیه السلام در شهادت رسیدند، از شیعیانی بودند که امامت را تنها حق علی علیه السلام و فرزندانش می‌دانستند. خود امام علیه السلام در موارد متعددی از مردم خواست تا حق را به اهلش بسپارند و او را یاری کنند، زیرا امویان غاصب این حق هستند.

حکمت شهادت امام حسین علیه السلام

جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش در فرهنگ سیاسی شیعه است. این جنبش، نهضتی برای احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی به جای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست و نوعی پیروزی بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل تحکیم آرمان‌های معنوی

اصیل و دینی در جامعه اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین علیه السلام نیاورد، شاید شکست سیاسی را هم نپذیرد.

حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیه السلام تلقی کرد. کوچکترین تردیدی وجود ندارد که امام علی علیه السلام حق خویش را پس از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم از دست رفته می‌دید، اما به دلایلی سکوت کرد. پس از عمر، انتظار آن را داشت تا حق به حق دار باز گردد. در این باره خود و شیعیانش نظیر مقداد و عمار تلاش کردند، اما این تلاش‌ها به جایی نرسید. پس از آن در دوره عثمان، امام چنین احساس کرد که در شرایط جدید، رهبری جامعه چشم انداز موفقیت ندارد، با این حال اصرار مردم او را امیدوار کرد. این امید در طی چهار سال و نه ماه اقدامات سخت امام برای رهبری صحیح بر باد رفت. تلاش محدود و نومیدانه امام حسن علیه السلام هم به سرعت در هم شکسته شد. اکنون باید انتظار بیست ساله‌ای تا مرگ (ص ۲۹)

معاویه مطرح می‌شد. حسین علیه السلام این مدت را صبر کرد، گرچه در این مدت اعتراضاتی بر معاویه در زمینه‌های سیاسی به ویژه قتل برخی شیعیان داشت.

در سالهای آخر حیات ننگین معاویه سخن از ولایت‌عهدی یزید به میان آمد، حسین علیه السلام مخالفت کرد، اما چندان امیدی نبود.

با این حال امام در مقام امامت نمی‌توانست تحمل کند. باروی کار آمدن یزید، امام از روی اعتراض به مکه آمد. اینجا بود که روزنه امید از سمت شرق گشوده شد. عراق چند بار تجربه نامیمونی را پشت سر گذاشته بود، اما چه می‌شد کرد. اگر قرار بود اقدامی

صورت گیرد، نه در شام و حجاز بلکه فقط در عراق ممکن بود. آیا ممکن بود که یک بار دیگر به کمک مسلمانان عراق که شیعیان در آن بودند، حکومت اموی را سرنگون کرد و دولت علوی را برپا نمود؟ ظاهر امر، یعنی حمایت‌های گسترده‌ای که خبر آنها به امام رسید، این امر را تا اندازه‌ای تأیید می‌کرد. امام فرصت را از دست نداد امام وقتی به کوفه نزدیک شد، اوضاع دگرگون شده بود. او در برابر سپاه ابن زیاد قرار گرفت. سخن از تسلیم شدن و بیعت با یزید بود. امام نپذیرفت. نتیجه آن شد که همراه یاران محدودش در کربلا به شهادت رسید.

علامه مجلسی می‌نویسد:

و باید دانست که مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که خواستند ایشان را ذلیل گردانند، اکنون نام ایشان به غیر از لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسل‌های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان نیست و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند، و رؤس منابر و مناره‌ها را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می‌گردانند، و پادشاهان روی زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می‌مالند، و هر روز

(ص ۳۰)

چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند، چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند، و چندین هزار کس از برکت گریستن برایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می‌شویند،

و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادات ابدی فایز می‌گردند، و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می‌رسند، و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می‌گردند، و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلف والوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت و رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می‌یابند.

سخن آخر

زندگانی پنجاه و هفت ساله حسین علیه السلام قدم به قدم اعجاز انگیز بوده. از مولود و میلاد، از شیرخوارگی و کودکی، از شباب و جوانی، از شجاعت و شهامت، از جود و بخشش از وفا و صداقت، از حفظ ناموس و احترام قانون، از حمایت مظلوم و خصم ظالم، از عبادت و فضیلت، از مسافرت و معاشرت و حتی شهادتش هم حیرت‌آور است.

راستی این چه رازی است که پاکان تاریخ، عموماً مظلومان تاریخ هستند؟ گویا این یک سنت تاریخی است که مظلومان تلخی ستم را بر خود هموار کنند، و آوارگی را بپذیرند، تا بتوانند مظلومان را نصرت و آوارگان بشری را به سامان برسانند.

نتیجه گیری

حسین بن علی از جهات فضیلت و کمال اخلاقی بر همه کس برتری داشته است. حسین علیه السلام از جهت امامت و ولایت با پدر و برادرش در یک سطح قرار داشته اند و سایر ائمه هدی هم در همان صف بوده‌اند، ولی هریک از آنها در بروز خصال و مکارم

شخصی یک اهمیت و مزیت خاصی داشته‌اند و از میان همه آنها حسین ویژگی خاصی دارد، زیرا او مکتب تربیتی خاصی گشود و در مکتب عملی خود درس فضیلت و اخلاق داد و روش اخلاقی او و پرورش تربیتی او چنان بود که پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و خلفا و اصحاب همه در اکرام و احترام او تأکید و مبالغه داشتند و حتی معاویه که رقیب سرسخت او و پدرش برادرش بود در حضور و غیاب به حسین نهایت احترام را می‌کرد و اعتراف به مقام و فضیلت او می‌نمود.

امام حسین سرباز با شخصیت و فداکار اسلام بود که درس آزادی و فداکاری و مجد و عظمت به مسلمین آموخت و در صورت و سیرت بی‌نظیر و ممتاز بود، و باید همه، زندگی امام حسین را همچون مشعل فروزان، الگو و پیشرو همه جانبه راه زندگانی خود قرار دهند.

ای که مأیوس از همه سویی به سوی عشق رو کن

قبلة دل‌هاست این دل هرچه خواهی آرزو کن

در آتش خشم ایزدی سوخته کیست

هر کس که نمود قصد آزار حسین

چکیده

انَّ الحُسَيْنَ مِصْبَاحٌ هَدَى و سَفِينَةٌ نَجَاةٌ

تاریخ گذشته، تومار بازی است در برابر تومار بسته آینده. به وسیله این تومار باز، باید بخش بسته را گشود و خطوط حرکت آینده را ترسیم کرد، و از زندگانی گذشتگان

درس‌هایی فراوان آموخت. این مقاله براساس سرگذشت و زندگانی مقدس سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام تنظیم گردیده، وهدف از نوشتن این مقاله یادآوری و الگو قرار دادن زندگانی مبارک ایشان، همانند مشعل فروزان، در مسیر زندگی همه می‌باشد.

(ص ۳۲)

امام حسین علیه السلام از جهات فضیلت و کمال اخلاقی بر همه کس برتری و رجحان داشته است. عشق و اراده، صبر و فداکاری، حسن خلق، تواضع، ادب، بخشش، صلح‌رسم راستی، درستی، عبادت، فراست و ذکاوت، شجاعت و شهامت، آزادی و سعادت، فداکاری و گذشت، امیدواری و آرزو، شرافت و عشق، مرام و مسلک، سیاست ملی و مظلومیت اجتماعی، بر همه کس صراحت دارد که اگر حسین علیه السلام نبود این کلمات معنا نمی‌شد.

حسین علیه السلام از جهت امامت و ولایت با پدر و برادرش در یک سطح قرار داشته‌اند و سایر ائمه هدی هم در همان صف بوده‌اند ولی هر یک از آنها در بروز خصال و مکارم شخصی یک اهمیت و مزیت خاصی داشته‌اند و از میان همه آنها حسین علیه السلام ویژگی خاصی دارد، زیرا او مکتب تربیتی خاصی گشود و در مکتب عملی خود درس فضیلت و اخلاق داد و روش اخلاقی او و پرورش تربیتی او چنان بود که پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و خلفا و اصحاب همه، در اکرام و احترام او تأکید و مبالغه داشتند و حتی معاویه که رقیب سرسخت او، پدرش و برادرش بود حضوراً و غیاباً نسبت به حسین نهایت احترام می‌کرد و اعتراف به مقام و فضیلت او می‌نمود.

ای که مایوس از همه سوئی به سوی عشق رو کن

قبله دلهاست این دل هر چه خواهی آرزو کن

(ص ۳۳)

منابع:

- ۱- عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، زندگانی امام حسین علیه السلام، محمد، ۶۸.
- ۲- مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان اسلام، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه السلام قم ۷۸.
- ۳- رسول جعفریان، تاریخ خلفا، دفتر نشر الهادی، قم، ۷۷.
- ۴- رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامت شیعه علیه السلام، انصاریان، قم ۷۶.
- ۵- سید هاشم رسول محلاتی، زندگانی امام حسین علیه السلام، علمیه اسلامیة.
- ۶- مهدی پیشوایی، پژوهشی پیرامون زندگی امام حسین علیه السلام، قم، ۵۸.
- ۷- محسن غرویان، پرتوی از کلام امام حسین علیه السلام، شفق، ۷۲.
- ۸- سید جعفر شهیدی، قیام حسین علیه السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۵۹.
- ۹- مجموعه مقالات، انگیزه قیام امام حسین علیه السلام، شفق.

(ص ۳۵)

روز شمار زندگانی امام حسین علیه السلام

قاسم فتاحی - کیوان لؤلؤئی

حادثه‌ای مانند رویداد خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی علیه السلام است، بزرگ‌ترین ذخیرهٔ انسانیت در گذرگاه قرن‌ها است. رویداد عاشورا تنها یک جنگ نابرابر، یک داستان غم‌انگیز و یا فاجع نبود، بلکه جلوه‌ای از کمال و جمال الهی بود که در چهره انسان‌هایی تجسم یافت و در منظر اهل نظر به نمایش گذارده شد. رخداد عاشورا چونان نهضت‌های عدالت خواهانه و اصلاح طلبانه انسان‌های مجاهد نبود، بلکه عصاره همه بعثت‌ها، نهضت‌ها، انقلاب‌های مردان الهی بود که در سرزمین تفتیده طف رخ نمود تبلور دو اندیشه، دو اعتقاد و دو جریان تاریخی که در چهره دو گروه یا دو پیشوا ترسیم می‌شود. جنگ امام نور با امام نار، درگیری انسان صالح و مصلح با انسان فاسد و مفسد، رویارویی فضیلت‌ها با رذیلت‌ها. این واقعه با آن که پیش از نیم روز طول نکشید، نقل مجالس گوناگون در همه روزگاران شد. تاریخ، جنگ‌های بزرگ، کشمکش‌های دراز و خونریزی‌های سهمگین بسیار دیده است، اما هیچ کدام به اندازه این رویداد کوتاه، بحث‌انگیز و عبرت آموز نبوده است. اندیشه و رفتار امام حسین علیه السلام در همهٔ ابعاد اسوه (ص ۳۶) می‌باشد و راهی که حسین علیه السلام در تعریف زندگی نشان داد، راه حریت و عزت است و پرچمی که برافراشت، فرا راه آزادیخواهان و عزت جویان تا قیام قیامت است. رسالت سیاسی حسین علیه السلام در آن دوران تاریک این بود که سلطنت شوم امویان را رسوا سازد و سرزمین‌های اسلام و مرزهای قرآن و مصالح اهل قبله را از آنان بستاند تا اسلام و مسلمانان از آن فتنه و تباهی خلاصی یابند.^۱ در این نوشتار برآنیم تا روز شمار

^۱ - نک. صاحبی، مقتل الشمس، ص ۱۱.

^۱ - نک: دلشاد تهرانی، مدرسه حسینی ص ۵۲ و ۵۳.

حوادث زندگی امام حسین علیه السلام را با تکیه بر بخش آخر زندگانی آن حضرت؛ یعنی دوره آغاز قیام تا شهادت حسین علیه السلام با بهره‌گیری از منابع و اطلاعات موجود مورد بررسی قرار دهیم.

از ولادت تا امامت (۵۰-۴ هجری) - ولادت امام حسین علیه السلام

سومین پیشوای شیعیان در روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود.^۲ پس از ولادت آن حضرت، پیامبر صل الله علیه و آله و سلم از دیدار وی خرسند شد و او را «حسین» نامید.^۳ حسین علیه السلام از نظر والائی نسب و حسب از چنان مقامی برخوردار است که هیچ کس به آن مقام نمی‌رسد. چرا که آن حضرت از حیث نسب ممتازترین انسان است. و جدش رسول خدا علیه السلام، مادرش حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام، پدرش علی مرتضی، برادرش حسن مجتبی، خواهرش زینب کبری و همسرش - بنا به برخی روایات - شهربانو

(ص ۳۷) دختر یزدگرد پادشاه ساسانی است و این نسب برای احدی نیست.^۱ رشید، طیب، زکی ثارالله و سیدالشهداء از القاب ایشان است و کنیه آن امام ابی عبدالله است.

حسین علیه السلام در عصر پیامبر صل الله علیه و آله و سلم (۱۱-۴ هـ)

^۲ - در مورد تاریخ امام حسین علیه السلام بین سیره نویسان و مورخان اختلاف نظر وجود دارد؛ جمعی تولد آن امام را در روز دوم، گروهی چهارم و دسته ای دیگر پنجم ماه شعبان سال چهارم می دانند و برخی نیز معتقدند که آن حضرت در اواخر ربیع الاول و یا پنجم ذی القعدة سال چهارم متولد شده است. برای اطلاع بیشتر در این مورد، نک: ارشاد شیخ مفید، ج ۲ ص ۲۴؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۴، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۱۹۹؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۵؛ جلائ العیون مجلسی، ص ۲۷۸؛ منتهی الامال شیخ عباس قمی ص ۵۲۶-۵۲۲؛ خراسانی، منتخب التواریخ ص ۲۲۸، ۲۲۹.

^۳ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۸-۶۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۲ ص ۲۴ و ۲۵؛ مجلسی، جلاء العیون، ص ۲۷۸.

^۱ - عمادزاده، زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۵۰.

امام حسین علیه السلام حدود هفت سال از عمر شریف خود را در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام سپری کرد. روایت‌های بسیاری در مورد مقام ارجمند حسن و حسین در پیشگاه پیامبر صل الله علیه و آله و سلم وجود دارد، که منابع اهل سنت و شیعه به آن اشاره کرده‌اند.^۲ رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم سخت به حسین و برادرش اظهار علاقه کرده و با جملاتی که درباره آن‌ها فرمودند، گوشه‌ای از فضایل آن‌ها را برای اصحاب بازگو کردند. اکنون در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه السلام نقل شده است که بسیاری از آن‌ها نظیر «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة» متواتر بوده و یا فراوان نقل شده است.^۳

حسین علیه السلام در عصر خلفا (ابوبکر - عمر - عثمان، ۱۱-۳۵ هـ)

امام حسین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صل الله علیه و آله و سلم با حوادث تلخ و ناگواری چون ماجرای سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت اسلامی، غصب فدک و شهادت مادرش حضرت زهرا (س) روبه رو گردید. در عصر حکومت خلفا که حدود بیست و پنج سال به طول انجامید، همراه پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام در ابعاد گوناگون و جبهه‌های مختلف از حریم حق و عدالت دفاع می‌کرد و با استفاده از هر فرصتی به مبارزه با جناح باطل و افشای ماهیت دشمن و مقابله با تبلیغات انحرافی دشمنان می‌پرداخت. بنا به اظهار منابع،

(ص ۳۸) حسین علیه السلام در دوره خلفا به سبب عنایات و عواطف مشهوری که از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم نسبت به او دیده بودند، بسیار مورد احترام بود. از جمله وقایع که حسین علیه السلام در دوره خلافت ابوبکر بن ابی قحافه (۱۳-۱۱ هـ ق) در آن مشارکت داشت،

^۲ - کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۰-۲۴، منتهی الامال شیخ عباس قمی، ج اول، ص ۵۲۹ و ۵۳۱.

^۳ - جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۷۳؛ نک: احمدی، امام حسین علیه السلام الگوی زندگی، ص ۵۰-۶۹.

این بود که آن حضرت که در آن هنگام دوران کودکی را می گذراند، همراه برادرش حسن علیه السلام در معیت مادرشان حضرت زهرا علیهما السلام برای مطالبه فدک، نزد ابوبکر رفتند و به عنوان شاهد، گواهی دادند که فدک از آن فاطمه علیها السلام است. به گونه‌ای که خلیفه پذیرفت ولی با مداخله عمر گواهی آنان مورد قبول واقع نشد. ^۱ یکی دیگر از موارد فعالیت حسین علیه السلام، همراهی با اقدامات پدر برای گرفتن حق خود (خلافت و رهبری امت) بود. ^۲ در دوران خلافت عمر بن خطاب (۲۳-۱۳ هـ.ق) نیز روایت‌های بسیاری در مورد اعتراض حسین علیه السلام به خلیفه در مورد غصب مقام خلافت آمده است. ^۳ در مورد شرکت امام حسین علیه السلام در فتوحات دوران خلفا اتفاق نظر وجود دارد، برخی منابع معتقدند که آن حضرت و برادرش امام حسن علیه السلام در فتح طبرستان و شمال آفریقا مشارکت فعال داشته‌اند. نکته دیگری که در دوران خلافت عمر در مورد امام حسین علیه السلام مطرح است، ازدواج آن حضرت با شهربانو، یکی از دختران یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی است، که در این مورد هم نظرات مختلف و گاه متضادی ابراز شده است. ^۴

امام حسین علیه السلام که در دوران خلافت عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ هـ.ق) دوران جوانی را می گذراند، در همراهی با پدر و برادرش، هیچ گاه خلافت و روش عثمان را

(ص ۳۹) نپذیرفت، بنا به اظهار منابع، وقتی خلیفه سوم، ابوذر غفاری - یکی از صحابه پیامبر صل الله علیه و آله و سلم - را به سبب اعتراض به روش وی از مدینه به ربه تبعید کرد، با

^۱ - اکبر ثبوت، ترجمه الغدیر، ج ۱۴، ص ۳۹؛ ابراهیم امینی، بانوی نمونه اسلام، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

^۲ - طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۷.

^۳ - تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳ (به نقل از پیشوائی، سیمای پیشوایان در آئینه تاریخ، ص ۴۰) محمدی اشتهاردی، نگاهی بر زندگی حضرت امام حسین علیه السلام، ص ۴۰-۳۰.

^۴ - اولیایی، امام حسین (ع) و پاکبازان راه عشق، ص ۱۳-۱۱.

وجود دستور خلیفه مبنی بر عدم بدرقه ابوذر، علی علیه السلام همراه جمعی از یاران، از جمله حسن و حسین به بدرقه ابوذر شتافتند و در همان هنگام امام حسین علیه السلام طی سخنانی، آشکارا مخالفت خود را با روش عثمان اعلام کرد. در ماه‌های پایانی خلافت عثمان و زمانی که شورشیان، خانه خلیفه را محاصره کردند و مانع رسیدن آب به خانه خلیفه شدند، کسانی که قدرت داشتند تا راهی از میان شورشیان باز کرده و به خانه عثمان آب برسانند، امام حسن و حسین علیه السلام بودند.^۱

حسین علیه السلام در دوره خلافت علی علیه السلام (۴۰-۳۶ هـ)

پس از قتل عثمان مردم به خانه علی علیه السلام هجوم بردند و خواهان بیعت با آن حضرت شدند امام - که در ابتدا حاضر به پذیرش خلافت نبود، پس از اصرار فراوان مردم و قبول شرایط امام از سوی مردم - زمام امور خلافت را در دست گرفت و در طول چهار سال و نه ماه خلافت خویش، در دو بخش اقدامات اصلاحی (اجرای عدالت و از بین بردن فاصله‌های ناروای طبقاتی) و اقدامات سیاسی و نظامی (جنگ با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین) به فعالیت پرداخت. حسین علیه السلام در این دوران در تمام فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مشارکت فعال داشت. به نوشته منابع تاریخی در جریان جنگ جمل (با گروه پیمان شکن یا ناکثین) که در سال سی و ششم هجری قمری در نزدیکی بصره رخ داد، امام حسین علیه السلام نقش مهمی داشت، چنان که فرماندهی جناح راست سپاه امیرالمؤمنین را بر عهده داشت و رشادت‌های زیادی از خود نشان داد.^۲

در جنگ امام علی با گروه قاسطین یا ظالمین (جنگ صفن) که از ماه رجب سال

^۱ - عمادزاده، همان، ص ۷۲.

^۲ - کامل ابن اثیر، ج ۳، پشویی، همان، ص ۲۵-۳۴.

۳۶ هجری قمری آغاز و در صفر سال ۳۷ هجری قمری با ماجرای حکمیت پایان

(ص ۴۰) یافت، حسین علیه السلام قبل از جنگ با خطبه‌های آتشین خود، مردم کوفه را برای مقابله با معاویه بسیج می‌کرد و در جریان جنگ نیز شجاعت‌ها و دلاوری‌های زیادی از خود نشان داد، چنان که امام علی علیه السلام پیوسته مراقب بود تا آسیبی به آن حضرت و برادرش حسن علیه السلام نرسد و همیشه می‌فرمود: «برای حفظ نسل رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم مراقب آنان باشید» از آن حضرت خطبه‌ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می‌کردند. امام حسین علیه السلام در همان مراحل مقدماتی جنگ صفین، در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام علی علیه السلام پس از آن پیروزی فرمود: «هذا اول فتح بئر که الحسين». بعد از پایان جنگ و ماجرای حکمیت نیز امام حسین علیه السلام یکی از شاهدانی بود که امام علی علیه السلام برای نظارت بر روند مذاکرات او را برگزید. امام حسین علیه السلام در جنگ نهروان با گروه مارقین (خوارج) که در سال ۳۸ هجری قمری صورت گرفت، نیز نقش فعال داشته و سمت فرماندهی بخشی از سپاه را به عهده داشته است.^۳ آن حضرت در دوره خلافت علی علیه السلام ضمن نقش پر تلاش در امور نظامی در امور دیگر نیز مشارکت فعال داشت که از آن جمله می‌توان به آموزش و تعلیم قرآن، رسیدگی به نیازمندان، حل و فصل امور سیاسی، قضایی و اجتماعی اشاره کرد.

حسین علیه السلام در دوره خلافت و امامت برادرش (۵۰ - ۴۰ هـ)

^۱ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به نقل از پیشوایی، همان، ص ۲۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵، و ج ۴۶، ص ۲۶۶، (به نقل از جعفریان، همان ۱ ص ۱۷۴-۱۷۵).

^۳ - طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۸۲، (به نقل از عماد زاده، همان، ص ۷۳).

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ هجری قمری، بنا به وصیت آن حضرت، مسلمانان با فرزند بزرگ ایشان حسن علیه السلام به عنوان

(ص ۴۱) خلیفه بیعت کردند. حسین علیه السلام در طول دوران کوتاه خلافت پدرش و دوران ده ساله امامت برادر بزرگوارش، پیوسته در کنار آن حضرت قرار داشت؛ هنگام حرکت امام حسن علیه السلام برای جمع آوری سپاه به منظور مقابله با معاویه، امام حسین علیه السلام همراه برادر بود و پس از آنکه امام مجتبی مجبور به صلح با معاویه شد، با برادرش حسین علیه السلام در این مورد به مشورت پرداخت.^۱

از امامت حسین علیه السلام تا آغاز قیام (۶۱- ۵۰ هـ)

امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه (۶۰- ۴۰ هـ ق)

پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و بعد از آن که حضرت به ناچار از خلافت کناره گیری کرد، معاویه بن ابوسفیان نوزده سال و هشت ماه (۶۰- ۴۰ هـ ق) بر مسند خلافت نشست. حدود ده سال از این دوران مقارن با امامت امام حسن علیه السلام و حدود ده سال دیگر هم زمان با امامت امام حسین علیه السلام بود. امام حسین در دوره امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع کرد. آن حضرت در برابر درخواست‌های مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنان نشده و فرمودند: «تا وقتی معاویه زنده است نباید دست به اقدامی زد.» معنای این سخن آن بود که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند.^۲ اگر

^۱ - الحسین، ج ۱، ص ۸۵؛ امالی، ص ۱۷۹ و ۱۷۷، به نقل از عمادزاده، همان، ص ۱۰۴-۱۰۶.

^۲ - جعفریان، همان، ص ۱۷۵.

چه امام خود را متعهد به پیمان صلح با معاویه می دانست و نمی خواست پیمان شکنی کند ولی در مواقع لازم به مبارزه با معاویه و عمالش می پرداخت که از آن جمله می توان به پاسخ قاطع امام به نامه معاویه - که به دنبال گزارش مروان بن حکم (حاکم مدینه) در مورد فعالیت های امام برای آن حضرت فرستاده بود، و نیز سخنرانی کوبنده امام حسین علیه السلام در مراسم حج سال ۵۸ هجری قمری در جمع گروه کثیری از صحابه و تابعین (ص ۴۲) در افشای حکومت بنی امیه و مصادره اموال به منظور غیر مشروع جلوه دادن حکومت معاویه و مخالفت شدید امام با انتصاب یزید به ولایتعهدی از سوی معاویه - اشاره کرد. ^۱ حسین علیه السلام از قیام تا شهادت (رجب سال ۶۰ تا محرم سال ۶۱ هـ)

پانزدهم رجب سال ۶۰ هجری (مرگ معاویه و آغاز خلافت یزید)

معاویه بن ابوسفیان در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری قمری در شام از دنیا رفت. هنگام مرگ وی فرزندش یزید در حوارین به سر می برد. معاویه وصیت نامه ای به این مضمون خطاب به یزید نوشت: «به اطلاع او برسانید که من بر او جز از چهار مرد بیم ندارم و آنان حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن زبیر هستند، امام حسین بن علی، خیال می کنم مردم عراق او را رها نکنند و وادار به خروج کنند. اگر چنین کرد بر او در گذر...» ^۲ یزید چون به دمشق رسید و زمام امور خلافت را

^۱ - دینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۷۴، طبرسی الاحتجاج، ص ۱۶۱، امینی، الغدير، ج ۱ ص ۱۹۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۰۹، به نقل از پیشوایی، همان، ص ۴۷ و ۴۶.

^۲ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۷۴.

در دست گرفت به نوشتهٔ یعقوبی «به عامل مدینه، ولید بن عتبه بن ابی سفیان نوشت : هنگامی که نامه‌ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو بیعت بگیر، پس اگر زیربار نرفتند، آن دو را گردن بزن و سرهای آن دو را نزد من بفرست، مردم را نیز به بیعت فراخوان و اگر سرباز زدند، همان حکم را درباره آنان اجرا کن.»^۳

بیست و هفتم رجب سال ۶۰ هجری

(ملاقات امام حسین علیه السلام با ولید بن عتبه ولی مدینه)

چون نامهٔ یزید به ولید بن عتبه، فرماندار مدینه رسید، ولید با مروان حکم (والی سابق مدینه) در این مورد به مشورت پرداخت. «مروان گفت: از ناحیهٔ عبدالله بن عمر

(ص ۴۳)

و عبدالرحمن بن ابوبکر مترس که آن دو خواستار خلافت نیستند، ولی سخت مواظب حسین بن علی و عبدالله بن زبیر باش و هم اکنون کسی بفرست، اگر بیعت کردند که چه بهتر و گرنه پیش از آنکه خبر آشکار شود و هریک از ایشان جایی بگریزد و مخالفت

^۳ - تاریخ یعقوبی، ص ۱۷۷؛ جهت اطلاع در مورد خصوصیات یزید، نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۲ و ۷۱.

خود را ظاهر سازد گردن هر دو را بزَن»^۱ ولید، عبدالله بن عمرو بن عثمان را که نوجوانی بود، دنبال امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد. هنگامی که پیام آور والی مدینه نزد امام آمد، آن حضرت متوجه مرگ معاویه گردید، لذا تنی چند از دوستان و غلامان خویش را جمع کرد و همراه خود به دارالاماره برد تا در صورت وجود خطر آنان را به کمک بطلبد.

طبری می نویسد: «حسین بیامد و بنشست، ولید نامه را به او داد که بخواند و خبر مرگ معاویه را داد و او را به بیعت خواند. حسین گفت : انا لله انا لیه راجعون، خدا معاویه را رحمت کند و تو را پاداش بزرگ دهد، اینکه گفتی بیعت کنم، کسی همانند من به نهانی بیعت نمی کند، گمان ندارم به بیعت نهانی من بس کنی و باید آن را میان مردم علنی کنیم. گفت: آری. گفت: وقتی میان مردم آیی و آنها را به بیعت خوانی ما را نیز به بیعت بخوان که کار یکجا شود. ولید که سلامت دوست بود گفت : به نام خدای برو تا با جمع مردم بیایی.»^۲ امام پس از خارج شدن از فرماندهی مدینه تصمیم به خروج از مدینه و حرکت به سوی مکه گرفت. همان شب عبدالله بن زبیر از مدینه خارج شد، فردای آن روز ماموران حکومتی دنبال او رفتند و شب بعد نیز امام حسین علیه السلام تصمیم به ترک مدینه گرفت و خواهرش زینب و ام کلثوم و برادر زادگانش و برادرانش، جعفر و عباس و عموم افراد خانواده اش که در مدینه بودند، همراه ایشان رفتند غیر از محمد بن حنفیه که در مدینه ماند. ابن عباس هم چند روز پیش از آن به مکه رفته بود.^۳

^۱ - دینوری، أخبار الطوال، ص ۲۷۵.

^۲ - طبری، همان، ج ۷، ص ۷، ۲۹۰۷، هم چنین نک. محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۳.

^۳ - دینوری، أخبار الطوال، ص ۲۷۶، ابن العبری، مختصر الدول، ص ۱۷۰.

(ص ۴۴) بیست و هشتم رجب سال ۶۰ هجری (خروج امام از مدینه به سوی مکه)

امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه دو روز مانده از ماه رجب سال ۶۰ هجری به اتفاق همراهان از مدینه عازم مکه شدند؛ حضرت هنگام خروج از مدینه وصیت نامه‌ای نوشت و به برادرش محمد حنفیه داد و پس از حمد و ثنای خداوند اهداف و انگیزه‌های خود برای خروج از مدینه را بیان فرمودند.^۱

سوم شعبان سال ۶۰ هجری (ورود امام حسین علیه السلام و همراهانش به مکه)

امام و یارانش در شب جمعه شوم شعبان سال ۶۰ هجری قمری وارد شهر مکه شدند. «هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خشنود شدند و حتی ابن زبیر، که خود داعیه رهبری داشت در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می‌کرد. مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد. در آنجا امام با افراد و شخصیت‌های مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود با یزید را بیان می‌کرد.^۲ در همین روزها که دمشق نگران کسانی بود که بیعت نکرده و در حجاز بودند، در کوفه حادثه‌ای می‌گذشت که از طوفان سهمگین خبر می‌داد. شیعیان علی علیه السلام که در مدت بیست سال حکومت معاویه صدها تن کشته داده بودند و همین تعداد یا بیشتر از آنان در زندان به سر می‌بردند، همین که از مرگ معاویه آگاه شدند، نفسی راحت کشیدند، ماجراجویانی هم که ناجوان‌مردانه علی علیه السلام را کشتند و گرد پسرش را خالی کردند تا دست معاویه در آنچه می‌خواهد باز باشد، همین که معاویه به حکومت رسید و خود را از

^۱ - ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۳۴ و ۸۳۳.

^۲ - ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۷؛ احمدی، همان، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

آنان بی نیاز دید به آنان اعتنایی نکرد، از فرصت استفاده کردند و در پی انتقام برآمدند تا کینه‌ای که از پدر در دل دارند از پسر بگیرند. دسته‌بندی

(ص ۴۵) شروع شد شیعیان علی درخانه علی سلیمان بن صرد خزاعی گرد می‌آمدند. سخنرانی‌ها آغاز شد.^۱ سرانجام تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه دعوت کنند. در مدت امامت سه ماهه امام حسین علیه السلام نامه‌های فراوانی از کوفه برای آن حضرت رسید که مضمون نامه‌ها این بود: «کوفه و عراق آماده برای آمدن شماست. ما همه در انتظار تو هستیم و تو را یاری خواهیم کرد.» یعقوبی می‌نویسد: «حسین به مکه رفت و چند روزی بماند. مردم عراق به او نامه نوشتند و پی در پی فرستادگانی روانه کردند و آخرین نامه‌ای که از ایشان بدو رسید، نامه‌های ابن هانی و سعید بن عبدالله حنفی بود: «بنام خدای بخشاینده مهربان، به حسین بن علی، از شیعیان با ایمان و مسلمانان، اما بعد، پس شتاب فرما که مردم تو را انتظار می‌برند و جز تو پیشوایی ندارند، شتاب فرما والسلام.»^۲

پانزدهم رمضان سال ۶۰ هجری (اعزام مسلم بن عقیل به کوفه)

وقتی که تعداد نامه‌های کوفیان از حد متعارف گذشت، حسین علیه السلام لازم دید عراقیان را بیش از این منتظر نگذارد. بنابراین پاسخی بدین مضمون برای کوفه نوشت: «هانی و سعید آخرین فرستادگانی بودند که نامه‌های شما را برای من آوردند. به من نوشته‌اید نزد ما بیا که رهبری نداریم. من برادر و پس عمویم مسلم بن عقیل را نزد شما می‌فرستم تا مرا از حال شما و آنچه در شهر شما می‌گذرد خبر دهد.»^۳

^۱ - شهیدی، پس از پنجاه سال، ص ۱۹ و ۱۸.

^۲ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

^۳ - ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۷-۳۴، ابن اعثم کوفی همان، ص ۸۴۲-۸۴۳.

پنجم شوال سال ۶۰ هجری (ورود مسلم به کوفه)

امام، مسلم بن عقیل را همراه تنی چند به سوی کوفه روانه کرد. مسلم پس از پیشامدهای بسیار در پنجم شوال سال ۶۰ هجری وارد شهر کوفه شد. چون مسلم به کوفه (ص ۴۶) رسید، مردم نزد وی آمدند و با او بیعت کردند. و پیمان بستند و قرار نهادند و اطمینان دادند که او را یاری و پیروی و وفاداری کنند.^۱

یازدهم ذی القعدة سال ۶۰ هجری (رسیدن نامه مسلم به امام حسین علیه السلام)

مسلم پس از ورود به کوفه در خانه «مختار بن ابی عبیده ثقفی» ساکن شد. مردم کوفه دسته دسته به خانه مختار می آمدند و مسلم نامه حسین را برای آنان می خواند و آنان می گریستند و بیعت می کردند. در مورد تعداد افرادی که در مدت اقامت مسلم در کوفه با وی بیعت کردند میان مورخان اتفاق نظر وجود ندارد. بیشترین رقم را حدود یک صد و بیست هزار نفر و کمترین رقم را دوازده هزار نفر نوشته اند. مسلم وقتی استقبال مردم و آمادگی آنان را برای یاری امام مشاهده کرد نامه ای به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشت: «براستی که مردم این شهر گوش به فرمان و در انتظار رسیدن تو اند.» بنابراین امام تصمیم گرفت تا از حجاز روانه عراق شود.^۲ در آن روزها اوائل ذی الحجه امام از حادثه دیگری آگاه شد که او را به بیرون رفتن از حجاز مصمم تر ساخت او دانست که

^۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

^۲ - دینوری اخبار الطوال، ص ۲۸۸ - ۲۷۹، همان، ص ۱۴۳.

فرستادگان یزید خود را به مکه رسانده‌اند تا در مراسم حج بر وی حمله کنند و ناگهان او را بکشند.^۳

هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری (حرکت امام از مدینه به عراق)

امام حسین علیه السلام پس از دریافت نامهٔ مسلم بن عقیل و احساس خطر از دژخیمان یزید، احرام حج خود را به عمره تبدیل کرد و پس از انجام مراسم عمره از احرام بیرون آمد و در روز سه شنبه روز ترویبه (هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هـ.ق) پس از شصت و پنج روز (ص ۴۷) اقامت در مکه به اتفاق حدود هشتاد و شش نفر مرد از شیعیان و دوستان و خانواده خود از مکه بیرون آمده و به سوی عراق حرکت کرد.^۱ از سوی دیگر خبر ارسال نامه‌های مردم کوفه و دعوت از امام حسین علیه السلام برای آمدن به آن شهر یزید را نگران ساخت و پس از مشورت با مشاوران خود تصمیم گرفت تا «نعمان بن بشیر» را از حکومت کوفه معزول و «عبیدالله بن زیاد» حاکم بصره را با حفظ سمت به حکومت کوفه منصوب نماید.^۲ عبیدالله پس از دریافت فرمان یزید مبنی بر انتصاب وی به حکومت کوفه به اتفاق تعدادی از همراهانش به صورت مخفیانه وارد کوفه شد تا ضمن آزمایش واکنش مردم و میزان علاقه آنان به امام حسین علیه السلام، رهبران مخالفان یزید را شناسایی نماید.^۳ مردم کوفه که با استبداد شدید عبیدالله بن زیاد مواجه شدند به تدریج مسلم را تنها گذاشته و از بیعت خود عقب‌نشینی کردند. مدتی بعد، پس از شناسایی محل استقرار مسلم، ایشان از خانهٔ مختار به خانهٔ «شریک بن اعور» رفت.

^۳ - طبری، همان، ج ۴، ص ۵۸۹، (به نقل از احمدی، همان، ص ۱۴۷).

^۱ - شیخ مفید، همان ص ۶۷؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۸۷۹.

^۲ - مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۵۸؛ ابن العبری، همان، ص ۱۷۰.

^۳ - ارشاد، همان، ص ۴۱-۴۰؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۸۴۴-۸۴۶.

شریک چند روز بعد درگذشت و مسلم به خانه «هانی بن عروه» رفت. اما عبیدالله که به وسیله جاسوسان خود از مخفی گاه مسلم و ارتباط او با یاران و هوادارانش مطلع شده بود، هانی را احضار و پس از شکنجه زندانی نمود.^۴

هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری (خروج مسلم بن عقیل با چهار هزار نفر از همراهانش از کوفه) همین که خبر دستگیری و زندانی شدن هانی در شهر منتشر شد، مسلم دانست که دیگر درنگ جایز نیست و باید از نهان گاه بیرون آید و جنگ را آغاز کند. پس جارچیان خود را فرستاد تا مردم را آگاه سازند. نوشته‌اند از هیجده هزار تن که با او بیعت کرده بودند (ص ۴۸)

چهار هزار تن در خانه هانی و خانه‌های اطراف گرد آمده بودند. مسلم آنان را به دسته‌هایی تقسیم کرد و هر دسته‌ای را به یکی از بزرگان شیعه سپرد. دسته‌ای از این جمعیت به قصر ابن زیاد روانه شدند، ولی ابن زیاد موفق شد آن مردم بی تدبیر را با ایجاد اختلاف و استفاده از زحربه تهدید متفرق سازد. نتیجه این شد که در شامگاه آن روز جز سی تن به او نماندند. چون نماز مغرب را خواند، یک تن از یاران خود را همراه نداشت.^۱

مسلم چون نماز شام را خواند و خود را تنها دید در کوچه‌های کوفه سرگردان شد در حالی که گروه زیادی در جستجوی وی بودند، تا سرانجام زنی به نام «طوعه» که از شیعیان علی علیه السلام بود او را درون خانه برد و پناه داد. اما شب هنگام پسر وی از وجود مسلم در خانه مطلع شد و به ماموران عبیدالله خبر داد. همین که ابن زیاد پناهگاه مسلم را

^۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

^۱ - شیخ مفید، همان، ص ۶۸؛ شهیدی، همان، ص ۱۳۷.

دانست، «محمد اشعث» را با شصت یا هفتاد تن برای دستگیری وی فرستاد. مسلم پس از درگیری با ماموران ابن زیاد و نشان دادن رشادت‌ها و شجاعت‌های بسیار مجروح و دستگیر شد و در روز نهم ذی الحجه سال ۶۰ هجری قمری به همراه هانی به دستور ابن زیاد به شهادت رسید.^۲

امام حسین علیه‌السلام در مسیر خود از مدینه به کربلا ابتدا به منزل «ذات عرق» رسید که در ذات عراق «بشربن غالب اسدی» که از عراق می‌آمد با سیدالشهداء ملاقات کرد و از اوضاع عراق باخبر شد. در همین منزل بود که فرزدق رسید و سؤال کرد: یا بن رسول الله در موقع حج چرا عجله کردی؟ امام پاسخ داد: اگر من شتاب نمی‌کردم در مکه مرا دستگیر می‌کردند و با ریختن خون من در خانه خدا احترام کعبه را از بین می‌بردند. آن گاه حضرت از اوضاع کوفه و عراق سوال کرد، فرزدق پاسخ داد: دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست.^۳

(ص ۴۹)

سپس کاروان امام از ذات عراق به سمت «حاجز» (که وادی است در مکه که مردم کوفه و بصره برای رسیدن به مدینه از این راه می‌روند و منزل و فرودگاه حجاج است) حرکت کرد. در این منزل بود که امام نامه‌ای به اهل کوفه نوشت (و آن در واقع پاسخ نامه مسلم بن عقیل بود) و خبر حرکت امام و همراهانش از مکه به سمت عراق به اهالی اطلاع داده شد. و سپس حسین علیه‌السلام نامه را به «قیس بن مسهر صیداوی» داد تا همراه عبدالله بن یقطر به کوفه برساند. قیس و همراهش چون به قادسیه رسیدند، جاسوسان

^۲ - ابن العبری، همان، ص ۱۷۰؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۸۴۳-۸۶۶.

^۳ - طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۶۹؛ شیخ مفید، همان، ص ۶۸ و ۶۹.

عبدالله آنان را شناسایی کردند، و «حصین بن نمیر تمیمی» را دستگیر کرد و چون قیس نامه را خورده بود و حاضر به افشای متن نامه نشد، به دستور ابن زیاد او را از بالای ساختمان دارالاماره کوفه به پایین پرتاب کردند و به شهادت رسید. امام و همراهانش سپس از حاجز به «عیون» آمدند (و آنجا فرودگاه زوار بصره بود که در آن گودال هایی وجود داشت که آب در آنها جمع شده بود). در این محل «عبدالله بن مطیع عدوی» به حضور امام رسید و امام را از عزیمت به کوفه منع کرد. امام در پاسخ فرمود «احترام به خدا و رسول صل الله علیه و آله و سلم و قریش و عرب به این است که من زیر بار زور نروم» و حرکت کرد.^۱

سپس کاروان امام از عیون، به منزل «حزیمه» رسید و یک شب در این منزل اقامت گزید و آن گاه راهی «زرود» از منازل معروف بین مکه و کوفه شدند. در این محل امام با «زهیر بن قین بجلی» که عازم سفر حج بود، ملاقات کرده و زهیر سرانجام به حسین علیه السلام پیوست. بنا به نوشته پاره‌ای از منابع در همین منزل امام از شهادت مسلم بن عقیل وهانی بن عروه و تغییر کوفه مطلع شد. بسیار نگران و پریشان حال شد و با صدای بلند گریست.^۲

در هر حال حسین علیه السلام چون از کشته شدن مسلم و وهانی و نیز قتل دو پیکری که به کوفه فرستاده بود، مطلع گشت، همراهان خود را فرا خواند و چون می‌خواست ذمه مردم همراهش را از تعهد، آزاد سازد به آنان گفت: «خبر جانگدازی به من رسیده است، مسلم و

^۱ - دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۴۵.

^۲ - نک: عمادزاده، همان، ص ۴۴۰.

هانی کشته شده‌اند، شیعیان ما را رها کرده‌اند. حالا خود می‌دانید، هر که نمی‌خواهد تا پایان با ما باشد، بهتر است راه خود را بگیرد و برود» گروهی رفتند این گروه مردمی بودند که دنیا را می‌خواستند، گروهی هم ماندند و آنان مسلمانان راستین بودند.^۱

پس از حرکت از «زروود» امام و همراهانش هنگام غروب به سرزمین «ثعلبیه» رسیدند به نوشته برخی منابع «عبدالله بن سلیمان» و «خدری بن مشعل» و احتمالاً «عبدالله بن سلیم» و «المنذری بن مشعل» که پس از پایان مراسم حج قصد داشتند خود را به امام برسانند در بین راه با مردی از قبیله بنی اسد روبه رو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند، گفت: من بیرون نیامدم، مگر شاهد قتل مسلم بن عقیل وهانی بن عروه بودم. دیدم کشته آنها را در بازار روی زمین می‌کشیدند.

آنان پس از ملاقات خود را به کاروان امام رسانیده و از آن حضرت خواستند که از این سفر منصرف شود، ولی امام نپذیرفت و فرمود: قضای الهی جاری می‌شود و من مامورم به این سفر بروم.^۲ پاره‌ای از منابع هم برخورد امام حسین علیه السلام و فرزدق را در این محل می‌دانند. در هر حال امام و همراهانش از ثعلبیه به طرف منزل «شقوق» حرکت کردند. در این محل هم امام با مردی که از کوفه می‌آمد، برخورد کرد و از وی خبر حوادث کوفه را گرفت.

^۱ - نک: شهیدی، همان، ص ۲۴۵.

^۲ - بلاغه الحسین، ص ۳۰، (به نقل از عمادزاده، همان، ص ۲۴۴).

در این منزل امام جنایات بنی امیه و کشتار اصحاب پیامبر صل و دوستان علی علیه السلام را برای حاضران متذکر شد. سپس کاروان امام و همراهانش در منزلی به نام «زباله» وارد شد. در این سرزمین مردی خبر قتل «قیس بن مسهر صیداوی» را داد و باز هم امام در حالی که بسیار متأثر بود، در جلسه‌ای که تشکیل داد، همراهان خود را در جریان حوادث قرار داد و از آنان خواست هر که می‌خواهد برگردد. سپس قافله از زباله حرکت کرد تا به منزل «بطن العقبه» پیش رفتند و پس از اقامت کوتاهی به طرف منزل «شراف» یا «اشراف» حرکت کردند در این منزل شب را ماندند کاروان پس از استراحت

(ص ۵۱)

مقداری آب برداشتند و نزدیک نیم روز راه پیمودند؛ که با سپاه اعزامی عبیدالله بن زیاد به فرماندهی «حربن یزید ریاحی» روبه رو شدند. امام و اصحابش به سمت «ذوحسم» حرکت کردند.

در اینجا بود که حر راه بر کاروان امام بست. امام فرمود: «این مردم مرا به سرزمین خود خوانده‌اند تا با یاری آنان بدعت‌هایی را که در دین خدا پدید آمده است، بزدایم. این نامه‌های آنهاست و دستور داد تا دعوت نامه‌های مردم کوفه را به حر نشان بدهند، حال اگر پشیمان‌اند بر می‌گردم» حر گفت: «من از جمله نامه‌نگاران نیستم و از این نامه‌ها هم خبری ندارم. امیر من، مرا مامور کرده است، هر جا تو را دیدم، راه بر تو گیرم و تو را نزد او ببرم.» بدیهی است که امام حسین علیه السلام پیشنهاد وی را نمی‌پذیرد و او هم امام را

رها نمی‌کند تا به حجاز برگردد و حتی به او اجازه نمی‌دهد که در منزلی آباد و پر آب و علف فرود آید.^۱

سرانجام پس از مذاکرات بسیار موافقت شد تا کاروان امام به راهی برود که نه به سوی مکه باشد و نه به سوی کوفه، تا دستور جدید عبیدالله بن زیاد برسد. در همین منزل (ذوحسم) بود که امام خطبه بسیار مهمی ایراد کرد و به برخی اهداف خود از قیام اشاره کردند. در گرمای ظهر امام دستور داد تا یارانش سپاهیان حر را که بسیار تشنه بود، سیراب سازند و در حالی که سیدالشهداء و همراهانش به طرف قادسیه پیش می‌رفتند، حر با لشکریانش به فاصله کوتاهی آنان را تعقیب می‌کرد تا اینکه به سرزمین وسیعی به نام «بیضه» رسیدند. در این منزل امام برای سپاه حر خطبه‌ای خواند و قایع را برای آنان به روشنی بیان کرد. سپس قافله مکه از بیضه وارد سرزمینی به نام «الرهمه» شد. در اینجا با مردی از اهل کوفه به نام «ابوهرم» ملاقات کرد، و در پاسخ به سوال وی در مورد علت خروج از مکه، انگیزه قیام و حرکت خود را بیان فرمودند.^۲

(ص ۵۲)

کاروان امام سپس به محلی به نامه «عذیب» رسیدند و امام از اصحاب خود پرسید: راه از کدام طرف است؟ بنا به اظهار برخی از منابع، «طرمح بن عدی الطائی» که از کوفه آمده بود، راه را به امام نشان داد و از آن حضرت خواستند تا بازگردد. امام در پاسخ فرمود:

خداوند تو را جزای خیر بدهد، اما من معاهده‌ای با این مردم و عهده‌ای با خدا دارم که باید

^۱ - شهیدی، همان، ص ۱۵۷ یعقوبی می‌نویسد: «حسین به سوی عراق رهسپار بود و چون به قطنامه رسید از کشته شدن مسلم خبر یافت عبدالله ابن زیاد چون از نزدیک شدن امام به کوفه اطلاع یافت حر بن یزید را فرستاد» (تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۷۹).

^۲ - صدوق، امالی، ص ۱۳؛ مقتل الحسین، ص ۶۷، (به نقل از عمادزاده، همان، ص ۴۶۳).

بدان عمل کنم» این سخن‌ها را گفتند و رفتند تا به منزل «قصر بنی مقاتل» رسیدند.^۱ در منزل قصر بنی مقاتل امام با «عبدالله بن حر جعفی» ملاقات کردند و از وی خواست که در این سفر همراه او باشد ولی او قبول نکرد و از امام خواست تا اسب و شمشیر او را بپذیرد. حسین علیه السلام دیگر اعتنایی به او نکرد. پس از حادثه عاشورا وی پیوسته تأسف می‌خورد که چرا چنان توفیق بزرگی را از دست داده است.^۲

حسین و همراهانش پس از برداشتن آب بسیار، شبانه از قصر بنی مقاتل به طرف «نینوا» (از قراء کوفه) حرکت کردند و صبحگاهان به این محل رسیدند. اینجا بود که قاصدی به نامه «ملک بن نسرکندی» نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد به این مضمون برای حر آورد :
«چون این نامه و فرستاده من رسید بر حسین سخت بگیر و او را جز در بیابان بی پناهگاه و بی آب فرود نیاور، من فرستاده خود را مامور کردم که با تو باشد و او تو را رها نخواهد کرد تا مرا از اجرای اوامر آگاه سازد»^۳

دوم محرم سال ۶۰ هجری (ورود امام حسین علیه السلام و یارانش به سرزمین کربلا)

پس از رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد، حر تغییر رویه داد و قصد داشت تا مانع از حرکت امام شود؛ زیرا نینوا نه آب داشت و نه آبادانی و با دستور عبیدالله هماهنگی لازم را داشت. اما پس از گفتگوهای بسیار امام و همراهانش به طرف سرزمین کربلا حرکت کرده و روز چهارشنبه اول محرم یا پنج‌شنبه دوم محرم سال ۶۰ هجری قمری، در این

^۱ - طبری، همان، ج ۷، ص ۲۱۶۷؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۴۹؛ فیاض، تاریخ اسلام، ص ۱۸۱.

^۲ - شهیدی، همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

^۳ - شیخ مفید، همان، ص ۸۰-۸۶.

سرزمین فرود آمدند. به نوشته منابع چون ابی عبدالله وارد سرزمین کربلا شدند، اسب آن حضرت قدم از قدم برداشت. حضرت فرمودند: این سرزمین را چه می‌نامند؟ گفتند: کربلا، امام ضمن خواندن اشعاری، دستور داد تا خیمه‌ها را در آن محل سرپا کنند.^۱

عبیدالله بن زیاد پس از اطلاع از رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش، نامه ای به این مضمون به امام نوشت: «ای حسین! به من خبر رسیده که به کربلا وارد شده‌ای، یزید بن معاوه برای من نوشته که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم، و غذای سیر نخورم تا تو را به خدای خبیر ملحق سازم (بکشم)، یا آن که تسلیم من و حکم یزید می‌شوی. والسلام» حضرت نامه را خواند و همان دم آن را به دور افکند. پیک گفت: پاسخ نامه را بده. امام فرمودند: «این نامه پاسخ ندارد» ابن زیاد پس از آنکه از بی‌اعتنایی حسین علیه السلام به نامه خود مطلع شد، بسیار خشمگین شد و به جمع‌آوری سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام پرداخت.^۲

سوم محرم سال ۶۱ هجری (ورود عمر بن سعد و سپاهیان به کربلا)

عبیدالله بن زیاد برای مقابله با امام حسین علیه السلام و مجبور کردن وی به پذیرفتن بیعت با یزید «عمر بن سعد ابن ابی وقاص» را در رأس چهار تا شش هزار نفر (به اختلاف منابع) به کربلا فرستاد و عمر در روز سوم محرم سال ۶۰ هجری وارد کربلا شد و بلافاصله مذاکرات خود را با امام آغاز کرد عمر، حسین علیه السلام را خوب می‌شناخت و می‌دانست که

^۱ - بحار الانوار، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۲۸۵.

^۲ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۶۶ و ۲۶۵، (به نقل از اشتهاردی، همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۷)؛ فاضل، معصوم پنجم، ص ۲۱۸ و ۲۱۷.

او مرد سازش نیست، ولی بیشتر مایل بود تا کار بدون جنگ و با مصالحه به پایان برسد. بنابراین پس از آنکه نخستین گفتگو بین او و امام صورت گرفت، نامه‌ای به ابن زیاد نوشت که خدا را شکر که فتنه آرام گرفت و جنگ برنخاست، چراکه من از حسین پرسیدم که چرا به اینجا آمده‌ای؟ گفت: مردم این شهر از من دعوت کرده‌اند که نزد آنها بیایم، حالا

(ص ۵۴)

که شما نمی‌خواهید بر می‌گردم» اما ابن زیاد در پاسخ نامه ابن سعد نوشت: کار را بر حسین سخت گیر و آب را بر او و یارانش ببند، مگر اینکه حاضر شوند با شخص من به نام یزید بیعت کند.^۱

پنجم محرم سال ۶۱ هجری (ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر سپاه به کربلا)

عبیدالله بن زیاد پس از این که احساس کرد عمر بن سعد در مقابله با امام مصمم نیست، شبث بن ربعی را در رأس چهار هزار نفر نیروی جنگی به کربلا فرستاد، شبث روز پنجم محرم وارد کربلا شد و تحت فرمان عمر بن سعد قرار گرفت. به نوشته منابع ابن زیاد در فاصله روزهای سوم تا دهم محرم افراد دیگری را به همراه جنگجویان به کربلا فرستاد. از جمله سنان ابن انس نخعی را با چهار هزار نفر، عروه بن قیس را با چهار هزار نفر شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار نفر و نصر مازنی را با سه هزار نفر برای جنگ با امام به کربلا اعزام نمود.^۲

^۱ - طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۱۱؛ شهیدی، همان، ص ۱۶۹ و ۱۶۸؛ فاضل همان ص ۲۲۰ - ۲۲۸.

^۲ - شیخ مفید، همان، ص ۸۶-۹۰؛ ابن العبری، همان ۱۷۰.

هفتم محرم سال ۶۱ هجری (رسیدن دستور عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر سپاه امام) نامه عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر روی حسین و یارانش در صورت خودداری از بیعت در روز هفتم محرم سال ۶۱ هجری قمری به عمر بن سعد رسید و عمر «عمر بن حجاج» را با پانصد سوار مامور کرد تا با استقرار در کنار رودخانه فرات مانع از دسترسی سپاه امام به آب شوند. بنابراین از روز هفتم محرم تشنگی نیز بر مشکلات امام و همراهانش اضافه شد.^۳

(ص ۵۵)

نهم محرم سال ۶۱ هجری (ورود شمر بن ذی الجوشن به کربلا)

در روز نهم محرم «شمر بن ذی الجوشن» در راس چهار هزار نفر سپاهی وارد کربلا شد. شمر حامل نامه‌ای از ابن زیاد برای عمر بن سعد بود. بدین مضمون که بدون فوت وقت جنگ را با حسین شروع کند. شمر ضمن تلاش برای تحریک جنگ و قتل امام حسین علیه السلام امان نامه‌ای هم برای پسران ام البنین (عباس، عبدالله، جعفر و عثمان) آورد، آنان پذیرفتند. در عصر روز نهم محرم (تاشوعا) زمینه برای آغاز جنگ فراهم شد و عمر که بیمناک بود مبادا رقیبش شرم سمت فرماندهی کل را از دست وی خارج کند شخصا تیری در کمان گذاشت و سوی خیمه های امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و دیگران را به شهادت طلبید که اولین تیر را وی پرتاب کرده است.^۱ در این هنگام امام حسین علیه السلام برادرش عباس را نزد عمر فرستاد و تقاضای یک شب مهلت کرد، که مورد موافقت قرار گرفت. شکی

^۳ - طبری، همان، ج ۷ ص ۳۰۶؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۹۸.

^۱ - شیخ مفید، همان، ص ۹۲ و ۹۱؛ مجلسی جلا العیون، ص ۳۸۱، فاضل، همان، ص ۲۲۸.

نیست که امام مایل به جنگ نبود و تا آخرین لحظات کوشید تا وجدان خفته این مردم دنیا خواه را با سخنانی که سراسر خیر خواهی و دلسوزی و روشنگری بود، بیدار سازد. به آنان گفت: که این آخرین فرصتی است که برای انتخاب زندگی آزاد به آنان داده می شود. اگر این فرست را از دست بدهند دیگر، هیچگاه روی رستگاری را نخواهند دید. اگر به این عزت پشت پا زنند، به دنبال آن زندگی پر مذلتی در انتظار ایشان است. برای همین بود که نخستین ساعات روز دهم محرم نیز به پیغام بردن و سخن گفتن و خطبه خواندن گذشت. خطبه‌های امام در ساعات آخر بیش از آنکه نشان دهنده روح آزادگی و شرف و پرهیزگاری باشد، نمایانگر اوج دلسوزی بر مردم گمراه و تلاش انسانی برای نجات مردم است. جای هیچ تردیدی نیست که سخنان و اقدامات امام برای رهایی از چنگ دشمن و یا بیم از کشته شدن، گفته نشده است، بلکه بوی

(ص ۵۶) آشتی طلبی و خیرخواهی و دوستی طلبی می دهد.^۱ با فرا رسیدن شب نهم محرم عمر بن سعد نماینده‌ای را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و پیغام داد: یک امشب را من به شما مهلت می دهم، اگر تا صبح تسلیم شدی من به ابن زیاد خبر می دهم، شاید تو را آزاد بگذارد و گرنه پس از گذشت شب نمی توانم از جنگ خودداری کنم. حسین همان پاسخی را داد که مکرر فرموده بود: «من مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می دانم». در آن شب (شب عاشورای سال ۶۱ هجری قمری) امام حسین بار دیگر یارانش را در رفتن و یا ماندن در کنار وی و شهادت مخیر گذارد و ساعاتی را به ذکر و عبادت حق تعالی گذراند تا اینکه فردای آن روز یکی از استثنایترین روزهای تاریخ دمید.^۲

^۱ - شهیدی، همان، ص ۱۷۴ و ۱۷۳.

^۲ - طبری، همان، ج ۷ ص ۳۰۱۱-۳۰۱۶؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۸۸۴-۹۰۴.

دهم محرم سال ۶۱ هجری (آغاز درگیری سپاه امام حسین علیه السلام با لشکر ابن زیاد)

با دمیدن فجر روز دهم سال ۶۱ هجری قمری سرانجام آنچه نباید بشود، شد؛ یا آنچه باید روی دهد، آغاز گردید. عاشورا منشأ یک سلسله وقایع تاریخی و مظهر صحنه‌ای خونین است که آن همه مقدمات برای این روز است. این همه موخرات که در آینده اتفاق افتاد. اثر وقایع این روز تاریخی است اصحاب اندک امام حسین علیه السلام در آن صحرای خشک در محاصره انبوهی از دشمنان قرار گرفته بودند، صفوف سپاهیان دو طرف برای آغاز جنگی نابرابر آراسته شد. در یک سوی میدان حدود هفتاد و دو نفر سوار و پیاده مهیای جانبازی بودند و در سوی دیگر حدود بیست و دو هزار نفر لشکر ماجراجوی پست فطرت انتقام جوی کینه توز و منافق قرار داشتند که هر آن انتظار میکشیدند با قتل فرزند پیامبر صل الله علیه وآله وسلم اموال و دارایی‌های او را به غنیمت بگیرند. قبل از شروع جنگ عمر بن سعد بار دیگر حسین علیه السلام را به بیعت با یزید فرا خواند، پاسخ حسین همان بود که بارها

(ص ۵۷) فرمود بود: «مرگ با عزت در نظر حسین بهتر است از زندگی با ذلت».^۱

آرایش سپاه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چنین بود که «زهیر بن قین» را در میمنه سپاه قرارداد. «حبیب بن مظاهر اسدی» را به فرماندهی میسره لشکر گماشت. پرچم را به دست حضرت ابوالفضل سپرد. به دستور امام در خندق که قبلا اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش روشن کردند. عمر بن سعد نیز صفوف سپاه خود را آراست، در حالی که حدود بیست تا سی هزار قشون در اختیار داشت. فرماندهی میمنه سپاه را به «عمر بن حجاج بن زبیدی» داد و شمر بن ذی الجوشن عادی را به فرماندهی میسره سپاه منصوب کرد، بر پیادگان «عروه بن قیس الحمس» را امیر کرد و بر رجاله‌ها و کلوخ اندازه‌ها «شبت بن ربیع» را گماشت و پرچم را به دست «ذوید» غلام خود داد.^۲ پس از آرایش صفوف دو سپاه، امام حسین علیه السلام، زهیر بن قین، بریر بن خضیر و ربن یزید ریاحی (که به سپاه امام ملحق شده بود) هر کدام خطبه‌ای در حقانیت خاندان اهل بیت و عدم مشروعیت بنی امیه و یزید ایراد کردند.^۳ جنگ آغاز شد و در جنگی نابرابر یاران حسین علیه السلام به قلب سپاه دشمن حمله بردند و تا ظهر عاشورا تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و افراد باقیمانده، نماز ظهر را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند. سپس به جنگ با دشمن پرداختند و تا حدود دو ساعت بعد از ظهر همگی به شهادت رسیدند. بنا به اظهار منابع اولین کسی که در جنگ با دشمن تن به تن کشته شد، حربن یزیدریاحی بود و آخرین شهید عباس علیه السلام بود. در این روز حتی طفل شش ماهه امام نیز شربت شهادت نوشید.^۴

^۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۸۱؛ احمدی، همان، ص ۲۵۵-۲۵۸.

^۲ - شیخ مفید، همان، ص ۹۸-۹۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ص ۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۸۲.

^۳ - فاضل، همان، ص ۲۴۸-۲۵۰.

^۴ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۸۱-۱۸۲.

سرانجام امام حسین علیه السلام پس از آنکه اهل بیت را امر به صبر و بردباری کرد، خود به میدان جنگ شتافت و طی خطبه‌هایی ضمن دعوت لشکر عمر به تفکر و تدبیر، بر

(ص ۵۸) فضائل خود و اهل بیت و مقام خود و برادرش حسن علیه السلام در نزد پیامبر را برشمرد. سپس فرمود: «ای گروه دغا در ریختن خون پسر پیامبر شتاب مکنید که به زیان شما تمام خواهد شد، ای ناکس مردم زشت خو! سوگند به خدای بزرگ که آن زنازاده ما را بر آن داشت که بین لباس ذلت و شهادت یکی را انتخاب کنیم. ای مردم! ما هرگز دستخوش ذلت نمی‌شویم...»^۱ سپس با شجاعت و دلاوری بی‌نظیر به قلب سپاه دشمن حمله برد و پس از وارد شدن جراحات بسیار بر بدن مبارکش و تحمل ضربات شمشیر، نیزه و کمان به شهادت رسیدند. سر آن حضرت را «شمر بن ذی الجوش» یا «سنان بن انس» از پیکر جدا کرد، خولی به کوفه نزد ابن زیاد برد. جنگ در حدود ساعت چهار بعد از ظهر خاتمه یافت.^۲ سپاهیان ابن زیاد پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه‌های خانواده امام حمله بردند، آنها را غارت نمودند و به آتش کشیدند و زنان و کودکان را در بیابان آواره کردند.^۳ ساعت‌های آخر روز سپری می‌شد. دیوانه‌هایی که از خشم و شهوت و مال و جاه دنیا، جسم و روحشان را پر کرده بود، پس از آنکه کشتند و سوختند و بردند و در مقابل خود کوچکترین مقاومتی از زن و مرد ندیدند، یکباره به خود آمدند و دانستند که کاری زشت کرده‌اند و از خود پرسیدند: سید جوانان بهشت را برای خشنودی مردی تبه‌کار به خاک و خون کشیدیم. پشیمان شدند، اما دیگر دیر شده بود.

۱ - طبری، همان، ج ۷، ص ۳۲۵.

۲ - ابن اعثم کوفی، همان، ص ۲۰۲.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲.

کوفه یک بار دیگر خواری خود را به زشت‌ترین صورت به تاریخ نشان داد.^۴

یازدهم محرم سال ۶۱ هجری (حرکت کاروان اسراء از کربلا به کوفه)

فردای روز عاشورا یعنی در یازدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری، به دستور عمر بن سعد زنان و کودکان اهل بیت را از اطراف جمع آوری کرده و به اسارت گرفتند و

(ص ۵۹)

پس از آن که عمر بن سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد، اسرای اهل بیت را حرکت داده، همراه لشکریان خویش به کوفه و نزد عبیدالله بن زیاد بردند. خطبه‌های آتشین حضرت زینب (س) و امام سجاد علیه‌السلام رسواگر چهره زشت بنی امیه در کوفه و شام بود.^۱

اول صفر سال ۶۱ هجری قمری (ورود اسرای اهل بیت علیه‌السلام به دمشق نزد یزید بن معاویه)

بیستم صفر سال ۶۱ هجری (بازگشت اهل بیت علیه‌السلام از شام به مدینه).

نتیجه

بررسی منابع و مآخذ تاریخی نشان می‌دهد که قیام امام حسین علیه‌السلام حرکتی آگاهانه و بابرنامه بوده است و زمینه‌ها و انگیزه‌های آن را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

^۴ - شهیدی، همان، ص ۱۸۲.

^۱ - نک: شهیدی، همان، ص ۱۸۲؛ پیشوایی، همان، ص ۵۲-۵۵؛ محمدی اشتهاردی، همان، ص ۱۲۰-۱۰۲.

۱-زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام ، به دوران خلافت خلیفه سوم (عثمان) و قدرت‌گیری بنی امیه و تسلط آنان بر بخش‌هایی از جهان اسلام باز می‌گردد.

۲-امام برای خودداری از بیعت با یزید بن معاویه که مردی فاسق، فاجر و نالایق بود، قیام کرد.

۳-حسین علیه السلام ، به منظور عمل به امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد؛ زیرا تسلط یزید بر مسلمانان و ادعای خلافت، منکری روشن بود که امام نمی‌توانست در مقابل آن ساکت باشد.

۴-جواب مثبت امام به مردم کوفه، و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جمع‌آوری نیرو برای انجام یک قیام مسلحانه علیه یزید از دیگر انگیزه‌های قیام بود.

(ص ۶۰)

نهضت حسین علیه السلام آثار و نتایج مهمی بر جا گذاشت که به اختصار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-رسوا ساختن ماهیت یزید و حزب بنی امیه.

۲-احیای فرهنگ شهادت و ایثار در میان مسلمانان.

۳-قیام امام حسین علیه السلام الگویی برای قیام‌ها و انقلاب‌های جهان اسلام شد و حتی در قیام غیر مسلمانان نیز آثار مثبتی برجای گذاشت.

۴-تغییر افکار و جایگزین نمودن اخلاق بلند نظرانه و عالی انسانی به جای اخلاق جاهلی حاکم در آن روزگار.

منابع:

۱. ابن اثیر، عزالدین بن الاثیر: کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام دکتر سادات ناصری، ببه تصحیح دکتر مهیار خلیلی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۴، جلد های ۷-۳.
۲. ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، تاریخ مختصرالدول، ترجمه دکتر محمد علی تاج پور، دکتر حشمت الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
۳. احمدی، حبیب الله: امام حسین علیه السلام الگوی زندگی، قم انتشارات فاطمیا، ۱۳۸۱.
۴. ادیب عادل: زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج پنجم، ۱۳۶۶.
۵. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی: الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۴.
۶. اولیایی، مصطفی: امام حسین علیه السلام و پاکبازان راه عشق، همدان، شهر اندیشه، ۱۳۷۹.
۷. پیشوایی، مهدی: سیمای پیشوایان در آینه تاریخ، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۵.
۸. جعفریان، رسول: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، قم، انصاریان، ۱۳۷۹.
۹. حسین خانی، نورالله: خورشید بر نیزه، تهران، انتشارات مسعی، ۱۳۷۹.

۱۰. خراسانی، محمد هاشم بن محمد علی: منتخب التواریخ، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۷.

۱۱. دستغیب، عبدالحسین: سیدالشهداء، تهران، اعلائی، چ چهارن، ۱۳۶۷.

۱۲. دلشاد تهرانی، مصطفی: مدرسه حسینی، تهران، انتشارات دریا، ۱۳۷۹.

۱۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، چ سوم، ۱۳۶۸.

۱۴. سپهر، میرزا محمد تقی (لسان الملک): ناسخ التواریخ (در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام)، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۱.

۱۵. سحاب تفرشی، ابوالقاسم: زندگی خامس آل عبا ابا عبدالله حسین علیه السلام، تهران ابن سینا، ۱۳۳۸.

۱۶. شهیدی، سیدجعفر: پس از پنجاه سال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۱۷. شیخ مفید، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة بی تا، ۲ ج.

۱۸. صاحبی، محمدجواد، مقتل الشمس، قم، انتشارات هجرت، چ دوم، ۱۳۷۳.

۱۹. صالحی کرمانی، محمدرضا: الفبای فکری امام حسین علیه السلام، تهران، کانون انتشار، ۱۳۵۱.

۲۰. طبرسی، شیخ جلیل ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب: احتجاج، ترجمه حسن مصطفوی، تهران، کتابخانه سنایی، چ سوم، مقدمه مترجم ۱۳۵۷ هـ. ق.

۲۱. طبری، محمد بن جریر : تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چ سوم، ۱۳۶۹، جلدهای ۷-۳.
۲۲. عمادزاده اصفهانی، حسین: زندگانی امام حسین علیه السلام ، تهران، انتشارات علمی، چ دوم، ۱۳۶۴، ج اول.
۲۳. غفوری، علی : سرگذشت و شهادت امام حسین علیه السلام ، تهران، انتشارات فجر ۱۳۶۹.
۲۴. فاضل، جواد: معصوم پنجم (حسین بن علی سیدالشهداء) تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۷.
۲۵. فیاض، علی اکبر: تاریخ اسلام، دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۶۷.
۲۶. قمی، شیخ عباس: منتهی الامال، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۶۵، ج اول.
۲۷. کمپانی، حسین: حسین علیه السلام کیست؟ تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۴۴.
۲۸. مجلسی، محمد تقی: بحار الانوار، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة ۱۳۵۵.
۲۹. مجلسی، علامه محمد باقر: جلاء العیون، تهران، انتشارات قائم، بی تا.
۳۰. محمدی اشتهاردی، محمد : نگاهی بر زندگانی امام حسین علیه السلام تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، تاریخ مقدمه ۱۳۷۳.
۳۱. مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، تهران، دنیای کتاب ، ۱۳۶۱.

۳۲. مسعودی، علی بن حسین : مروج الذهب و معادل الجواهر، ترجمه ابوالقاسم، پاینده ، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰

۳۳. مطهری، مرتضی: فریادهای شهید مطهری بر تحریف‌های عاشورا، به کوشش محمد حسین حق جو، قم، نشر روح، ۱۳۶۰.

۳۴. مظاهری، حسین: زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۳.

۳۵. منشی، محمود: سلام بر حسین علیه السلام تهران، انتشارات نوین، چ ششم، ۱۳۵۷.

۳۶. وحیدقاسم، اسعد: در جستجوی حقیقت، ترجمه سید محمد جواد مهری، قم، نشر بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۲.

۳۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضع یعقوبی)، تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم، ۱۳۷۱.

همسران امام حسین علیه السلام

مقدمه

زندگی نامه رهبران جامعه و بستگان آنان، به ویژه رهبران دینی - پیامبران و امامان همواره مورد توجه جامعه و پژوهشگران می باشد، انگیزه اصلی این حساسیت، تأثیر گذاری و نقش آفرینی آنان در ساختار جامعه و نیز سرعت بخشیدن به روند تکاملی کاروان بشریت است. چون رهبران دینی بیشترین نقش را در این عرصه ایفا می نمایند زندگی آنان نیز همواره زیر دید همگان است. به همین جهت دودمان و خانواده این افراد نیز بیش از دیگران مورد تحقیق می باشد.

به ویژه این که همسر امام همام، مادر امام بعد از خودش؛ یعنی علی بن الحسین علیه السلام و امامان بعدی نیز می باشد. دودمان پیامبران و امامان، برترین و پاکترین دودمان در میان انسان ها است. آنان همواره از مردان پاک و زنان پاکدامن پدیدار شده اند. سلاله پیامبران و امامان همواره از اصلاب شامخه و ارحام مطهره بوده اند. به همین جهت برگزیدگان خدای سبحان نیز از همین تیره و تبار پدید آمده اند. انسان هایی که از اندیشه زلال بهره مندانه و الهی می اندیشند و رفتارشان به دور از هر نوع آلایندهی زندگی است.

عرصه پژوهش در مورد نسل و تبار پیامبران و امامان همواره وسیع بوده و در برخی موارد که پیرامون آنان شبهه وجود دارد، هر مقدار پژوهش دقیق تر و وسیع تر شکل گیرد،

تبار آنان روشن تر خواهد گشت. تحقیق پیش رو نیز قدمی ولو کوچک در این ساخت بزرگ بوده که با عنوان «همسران امام حسین علیه السلام» تهیه و تقدیم می گردد.

همسران امام حسین علیه السلام

آثار روایی و تاریخی برای امام حسین علیه السلام پنج همسر نام می برد که شش فرزند از او به دنیا آورده اند، نام می برد.

۱- «لیلا» دختر ابی مرّه بن غروه، مادر علی اکبر که در کربلا به شهادت رسید.

۲- «حرار» (آزاده) یا غزاله و یا شهربانو دختر یزدگرد که مادر علی بن الحسین؛ یعنی امام سجاد، می باشد.

۳- «رباب» که مادر یک پسر به نام عبدالله رضیع (برسرزبانها معروف به علی اصغر) که در آغوش پدر در کربلا هدف قرار گرفت و شهید شد و نیز مادر دختری به نام سگینه است که در فاجعه کربلا به اسارت درآمد.

۴- «ام اسحاق» دختر طلحه بن عبیدالله که مادر دختری به نام فاطمه است.

۵- «قضاعیه» مادر جعفر که در زمان حضرت درگذشت.^۱

^۱ -تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ طبقات ج ۵ ص ۱۰۸، ج ۲، ص ۱۳۵؛ تاج الموالید و مستجد (مجموعه نفیسه، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۴۰۴) فصول المهمه، ص ۲۱۱، تذکره الخواص، ص ۲۷۷.

شهربانو

در مورد تاریخ زندگی همسران حضرت و این که کدام یک از آنان در کربلا حضور داشتند و سایر ویژگی‌های آنان سخن فراوان وجود دارد، لیکن در مورد هیچ کدام از آنان به مقدار «شهربانو» در میان نویسندگان بحث نشده است.

(ص ۶۷)

درباره ایشان سؤالاتی مطرح است، مانند این که آیا زنی به نام شهربانو همسر حضرت بوده است؟ و آیا این بانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران بوده که به اسارت مسلمانان درآمده بوده؟ و آیا همین خانم مادر امام سجاد علیه السلام می باشد، که امام سجاد از جانب مادر ایرانی است و بالمال امامان بعد از وی نیز از جانب مادر ایرانی هستند.

و این موضوع در گرایش ایرانیان به تشیع نقش ایفا نموده است؟

می توان گفت خواستگاه برخی از این سؤال‌ها تردیدهایی است که از قلم برخی نویسندگان معاصر تراوش نموده است. برخی ذهنیت‌ها و نیز بعضی شواهد باعث ایجاد تردید و تراوش شبهه گشته، چه بسا موجب تردید دیگران نیز شده باشد.

در فراهم آوردن پاسخ صحیح برای سؤال‌های یادشده، به پژوهشی تاریخی نیاز است که در این فرصت، فشرده به بررسی و پاسخ سه سؤال می‌پردازیم. بررسی و پاسخ سؤال چهارم از دایره موضوع بیرون می‌باشد و پیش از پرداختن به ویژگی‌های برخی جریان‌های تاریخی، نخست نگرشی کوتاه به اصل جریان در منابع دیرینه و معتبر روایی و تاریخی می‌افکنیم، آن‌گاه خصوصیات آن‌ها را مورد توجه قرار خواهیم داد.

شهربانو در گذر تاریخ

درباره اصل جریان می توان گفت، از جمله رخ دادهای تاریخی است که در بسیاری از منابع روایی و تاریخی دیرینه ثبت شده است و از شهرتی بهره ور است که با قرائن و شواهد جانبی به شکل گیری آن اطمینان حاصل می گردد. بسیاری از مورخان و محدثان شیعه و سنی اصل جریان را نگاشته اند که به برخی از دیرینه ترین و معتبرترین آنها به ترتیب تاریخ اشاره می شود. مانند نصر بن مزاحم، (در گذشت ۲۱۲) ^۱ و محمد بن سعد، (در گذشت ۲۳۰) ^۲ و قاضی نعمان، (در گذشت ۲۶۳) ^۳ و یعقوبی، (در گذشت ۲۸۲) ^۴ و (ص ۶۸)

محمد بن حسن صفار، (در گذشت ۲۹۰) ^۵ و طبری، (در گذشت ۳۱۰) ^۶. وابن ابی ثلج بغدادی، (در گذشت ۳۲۵) ^۷ و کلینی، (در گذشت ۳۲۹) ^۸ و حسن بن محمد، (در گذشت ۳۷۸) ^۹ و صدوق، (در گذشت ۳۸۱) ^{۱۰} و مفید، (در گذشت ۴۱۳) ^{۱۱} و محمد بن جریر

^۱ - وقعه صفین، ص ۱۳.

^۲ - طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۸.

^۳ - شرح الاخبار فی فضایل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۲۶۶.

^۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۲۲۹.

^۵ - بصائر الدرجات، ص ۳۳۵.

^۶ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵.

^۷ - تاریخ الائمة، نقل از مجموعه نفیسه، ص ۲۴.

^۸ - کافی، باب مولد علی بن الحسین علیه السلام

^۹ - تاریخ قم، ص ۱۹۶.

^{۱۰} - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۶، نقل از بحار، ج ۴۶، ص ۸.

رستم طبری امامی، (درگذشت در قرن پنجم) ^{۱۲} و فتال نیشابوری، (درگذشت ۵۰۸) ^{۱۳} و زمخشری، (درگذشت ۵۲۸) ^{۱۴} و علامه طبرسی (امین الاسلام)، (درگذشت ۵۴۸) ^{۱۵} و ابن شهر آشوب، (درگذشت ۵۸۸) ^{۱۶} و سبط ابن جوزی، (درگذشت ۶۶۶) ^{۱۷} و ابن خلکان (درگذشت ۶۸۱) ^{۱۸} و ابوالفتح اربیلی، (درگذشت ۶۹۳) ^{۱۹} و علامه حلی، (درگذشت ۷۲۶) ^{۲۰} و شهید اول (شهادت ۷۸۶) ^{۲۱} و ابن صباغ مالکی، (درگذشت ۸۵۵) ^{۲۲-۲۳}

نویسندگان و محققان قرن هشتم به بعد نیز به همین منوال اصل جریان را ثبت و آن را پذیرفته‌اند.

^{۱۱} - ارشاد ج ۲، ص ۱۳۵.

^{۱۲} - دلائل الامامة، ص ۱۹۵.

^{۱۳} - روضة الواعظین، ص ۲۰۱.

^{۱۴} - ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۰۲.

^{۱۵} - اعلام الوری، ص ۴۸۰، تاج الموالید، مجموعه نفیسه، ص ۱۱۲.

^{۱۶} - مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۹.

^{۱۷} - تذکره الخواص، ص ۲۷۷ و ۲۹۱.

^{۱۸} - وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۷.

^{۱۹} - كشف الغمة، ج ۲، ص ۳۰۳.

^{۲۰} - الاستجداد، مجموعه نفیسه، ص ۴۰۴.

^{۲۱} - دروس، ص ۱۵۳.

^{۲۲-۲۳} - الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۴۶، فصول المهمة، ص ۲۱۱.

این منابع روایی و تاریخی را به چهار دسته عمده می‌توان تقسیم نمود. برخی از آنها جریان را مربوط به دوران خلیفه دوم و برخی به دوران خلیفه سوم و بعضی به دوران ولایت و حکومت‌داری امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند. برخی هم خصوصیات را ذکر نموده‌اند، تنها به اصل جریان پرداخته‌اند که به شرح کوتاه این محورها می‌پردازیم.

الف: جریان نخست که در بسیاری از منابع به چشم می‌خورد این است که در دوران عمر که ایران به دست مسلمانان فتح شد، دو تن از دختران یزدگرد، به اسارت مسلمانان درآمدند و به مدینه منتقل شدند که در این باره می‌نگارند : هنگامی که آن دختر وارد مسجد شد، مسجد نورانی گشت و وقتی نگاه عمر به او می‌افتد، دختر صورت خویش را از وی پوشانده و می‌گوید : «اَهِ بی روز باد هرمز!» کنایه از این که روزگار فرزندان هرمز (هرمز پسر انوشیروان جد یزدگرد سوم) به کجا انجامید!

عمر پنداشت که به وی دشنام می‌دهد. در صدد تنبیه وی برآمد که امیرالمؤمنین علیه السلام وی را از آن کار باز می‌دارد و می‌فرماید : «دختر را آزاد گذارید تا، کسی را به همسری برگزیند. آن گاه وی گشتی در میان مردان زده، حسین بن علی علیه السلام را انتخاب می‌نماید. علی علیه السلام از وی می‌پرسد : نامت چیست؟ می‌گوید «جهان شاه». علی می‌فرماید : نه، شهربانویه. آن گاه علی علیه السلام روبه حسین نموده و می‌فرماید : این بانو فرزندی به دنیا خواهد آورد که بهترین روی زمین خواهد بود. شهربانو، علی بن الحسین علیه السلام را به دنیا می‌آورد که به وی گفته می‌شود فرزند دوبرگزیده، ابن الخیرتین فخیره الله من العرب هاشم و من العجم فارس.^۱

^۱ - بصائر الدرجات، ص ۳۳۵، کافی باب مولد علی بن الحسین علیه السلام؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۲۲۹، بدون ذکر ویژگی‌ها و ...

ب: جریان دوم مربوط به دوران خلافت عثمان است که عبدالله بن عامر کریم عامل عثمان در خراسان دو تن از دختران یزدگرد را اسیر می‌کند و به حضور عثمان در مدینه می‌فرستد. وی یکی از آن دو را به حسن مجتبی علیه السلام و دیگری را به حسین علیه السلام بخشیده و هر دو در حال زایمان رحلت می‌نمایند. براساس این نقل، کفالت علی بن الحسین علیه السلام را بعد از رحلت مادر، دیگر کنیزان امام حسین عهده‌دار می‌شوند.^۱

ج: جریان سوم که جزئیات آن در بسیاری از منابع آورده شده است، مربوط به زمان امیرالمؤمنین علیه السلام است. در دوران وی هنگامی که حریث بن جابر را به خراسان اعزام می‌دارد، او دو دختر از پادشاه زادگان را نزد حضرت می‌فرستد که یکی از آنها به همسری حسین علیه السلام در می‌آید.^۲ و بر اساس نقل دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام با ازدواج وی با امام حسین علیه السلام موافقت نمی‌کند و آنان را به برخی دهقانان می‌سپارد.^۳ منابع فراوان دیگر به خصوصیات کامل نپرداخته‌اند، گرچه بسیاری از آنها را می‌توان گفت با جریان نخست هماهنگ هستند، زیرا از آن دو دختر یزدگرد و یا کسری می‌نمایند.^۴

صرف نظر از تفاوت زمانی و مکانی جریان‌های یاد شده، تفاوت‌هایی عمده دیگری نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا در جریان نخست ام‌ولد (کنیز) بودن دختران مطرح نیست. چراکه پیش از این که آنان کنیز شوند، همسر انتخاب نموده‌اند. در جریان دوم کنیز بودن آنان

^۱ - عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸، (نقل از بحار، ج ۴۶ ص ۸).

^۲ - شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۳، ص ۲۶۶؛ اعلام الوری، ص ۴۸۰؛ تاج الموالید (مجموعه نفیسه، ص ۱۱۲)؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۳۰۳ و ...

^۳ - طبری، ج ۴، ص ۳۲۵.

^۴ - مانند ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۵؛ دلائل الامامة، ص ۱۹۵؛ تذکره الخواص، ص ۲۹۱؛ مستجد مجموعه نفیسه، ص ۴۰۴؛ فصول المهمة، ص ۲۱۱ و ...

مطرح می‌باشد و در جریان سوم هم ازدواج آنان با فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام مورد تردید است.

بر این اساس چون معروف‌ترین داستان که قراین فراوان آن را تأیید می‌نماید، جریان نخست است. در صورت تثبیت، هم ماجرای کنیز بودن مادر علی بن الحسین علیه السلام به اثبات نمی‌رسد. و این که در برخی منابع سخن از «ام ولد»؛ یعنی کنیز بودن مادر (ص ۷۱)

حضرت است.^۱ یا به سبب جریان دوم است که نقل آن بسیار اندک می‌باشد و یا به دلیل این است که این دو دختر به صورت رسمی کنیز نشدند و چون از اسیران بلاد کفر بودند و زمینه کنیز بودن مطرح بوده، از آنان به عنوان کنیز یاد شده است. براساس به کرسی نشاندن جریان نخست لزوماً به معنای کنیز بودن مادر علی بن الحسین علیه السلام نمی‌باشد. در هر صورت با توجه به اصل جریان در منابع معتمد و نیز ویژگی‌های یاد شده، به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم. کدام شهرت معتبر است؟

این نکته را نباید از نظر دور داشت که تنها مشهور بودن یک موضوع تاریخی و یا فقهی دلیل قطعی بر اعتبار آن نمی‌تواند باشد. چه بسیار از شهرت‌هایی که بی پایه بوده و بسیاری بدون پژوهش آن را باور نموده‌اند که نقد و پژوهش بی پایگی آنها را بر همگان شفاف می‌نماید. به این منظور گفته می‌شود: رب شهره لا اصل لها. «چه بسیار شهرت‌ها که بی پایه هستند».

^۱ -مانند طبقات، ج ۵، ص ۱۰۸؛ طبری، ج ۶، ص ۴۹۹؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹؛ كشف الغمة، ص ۳۰۳ و

درعین حال اگر شواهد جانبی شهرت را تأیید نماید، به گونه‌ای که از مجموع آنها اطمینان و بلکه یقین حاصل شود، آن گاه چنین شهرتی از ارزش برخوردار بوده و در صورتی که چنین اطمینانی فراهم شود، نمی‌توان با شبهه‌افکنی این اطمینان را زدود و در آن تردید ایجاد نمود. با توجه به منابع یاد شده می‌توان گفت داستان همسر امام حسین که از دختران یزدگرد بوده و پیش از آن که کسی وی را کنیز بنامد، امام حسین علیه السلام را به همسری انتخاب نموده، دارای شهرتی اطمینان بخش است که شواهد جانبی مانند ثبت جریان در منابع دیرینه و پذیرش پژوهشگران و همخوانی آن با باورهای متقن و مبرهن شیعه، آن را تأیید نمی‌نماید. به گونه‌ای که از مجموع آنها این باور و اطمینان فراهم می‌شود که

(ص ۷۲) شبهه‌افکنی‌ها به آن آسیب نمی‌رساند. اینک با توضیح نکته‌های یاد شده، به بررسی برخی شبهه‌ها که بسیاری از آنها از قلم‌های برخی نویسندگان معاصر تراوش نموده و بیشتر هم متوجه جریان نخست است، می‌پردازیم.

شبهه افکنی

در پیرامون این موضوع به خصوص ماجرای دوران خلافت عمر، شبهه افکنی‌هایی شده که همسر شدن یک شاهزاده ایرانی با امام حسین علیه السلام را مورد تردید قرار داده است. و برخی نویسندگان همت گماشته‌اند تا این شبهه‌ها را ساماندهی نموده، در قالب دلیل عنوان نمایند که اگر پژوهش آنان مستند باشد ارزش و اعتبار دارد در غیر این صورت تنها در حد شبهه‌افکنی بوده که با توضیحاتی که داده می‌شود، ممکن است زدوده شده و باورپذیر

گردد. در این فرصت به عوامل تردید نظر افکنده و مورد بررسی قرار می دهیم. چون بیشترین تردید از جانب یکی از نویسندگان معاصر می باشد.^۱

با طرح شبهه‌های ایشان به همراه توضیح و پاسخ، ممکن است سایر شبهه‌ها نیز زدوده شوند.

شبهه نخست به سندروایت و یا داستان نخست مربوط است که در دیرینه‌ترین منبع مانند بصائر الدرجات آورده شده است. چون یکی از راویان روایت «عمرو بن شمر» است و رجالیون مانند نجاشی و ابن غضائری نه تنها ایشان را توثیق ننموده‌اند، بلکه تضعیف نیز کرده‌اند، با تضعیف سند روایت و با توجه به فاصله زمانی محمد بن حسن صفار تا عصر امامان معصوم روایت از لحاظ سند مخدوش و غیر قابل اعتماد خواهد بود.

شبهه دوم در مورد محتوا و متن همین روایت است که چگونه می شود با ورود یک شاهزاده به مسجد آن محفل نورانی شود زیرا منظور از نورانی یک امر واقعی است، نه

(ص ۷۳)

مجازی، نویسنده محترم در شگفت است که چگونه نورانیت واقعی شکل می گیرد. زیرا روایت سخن امام را انتقال می دهد و نمی شود یک امر مجازی مانند جاه و جلال منظور باشد!

شبهه سوم که باز بر متن روایت مطرح شده این است که چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید دختران پادشاهان را نمی توان به عنوان برده فروخت! مگر دختران پادشاهان چه تفاوتی با دیگران دارند؟ و اگر این نکته یک حکم فقهی است باید با شواهد قرآنی و یا از

^۱ دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، از ص ۱۰ به بعد.

گفتار رسول الله صل الله عليه و آله و سلم مورد تأیید قرار گیرد و چون هیچ آیه و روایتی آن را تأیید نمی کند، نمی تواند حکم فقهی باشد.

شبهه چهارم که آن را نیز به متن و محتوای این روایت متوجه ساخته اند، این است که چگونه دختر پادشاه به مشاهده سیاه بختی خویش هرمز را مورد نفرین قرار می دهد. هرمز که به رسول الله صل الله عليه و آله و سلم بی ادبی نکرده بود، بی ادبی نسبت به رسول الله صل الله عليه و آله و سلم از خسرو پرویز پسر هرمز نقل شده است که نامه حضرت را نپذیرفت و پاره کرد.^۱ چرا هرمز مورد نفرین قرار می گیرد؟

و شبهه پنجم این که چگونه امام سجاد علیه السلام به دو تبار خویش افتخار می کند، از جانب پدر به قریش و از جانب مادر به فارس. مگر تبار قریش و یا فارس دارای برتری و فضیلت اند که این گونه حضرت به تبار خویش افتخار می کند؟ اگر چنین باشد، قریش از جمله ابوسفیان و فرزندان وی، باید بر دیگر مسلمانان به ویژه صحابه بزرگوار رسول الله صل الله عليه و آله و سلم برتری داشته باشند.

امام سجاد از سلاله پیامبران است و پیامبر زاده ای چون حضرت از افتخار به تبار فارس که احیاناً مجوس می باشند، بی نیاز است!

شبهه ششم این که زمان فتح ایران در زمان عمر به سال ۲۳ هجری بر می گردد و نویسندگان مشهور ولادت علی بن الحسین علیه السلام را در سال ۳۸ می نگارند و بین این دو

^۱ - مکاتیب الرسول، ص ۹۲.

زمان حدود چهارده سال فاصله وجود دارد، چگونه این خانم در این مدت نازا بوده، آن گاه فرزند به دنیا آورده است؟

شبهه هفتم این که مکان درگیری مسلمانان با ایرانیان در زمان عمر مداین بوده و یزدگرد در مداین بوده و پیش از هجوم سپاه اسلام به آنها و مشاهده آثار شکست خود، همراه خدم و حشم خویش از آنجا گریته و از قم و کاشان، به اصفهان و کرمان فرار کرد، و در نهایت در مرو، آسیابانی او را کشت. همراهانش نیز، در این سفر وی را همراهی می نموده اند. درجایی نقل نشده که دختران وی از او جدا شدند و به اسارت دشمن درآمده باشند!

و شبهه هشتم، همخوانی نداشتن این سه جریان، از ارزش و اعتبار آنها می کاهد؛ زیرا افزون بر تفاوت زمانی و مکانی سه جریان که هر کدام به دوران یکی از زمانداران اسلامی و هر کدام در یکی از فتوحات مطرح می باشند، ازدواج و بخشش آنها نیز مورد تردید است. جریان افسانه بودن بی بی شهربانو در کوه های اطراف شهر ری نیز بر تردید این موضوع افزوده است. ماجرای پنهان شدن همسر امام حسین علیه السلام در کوه، بی پایه و افسانه است و در این که شهربانو با امام حسین علیه السلام ازدواج نموده باشد، تردید ایجاد کرده است.

امثال این نوع شبهه ها باعث تردیدهای فراوان شده و برخی نیز بر این باوراند که داستانی ساختگی و مجعول تاریخ است و انگیزه های حکومت داران مانند قوم بنی امیه در ساختن

آن نقش داشته است که خواسته‌اند مشابه چنین پیوندی را برای برخی بنی‌امیه (ولید بن عبدالملک) بسازند، که بعضی پادشاه زادگان ایرانی با وی نیز ازدواج کرده‌اند.^۱

(ص ۷۵)

نقد و پژوهش

اگر شبهه‌ها پیرامون موضوع همانند این‌ها باشد، ممکن است آنها نقدپذیر و قابل جواب باشد که با فراهم شدن پاسخ صحیح شبهه‌ها همان باور معروف که در منابع اصلی و معتبر دیرینه ثبت شده و مورد پذیرش محققان در قرون متمادی قرار گرفته و با باورهای مبرهن و مستند تشیع نیز همخوانی دارد، تثبیت می‌شود. و چون از اطمینان کافی بهره‌ور است، به صورت یک باور استوار پایه نهاده می‌شود که حتی گمان نخواهد توانست چنین اطمینانی را بزداید؛ زیرا اصولاً باورهای اعتقادی و تاریخی بر اطمینان مستقر می‌باشند، گمان در این ساحت مورد اعتماد نخواهد بود. با توضیح این نکته به پاسخ شبهه‌های یادشده می‌پردازیم.

پاسخ

در مورد شبهه نخست می‌توان گفت که موضوع، یک موضوع فقهی نیست که با توثیق سند روایت مشکل حل شود. اگر هم موضوع فقهی بود، بررسی سند روایت و توثیق راویان حدیث می‌توانست راه گشا باشد و فقیه براساس آن می‌توانست فتوا صادر کند. ولو براساس دلیل ظنی (البته ظن خاص). اما موضوعات تاریخی و اعتقادی براساس برهان و اطمینان پایه نهاده شده‌اند. اگر نکته‌ای تاریخی با شواهد دیگری مانند ثبت در منابع معتمد، نقل مشهور، اعتماد محققان و هم‌خوانی داشتن با باورهای مبرهن تأیید شود، ممکن است

^۱ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۷.

اطمینان آور باشد. آن گاه مورد اعتماد بوده و برای پژوهشگر قابل پذیرش خواهد بود. براین اساس در این ساحت بررسی سند روایت راه گشا نیست. بر فرض عمرو بن شمر توثیق هم شود، اگر از شواهد دیگر اطمینان حاصل نشود، معتبر نخواهد بود. اعتبار شهرت به لحاظ شواهد و قراین دیگر است.

در مورد شبهه دوم می توان گفت که منظور از نورانی شدن مسجد این نیست که فضای مسجد همانند روشنایی آفتاب و ماه نورانی شده باشد، بلکه منظور این می تواند باشد که شاه زادگان نوعاً از جمال و جلال برخوردارند، به ویژه این پاک دامن نیز باشند،

(ص ۷۶)

از این رو چهره آنان درخشان بوده و ورود آنان باعث نورانیت محفل می شود. و این که گفته شود چون روایت سخن امام علیه السلام را انتقال می دهد یک امر واقعی باید منظور باشد مجاز گویی نیست، سخنی به دور از تحقیق است؛ زیرا قرآن و عترت فراوان از زیبایی های مجاز و کنایه در سخن خود بهره برده اند.

در مورد شبهه سوم چنین حکمی را قرآن و گفتار رسول الله صل الله علیه و آله و سلم تأیید نمی کند که دختران پادشاهان را نمی توان به عنوان برده فروخت. اگر این سخنان از علی بن ابیطالب باشد، نیازی نیست که قرآن و یا حدیث رسول الله صل الله علیه و آله و سلم آن را تأیید نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام خود معصوم و حجت خداست. سخن وی همانند سخن خلیفه دوم نیست. اگر سخنی بگوید و حکمی را ابراز دارد، همانند سخن رسول الله صل الله علیه و آله و سلم معتبر خواهد بود.

بنابراین اگر جهات دیگر سند تصحیح شود و ثابت شود که روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام است، یک حکم فقهی ثابت می‌شود که دختران پادشاهان را نمی‌توان به عنوان برده فروخت. البته این در صورتی است که احراز شود امام به عنوان یک حکم فقهی ابراز نموده است، نه به عنوان یک حکم اخلاقی که با بزرگان قوم باید کریمانه برخورد شود تا اندیشه و قلوب آنان جذب واقعیت‌ها و حقیقت‌ها شود. در این صورت اگر سند هم تصحیح شود تنها یک حکم اخلاقی و اجتماعی مستقر می‌گردد، نه حکم فقهی.

بر این اساس، از این جهت هیچ آسیبی متوجه روایت نیست. بر فرض پذیرش، آن روایت، در صدد بیان یک حکم اخلاقی و اجتماعی است، نه یک قانون فقهی. اگر سایر شرایط فراهم بود، پذیرفتن آن به عنوان یک حکم فقهی نیز از زبان علی علیه السلام بلا اشکال بود.

اما دربارهٔ شبههٔ چهارم که چرا هرگز مورد نفرین قرار گرفته است، می‌توان گفت این سخنان نفرین نمی‌باشند در آن شرایط ابراز تأثر و تأسف است که روزگار شاهزاده به کجا انجامیده که به اسارت قوم دیگر درآمده و با رسوایی در محضر عمر قرار گرفته است.

و اما شبهه پنجم این که امام سجاد علیه السلام به دو تبار خویش افتخار نموده باشد نیز هیچ‌گونه مشکلی پدیدار نمی‌سازد؛ زیرا در روایت، از جناب عرب سخن از تبار بنی هاشم

است، نه قریش، گر چه در برخی منابع اهل سنت تعبیر به قریش است.^۱ دیگر این که افتخار به تبار قریش باعث برتری تبار قریش نیست، همان گونه که افتخار به تبار فارس منظور برتری تبار فارس بر دیگران نیست. بلکه منظور تیره و تبار آن فرد است که او به آن افتخار می کند؛ نه رشته های دیگر آن تبار.

دیگر این که حتی برتری همه قریش باعث برتری نسل ابوسفیان نمی باشد که این نویسنده نگران آن است؛ زیرا قریش به کسی گفته می شود که از جانب پدر متصل به «نضر بن کنانه» جد دوازدهم رسول الله صل الله علیه و آله و سلم شود و بنی امیه چنین نسبتی ندارند و در واقع قریشی نیستند.

بنی امیه منسوب به امیه هستند و امیه فرزند نسبی عبد شمس نیست، (معاویه بن صخر بن حرب - ابوسفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف القریشی^۲) بلکه وی غلام و برده عبد شمس بوده که وی را آزاد ساخته، آنگاه پسر خوانده خویش قرار داده است.^۳ به همین جهت بنی امیه ملحق به قریش می باشند و به این سبب است که امیر المؤمنین علیه السلام از معاویه به عنوان «الصیق» یاد می کند؛ یعنی کسی که خویش را به قریش چسبانده است. ولا الصریح كاللصیق.^۴

۱- وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲- اسد الغایة، ج ۵، ص ۲۲۰.

۳- سفینه البلاغه، نامه ۱۷، ص ۲۸۱.

۴- نهج البلاغه، نامه ۱۷، ص ۲۸۱.

اما این که امام سجاد علیه السلام به تبار فارس افتخار نموده باشد، نیز آسیبی نمی‌رساند. زیرا مادر امامی چون علی بن الحسین علیه السلام شدن، افتخار است. و این نکته را آشکار می‌سازد که این بانو از تقوا و طهارت برخوردار بوده است که این شایستگی در وی فراهم بوده که مادر امام باشد. ولو این که از نظر اعتقادی پیش از اسارت مجوس باشد؛ زیرا متدین به ادیان آسمانی دیگر پیش از ظهور اسلام امری صحیح است و امتیاز به شمار می‌آید و ایشان پیش از این که از اسلام با خبر شود، به آیین زرتشت معتقد بوده است. این نکته با باورهای اعتقادی شیعه ناسازگار نیست؛ چرا که بسیاری از مادران

(ص ۷۸) ائمه علیهم السلام مانند «حمیده» مادر امام کاظم علیه السلام، «تکتیم» مادر امام رضا علیه السلام، «سبیکه» مادر امام جواد علیه السلام، «سمانه» مادر امام هادی علیه السلام، و «حدیثه» مادر امام عسگری علیه السلام از کنیزانی بودند که از دیار کفر به اسارت آمده بودند.

و اما شبهه ششم، این نکته که چگونه این خانم بعد از چندین سال باردار شده است، همان گونه که خود نویسنده معترف است، تنها استبعادی بیش نیست. چه اشکالی دارد که زنی بعد از مدتی فرزند به بار آورد. بسیاری از زنان تنها در دوران پیری فرزند به بار می‌آورند.

و اما شبهه هفتم و نیز این که گفته شد در تاریخ فرار یزدگرد درجایی ثبت نشده که دختران وی اسیر شده باشند، جای بسی شگفتی است! زیرا این نوع گمان‌ها به دور از واقعیت جنگ می‌باشند. در جنگ هر اتفاقی ممکن است. چه بسا دختران پادشاه در هنگام فرار و جابجایی از مدار امنیتی پادشاه خارج و گرفتار دشمن شده باشند. دیگر این که چگونه در تاریخ ذکر نشده است؟! اصل جریان در تاریخ یعقوبی آمده است. آیا تاریخ یعقوبی و روایت، حتی با سند ضعیف مانند روایت بصائر الدرجات به اندازه تاریخ‌های بدون ذکر سند اعتبار ندارد؟!!

و اما شبهه هشتم در مورد شبهه دیگر؛ یعنی هم خوانی نداشتن سه جریان، می توان گفت دلیل معتبری وجود ندارد که یک حادثه اتفاق افتاده باشد و یکی از سه جریان درست باشد؛ بلکه محتمل است هر سه جریان صحیح باشد و در سه نوبت شاهزادگان ایرانی به اسارت مسلمانان در آمده باشند. گرچه همه آنها دختران یزدگرد نباشند. البته موضوع ازدواج به یکی از آنها مربوط است. ازدواج امام حسین با شهربانو در جریان نخست مطرح شده است و ممکن است همان جریان صحیح باشد، نه جریان های دوم و سوم؛ زیرا در جریان دوم و سوم ازدواج امر قطعی نیست. و طبق برخی نقل ها امام علیه السلام آن دو شاهزاده را به برخی دهقانان سپرد. بیشتر نقل ها که امر ازدواج را مطرح می سازند و شواهد جانبی هم آن را تأیید می نماید، همان جریان نخست است.

(ص ۷۹)

و این نکته روشن است که پنهان شدن شهربانو در اطراف کوه های شهر ری نیز ارتباط به حضرت شهربانو ندارد؛ زیرا ویژگی های زندگی این بانوی بزرگوار چندان شفاف نیست، که آیا هنگام زایمان رحلت نموده و یا بعد از به دنیا آوردن علی بن الحسین علیه السلام. و در حادثه کربلا همراه کاروان بوده است یا خیر. سند تاریخی قطعی در این مورد وجود ندارد.

نتیجه

دیدگاه بیشتر مورخان و محدثان از کهن ترین منابع که در دسترس است. بر این بنیان استوار است که یکی از همسران امام حسین علیه السلام یعنی مادر علی بن الحسین علیه السلام از شاهزادگان ایرانی بوده است. بر اساس منابع معتمد، وی دختر یزدگرد، آخرین پادشاه

ساسانی ایران بوده که به اسارت سپاه اسلام درآمده و هنگامی که به مدینه انتقال می یابد و قبل از این که به نام کنیز به فروش برسد، با راهنمایی های امیرالمؤمنین علیه السلام مخیر می شود همسر انتخاب نماید و وی نیز امام حسین علیه السلام را از میان حاضران به همسری انتخاب می نماید. ثمره این پیوند و ازدواج مبارک هم علی بن الحسین علیه السلام است که نسل امامان بعد نیز، از این نسب تداوم یافته است و این نکته می تواند یکی از افتخارات این بانو باشد. علی بن الحسین نیز به داشتن چنین مادر و تباری افتخار نماید. از این رو مجوس بودن وی پیش از عرضه اسلام نیز مشکلی پدید نمی آورد و شبهه افکنی هایی که به این منظور انجام می گیرد، همگی پاسخ مناسب دارند که پاسخ عمده ترین آنها در این نوشتار مطرح شد. والله سبحانه هو العالم.

اما پاسخ سؤال چهارم که برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با شاهزادگان و تبار ایرانی علی بن الحسین تا چه مقدار در تشیع ایران زمین نقش داشته است، از مدار موضوع این نوشتار بیرون است. تحقیق هایی هم در این فرایند صورت گرفته است که علاقمندان می توانند به آنها رجوع نمایند.

(ص ۸۰)

منابع :

۱- ارشاد شیخ مفید، مؤسسه اعلمی.

۲- اسدالغایه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، دارالاحیاء التراث العربی.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن الحسن الطبرسی (امین الاسلام)، مؤسسه آل البیت.

۴- بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، دارالاحیاء التراث العربی.

- ۵- بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ الصفار قمی، مکتبه المرعشی.
- ۶- تاریخ الائمه، ابن ثلج بغدادی، مجموعه نفیسه، مکتبه بصیرتی.
- ۷- تاج الموالد، علامه طبرسی (امین الاسلام) مجموعه نفیسه، مکتبه بصیرتی.
- ۸- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، مؤسسه اعلمی.
- ۹- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی.
- ۱۰- تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، انتشارات توس.
- ۱۱- تذکره الخواص، شمس الدین ابومظفر یوسف بن فرغلی (سبط ابن جوزی)، مکتبه نینوا.
- ۱۲- دروس، محمد بن مکی (شهید اول)، انتشارات صادقی.
- ۱۳- دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری، مؤسسه بعثت.
- ۱۴- الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء.
- ۱۵- ربیع الابرار، محمد بن عمرو زمخشری، دار الذخائر ایران.
- ۱۶- روضه الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، منشورات رضی.
- ۱۷- زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، دکتر سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۸- سفینه البحار، محدث قمی، مؤسسه فراهانی.
- ۱۹- شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، قاضی نعمان، انتشارات اسلامی.
- ۲۰- طبقات الکبری، محمد بن سعد بن منیع زهری، دارالاحیاء التراث العربی.

۲۱- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، مکتبه الاسلامیه.

۲۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه ابوالفتح اربیلی، دارالکتب الاسلامی.

۲۳- فصول المهمه، نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی (ابن صباغ)، چاپ سنگی.

۲۴- المستجد من الارشاد، علامه حلی (مجموعه نفیسه)، مکتب المرعشیه.

۲۵- المناقب فی فضایل آل ابی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب، دار الاضواء.

۲۶- مکاتیب الرسول، علی بن الحسین علی الاحمدی، دارصعب بیروت.

۲۷- نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۸- وفيات الاعیان، ابن خلکان، دارالاحیاء التراث العربی.

۲۹- وقعه صفین، نصر بن مزاحم، مکتبه المرعشیه.

(ص ۸۳)

سیمای شخصیت امام حسین علیه السلام

مقدمه

شگفت‌انگیز نیست که از حسین سخنی می‌گوییم، زیرا در انسانیت تعالی یافته و به معراج رسیده است، شعله مقدس نبوت را با فطرت برتر و بی‌همتایش در آمیخته معنا و صورت از یک سو اسرار جهان ناشناخته از سوی دیگر در آن وجود، به یکدیگر در آویخته است.

روحی است الهی، در طبیعت بشر و معنایی از جهان غیب در غالب حروفی از اشباح وجود. دست آفریدگاری خدا به برخی از پدیده‌های حیات همان رازی را بخشیده است که

به گوهرهای گران، ربایندگی و شادی و شادابی را. با نور درخشان خود، چنان اثری از تابش و فروغ درنگاشته است، که مرواریدی پرتوافکن در قابی تیره و بستر را به چشم‌ها می‌نمایاند. راز شخصیت، اگر چه در پدیده یا پدیده‌های محدود به چشم‌ها نیاید و با این که نمی‌توان به طور محسوس بر آن انگشت گذاشت، اما پیوسته دل‌ها را تسخیر می‌کند و از راه‌های پنهانی جان‌ها را در بر می‌گیرد و بسان جریان خواب سنگین و آرامشی ژرف بر فضای جان چیره می‌شود.

(ص ۸۴)

کبریای شخصیت به اندازه زیادی به وجود صاحب شخصیت وابسته می‌گردد، به گونه‌ای که جز آن، چیز دیگری به نظر نمی‌آید و با این ظهور، وجود شخصی افراد از هم می‌باشد. زندگی حسین علیه السلام آموزشی است از تاریخ، لیکن سراسر تاریخ را یک جا در خود گرد آورده است. معنا و هدفی بسی برتر و گسترده‌تر از مرزهای زمانی و مکانی‌اش در بردارد، بلکه می‌توان گفت، گستره‌اش در هیچ مرزی نمی‌گنجد و اگر ما را توان آن نباشد که همانند دانشمندی تحلیل‌گر، در آستان این شخصیت سر تجلیل و تقدیس بسائیم و حقیقت‌ها را با شیوه‌ای تجربی بساواییم، دست کم شایسته است شرط ادب به جای آورده چون شاعری شیفته یا ادیبی به جلالش فریفته در درگاهش زانو بزنیم و از پدیده‌های روشنش مضامین و تعبیرها ساز کنیم و با نشانه‌های آشکار و نزدیکش به ارزیابی و ترسیم خطوط آغاز نهیم و روان تشتنه خود را در کنار فراتش بیاساییم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

روز شمار حوادث در زندگی امام حسین علیه السلام

از ولادت تا امامت

آن حضرت در سه شنبه یا پنجشنبه سوم ماه شعبان به دنیا آمد. مادرش فاطمه زهرا علیها السلام او را به نزد جدش رسول خدا برد و آن حضرت وی را حسین نام نهاد و برای او گوسفند نری عقیقه کردند. رسول خدا حسین را در دامنش گذاشت و اذان را در گوش راست و اقامه را در گوش چپ او گفتند.

امام حسین علیه السلام در دوران امامان زمان خویش امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام همواره یار و مددکار و مطیع آنان بودند، پس از شهادت امام حسن علیه السلام، عده‌ای از شیعیان برای امام نامه نوشتند که وی بیعت کنند و بیعت خود را با معاویه بشکنند اما، امام علیه السلام برای وفادار ماندن به پیمان صلح برادر پیشنهاد آنان را نپذیرفتند. هنگامی که معاویه از دنیا رفت یزید برای ولید حاکم مدینه نامه نوشت که از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و

(ص ۸۵)

عبدالله بن عمر بیعت بگیرند، ولید با فرستادن شخصی به نزد امام و ابن زبیر آنها را به دارالاماره خواسته، و فرمان یزید را به آنان ابلاغ کرد.

امام فرمود: ای ولید تو به بیعت گرفتن من در خفا اکتفاء نمی‌کنی؟ گفت : آری چنین است. فرمود: فکرهایم را می‌کنم و از مجلس خارج شد.

عبدالله بن زبیر شبانه به طرف مکه گریخت. دوشب از ماه رجب مانده بود که امام علیه السلام با فرزندان و برادرانش و جمعی از اهل بیت به طرف مکه رفتند. حضرت روز سوم به مکه رسیدند، مردم به نزد وی آمدند، ابن زبیر هم در مکه به دیدن امام آمد. او از

ورود امام به مکه ناراحت بود، زیرا می دانست در صورت بودن امام در مکه کسی با او بیعت نمی کند.

بعد عده‌ای برای امام نامه نوشتند که به طرف کوفه بیایند، امام فرمود: من فرستاده خود را به طرف کوفه می فرستم اگر گفت که شما رأی دادید. پس به طرف کوفه خواهم آمد.

امام فرستاده‌های خود را به طرف کوفه فرستاد بعد از مدتی مسلم برای امام نامه نوشتند که هجده هزار نفر با شما بیعت می کنند، پس امام تصمیم گرفت به طرف کوفه بیایند، عده‌ای با توجه به سوابق پیمان شکنی کوفیان امام را از رفتن به کوفه منع کردند و به ماندن در مکه تشویق می نمودند. امام علیه السلام در جواب آنان فرمود: ناگزیر به این کار هستم چون اگر در مکه بمانم یزید خونم را در این جا می ریزد. آن حضرت آماده شد تا با جمعی از یاران و خانواده خویش به طرف عراق برود در بین راه در منزلی به نامه «زباله» خبر شهادت حضرت مسلم به امام رسید. امام در میان راه بسیاری را می بیند و دعوت به یاری می کند و سرنوشت کوفه و مسلم و فرستاده‌هایش را برای آنان تعریف می کند. وقتی در روز دوم محرم به کربلا رسیدند به اصحاب خود این جمله را گفتند؛ که این جا همان مکانی است که جدم رسول خدا به من گفته بودند پس خیمه‌ها را در همان مکان که - کربلا - باشد بنا نهادند. بلی روز دوم که وارد کربلا شدند مصائب اهل بیت شروع می شود و هرچه از محرم می گذرد و به عاشورا نزدیک می شود حزن و اندوه و غم آنها بیشتر می شود.

شب عاشورا

شب عاشورا را با آن که دشمن امتناع داشت مهلت گرفتند. ابن سعد به یکی از لشکریان خود گفت: اگر می‌دانستم که فردا با ما کنار نمی‌آیند و بر قصد و تصمیم خود باقی هستند هیچ تأخیر نمی‌انداختیم و در همان ساعت می‌جنگیدیم.

سرانجام شب عاشورا رسید امام اصحاب خود را جمع کردند و با آنان به صحبت پرداختند و بعد خیمه‌ها را به یکدیگر متصل کردند و اطراف آن را خندق کردند و از هیزم پر کردند که جنگ فقط از روبه رو باشد و دشمن از پشت سر حمله نکنند و دیگر آن که حضرت ابوالفضل را همراه سی نفر سوار و بیست نفر پیاده فرستادند که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند و به اصحاب خود فرمودند: از این آب بنوشید که آخر توشه شماست وضو بگیرید و غسل کنید و جامه‌های خود را که کفن‌های شماست، شست و شو دهید و تمام شب را به عبادت و دعا و تلاوت قرآن و تضرع و مناجات به سر آوردند.

روز عاشورا

در این روز چه گذشت؟ چه حادثه‌ای پدید آمد؟ چه صحنه جان‌گدازی پیش آمد؟ چه تاریخ هولناک و فراموش‌نشدنی است؟ چه روزی که همگان را تکان می‌دهد و چه وضعی است رقت بار که به هیجان می‌آورد، چه مبارزه‌ای است بی‌سابقه و نابرابر، چه فداکاری و از جان گذشتگی است که همه انسان‌ها را متحیر و گیج می‌کند و چه مجاهدتی است که دنیا را تا ابد جلب خود نموده است؟ بلی امام حسین در آن سرزمین

غم خیز و در آن نینوای اندوهناک در آن روز تاریخی میان جمعیت خطبه‌ای خواند و خود را معرفی و اتمام حجت کرد.

روز عاشورا فرارسید، جنگ شروع شد. لشگر ابن سعد به مبارزه علیه آن حضرت برخاستند، نصیحت‌های آن بزرگوار در دل آن سنگ دلان اثری نکرد، کلمات نصیحت آمیز آن بزرگوار چه در مجالس سری و چه علنی در میان اصحاب و در قلب پسر سعد تأثیری

(ص ۸۷)

نبخشید، پس از شهادت اصحاب و جوانان بنی هاشم، حضرت به میدان رفت و به مبارزه پرداخت آخرین لحظات، سواری به نام «ابوالحتوف جعفی» از کمینگاه کمان کشید و تیری بر جبین حضرت زد. آن حضرت تیر را بیرون کشید و خون بر روی و موی مبارکش می ریخت، پس دامن زره را به سویی انداخت و جامه خویش را بالا کشید، ناگاه خدنگی که پیکانش مسموم بود برسینه حضرت آمد، سربه سوی آسمان بلند کرد خون‌ها را گرفت و به طرف آسمان پرتاب کرد، و آن‌گاه از اسب بر روی زمین افتاد. زینب از خیمه‌ها بیرون آمد در این هنگام عبدالله ابن الحسن بطرف عمویش آمد و در آغوش عمویش شهید شد. امام بی هوش شده بود و دشمنان فکر می کردند که او به هوش است و می ترسیدند که به طرف امام بروند. شمر وقتی این ترس را در افراد سپاه خویش دید تصمیم به قتل امام گرفت و ... این واقعه هولناک در روز جمعه سال شصت و یک هجری واقع شد.

امام حسین و بیت رفیع رسالت

آن شش سال کودکی که در جان و روح امام حسین علیه السلام اثر عمیقی گذارده بود اندک نبوده است. در این دوره از همان دم که حسین علیه السلام چشم به جهان گشود از آغوشی به آغوش دیگر که سرشار از مهر و محبت بود می‌رفت. می‌توان گفت در آن روزگار در سراسر جزیره هیچ کودکی از چنین محیط پر محبت و عاطفه‌ای برخوردار نبوده است، آغوش مادرش حضرت زهرا علیهما السلام دسته - دسته گل‌های محبت و عاطفه بود، زیرا او دختر پدرش محمد صل الله علیه وآله وسلم بود؛ بزرگواری که در وجود یگانه دخترش محبت را با محبت، عشق را با عشق، خشنودی را با خشنودی، آبیاری می‌کرد، گویی او آسمان است که جز در آسمان فرو نمی‌آید یا اشتیاقی است که جز به ذات خود عیان نمی‌شود، یا شعله‌ای است که جز با آتش زنه خود شعله‌ور نمی‌شود.

باورم این است حضرت فاطمه اگر پاره تن و جزیی از مأموریت و رسالت پدر نمی‌بود باید مانند خواهرانش فقط دنبال زندگی عادی دنیا می‌رفت که به خانه بخت رفتن

(ص ۸۸)

منتهی می‌شد، اما فاطمه با محبت و عواطف بی‌مانند و بی‌حد پدر عجین گشته بود؛ آن گونه که جزیی از فداکاری‌هایی گردیده بود که پدر برای حیات انسان‌های روی کره زمین متحمل می‌گردید؛ حتی پیوند ازدواج او با امام علی علیه السلام به خاطر آرمانی بزرگ بوده است؛ آرمانی که از ذات و جوهر رسالت نشأت گرفته بود؛ رسالتی که با جان امام علی، اراده و عزم او و شوق او برای تکامل است آمیخته شده بود؛ امتی که او نیز یکی از آنان بود؛ امتی که باید روی زمین سرمشق و راهنمای سایر امت‌ها باشد.

به این ترتیب، مسئولیت سرپرستی امر رسالت، با فاطمه و امام علی است و اکنون رسالت به تنهایی در وجدان آیین نور دیدگان است. فاطمه در دیدگان پیامبر پاک ترین زنی است که می‌تواند شایسته‌ترین فرد را برای میراث نامحدود رسالت به دنیا آورد و امام علی نیز تنها مردی است که سزاوار این ابوت با شکوه است و آن را آشکارا تحقق می‌بخشد و رسالت سزاوار است که چنین آمادگی‌ها و آینده‌نگریهایی را داشته باشد. رسالت برای وحدت این ملت و بازگرداندن به حقیقت وجود ارزشمند انسانی بعد از قرن‌ها عقب ماندگی و جهالت، از آسمان فرود آمد تا تمام راه‌هایی که بر صیانت و محافظت آن استوار است در برگیرد و تمام انسان‌ها بتوانند به قله کمال صعود کنند.

رسالت آن خورشید درخشنده در میان نسل‌های جاهلی متولد شد؛ نسل‌هایی غرق نا امیدیه‌ها، بخل‌ها و کینه توزی‌های مردمی که از انگشتانشان خون می‌چکید رسالت خورشید و زمین را به نور خود روشن می‌ساخت، معجزاتش تحقق یافت و بساط جاهلیت را در نور دید.

آری، برای حفظ رسالت، آینده‌نگری بزرگی انجام شده بود که در آن مردی حکم بنیان، یعنی امام علی علیه السلام ذخیره شده بود؛ مردی که نه تنها پیامبر او را کشف کرده بود بلکه بنیان او را نیز ساخته بود. هنگامی که پیامبر او را دید در پیشانی‌اش درخشش نور نجابت، استواری، حکمت و عظمت را مشاهده کرد، در او انسانی کامل با تمام زیبایی‌های کمال دید، آنچه در چشمان جذاب او می‌درخشید شادابی، کرامت نفس، افق‌های بیکران،

(ص ۸۹)

بزرگواری‌ها و عظمت‌ها بود. کمالات بی‌انتهای او سبب شد آن چنان مجذوب و شیفته پیامبر عظیم گردد که گویی به او اتصال یافته و عضوی از اوست. همیشه با پیامبر کریم

بود، جانش مشتاق پیامبر بود. مشتاق بود تا زیبایی‌های عقل و کمال که در ذات انسان در طول حیات تجلی می‌کند تحقق یابد. کمالاتی که فیض عظیم پروردگار رحمان و رحیم است.

این گونه بود داستان امام علی علیه السلام و پیوند شکوهمندش به پیامبری عظیم و بزرگوار که آماده می‌شد تا رسالت اسلام در سایه طلوع او نور افشانی کند و بعد از این حادثه مهم ازدواج حضرت زهرا علیهما السلام بود که ازدواج این دو شکوهمندی و زیبایی ویژه‌ای را نشان می‌داد از این دو نور پاک و درخشان که در جهان درخشیدند نور تازه دیگری تولد یافت، این نور در پیشانی فرزندانش امام حسن و امام حسین علیه السلام جای گرفته بود، این نور برای همیشه می‌درخشد.

ریاست‌های سنتی جاهلی در جزیره، جمود و خشکی بود و در خواب‌گران غیر قابل برگشتی فرو رفته بود. با انتقال نبی اکرم به ملائعالی، ناگهان آشکار شد که آنان آینده نگری پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و سفارش‌های موکد او را در مورد حفظ و صیانت رسالت تصدیق نکرده‌اند و خلافت کامل‌ترین مردی که رسالت او را منصوب کرده و رسالت را با تمام جان باور داشته و در تحکیم آن در جان مردم با پیامبر مشارکت داشته پذیرفته‌اند. هر چند اجتماع سقیفه آن مردی که رکن استوار خط رسالت و پایداری آن به شمار می‌رفت را دور کرد اما چشمان لوچ سقیفه توان خاموش کردن نوری که در چشمان امام علی علیه السلام می‌درخشید نداشت و نیز یارای پنهان کردن آن درک و آگاهی که اهل بیت علیهم السلام با آن روزگار می‌گذراندند را نداشت. اهل بیتی که مربی بزرگوارشان آنان را گرد آورد و در زیر کسایش آنان را به خود چسباند تا با عطوفت و مهربانی خود آنان را

حرارت و گرما بخشد و آنان را از هر پلیدی و عیب پاک و مبرا کند، آنان را برای فرداها آماده سازد.

(ص ۹۰)

آری، آنان را برای رهبری آینده آماده نموده آینده‌ای بس بزرگ که در استمرار رسالت است، رسالتی که انسان را به حقیقت رشد، حقیقت ساختن اجتماعی یکپارچه آراسته به آگاهی و حق، باز می‌گرداند.

مقصود از جامعه در حقیقت همان جامعه اهل بیت است اما آن وعده بزرگ به خاطر بستر سازی و آماده نمودن و نزدیک ساختن زمان آن بود. به همان دلیل خون اهل بیت ریخته شد و ایشان شهادت‌ها را پذیرفتند. تحقق یک جامعه سالم در هر جای زمین تنها با وجود این گونه افراد امکان پذیر است.

آنان اهل بیت نبوت‌اند که ادعایی هم نداشتند. تاریخ آن معمار راست گفتار، خانه‌ای را که رسول کریم صل الله علیه و آله و سلم در شهر مدینه بنا نهاد برای ما چنین توصیف می‌کند: در نیمی از آن پیامبر عظیم صل الله علیه و آله و سلم اقامت گزید و نیم دیگر را به نور چشم خود دخترش فاطمه علیهما السلام پس از به ازدواج در آوردن او با امام علی علیه السلام اختصاص داد. ازدواجی که در آن پاسداری از رسالت پیش بینی شده بود تا این امید مبارزه با فتنه‌ها و مصیبت‌های آینده تحقق یابد.

این همان «خانه» کوچک است که آن دو مرد بزرگ - بعد از هر تلاش و کوشش که به خاطر تثبیت رسالت و نقش آن در معدن انسان انجام می‌دادند - با گنجی سرشار از تحقیق

به آن باز می‌گشتند تا فقط در این خانه ذخیره شود. در درون دیوارهای این «خانه» نوای جان بخش این دو بزرگوار که از حق و وجدان لبریز بود شنیده می‌شد.

گفتیم-آن دو مردبزرگ، مگر آن دو جز پیامبر اکرم که آمیخته به آن جوان است، فرد دیگری است- بهتر بگوییم آمیخته به همسنگ شبیه خود، از نظر منطق، صداقت و گوهر ذات.

در این خانه به ظاهر کوچک، اما در معنا خانه‌ای بس بزرگ، جولان آرزوها آن گاه کامل شد و جلوه خود را نشان داد که دو کودک بزرگوارشان، راه رفتن را آغاز کردند. جد بزرگوار این دو کودک فرمود: سر آن دو را بتراشند و هم وزن آن نقره صدقه دهند. تا برای

(ص ۹۱)

اطعام درماندگان و بینوایان صرف شود تا نام این دو کودک برای همیشه در صفحه تاریخ امت ثبت شود. در این خانه آغوش دیگری برای امام حسین علیه السلام گشوده شده بود که تلاش می‌کرد با دستان کوچک خود، برادر کوچک‌تر را در آغوش گیرد و آن آغوش امام حسن علیه السلام بود. برادری که تنها ده ماه از او بزرگ‌تر بود تا آن که جد بزرگوارش او را در دامانی گذارد تا آرام آرام برای او تفسیر این آغوش‌ها را که در کودکی، او را در برمی‌گرفت بازگو کند و او را از هر جهت آماده سازد تا خود آغوشی گردد که رسالت در دامان وی جای گیرد و از سینه آکنده از کمالات روحی خود، در آن روحی جان بخش بدمد.

رسالت در حالی که ذاتاً از حقیقت خود دفاع می کند، در همان حال از انسان نیز دفاع می کند. و به همین لحاظ است که آن بیت رسالت و افراد آن؛ یعنی آن اعضای مخصوص، با آن ذات و جوهر پاک و استوار خود، برای پاسداری از رسالت و تعهد به آن انتخاب گردیدند تا رسالت هم چنان فعال و پرحرکت باقی بماند و برنامه آن که همانا گسترش و عمومیت بخشیدن به رشد و کمال در جهان است تحقق یابد.

وبدین گونه بود که این حماسه، به خاطر تثبیت دلاوری هایش بر روی زمین انجام گرفت... اما «بیتی» که در معنای خود خفته است بیتی است که آن رسالت ساخته است و آن شخصیتی که هم اکنون در آن «بیت» فرود می آید همانا امام علی علیه السلام است. ورود او به آن «بیت» به خاطر آن نیست که خویشاوند است و رگ های خون او به آن «بیت» پیوند خورده است بلکه به خاطر آن است که «رسالت» با او پیوند خورده است و او از رسالت و در محضر آن دلاور بزرگ، آن رسول کریم صل الله علیه و آله وسلم شکوفه کرده است. تفسیر تاریخ از «اهل بیت» شباهت کاملی به تفسیر آن از نظام قبیلگی در دوران جاهلیت دارد که روابطی چون نسب و خون بر آن حاکم بود، در حالی که پیامبر عظیم صل الله علیه و آله وسلم جامعه را موحد و یکپارچه نموده و از این گونه عوامل پاک و رها ساخت و معیار را بر اساس تقوی قرارداد و «بیت» را رمز آن خانه کبیر، آن خانه یکدست و مؤمن و آن خانه تازه گذارد.

هدف و مقصود از وصیت پیامبر، اهل بیتی بوده است که میراث نبوت متعلق به آنان است. این میراث جز رسالت آمیخته به یک کارزار حقیقی نیست، که چشمان زمین مانند آن را ندیده است، امام حسن و امام حسین علیه السلام تمام امید آینده «بیت» اند؛ امیدی که از وجدان مملو از شوق و آرزو سر برآورده است، آن دو از صلب این وجدان هستند، که

عظمت رسالت را در جان خود احساس نموده است و مادرش چون شمعی مقدس، در برابر دیدگان همسرش، در محراب عبادت، ذوب می‌گردد و آن دو کودکانی هستند که در صحن مسجد بازی می‌کنند که جز از کوثر محض، آب نمی‌نوشند، تا میراث رسالت یعنی وصایت و امامت را تحقق بخشند و وعده جاودان بودن (رسالت) را محقق سازند، رسالتی که بقای آن هم چنان در گیر کارزار است تا اسلام کره خاک، در محضر پروردگار مهربان و بخشنده‌اش به حیات خود ادامه دهد.

نسب شناسی امام حسین علیه السلام

ما اکنون حسین را از روزگاران رشد اولیه و در پیشگاه نبوت، در دامن کمال و بالندگی می‌بینیم. او در روز گارانی تولد یافت که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پیوسته از پایگاه‌های خود بالا می‌رفت و جایگاه‌های والا و بلند مرتبه خویش را به سوی تعالی می‌پیمود. به عبارت روشن تر پیامبر صل الله علیه و آله وسلم همانند پرتو خورشید قسمتی از فضا را از نور سرشار کرده بود، پیوسته از افق فراز می‌شد تا این که کران تا کران جهان را کاملاً دربرگیرد و سپهر و کناره‌هایش را با رشته‌ای نور پر کند و همه جا را به هم پیوند زند.

پیامبر در چنین بالا رفتن و نور گستری و پرتوافکنی بود که حسین را زیر پر و بال خود گرفت، فطرت تازه و شاداب او چون عدسی نورگیر است که هر پرتوی بر آن بتابد آن را نگه داشته به حقیقت دیگر خود در وجود دیگری می‌تاباند.

پیامبر را، به صورت معنا، در صفحه درون ترسیم می‌کرد، به گونه‌ای که این چهره سراسر جانش را پر کرده بود، این صورت برای او ذات و معنا به شمار می‌رفت و به این ترتیب پیامبر را در وجدان و جان و همه جای روان خود زنده نگه داشته بود.

ایمان هر کس به اندازه تأثیری است که زندگی پیشوا و اسوه‌اش به وجود او گذاشته باشد، اسوه و سرمشق نمی‌میرد بلکه به صورت روحانیتی گویا و زنده در ذات مؤمنی در می‌آید که نمود دیگری از زندگی اسوه خود می‌باشد. بنابر این سرمشق در وجود زندگی یک بار در وجود خودش که راهنمای فلاح و هدایت دیگران به سوی خویش است، بار دیگر در وجود خودش که راهنمای فلاح و هدایت دیگران به سوی خویش است، بار دیگر در وجود مومنی که نمونه هدایت و همانندی از آن تربیت است، تجلی می‌یابد.

بدین ترتیب با جذب نور از منبع فیاض نبوت، فیضی عظیم بر وجود یاران پیامبر اکرم تأیید که بر وجود هیچ شخص دیگری نتابیده است در واقع اینا شبیه به چراغ‌های برقی هستند که از منبع نیرو نور و روشنایی می‌گیرند، نبوت برای آنان مانند منبع نور و پرتوافکنی بود که تا وقتی سیم‌های روابط نفسانیشان سالم و متصل بود نور و پرتو هم به آنان می‌رسید راز قداست یاران و وجه شبه این تشبیه همان گفتار پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم است که فرمود: «اصحابی کالنجوم» یاران من همچون ستارگان هستند.

ایمان برای انسان تولدی دوباره است، همان گونه که با تولد نخست، زندگی آغاز می‌شود با ایمان هم انسانیت را آغاز می‌کند.

هر بشری چون دیگر هموعان خود با گذشت زمان طبیعت ماده و خوی‌های حیوانی بر او چیره می‌گردد، لیکن بشرهای برگزیده‌ای هستند همانند حسین علیه السلام که هر دو تولدشان همراه با یکدیگر است، او در همه روزگاران زندگی انسان بود، طبیعت بر او چیره نشد، او بر طبیعت چیره بود، وسایل زندگی مادی او را مطیع خود ساختند، آنها فرمانبردار او بودند در نتیجه طبیعی است که او بشری از نوع دیگر، و بسی از هموعان خود، برتر باشد.

پیامبر اکرم هم از موضع نبوت به او محبت می‌ورزید و هم از موضع عاطفی او را در دریای محبت خود غرقه ساخته بود و از سرچشمه عشق خود وی را سیراب می‌کرد به گونه‌ای که می‌توان او را لفظی مقدس دانست برای یک معنای مقدس، او به آن چنان (ص ۹۴) جایگاه والای آرمانی رسید که هرانسانی سخت در آرزوی آن است و جز در خواب و خیال بدان نمی‌رسد. ابو هریره داستانی بسیار شگفت‌انگیز از رفتار آرمانی پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم با حسین روایت می‌کند و می‌گوید: هر دو چشمم دیدند و گوش‌هایم شنیدند که رسول خدا دو دست حسین را گرفته، دو پایش روی پاهای رسول خدا بودند پیامبر می‌گفت: «ترقّ ترقّ عین بقّه؛ بیا بالا بیا بالا چشم کوچولو» بچه تا آن جا بالا می‌رفت که دو پایش را روی سینه رسول خدا گذاشت، سپس رسول خدا گفت دهانت را باز کن چون باز کرد دهانش را بوسید و بعد گفت: خدایا دوست بدار او را که من او را دوست دارم.

پیامبر اکرم با سپردن جان بزرگ خویش به وسیله آن بوسه محبت‌آمیز، در جان آن کودک، ختم شده است و هنگامی که دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا دوست بدار او را که من او را دوست دارم، گویی با اشاره به فرزندش به مردم می‌گوید که وجود من در وجود او خلاصه شده است.

محبت هنگامی محبت است که باگزینش و چکیده‌گیری همراه باشد در غیر این صورت، مقداری از سرریزه‌های عاطفه است و برایش فرق نمی‌کند در کجا قرار گیرد. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم حقیقتاً حسین را دوست می‌داشت، زیرا برگزیده او بود، خدا او را دوست می‌دارد، چون نبوت همانند شفقی که به خط سرخ غروب رسیده او را رها کرده است.

پیامبر اکرم با بیان این عبارتها به صورت مضارع مؤکد به معنی حال، گویی زمان حاضر را از جای برکنده آن را در برزخ میان دو زمان بر پا داشته می‌فرماید: «من او را دوست دارم» که بیدار کننده گذشته باشد و شنوا و سازنده آینده یا گویی بدون در نظر گرفتن زمان آن را به سوی ابدیت روانه می‌کند، تا کلمه‌ای معنوی از آن برانگیزد، یا موجی پیوسته پرتوافکن از آن به راه اندازد که بر هر نسلی در هر عصری گذشته در ژرفای نا متناهی بیارآمد و هر کس دارای دریافتی دقیق و حساس است، همچون روان و دستگاه گیرنده آن در یابد.

محبت پیامبر اکرم چیزی مانند دوست داشتن نیست، چیزی است مانند مغناطیس که معنایی والاتر و نمونه‌هایی برجسته تر در دیگری به جای می‌گذارد و این

(ص ۹۵)

محبت تنها هنگامی صورت می‌گیرد که در چیزی به گونه‌ای خاص منتقل می‌شود و آن گونه خاص را در دو چیز قرار دهد. لذا کلمه دوست داشتن، گویای این حقیقت نیست بلکه می‌توان آن را وحدت معنا در وحدت نمودها، در وحدت وجود دانست و این سه وحدت است که مفهوم حدیث «حسین منی وانا من حسین؛ از من است و من از حسینم» را به روشنی می‌نماید. این حدیث را معنایی است که نمی‌دانم چگونه مرز بندیش کنم لیکن شایسته است که در فهم آن سخت بکوشیم و به خود رنج دهم تا بدان وسیله لحن و آهنگ نبوت را در حروف آن نمایان سازم. چنین سخن گفتن نوعی بیان مطلب است که منظور از آن در زبان عربی، رسانیدن مفهوم در آمیختگی و یکتایی است، گویی حضرت از وجود حسین در ود پدیدار زیست می‌کند: پدیداری به عنوان یک پیامبر و پدیداری به

عنوان مسلمان، در پدیدار نخست شکل کسی را دارد که از آسمان آمده است و در پدیدار دوم شکل کسی است که به آسمان باز می‌گردد.

حسین به اقتضای چنین رشد و تربیت مبارک، به صورت انسانی بسیار والا مرتبه در می‌آید و به کمال انسانیت پا می‌نهد و جای شگفتی نیست، زیرا در دامان پیامبر و تحت نظارت خدا پرورش یافته است. ابوهیریه نقل می‌کند که «حسن و حسین در نزد رسول خدا بودند و شب شده بود پیامبر به آنان گفت بروید پیش مادرتان» می‌گوید : آنان از تاریکی شب می‌ترسیدند، ناگهان برقی در فضا درخشید و آن دو در تابش برق راه افتادند و به نزد مادرشان رفتند.

پس حسین فرزند نیروهای معنوی است، به وسیله روح و معنا یاری گردیده در تیرگی‌های ماده، وجودی غریب و کمیاب پدیدار شده است، علاوه بر این، منطق نیروها را نمی‌توان تا درجه زیادی، پدیده‌ای عادی به شمار آورد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

در تعداد فرزندان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام میان مورخان اختلاف است؛ مرحوم شیخ مفید و عده‌ای فرزندان آن حضرت را شش نفر دانسته است: چهار پسر و دو

(ص ۹۶)

دختر، پسران: ۱- حضرت علی بن حسین الاکبر زین العابدین، مادرش شاه زنان (شهربانو) دختر یزدجرد، آخرین پادشاه ساسانی ۲- علی بن الحسین الاصغر، که در کربلا همراه پدر به شهادت رسید، مادرش لیلی دختر ابی مرق بن مسعود ثقفی می‌باشد ۳- جعفر بن حسین

که در زمان حیات امام حسین وفات کرد مادرش زنی از قبیله بنی قضاعه است ۴-عبدالله بن حسین، (علی اصغر) که در شیرخوارگی در کربلا به شهادت رسید.

دختران: ۱- سکینه بنت الحسین که مادر او و عبدالله رضیع (علی اصغر) رباب دختر امرالقیس بن عدی کلبی است. ۲-فاطمه بنت الحسین، مادرش ام اسحاق دختر طلحه ابن عبیدالله تمیمی است که در روز عاشورا امام وصیت نامه خود را به او سپرد تا به علی بن حسین علیه السلام بسپارد.

دیگران مانند کمال الدین طلحه، ده فرزند برای امام ذکر کرده که در مقام تفصیل از نه نفر نام برده است: شش پسر: ۱-علی اکبر ۲-علی اوسط (زین العابدین) ۳-علی اصغر ۴-محمد ۵-عبدالله ۶-جعفر و از دختران و از دختران ۱- سکینه ۲-زینب ۳-فاطمه که علی اکبر در کربلا جنگید تا کشته شد و علی اصغر نیز در آغوش پدر بود که با تیر دشمن شهید گردید و گفته شد که عبدالله نیز شهید شده است.

توضیح: در این که میان فرزندان امام حسین سه نفر به نام علی بوده اند تردیدی نیست اما این که آیا علی اکبر شهید است و امام زین العابدین علی اوسط است. چنان که ابن طلحه گفته است یا علی اکبر زین العابدین است چنان که مرحوم مفید و بعضی دیگر گفته اند اختلاف است و چنان که قبلاً اشاره کردیم علی اکبر را از آن جهت اکبر گفته اند که بزرگ تر از علی شهید بوده است. در حقیقت بین دو شهید او اکبر است و دیگری اصغر و این که در بیشتر تواریخ نام طفل شیرخوار را «عبدالله» ذکر کرده اند دلیلش همین است. زیرا کسانی که برای حضرت چهار پسر نام برده اند چاره ای ندارند که بگویند رضیع بوده است و آنها که شش پسر ذکر کرده اند علی اصغر را شیرخوار به حساب آورده و شهادت

عبدالله را به صورت احتمال بیان داشته اند، و محتمل است که زینب دختر ابی عبدالله همان رقیه خاتون باشد که در شام مدفون گردیده است.

خصوصیات اخلاقی و سیره رفتاری امام حسین علیه السلام

۱- خداترسی

اولیاءالله به خاطر شناخت و معرفتی که به ذات مقدس الهی دارند بیش از دیگران ترسانند حسین علیه السلام این چنین بود که ابن شهر آشوب در مناقب آورده است از حسین علیه السلام پرسیدند: ما اعظم خوفک من ربک؛ چه زیاد از خدا می ترسی؟ فرمودند: لا یأمن یوم القیامه الا من خاف الله فی الدنیا، «از عذاب خدا در قیامت ایمن نیست مگر کسی که در دنیا از خدا بترسد.»

از دعای آن حضرت در روز عرفه میزان شناخت و ترس او را از خدا می یابیم که با چشمی گریان و دلی بریان پس از بیان اوصاف باری تعالی و کیفیت آفرینش جهان هستی و شخصیت شخیص خود، آن چنان خدا را در همه احوال حاضر و ناظر اعمال خویش می داند که گویی او را به چشم بصیرت می بیند آن جا که می گوید: «کور باد چشمی که تورا مراقب خود نبیند و در زیان و خسران باد، بنده ای که نصیب و بهره ای از عشق و محبت خود در او قرار نداده ای»

دور نکرده ای که شوم طالب حضور غایب نگشته ای که هویدا کنم تو را

۲- عبادت

بندگی و عبادت حضرت حق جل شانہ هم بستگی به میزان شناخت و معرفت شخص نسبت به معبود دارد و چون حسین سرور آزادگان، خدا را چنان شناخته که توانسته او را

توصیف نماید لذا عبادت او هم در حد بالا بوده است چنان که ابن عبد ربه در کتاب «عقد الفرید» روایت می کند؛ از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: چرا فرزندان پدرت اندکند؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم و حال آن که پدرم شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.

(ص ۹۸)

۳- تواضع

حسین بن علی همچون جد بزرگوارش در تواضع و فروتنی اسوه حسنه و الگو برای جهانیان بود؛ چنان که در تفسیر عیاشی مذکور است: حسین علیه السلام بر جمعی از مساکین بگذشت که عبای خود را بر زمین گسترده و مشغول خوردن نان خشکی بودند، حضرت را دعوت به نشستن و خوردن غذای خود نمودند، امام حسین بلافاصله دعوت آنان را اجابت نمود و مشغول خوردن نان آنان شدند و فرمودند: «ان الله لا يحب المتكبرين» به درستی که خدا متکبران را دوست ندارد و سپس فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم شما هم دعوت مرا اجابت کنید و آنان را با خود به خانه برد و همسر خود رباب را فرمود: آنچه ذخیره کرده ای بیاور، و ایشان را ضیافت و انعام فرمود.

۴- جود و سخا

درباره کرامت و جود و بخشش حسین علیه السلام داستان های زیادی نقل شد که برای نمونه به دو فقره آن اشاره می شود:

۱- عمرو ابن دینار روایت می کند امام حسین علیه السلام به عیادت اسامه ابن زید رفت و او بیمار بود وی را اندوهناک دید علتش را جویا شد اسامه گفت: شصت هزار درهم

بدهکارم، امام فرمود: بر عهده من که آن را بپردازم اسامه عرض کرد می‌ترسم قبل از ادای دین بمیرم امام حسین علیه السلام فرمود: نخواهی مرد تا من قرض تو را بپردازم و قبل فوت اسامه حضرت دینش را پرداخت.

۲- انس می‌گوید: من خدمت امام حسین علیه السلام بودم که کنیزش یک شاخه گل آورد و تقدیم امام نمود حضرت فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم، انس می‌گوید به حضرتش عرض کردم: یک شاخه گل ارزش ندارد که به خاطر آن او را آزاد کردی؟

امام حسین فرمود: این چنین خدا ما را ادب آموخته است و می‌فرماید: «چون شما را تحیت گویند شما بهتر از آن تحیت گویند یا مثل آن» و آزاد کردن کنیز تحیت بهتر بود

(ص ۹۹)

۵- علم و دانش

ابوسلمه می‌گوید به اتفاق عمر بن خطاب به حج رفتیم وقتی که به «ابطح» رسیدیم یک عرب بادیه نشین نزد ما آمده و به عُمَر بن خطاب گفت: ای امیرالمؤمنین من حج به جای آوردم و در حال احرام تخم شترمرغ را شکستم و پختم و خوردم چه کفاره‌ای بر من واجب گشته است؟ عمر بن خطاب گفت: من به این مسئله آگاهی ندارم، بنشین تا یکی از اصحاب محمد صل الله علیه و آله وسلم بیاید شاید راه فرجی برای تو باشد. در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و حسین علیه السلام نیز همراه او بود، عمر به اعرابی گفت: این علی بن ابی طالب علیه السلام مسئله‌ات را از او بپرس، اعرابی سؤال خود را مطرح کرد علی علیه السلام به وی فرمود: از این نوجوانی که نزد توست یعنی حسین علیه السلام بپرس، اعرابی گفت:

چرا یکی مرا به دیگری حواله می کند، مردم به او گفتند: وای بر تو این فرزند رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم است، آن گاه اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا من از خانه ام برای حج بیرون آمدم و قضیه را بیان کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود: آیا شتر داری؟ اعرابی عرض کرد: آری. امام حسین فرمود: به تعداد تخم، شتر نر را بر ماده بجهان هر تعدادی بار دار شدند و زاییدند بچه شتران را به بیت الله هدیه کن. عمر گفت: حسین، شتر گاهی پوچ می کند. امام حسین فرمودند: عمر، تخم ها هم گاهی فاسد می شوند عمر گفت راست گفتی.

علی حسین را به سینه چسبانید و فرمود: «ذریه بعضها من بعض».

۶- وقار و خویشتن داری

حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام صاحب وقار و ابهت بود که طبق نقل ابو حارم اعرج امام حسن علیه السلام به او احترام و تعظیم می نمود وقتی ابن عباس علت این بزرگداشت را از امام مجتبی پرسید حضرت در جوابش فرمود: از حسین علیه السلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی از نابخردان این وقار و ابهت امام حسین را حمل بر تکبر آن حضرت مینمودند چنان که مردی به امام حسین علیه السلام گفت: «در تو کبر و منیت می بینم»

(ص ۱۰۰)

امام حسین علیه السلام فرمود: همه کبریایی مخصوص خدای یکتاست و غیر او شایسته نیست که خدای تبارک و تعالی فرموده است: عزت مخصوص خدا و رسولش و مؤمنین است.

حاصل فرمایش امام این است که اینکه در من می بینی ابهت و عزت است نه کبر و منیت.

۷- کمک به مستمندان

ابن شهر آشوب در مناقب از شعیب ابن عبدالرحمن خزاعی روایت می کند پس از شهادت امام حسین علیه السلام اثری در پشت آن حضرت دیده شد که مربوط به آلات و ادوات جنگ نبود، از امام سجاد پرسیدند که این اثر کیست؟

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: پدرم انبان محتوی نان و آذوقه به دوش میکشید و به خانه های یتیمان و درماندگان و بینوایان میبرد و این اثری که در پشت آن حضرت دیده شد از آن است.

۹- قاطعیت

یکی از صفات بارز و سجایای اخلاقی حسین علیه السلام اراده قوی و عزم راسخ و تصمیم قاطع آن بزرگوار است که این خصلت را از جد گرامی محمد بن عبدالله صل الله علیه و آله وسلم به ارث برده است که پیامبر عظیم الشان اسلام با این قاطعیت بود که توانست مسیر تاریخ و مفهوم زندگی و معیار ارزش ها را عوض کند و یک تنه در برابر همه قدرت های شیطانی که می خواستند از گفتن کلمه الله جلوگیری کنند ایستاد و به عموی بزرگ خود که پیشنهاد را بر او عرضه نمود که : محمد اگر می خواهد او را بر خود حاکم می کنیم و اگر هدفش همسر است بهترین دختران قریش را به او تزویج می کنیم پاسخ داد : «به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار دهند که از راهم برگردم هرگز چنین

(ص ۱۰۱)

نخواهم کرد تا آن که در راه رسیدن به هدفم جان دهم یا آن که خدا مرا پیروز گرداند».

حسین هم با قاطعیت در برابر قدرت و حکومت استبدادی اموی ایستاد و بدون هیچ تردید اعلان کرد: من با یزید بیعت نمی‌کنم و با یاران اندک خود به میدان جهاد قدم نهاد تا حق را آشکار و باطل را نابود سازد. حسین عزیز برای رسیدن به هدف مقدسش با تمام افراد خانواده و یاران باوفایش، به سوی میدان مجد و شرف حرکت کرد و به گفته‌ها و انتقادات بی‌حدوستان که خلاف تصمیم قاطعش بود، اعتنایی نکرد و راه رسیدن به پیروزی از طریق شهادت را به امت اسلامی نشان داد و خود نیز در این مسیر به شهادت رسید.

۱۰- عزت نفس

یکی از خصوصیات و امتیازهای بارز حسین بن علی علیه السلام که او را از همه مجاهدان تاریخ ممتاز ساخته است سرپیچی از ذلت است تا آن جا که ملقب به «ابی الضیم» گشته که این لقب از مشهورترین القاب آن حضرت است، بلکه حسین مثل اعلای این عنوان و مصداق بارز آن به حساب آمده است یکی از شعرای سرشناس درباره‌اش می‌گوید :

«حسین کسی است که مرگ با عزت را حیات و زندگی ذلت بار را مرگ می‌داند».

مصعب بن زبیر می‌گوید: «حسین مرگ با شرافت را بر زندگی ذلت بار ترجیح داد».

سخنان حسین در روز عاشورا عالی‌ترین و برترین بیان مورد حفظ حیثیت و عزت نفس می‌باشد می‌فرماید: «همانا زنا زاده پسر زنا زاده مرا میان دوامر مخیر ساخته گشته شدن با شمشیر یا پذیرش ذلت. چه دور است ذلت از ما، که خدا و رسولش و مؤمنین ذلت را برای من نمی‌پسندند بلکه پدران و مادرانی که در دامن پاکشان مرا پرورش داده‌اند و مردان غیور و با حمیت و انسان‌هایی که امتناع می‌ورزند از این که طاعت انسان‌های پست را بر کشته شدن ترجیح دهند».

این عزت نفس حسین است که نمی‌گذارد تسلیم مردمی پست و فرومایه همچون ابن زیاد دست نشانده بنی امیه بشود تا هرگونه بی‌احترامی را درباره‌اش انجام دهند،

(ص ۱۰۲)

چون کوه در برابر سپاه کوفه می‌ایستد و بدون هیچ دغدغه و هراسی از گرگان بنی امیه، درس زندگی یا عزت را به جهانیان می‌آموزد.

امام حسین: الگوی انسان‌ها

جنبه‌های الگویی امام حسین علیه السلام فراوان است، در این جاسخنان برخی از رهبران بزرگ سیاسی جهان و نیز دانشوران را که از انقلاب حسین علیه السلام الگو گرفته‌اند: نقل می‌کنیم:

مهاتما گاندی

من زندگی امام حسین آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خواندم و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند.

لیاقت علی خان

این روز (عاشورا) برای مسلمانان در سراسر جهان معنای بزرگ دارد، در این روز یکی از حزن آورترین وقایع اسلام اتفاق افتاد.

شهادت امام حسین در حین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلام بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت. شهادت یکی از بزرگ‌ترین پیروان اسلام مثل درخشنده و

پایدار برای همه ماست، این درس به ما می‌آموزد که اشکال و خطرات هر چه باشد
نبایستی از راه حقیقت و عدالت منحرف شد.

گیون، مورخ مشهور

در طی قرون آینده بشریت، در سرزمین‌های مختلف، شرح صحنه حزن آور مرگ حسین
موجب بیداری قلب خون سردترین قارئین خواهد شد.

(ص ۱۰۳) چارلز دیکنز

اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود من نمی‌فهمم چرا خواهران و
زنان و اطفال او همراه او بودند پس عقل چنین حکم می‌کند که او فقط به خاطر اسلام
فداکاری خویش را انجام داد.

فردریک جمس

درس امام حسین و هر شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و
محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و هم چنین می‌رساند که هرگاه کسی برای این
صفات ابدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی
و پایدار خواهد ماند.

ایرونیک، مورخ امریکایی

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات
بخشد ولیکن مسؤلیت پیشوای نهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را به عنوان
خلافت بشناسد، او خود را به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در

زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و بر روی ریگ‌های تفتیده عربستان روح حسین فناپذیر است ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین.

موریس دوکبری

اگر مورخان ما حقیقت این روز را می‌دانستند و درک می‌کردند که عاشورا چه روزی است. این عزاداری را مجنونانه نمی‌پنداشتند، زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می‌دانند که پستی و زیر دستی و استعمار را نباید قبول کنند، چون شعار پیشرو و آقای آنها ندادن تن به زیر بار ظلم و ستم بود.

(ص ۱۰۴)

قدری تعمق و بررسی کنیم که در عزاداری حسین چه نکته‌های دقیق حیات بخشی مطرح می‌شود. در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین علیه السلام بر سر حفظ شرف ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت.

پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده و از زیر دستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را به زندگی با ذلت ترجیح دهیم، زیرا مرگ با عزت و شرافت بهتر از زندگی با ذلت است. ملتی که از گهواره تاگور تعلیماتش چنین است دارای چنین مقام و مرتبتی است، دارای هرگونه شرافت و افتخاری است، همه سرباز حقیقی عزت و شرافتند. آشنایان به تاریخ تصدیق خواهند کرد که اصلاح اخلاق و تعلیمات بین‌المللی جز به وسیله مذهب، امروزه، بلکه در قرن‌ها در ملل خاورمیانه غیر ممکن است.

اگر مسلمانان مذهب را نادیده انگارند و به نام وطن خواهی بخواهند ترقیات سیاسی حاصل کنند به جای نفع زیان خواهند برد، زیرا اگر تعلیمات سربازی را با دین توأم سازند سربازان تا خون در بدن دارند حاضر نیستند حتی یک وجب از خاک مقدس وطن را تسلیم اجانب نمایند. امروزه اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می شود عامل اصلی آن پیروی از دستورهای قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را که سلطنت هایی در سایه همین نکته اساسی قوت گیرند و بدین وسیله مسلمانان عالم در سایه اتحاد و اتفاق واقعی مانند صدر اسلام ممالک مشرق و مغرب عالم را مطیع اوامر خود سازند. وی ادامه می دهد: حسین شبیه ترین روحانیین به حضرت مسیح است ولی مصائب او سخت تر و شدیدتر است.

مسیو ماریین آلمانی

مسیو ماریین آلمانی درباره حسین علیه السلام و هم چنین علل قیام آن حضرت و نتایج آن چنین می نویسد:

(ص ۱۰۵)

حسین بن علی نوه محمد صل الله علیه و آله وسلم که از دختر محبوبش فاطمه علیهما السلام متولد شده، تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد، اخلاق و صفاتی که در دوران حکومت عرب پسندیده و قابل احترام بود در فرزند مولای متقیان مشاهده می شد، حسین شجاعت و دلاوری را از پدر خود به ارث برده بود به دستورها و احکام اسلام تسلط کاملی داشت در سخاوت و نیکوکاری نظیر نداشت در نطق و بیان زبردست بود و همه را مجذوب بیانات خود می ساخت، مسلمانان جهان عقیده و

اراده زائدالوصفی به حسین علیه السلام دارند و هر ساله در ماه معینی (ماه محرم) برای او عزاداری می کنند، کتاب‌های بسیاری از فضائل و هنایب حسین علیه السلام توسط مسلمانان نوشته شده است و از ملکات حسنه و سجایای پسندیده او گفت و گو می شود.

موضوعی را که نمی‌توان نادیده گرفت این است که حسین علیه السلام اول شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثری اختیار ننموده است. تاریخ عاشورا کاملاً نشان می دهد که هیچ یک از شهیدان کربلا عمداً خود را به کشتن نداده اند، یعنی هر یک از کشته شدگان را دشمنان بر سر آنان تاخته و مظلومانه از پای در آورده‌اند و به اندازه مظلومیتشان بر عظمت و بزرگی اسلام افزوده شده است ولی شهادت حسین از همه مهمتر و از روی دانش و بصیرت و سیاست انجام گرفت و این شهادت و شهامت در تاریخ بشریت نظیر نداشته است.

مهم ترین اثر این نهضت این بود که ریاست روحانی که در عوالم سیاست اهمیت شایانی داشت، مجدداً به دست بنی هاشم افتاد؛ و به ویژه در بازماندگان حسین مسلم گردید، چندی طول نکشید که (حکومت) ظلم و جور معاویه و جانشینان او منهدم شد و کمتر از یک قرن قدرت از بنی امیه سلب گردید. منهدم شدن (قدرت) از بنی امیه به قسمی شد که امروز نام و نشان از آنها نمودار نیست و اگر در متن کتاب‌های تاریخی نامی از این قوم ذکر شده در تعقیب آن هزاران نفرین و ناسزا نوشته شده و این نیست مگر به واسطه قیام حسین علیه السلام و یاران با وفای او.

ویژگی های شخصیت امام حسین علیه السلام

هرگز بدان شخص نگریسته‌اید که به نام خدا قیام می‌کند، به نام خدا به حرکت در می‌آید و به نام خدا می‌میرد، چگونه مقصد خود را هم به نام او، فرازین چکادها و هدف خویش را هم به نام او، برترین نمادها بر می‌گزینند؟ مقصد تا آن جا فراز که همه چیز زندگی را فرود می‌بیند، و هدف چنان برتر که جز ملکوت اعلی را در مد نظر ندارد و پایگاهی جز فراسوی آسمانها نمی‌یابد گهواره‌اش آسمان‌های برین است و جای شگفتی نیست که به سویش پرکشد و خواستار پیوستن بدان سامان باشد، زیرا مردم هستند و عشق بازگشت به اصل خویش و مردم هستند و باز جستن روزگار وصل خویش! و چنین شخصیتی، میهنی دارد و اشتیاق و سوز و گدازی برای بازگشت بدان.

راه خود را از میان سنگ‌ها و خارها پیش می‌گیرد، خشنود و خوشدل پیش می‌رود با آرامش و اطمینان در این ره گام بر می‌دارد زیرا با آرمان برین خود رازگوییها و با جهان فرازین نغمه خوانی‌ها دارد. آیا فراسوی «الله» خواستی جز به سوی «الله» بازگشتی، پس از «الله» و برتر از او حقیقتی هم هست؟ بزرگ شخصیتی از مردم اما در وجودش هدف الهی و راز قدسی و پرتو علوی، در شبستان تیره و سیاه بشری، راه انسانیت را روشن می‌گرداند. الله نور زمین و آسمانها است داستان نورش همچون چراغدانی که چراغی فروزان در آن است، چراغ در میان شیشه‌های شفاف و این مجموعه چون ستاره‌ای مروارید گون که از دور پرتوافکن است...

در روزگار حسین راهنمایی استوار، و پس از مرگش گواهی همیشه بیدار که همه عناصر جاودانگی را دربردارد. تاریخ هر امتی، در حقیقت، تنها تاریخ بزرگان آن امت است و بس،

امتی که بزرگتی در میان آن نباشد تاریخ ندارد، یا بهتر بگوییم شایسته تاریخ داشتن نیست.

اگر ما حسین را بر فراز همه بزرگان جای دهیم نه تنها بزرگی را بیشتر در وجود او به شمار آورده ایم، بلکه بزرگی را در چکاد عظمت مشاهده کرده ایم که در برابرش همه (ص ۱۰۷)

بزرگان کوچکنند و شخصیتی را نشان داده ایم که از همه شخصیتها برتر است و آن مردی است در میان همه مردان.

اینک پس سپر در چکادهای گوناگون عظمت هستیم و در هر ناحیه ای بیشتر فراز شویم، حسین علیه السلام را برتر از دیگران می بینیم به گونه ای که خود تنها امتی است در میان بزرگان. بزرگواری را در پوشش یک شخص دلیر، یا در شخصیت یک قهرمان، یا یک شهید، یا زاهد و دانشمند، بسی مشاهده کرده ایم اما عظمت در همه پوششها و همه نمودها، به گونه ای که با عظیم یکی شده مردم او را نمونه زنده و نماینده کامل آن خصلت به شمار آورند، تنها در شخصیت حسین مشاهده شدنی است، و می توان در وجود او لمس کرد، با هر موقعیتی که خود دارد یا از جانب پدر دارد، در واقع پدرش هم در این باره همانند اوست، لیکن نمی توان پدری همانند خود او برایش یافت.

شخصی که چون از هر سوی کوه وجودش فراز شوی، تا آن جا که او را مرکز برخورد بزرگواریها با یکدیگر و مجمع یکتاییها می یابی. زیرا بی گمان هر کسی از سرچشمه عظمت پیامبری (محمد) و عظمت مردانگی (علی) و عظمت فضیلت (فاطمه) فرا جوشید، نمونه بی همتای عظمت انسان خواهد شد، و آیات بینات به شمار خواهد رفت. یاد او یاد یک

شخص نیست، یاد انسانیت جاویدان است، و تاریخ او، سرگذشت یک قهرمان نیست، تاریخ یک قهرمان بی همتاست.

با توجه بدین حقیقت که آن سبط شهید علیه السلام، روح زیبایی قداستی را که با جدش مصطفی صل الله علیه و آله وسلم آغاز گردید به انجام رسانید. قداست خود جلال و شکوهی دارد، لیکن جمال آن، تنها هنگامی قابل مشاهده است که قطره‌های گلفام خون آن را تزیین کرده باشد. نسلها را بیدار کند و انسانیت از خواب بیدار شود و فریاد طنین اندازی را بشنود که از اعماق سنگ قبرها زنده و جوشان بلند شده به ژرفای انسان می‌رسد و جانها را شعله ور می‌سازد و پی در پی به درک و دریافت هجوم می‌آورد و وجدان را زنده می‌کند.

(ص ۱۰۸)

تنها با برخاستن چنین فریادی است که انسانیت می‌تواند گناهان خود را بدین وسیله بشوید و از پلیدی‌ها رها شود، و ناپاکی‌ها را از خود بزداید، و به صورت انسانی در آید که شریعت‌ها نشان می‌دهند، و ادیان اعلام می‌کنند، تا آن جا که بنای رفیع انسانیت، با پاسخ دادن به چنین ندایی به جایی می‌رسد و برپایه آرمان‌های والا و برتری‌های شایان به گزیده‌های مطلق و به دست آوردن حق استوار می‌گردد چه، حسین تنها به خاطر سروری یافتن این ارزش‌ها خود را فدا کرد و بس! چه پست و بی مقدار است آن ادعا که می‌گوید او برای حکومت و ریاست و قدرت قربانی شد! همت او از این هدف‌ها والاتر، و از خواسته‌های نفسانی ریاست طلبان بسی برتر بود.

حسن را بی گمان، نا برابری‌ها بیدار کرد، تجاوزکاری‌ها برانگیخت، ستم‌ها به جنبش درآورد، فریادهای ضعیفان و شیون‌های فرزندان مردگان و اشک‌های جگر سوختگان به

قیام وا داشت. زیرا شکی نیست که از میان تجاوز به حقوق دیگران و تجاهل و بی توجهی در برابر عدوان است که آزادگان برانگیخته و قهرمانان آفریده می شوند. خواستند مرد تقوا و عمل صالح را، که از ارکان رسالت و پرورده نبوت، و خاندان برگزیده الهی است، همان کس که حق با روشن ترین معانی و شگفت ترین نمودهایش در او نمایان است، به صورتی مشاهده کنند که با اظهار کوچکی پشت خم کند و با پستی فروتنی نشان دهد و با خواری تسلیم مردی شود مظهر باطل و تبهکاری و نمونه تجاوز به حق دیگران، سرپیچی از فرمان خدا و مبارزه با خدا و پیامبر و مؤمنان همان نابکاری که بدون هیچ پروا و رعایت ظاهر و باک چنان آشکارا به فساد سرگرم است که سرعت از دستش گریزان و انسانیت از او لرزان و فضیلت از وجودش هراسان است خواستند که شاهد بیعتی باشند که بدین شیوه انجام گیرد و با این وضع مسخره به پایان رسد.

پس جای شگفتی نیست اگر ببینیم امام را که به چنین پیمان به عنوان شعله ای از آتش، و یا از آن بالاتر، صلاحی در تف سوزان می نگرد و شجاعانه بر آن می شود.

(ص ۱۰۹)

بیعت یعنی تسلیم و فرمانبرداری تا پای جان، و به عبارت دیگر بیعت یعنی فروختن خود به خلیفه، پس بیعت نوعی بندگی اجتماعی و سیاسی و دینی است، لذا شخص باید به هنگام فروختن خود بسی بیندیشد: در راه چه و برای که خود را می فروشد؟ اگر خلیفه تبهکار و اهل فحسا و بی دین و ستمگر و تجاوزکار به حقوق و بی اعتنا به ارزشها باشد بیعت یعنی فروختن خود به تبهکاری، فروختن خود به فحشا، فروختن خود به ستم و تجاوز و فروختن به سرپیچی آشکار از فرمان خدا، زیرا خلیفه متظاهر و آشکار کننده

گناه، خود نمونه مجسمی است از مجموعه آن گناهان! چنین بیعتی خدمت به هوا و هوس‌های پست و گرایش‌های فاسد و مردن در راه آنها به شمار می‌رود.

پس ضرورت حکم می‌کند که امام از بیعت با یزید و شهوات و هواها و فحش‌هایش خودداری ورزد و به اعتراض برخیزد و قیام کند اگر چه به بهای جانش تمام شود، زیرا در این صورت وجدانش آسوده، پروردگارش خشنود و در راه اصول اعتقادیش جان باخته است آن بزرگوار توانست این بانگ اعتراض را با قدرت فریاد زند و طنین افکن از گوش تبه‌کاری و نادرستی بگذرد و در فضای جاودانه تاریخ بماند و هنوز هم سخن حقی است بی هیچ آمیزه‌ای.

«کسی چون من» پاره‌ای از وجود حق و مظهر دین خدا «با کسی چون او بیعت نمی‌کند» که پاره‌ای از وجود شیطان و مظهر باطل است. این است معنای بیعت در منطق حسین علیه السلام و فلسفه بیعت در نظر حسین فهمیدیم، برایمان آسان است دریابیم چگونه او به تمام معنا عظیم است و می‌توانیم همه جنبه‌های عظمت او را تشخیص دهیم و ابعاد ممتاز و گزیده وجود او را به روشنی درک کنیم و بدانیم که دارای بافتی بی‌همتا و آیت شرف و برتری و نمونه یکتایی است.

جنبه‌های عظمت امام حسین بسیار است که به اندکی از آنها اشاره می‌کنیم:

پای بندی به اصول، صراحت گفتار، قاطعیت در عمل، زیر بار ظلم نرفتن، قهرمانی و کوچک شمردن دشمن خدا.

امام حسین علیه السلام به خاطر پای بندی شدید به مبادی و اصول شهید گردید و سپاس گزار خدا و پروردگارش ستایش گر او بود! خدای را با چهره‌ای درخشان از خورشید در حال غروب خون مقدسش ملاقات کرد و بدون هیچ انحرافی از خط خود.

عظمت درصراحت گفتار یکی از بزرگواری های همه جانبه ای است که در وجود حسین علیه السلام می جوئیم و چنان چه پیداست با عظمت قبل (پای بند به اصول) اختلاف چندانی ندارد، تنها اختلافشان در این است که آن یک اعتقادی است و این یک عملی است. در نظر بعضی افراد مبدأ واصل بسی بزرگ است اما همراه با نرمش و نیرنگ. لیکن حسین در برابر اصول چنان عظمتی از خود نشان داد که «نیزه بر نیزه خود می شد» که هرگز حاضر نبود در برابر چیزی مانند تقاضای بیعت برای یزید سرسوزنی از آن برگردد و یا دست از آن بردارد، همان فریاد بلندی که چون شعله آتش بود از آن انتظار می‌رفت.

عظمت قهرمانی حسین از همه جنبه‌های دیگر آشکارتر است، و چه بسا هیچ کس چون او بدین زیبایی از خود قهرمانی نشان نداده است.

زیبایی شجاعت در آن جاست که می‌گوید : خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگ برخیزید و در آن جا که «اما به خدا سوگند تسلیم خواستشان نگردم تا خدای متعال را در جایی ملاقات کنم که با خون خویش خصاب کرده باشم».

حسین علیه السلام عالی‌ترین نمونه پاسداری از کرامت انسانی و دفاع از آن و جانبازی در راه آن را به ما نشان داد، زیرا نعمت کرامت، در نظر آزادگان با ارزش تر از نعمت وجود است.

امام حسین علیه السلام در این دانشگاه درسی به ما می‌دهد که گل واژه‌های خون فامش چنین است: دفاع از هدف مقدس تنها هنگامی امکان پذیر است که آن هدف به صورت روحی درآید که مدافع و پشتیبانش با آن جاودان زنده بماند. بزرگ‌ترین درس با ارزشی که از شیوه زندگی او می‌گیریم، اگر چه سراسر زندگی‌اش با ارزش است، آن که او نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می‌دهد که چون در میدان حق و باطل به پیکار

(ص ۱۱۱)

فرو می‌رفت، جز با پیروز گرداندن حق یا فدا شدن در راه آن، از میدان بر نمی‌گردد و می‌دانیم که پیروزی حق حتمی است، اگر چه باطل را برای چند روزی صولتی و اهل باطل را دولتی باشد لیکن پایدار و جاویدان نیست.

سیمای امام حسین در آینه شعر و ادب فارسی

همانا ذکر مصایب سالار شهیدان حسین ابن علی علیه السلام و اعوان و انصار آن حضرت در واقعه جان‌گداز کربلا شعرای معتقد - چه شیعه و چه سنی - را بر آن داشته است که شعر یا اشعاری درباره این حادثه دلخراش بسرایند ما در این جا به برخی از آنها اشاره ای داریم.

سیف فرغانی از پیروان امام ابو حنیفه (نعمان) از شعرای اهل تسنن، سروده است:

ای قوم در این عزا بگریید	بر کشته کربلا بگریید
از خون جگر سرشک سازید	بهر دل مصطفی بگریید
وز معدن دل به اشک چون در	بر گوهر مرتضی بگریید
با نعمت عاقبت به صد چشم	بر اهل چنین بلا بگریید

دل خسته ماتم حسینید

ای خسته دلان هلا بگریید

مرثیه دوازده بند مولانا محتشم کاشانی درباره فاجعه کربلا بسیار شورانگیز است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ سور خواسته تا عرش اعظم است

صبحی بیدگلی نیز ترکیب بندی دارد در رسای شهیدان کربلا:

این رفته سر به نیزه اعدا حسین توست

این مانده در زمین به تن تنها، حسین توست

این آهوی حرم که تن پاره پاره اش

در خون کشیده دامن صحرا، حسین توست

(ص ۱۱۲)

مرثیه های شورانگیز وصال شیرازی نیز به سبک محتشم کاشانی است:

این جامه سیاه فلک در عزای کیست؟

وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست؟

این جوی خون که از مژه خلق جاری است

تا در مصیبت کی و ماجرای کیست؟

قآنی شیرازی نیز در مصیبت حضرت اباعبدالله علیه السلام سروده است:

باردچه؟ خون که؟ دیده چسان؟ روز و شب، چرا

ازغم، کدام غم؟ سلطان اولیاء

نامش که بود؟ حسین، زنژاد که؟ از علی

مامش که بود؟ فاطمه، جدش که؟ مصطفی

دررثای شهدای کربلا ناصر الدین شاه قاجار سروده ای دارد:

خرم دلی که منبع انهار کوثر است

کوثر مجاز دیده پر اشک بهتر است

نام حسین و کربلا هر دو دلرباست

نام علی اکبر از آن دلربا تر است

رفتم به کربلا به سرقبر هر شهید

دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است

حسین علیه السلام در آیینۀ زیارت نامه ها

دعاهای بسیار زیادی از امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا ذکر شده است که ما در این

جا به یک مورد آن اشاره می کنیم: در دعای دوازده امام خواجه نصیر می خوانیم: بارخدا یا

درود و سلام فرست و افزون کن و مبارک گردان بر سید زاهد و امام عابد، راکع ساجد

ولی، پادشاه فرزانه و کشته شده کافر منکر، زینت منبرها و مساجد، صاحب کرب و بلا، مدفون در زمین کربلا، نواده رسول انس و جن و نور دو چشم مولای ما و مولای دو

(ص ۱۱۳)

سرا، امام به حق ابی عبدالله الحسین صلوات خدا و سلامش براو. درود و سلام بر تو ای اباعبدالله الحسین، ای حسین بن علی، ای شهید مظلوم، ای فرزند رسول خدا، ای فرزند امیرالمؤمنین، ای فرزند فاطمه زهرا، ای آقای جوانان اهل بهشت، ای حجت خدا بر خلقش.

در پایان دعای معروف گنج العرش، خدا را به حق خون شهیدان کربلا و شهیدان پربلا و مظلومان پرجفا و همچنین به حق حسین علیه السلام قسم می دهیم.

در بخشی از دعای توسل نیز می خوانیم:

ای اباعبدالله، ای حسین بن علی، ای شهید، ای پسر رسول خدا، ای حجت خدا بر خلق و ای آقای ما و مولای ما به درستی که ما رو آوردیم و شفیع گرفتیم و توسل جستیم به وسیله تو به درگاه خداوند و تو را پیش روی حاجت‌های خود آوردیم ای آبرومند نزد خدا شفاعت کن از برای ما نزد خدا.

در نوشتن عریضه برای حاجت نیز می نویسیم: «سلام بر آل یاسین، محمد و علی و فاطمه

و حسن و حسین علیهم السلام»

نتیجه

آخرین سخنی که دوست دارم درباره او بگویم آن است که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم یک مسلمان کامل را در وجود حسین به ما نشان می دهد و علی علیه السلام به وسیله او نمونه یک انسان کامل را، لذا، او به دنیا با چشمی دیگر، و از زاویه ای دیگر نگریست، و در نتیجه آن را آن چنان که حقیقتش بود دید، نه کمترین تمایلی به دنیا در او پیدا شد، و نه کوچک ترین چشم داشتی بدان در وجودش بیدار گردید، اگر چه کوچک ترین رخ نشان دادن دنیا به او از بزرگ ترین آرمان های مردم نیز بیشتر بود این نگریستن، نگرش کسی است که جانش با روح الهی در هم آمیخته، دنیا در نزد او همان گونه که در نزد خدا نیز چنین است به اندازه بال پشه ای هم نمی ارزد. چنین افراد برگزیده در زندگی مردم همچون ستاره اند در زندگی

(ص ۱۱۴)

زمین، ستاره بر روی زمین پرتوافشانی می کند لیکن زمین با همه ساکنانش در فکر آن هم نمی گنجد، حتی به صورت خاطره ای هم در میان خاطرات به روی هم انباشته اش، در ذهن او نمی خلد.

حسین علیه السلام در شناخت انگیزه هایی که مردم را به تلاش برای دست یافتن به دنیا بر می انگیزد، بزرگ ترین تحلیل را ارائه کرده است، کوتاه سخن آن که پرتویی در خرد و نوری در جان باقی می گذارد و با این دو مشعل فروزان هیچ حقیقتی بر ما پوشیده نمی ماند، و در درک میزان اوج گرفتن انسان در هر دوره ای هیچ پرده و مانع در برابر چشم باقی نمی گذارد.

«مردم بنده این جهان هستند، و دین سخن پایداری بر زبانشان نیست، تا آنجا به گرد آن جمع می‌شوند که زندگیشان را سود بخشند. همین که پای آزمایش به میان آمد، دینداری به ندرت پیدا می‌شود.»

(ص ۱۱۵)

منابع:

۱- برترین هدف در برترین نهاد (پرتویی از زندگی امام حسین علیه السلام) اثر شیخ عبدالله علائی، ترجمه سید محمد مهدی جعفری.

۲- حسین نفس مطمئنه، محمد علی عالمی.

۳- امام حسین در جامه ارغوانی، سلیمان کتانی، ترجمه دکتر پرویز لولاور.

(ص ۱۱۷)

امام حسین علیه السلام کیست؟!

رمضانعلی محمدزاده

قبل از آن که وارد بحث شویم و درباره آموزه‌های این شخصیت ممتاز چیزی بنویسیم پیشتر به اندازه فهم خودمان در خصوص شناخت سرور آزادگان و سالار شهیدان مطالبی را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم:

۱- در این که تمام امامان معصوم علیهم السلام از مولی‌الموحدين گرفته تا حضرت مهدی علیه السلام از یک نور آفریده شده‌اند و همه از حقیقت محمدیه‌اند، در میان مذهب امامیه حرف و کلامی نیست بنابراین، در تفاضل و برتر بودن بعضی از بعض دیگر از نظر اصل خلقت و

آفرینش میان شان تفاوتی وجود ندارد و همه آنها از انوار الهیه و از نور محمدیه‌اند و در تمام مراتب کمالات و معنویت مساویند؛ یعنی هر کمال و فضیلتی را که برای هر کدام ثابت کردیم برای سایر امامان علیهم السلام مقرر و ثابت است و اگر این طور نبوده باشد نقص در امام و امامت لازم خواهد آمد و این، عقلاً باطل است.

۲- در طول زندگی برای بعضی از معصومین علیهم السلام فرصت و موقعیتی پیش آمد که برای اکثرشان آن فرصت و موقعیت پیش نیامده بود لذا بسیاری از امامان علیهم السلام نتوانستند از آن فرصت‌ها و موقعیت‌ها استفاده کنند؛ مثلاً در برهه‌ای از زمان در اثر اختلافات شدید بنی عباس با بنی امیه و در آخر کار سقوط دولت و حکومت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس امام صادق علیه السلام نتوانستند به خوبی از فرصت استفاده کنند و مجالس علمی و (ص ۱۱۸)

فقهی تشکیل دهند و در نتیجه با تعلیم و تربیت بیش از چهار هزار دانشمند توانستند اسلام راستین و مذهب تشیع را تبیین و به جامعه اسلامی معرفی نمایند. در حالی که همین امام علیه السلام در اواخر عمر خود در فشار حکومت ظالمانه بنی عباس بودند و بالاخره به دست منصور به شهادت رسیدند. حالا اگر گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب تشیع و زنده کننده اسلام راستین است بدان معنا و مفهوم نیست که امامان علیهم السلام دیگر قابلیت این کار را نداشته و از این عمل عاجز بوده‌اند، زیرا این فکر و منطق غلط بوده و مسئله امامت و پیشوایی بالاتر از این حرف‌ها است. یا حضرت سیدالشهدا علیه السلام قیام نمود و آن صحنه محیر العقول را در جهان بشریت برای حفظ کیان اسلام و ابقای دین به وجود آورد که دیگر از امامان علیهم السلام چنین عملی را به وجود نیاوردند، حال نباید گفت که مثلاً حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از این اقدام تکویناً عاجز بوده

است و حال آن که با مطالعه تاریخ زندگی این دو برادر روشن خواهد شد که قیام و انقلاب حضرت امام حسین علیه السلام اولاً حسنیّه و ثانیاً حسینیّه بوده است.

ویژگی های حضرت امام حسین علیه السلام

۱- خداوند متعال برای حضرت امام حسین علیه السلام یک حساب جداگانه‌ای باز کرده که برای احدی از انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام چنین حسابی باز ننموده است. چرا و برای چه حضرت امام حسین علیه السلام برنده جایزه ممتاز است؟! پاسخ این سؤال با مراجعه به تاریخ پر افتخار این وجود نازنین بلکه قبل از ولادتش روشن خواهد شد.

حضرت امام حسین علیه السلام نه تنها در قلوب شیعیان خود نفوذ کرد بلکه فرق غیر اسلامی نیز او را انسانی آزاد و آزاده شناخته و برای آن سرور آزادگان امتیازات خاصی را قائلند. اینک ما در این جا گفتار و معتقدات بعضی از دانشمندان و مورخان غیر اسلامی را نقل نموده و ذکر می کنیم:

ع.ل.پوید می تویند: درس امام حسین علیه السلام این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و رحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هرگاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند. در طی قرون افراد همیشه جرأت و پردلی و عظمت روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوشت داشته‌اند و در اثر همین‌هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود. این بود شهامت و این بود عظمت حسین علیه السلام و من مسروم که در چنین روزی با کسانی که این فداکاری را از جهان و دل ثناء می‌گویند شرکت کرده‌ام. هرچند که یک هزار و سیصد سال از تاریخ آن می‌گذرد.

اپرونیک مورخ مشهور امریکایی از واشنگتن می نویسد:

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسؤلیت پیشوایی و نهضت بخش اسلام، اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلیفه مسلمین بشناسد. او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و پافشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ های تفتیده روح حسین فناپذیر برپاست. ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین!

۳- از ابتدای تکون حضرت امام حسین علیه السلام تا ولادت و از ولادت تا شهادت تمام عوالم هستی آسمان ها و فرشتگان زمین و دریاها همه و همه برای حضرتش گریه نمودند که این جریان برای کسی پیش نیامده و نخواهد آمد. بلی برای حضرت یحیی نیز آسمان گریه کرد. در تفسیر مجمع البیان ضمن آیه «فما بکت علیهم السماء و الارض» مرحوم طبرسی فرمودند: برای دو نفر یحیی و حضرت امام حسین علیه السلام آسمان ها و فرشتگان چهل شبانه روز گریه نمودند. و در همین تفسیر آمده است: آفتاب در طلوع و غروبش تا چهل روز به حالت حمراء و سوزش بود و در مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی چنین است: «بکت السماء علی الحسین علیه السلام اربعین یوماً» تفسیر صافی سوره الدخان.

(ص ۱۲۰)

۴- حضرت امام حسین علیه السلام در تمام کمالات و فضیلت ها حتی در عبادت برترین انسان بود. چرا حضرتش مکنی به ابی عبدالله شده است؟! آیا این کنیه از کنیه های متعارف است؟! ظاهراً در این کنیه ویژگی ای است و اشاره است به محور بودن آن حضرت در تمام کمالات. ابو عبدالله یعنی پدر بنه خدا. پدر در خانواده نقش بزرگی دارد و باید الگو

بوده باشد. پدر مربی و مکمل است. پدر الگو و مصدر است. برای همه حضرت امام حسین علیه السلام پدر بندگان خدایند و همه بندگان؛ یعنی عبادت کنندگان در رسیدن به کمالات باید از امام حسین علیه السلام درس بیاموزند.

۵- زیارت امام حسین علیه السلام معادل حج و عمره است. در روایات بسیاری آمده است اگر روزی مشاهده شد که بیت الله الحرام از حجاج خالی است، در آن وقت از باب وجوب کفایی بر مسلمان ها واجب است به زیارت خانه خدا بشتابند. اگرچه مستطیع نبوده باشند و یا حج واجب خود را رفته باشند. مرحوم صدوق رضوان خدا بر او باد همین مطلب را راجع به زیارت امام حسین علیه السلام گفته که اگر روزی بیاید مردم به طور کلی ترک زیارت امام حسین علیه السلام نموده باشند در این صورت به طور واجب کفایی بر شیعیان واجب است که به زیارت امام حسین علیه السلام بروند و نگذارند حرم مطهر خالی از زائر باشد (نقل از آیت الله مرعشی نجفی)

آیا زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه مثل زیارت خانه خداست؟ یا گفته شود: ثواب زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت خانه خدا بیشتر است و یا مساوی است. بزرگ ترین دلیل برای این مطلب این است: شکی نیست در این که خانه خدا که در مکه واقع شد حرمت و احترام و عظمت آن برای احترام و حرمت حضرت ابراهیم علیه السلام است که آن را بنا نمود و خلیل الرحمن هنگامی که مأمور به ذبح فرزندش حضرت اسماعیل شد، طاقت نیاورده چشمانش را بست امام حسین علیه السلام جوانش را نزدش قطعه قطعه نمودند و جوانانی را برای خدا قربانی کرد و ابداً ناراحت نشد و رنگ نباخت. پس زمین کربلا که مزار شهدای راستین قرار گرفت و مرقد مطهر عزیز اسلام در آن جا واقع شد، می بایستی

زیارت آن و ثواب زیارت آن لااقل معادل ثواب خانه خدا باشد، نه کمتر.

۶- امام حسین علیه السلام همچون پدر بزرگوارش، مولای متقیان علیه السلام در دل شب غذای بیچارگان را حمل می نمود و به خانه های فقرا می رفت. حتی بعد از شهادت سالار شهیدان، اثر زخم روی کمر ایشان مانده بود که آن زخم نه از شمشیر بوده و نه از نیزه، بلکه در اثر حمل غذای مستمندان بوده. لذا از زین العابدین علیه السلام پرسیدند. حضرت در پاسخ فرمودند: این زخم بر اثر حمل غذا برای فقرا و بیچارگان بود. این مطلب را غیر از علمای شیعه دیگران نیز گفته اند. مانند ابن جوزی در کتاب «تذکره الخواص» و ابونعیم اصفهانی در «حلیه الاولیاء».

امام حسین علیه السلام و حکومت دینی

رهبران الهی و مردان آسمانی برای تشکیل حکومت دینی تا پای جان کوشیدند و برای نجات انسان ها از ستم و تجاوز به نام قانون مقرراتی وضع نمودند. بعد از شهادت علی علیه السلام با روی کار آمدن خاندان اموی، حکومت اسلامی به حکومت استبدادی- شاهنشاهی مبدل شد و حاکم ها به نام خلیفه اسلامی، دین اسلام را بازیچه قرار دادند. امتیازهای طبقاتی به وجود آمد و دوستان و شیعیان حضرت علی علیه السلام از تمام حقوق اسلامی - اقتصادی و غیره محروم گشتند. شیعیان در بدترین وضع به سر می بردند و محبت به علی علیه السلام و خاندان رسالت جرم بزرگی بود که موجب محرومیت و شکنجه شیعیان می شد. معاویه در تمام حاکمان زورگوی بنی امیه جز سفاکی و خونریزی کار دیگری نداشتند و در یک کلمه اسلام از مسیر خود منحرف شده بود.

بعضی ها گفته و یا می گویند: چرا امام حسین زندگی خود را به مخاطره انداخت و چرا با حکومت نساخت؟! مگر زندگی راحت چیست؟! زندگی آسوده از منظر رهبران آسمانی، یعنی ملت و جامعه آسایش داشته باشد و مردم از زندگی خود راضی باشند و آزادی باشد و ستم شکل نگیرد و تفاوت قومی و نژادی نباشد.

(ص ۱۲۲)

امام حسین علیه السلام هنگامی زندگی آسوده دارد که حقوق انسانها و پیروان مذاهب به حکم قوانین اسلام داده شود، نه این که مردم از حقوق خود محروم باشند و در محیط خفقان زندگی کنند. نه این که دسته‌ای از خدا بی خبر در حال شوکت و عزت و در منتهای خوشی زندگی نموده اما توده مردم، حتی نان خالی هم نداشته باشند.

حسین علیه السلام فرزند کسی است که پیوسته به درماندگان کمک می کرد و برای نجات دادن طبقات محروم و مظلوم با ستمگران مبارزه می کرد و به شبانگاه غذای فقرا را به دوش می کشید و به خانه‌هایشان می برد و هرگز غذاهای رنگارنگ میل نمی نمود و می گفت: من چگونه لباس نو بپوشم و سیر بخوابم در حالی که در کشورهای اسلامی ممکن است برهنه یا گرسنه‌ای باشد.

امام حسین علیه السلام و اصلاحات

بزرگ ترین اهداف رهبران الهی، اصلاح امور انسانها و جوامع بشری بوده است و بر همین اساس بود که امام حسین علیه السلام بارها در طول مبارزات و قیام خود می فرمود : من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنم. من خانه و کاشانه ام را رها نکردم و تک و تنها در مقابل ظلم نایستادم، مگر برای آن که انسانها را ارشاد کنم و از بدبختی و

انحراف نجاتشان دهم. من برای اصلاح امور مسلمانها خروج نمودم، نه برای به دست آوردن قدرت و مقام و نه برای ظلم و طغیان.

امام حسین علیه السلام و آزادی

حریت و آزادی به معنای واقعی کلمه اصلی است از اصول و رکنی است از ارکان بقای هر نظامی. آزادی یکی از بزرگترین اهداف پیامبران بود. آنان آمدند تا بشریت را از خفقان نجات دهند و جوامع بشری را از چنگال اهریمنان و زورگویان رها سازند. واژه (ص ۱۲۳)

مقدس آزادی را جز استکبار جهانی همه انسانها طالبند. آزادی را حتی حیوانات و موجودات زنده دوست دارند.

امام حسین علیه السلام نگاه عمیقانه‌ای به جهان اسلام می‌کند و می‌بیند با روی کار آمدن بنی امیه و بازی کردن با دین اسلام و مقدسات عالم، دیگر چیزی از اسلام نمانده و احکام و قوانین آسمانی از مسیر خود منحرف گشته. شیعیان که طرفداران راستین اسلام بودند از حقوق خود محرومند.

بدین سان فرزند بزرگ و رشید علی علیه السلام دیگر به خود اجازه نمی‌دهد که بنشیند و این منظره را تماشا کند. او فرزند علی علیه السلام است باید مقدمات قیام را فراهم کند و به طاغوت و طاغوتیان اعلام خطر نماید بارها می‌فرمود: «اذا بلیت الامه علی مثل یزید بن معاویه فعلی الاسلام السلام» یعنی هرزمانی که امت اسلامی گرفتار حکومتی مانند حکومت فرزند هندی جگر خوار شد، دیگر فاتحه اسلام خوانده شده و دین نابود خواهد شد.

امام حسین علیه السلام برای آزادی مردم محروم قیام و انقلاب مقدس را به وجود آورد.
شاعری، مرامنامه و اساس زندگی انسان را در چند بیت شعر تبیین کرده و خواسته‌های
امام حسین علیه السلام را و این که در منطق آن حضرت زندگی انسانی چیست را روشن
می‌نماید:

اندر آن جا که باطل امیر است

اندر آن جا که حق سربه زیر است

اندر آن جا که دین و مروت

پایمال و زبون و اسیر است

راستی زندگی ناگوار است

مرگ بالاترین افتخار است

(ص ۱۲۴)

اندر آن جا که از دست بیداد

می کشد قلب مظلوم فریاد

اندر آن جا که ظالم بمستی

بر سر خلق می تازد آزاد

مهر بر لب نهادن گناه است

خامشی بدترین اشتباه است

این اساس مرام حسین است

روح رمز قیام حسین است

یا که آزادگی یا شهادت

حاصلی از کلام حسین است

شیعه او همین سان غیور است

تا ابد از زبونی بدور است

شیعه و تن به بیداد دادن

شیعه و مهر بر لب نهادن

شیعه و چون زنان آرمیدن

شیعه و در مذلت فتادن

شیوه شیعه هرگز نه این است

شیعه نبود هر آن کس چنین است

چون یزید از هوس کامور شد

دولت غاصبش مستقر شد

کار اسلام از او شد پریشان

آدمیت دچار خطر شد

سیل طغیان او دین ز جا برد

تا لب پرتگاه فنا برد

(ص ۱۲۵)

دید فرزند زهرا که این جا

نیست جای سکوت و تماشا

نهضتی کرد خونین و پر شور

آتشین محشری کرد برپا

کربلا را ز نهضت تکان داد

باز از نو به اسلام جان داد

گرچه دشمن تنش غرق خون کرد

ظلم ها بر وی از حد برون کرد

لیک خورش بگوشد و زو موج

کاخ بیداد را سرنگون کرد

تا ابد نیز آن خون بگوشد

برزوال ستم ها بگوشد

زان شهید سراز تن فتاده

زان فداکار در خون فتاده

جاودان آید این بانگ پرشور

لا اری الموت الا سعادة

آری آزاد مردان بکوشند

برستمگر چو طوفان بجوشند*

امام حسین علیه السلام و غیرت دینی

غیرت واژه‌ای مقدس و بسیار پر محتواست، اما متأسفانه این صفت بسیار ارزنده قرن‌هاست از میان ملل اسلامی رخت بر بسته و مسلمانان مخصوصاً در این عصر و قرن اخیر کمتر از این صفت بر خورد دارند. امام حسین علیه السلام حتی در آن لحظات آخر عمر خود در حالی که زخم شدید بر داشته بود، هنگامی که می‌بیند لشکر کفر به خیام و حرم زنان و کودکان حمله ور شده‌اند و قصد اهانت به اهل بیت رسالت علیه السلام دارند با حالت ضعف و ناتوانی صدا زد: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و انتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم» یعنی ای پیروان ابی سفیان! اگر دین و مذهب ندارید -

* دکتر شفق.

چنان که ندارید- و از روز محشر نمی هراسید پس لااقل بیاید آزاد و آزاده باشید من که هنوز زنده‌ام نخواهم گذاشت شما به حرم اهل‌بیت و خیمه‌های زنان حمله کنید.

امام حسین علیه السلام و حقوق بشر

یکی از مسایلی که در ادیان آسمانی به ویژه در اسلام وجود داشته و مورد بحث و گفتگوی پیروان مذاهب بوده و می توان گفت از اصیل ترین قوانین الهی است مس‌الیه حقوق بشر است، انسان‌ها هر عقیده و مسلکی که دارند و در هر زمان و مکانی که هستند و یا خواهند بود باید به حقوق فردی و اجتماعی فرهنگی و اقتصادی خود برسند. اساس نهضت و قیام رهبران الهی دو چیز بود : ۱- رعایت نمودن حقوق انسانها ۲- حریت و آزادی. که راستی می توان گفت : اگر حقوق انسانها روی موازین الهی داده نشود و یا حریت و آزادی از بشر سلب گردد جوامع بشری و انسانهای دیگر همچون حیوانات و درندگان زندگی کرده و خواهند نمود.

مولای متقیان حضرت علی علیه السلام کی فرمود: اگر تمام جهان هستی را به من بدهند و بخواهند پوست جویی را از دهان مورچه‌ای بیرون آورم هرگز چنین کاری را نخواهم کرد، این کلام مقدس حضرت علی علیه السلام اشاره به هر دو مطلب است هم اشاره به حقوق و هم اشاره به آزادی.

روش نشر تفکر عاشورایی در جوامع امروز

چند سؤال:

سؤال اول: اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی کرد و آن انقلاب را به وجود نمی آورد آیا اسلامی که بیش از چهارده قرن است که هنوز باقی است و در حال حاضر بیش از یک و

نیم میلیارد مسلمان در کره زمین زندگی میکنند با روی کار آمدن خاندان اموی و فرزندان هند جگرخوار که تمام شان اسلام برانداز بودند و هدف اساسی شان نابود کردن اسلام بود باقی می ماند؟!!

سؤال دوّم: انقلاب‌هایی که بعد از عاشورای حسینی علیه السلام در جهان اسلام و هم چنین در غیر جهان اسلام به وقوع پیوست آیا مرهون قیام مقدّس حسین علیه السلام نبوده است؟! و از عاشورای کربلا سرچشمه و الگو نگرفته است؟!!

سؤال سوّم: انقلاب مقدّس ایران به رهبری امام خمینی قدس سره شریف و پیروزی آن و شکسته شدن پشت طاغوت آیا از کربلای امام حسین و از برکت انقلاب مقدّس سالار شهیدان به وجود نیامده است؟! این حقیر در اسلام بعد از حضرت امام حسین علیه السلام که برنده جایزه ممتاز و اشجع انسان های عالم بود امام خمینی را نیز اشجع ناس و یک انسان کامل دانسته و او را در این قرن بیستم ایضاً برنده جایزه ممتاز دانسته و می دانم لذا چند بیت شعر پیرامون حضرت امام حسین علیه السلام و نایب بر حقّش امام خمینی قدس سره شریف سروده ام:

جانباز ره عشق و فضیلت همه اعصار حسین است و خمینی

آن کس که نشد خاضع بر ظالم جبار حسین است و خمینی

از مولی حسین من چه بگویم نتوان گفتم زبان ها همه الکن

یک جمله کوتاه فقط ذات خداگفت حکیم حیّ ذوالمنّ

ای عاشق بی باک نظر کن سوی لاهوت تو غوغا کردی احسن

یکتا رجل لولاک دیوانه شده افلاک در شجاعتی بی باک

یکتا رجل اشجع فهیم اعصار حسین است و خمینی

(ص ۱۲۸)

از روح خدا گویم که در کالبد بی جان چنان روح دمیده

از نهضت او خصم ابرقدرت دوران بدیده چوخاری شد بدیده

با اسلحه الله اکبر رفت به میدان جهان پشتش خمیده

امریکا شده مجنون شوروی شده دلخون ظالمان همه محزون

از نسل علی بعد از علی قاتل اشرار حسین است و خمینی

نقش حسینیه ها در انسجام معنوی و اجتماعی شیعه

هر چیزی که منسوب به حضرت امام حسین علیه السلام است و از نام مقدّسش اشتقاق می شود

همه از یک قداست و ظرافت خاصی برخوردار است حسینیه ها چون حاکی از قیام خونین

سالار شهیدان است و یادآور آن همه فداکاری ها و جانبازی ها است لذا در جوامع بشری و

انسجام مسلمانان به ویژه در میان شیعه تأثیر خاصی نموده و خواهد نمود این حسینیه ها

است که انسان های مقتدر و شجاع و استکبار برانداز به جامع شیعه و بلکه سایر فرقه های

اسلامی حتی غیر مسلمان تحویل داده است و این حسینیه ها است که انسان هایی دلاور و

باایمان و اخلاص بعد از پیروزی انقلاب مقدس ایران پرورش داده که با تمام زورگویان

جهان مقابله و مبارزه نموده است. قیام مقدس حضرت علیه السلام کیان اسلام را حفظ می کند.

منابع:

- ١-الكامل فى التاريخ،ابن اثير.
- ٢-مروج الذهب،مسعودى.
- ٣-البيان الدول،سيد حسن خطيب.
- ٤-التأثر الدول،محمدعبدالباقى.
- ٥-السياسه الحسينيه،مسيورپن.
- ٦-صلح الحسن،راضى آل ياسين.
- ٧-حيات الحسين،باقر الشريف.
- ٨-نهضت الحسين،هبه الدين شهرستانى.
- ٩-ايعان الشيعة،سيدمحسن امين.
- ١٠-دين و تمدن،الحوالن.

(ص ١٣١)

خصائص امام حسين عليه السلام

نادر حسين عبداللهى

مشخصات امام حسین علیه السلام

نام:	حسین علیه السلام
لقب:	سیدالشهدا
کنیه:	ابوعبدالله
نام پدر:	علی علیه السلام
نام مادر:	فاطمه زهرا علیهما السلام
تاریخ ولادت:	سوم شعبان ^۱
مدت امامت:	۱۱ سال ^۲
مدت عمر:	۵۷ سال ^۳
تاریخ شهادت:	دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری.
قاتل:	شمرلعین
محل دفن:	کربلا معلّا
تعداد فرزندان:	به روایتی چهار پسر و دو دختر ^۴

^۱ - حسین اصفهانی، زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، ج ۱، ص ۶۱۲.

^۲ - همان.

^۳ - علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۴۱۳؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۵۹.

^۴ - همان.

ولادت امام حسین علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام در سال چهارم هجری^۱، در مدینه منوره، چشم به دنیا گشود و در سال پنجاه هجری، پس از شهادت برادر خود، به مقام امامت رسید و به ارشاد مسلمین پرداخت. معاویه در اواخر عمر خود، برای خلافت یزید، تلاش فراوان کرد تا از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد اما با مخالفت شدید امام روبه رو گردید. یزید نیز پس از مرگ معاویه به فرماندارش در مدینه دستور داد تا از امام علیه السلام بیعت بگیرد یا ایشان را به قتل رسانده و سر او را برای وی ارسال دارند.

وقتی که امام حسین علیه السلام اوضاع را آشفته دید، ناگزیر به همراه اهل بیت خود، مدینه را به قصد مکه ترک نمود. اما وجود مبارک امام علیه السلام در مکه نیز در معرض خطر جدی قرار داشت و این احتمال قوت داشت که حضرت را مخفیانه ترور نمایند، لذا امام علیه السلام برای حفظ حرمت خانه خدا به طرف عراق حرکت نمود که در بیابان کربلا همراه اهل بیت و اصحاب خود در محاصره لشکر عبیدالله بن زیاد قرار گرفتند و در روز دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری^۲، مظلومانه و به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

^۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

^۲ - ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۷۶.

فرزندان امام حسین علیه السلام شهید علیه السلام عبارتند از:

علی اکبر علیه السلام که همراه پدرش در کربلا شهید شد. امام سجاد علیه السلام، محمد، عبدالله (علی اصغر) علیه السلام که در شش ماهگی در کربلا توسط حرمه در آغوش پدر به شهادت رسید و جعفر. دختران آن حضرت، حضرت زینب صغری، فاطمه صغری و سکینه بودند.

(ص ۱۳۳)

پسر رسول صل الله علیه و آله و سلم

در احادیث متعدد از اهل تشیع و تسنن نقل شده است که رسول گرامی اسلام راجع به حسنین علیهم السلام فرمود: «خداوند، فرزندان هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرارداد، اما نسل مرا از صلب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است در حالی که فرزندان هر مادری را به پدرشان نسبت می دهند، مگر فرزندان فاطمه زهرا علیهم السلام را که من پدر ایشانم»^۱.
به همین جهت در جنگ صفین، هنگامی که امام حسن مجتبی و امام حسین علیه السلام برای جنگ با معاویه شتاب می نمودند، امیرالمؤمنین فرمودند:

«آنان را از نبرد بازدارید تا مبادا حسین شهید شوند و نسل رسول صل الله علیه و آله و سلم منقطع گردد!»

اسامه بن زید می گوید:

«طَرَفْتُ النَّبِيَّ (ص) ذات لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ (ص) وَ هُوَ مُسْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ لَا أُدْرِي مَا هُوَ قَلَمًا فَرَعْتُ مِنْ حَاجَتِي قَلْتُ: مَا هَذَا الَّذِي أَنْتَ مُسْتَمِلٌ عَلَيْهِ؟ قَالَ: فَكَشَفَهُ فَأَذَا حَسَنُ حَسِينُ عَلَى رَكَبَتَيْهِ فَقَالَ: هَذَانِ ابْنَايَ وَابْنَايَ ابْنَتِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا، فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا،^۲

^۱ - منتهی الآمال، ص ۳۴۵ (چاپ قدیم).

^۲ - ترمذی سنن، ج ۵، ص ۶۱۴، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۹.

شبی در منزل پیامبر صل الله علیه و آله و سلم رفتم و در خانه را به صدا در آوردم، دیدم پیامبر صل الله علیه و آله و سلم ملحفه‌ای بر خود پیچیده، ندانستم که آن چیست بعد از برآورده شدن حاجتم، گفتم: این چیست که خود را به آن پوشانده ای؟! پیامبر صل الله علیه و آله و سلم ملحفه را برداشت. دیدم حسن و حسین بر روی زانوی پیامبر نشستند، آنگاه فرمود: این دو فرزندان من و فرزندان دخترم می‌باشند، بارها! من این دو را دوست دارم، پس توهم آنان را دوست بدار و آنان را که این دو را دوست دارند نیز، دوست بدار».

افتخار ملائکه

یکی از ویژگی‌های وجود امام حسن و امام حسین علیه السلام در جهان خلقت، این است که آنان محل نزول و فرود ملائکه هستند؛ چنانکه در روایتی آمده است:

«إِنَّ مَلَكَ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى صِفَةِ الطَّيْرِ، فَقَعَدَ عَلَى يَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالنَّبْوَةِ، وَعَلَى يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَصِيَّةِ، وَعَلَى يَدِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا بِالْخِلاَفَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِمَ لَمْ تَقْعُدْ عَلَى يَدِ فُلَانٍ؟ فَقَالَ: أَنَا بَأْسٌ أَقْعُدُ فِي أَرْضِ عَصِيٍّ عَلَيْهِ اللَّهُ، فَكَيْفَ أَقْعُدُ عَلَى يَدِ عُصْبَتِ اللَّهِ؟»¹

«بدرستی که فرشته‌ای از آسمان به صورت یک پرنده بر پیامبر فرود آمد و بردست

پیامبر نشست و به ایشان به عنوان نبوت سلام کرد، سپس بر روی دست علی علیه السلام نشست و بروی به عنوان وصی پیامبر سلام کرد. سپس بر روی دست حسن و حسین علیه السلام نشست و برایشان به عنوان خلافت سلام کرد. پیامبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا بر دست فلانی نشستی؟! گفت: من بر روی زمینی که در آن خداوند را نافرمانی کنند، نمی‌نشینم، پس چگونه ممکن است بر روی دستی که خداوند را معصیت کرده، بنشینم.

صوالت شکن یهود

در جریان مباحثه، رهبر اسلام حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله وسلم مسیحیان نجران را برای پذیرش اسلام دعوت کرد؛ اما آنان حاضر شدند نخست با رسول خدا مذاکره کنند و از نزدیک با آن حضرت آشنا شوند؛ لذا جمعی از دانشمندان آنان که تقریباً هفتاد نفر بودند و برخی از ناظرین که جمعاً حدود سیصد نفر می شدند و در رأس این جماعت دونفر به نامهای: «سید» و «عاقب» و طبق بیان بعضی از مفسرین «جائلیق» و «علقمه» بودند، برای مذاکره حضور یافتند.

(ص ۱۳۵)

نخست از پیامبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم سؤال کردند: ای محمد! هنوز فرزندی را دیده‌ای که بدون پدر متولد شود؟! و اگر ندیده‌ای چگونه ادعا داری که عیسی پسر مریم است ولی پدر ندارد؟! در این هنگام، خداوند متعال این آیات نورانی را برای حضرت نازل فرمود:

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»^۱

«بگو بیایید ما فرزندانمان و زنانمان و خودمان را و شما نیز فرزندانتان و زنانتان و خودتان را بخوانید، آنگاه با هم مباحثه نماییم و سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» در پی نزول این آیات شریفه، رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم به آنان پیشنهاد مباحثه داد.^۲ سید و عاقب که از علمای بزرگ مسیحی بودند، پیشنهاد را قبول کردند و ضمناً

^۱ - سوره آل عمران، آیه ۶۱.

^۲ - مجمع البیان، ج ۲، ذیل آیه مباحثه؛ تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۱۲؛ شیخ مفید؛ الارشاد، ص ۷۸.

یک شب را مهلت خواستند تا برای مباحله حاضر شوند. علمای مسیحی نزد اسقف رفته و گفتند: رهبر مسلمانان به ما چنین پیشنهادی کرده است. نظر شما چیست؟

اسقف که مردی هوشمند بود- گفت: فردا ملاحظه کنید محمد با چه افرادی برای مباحله می آید، اگر به همراه خانواده خود بیاید، با او مباحله نخواهیم کرد، اما اگر با اصحاب و یاران خود، باشد مباحله ضرری ندارد.

روز بعد، علمای نصاری و اسقف آنان، مشاهده کردند که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم با برخی از همراهانش به سوی محل مباحله در حرکت است. اسقف، اطرافیان پیامبر را نمی شناخت. لذا پرسید: همراهیان پیامبر چه کسانی هستند؟

اطرافیان او گفتند: جوانی که پشت سر محمد است، علی پسر عم اوست و آن دو کودک نیز نوه های او حسن و حسین و آن زن هم فاطمه زهرا دختر اوست.

وقتی اسقف مشاهده کرد که پیامبر با نزدیکترین و عزیزترین کسانی که مباحله آمده گفت: ای پیروان مسیح! به خدا سوگند من در چهره آنان چنان آثار حقانیت و ایمانی (ص ۱۳۶)

را ملاحظه می کنم که اگر دعا کنند، کوهها از جا کنده خواهد شد، لذا به پیامبر صل الله علیه و آله وسلم عرضه داشت: ما حاضر به مباحله نیستیم و هر کس بر دین خود بماند!

حضرت محمد صل الله علیه و آله وسلم آنها را دعوت به اسلام کرد ولی آنان اسلام را نپذیرفتند حضرت فرمود: من شما را مجازات خواهم کرد. آنان گفتند: ما نیروی جنگ با اعراب را نداریم بلکه با شما بر این اساس صلح می کنیم که در هر سال برای شما دوهزار حُلّه

بدهیم. رسول گرامی اسلام صل الله علیه و آله و سلم این پیشنهاد را پذیرفت و صلحنامه را نوشت و مهر و امضا نمود.

منابع جریان مباحله

برخی از منابع مباحله عبارتند از: صحیح مسلم، طبع مصر، ج ۷، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، طبع مدینه، ج ۴، ص ۲۹۳؛ تفسیر طبری؛ مسند حنبل، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۸۵؛ احکام القرآن، جصاص، طبع بیروت، ج ۳، ص ۱۴؛ مستدرک حاکم، طبع حیدرآباد دکن، ج ۳، ص ۱۵۰؛ معرفت علوم حدیث، حاکم نیشابوری، طبع مصر، ص ۵۰؛ دلائل النبوة ابی نعیم، ص ۲۹۸؛ مصابیح السنه، بغوی، طبع مصر، ج ۲ ص ۲۰۴؛ معالم التنزیل، بغوی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۷۵؛ کشف زمخشری، طبع ایران، ج ۱، ص ۳۶۸؛ عمده ابن بطریق، طبع ایران، ص ۹۵؛ تفسیر کبیر، فخر رازی، طبع مصر، ج ۸، ص ۸۵؛ جامع الاصول، ابن اثیر، طبع مصر، ج ۹، ص ۴۷۰؛ شفاف تعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاضی، طبع مصر، ج ۲، ص ۳۶؛ مناقب خوارزمی، چاپ نجف، ص ۹۶؛ تاریخ کامل، ابن اثیر، طبع مصر، ج ۲، ص ۲۰۰؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، طبع مصر، ج ۲، ص ۲۰۰؛ ریاض النضره، محب الدین طبری، ج ۲، ص ۲۴۸؛ انوار التنزیل، بیضاوی، طبع ایران، ص ۴۷؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، طبع نجف، ص ۵۵؛ مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی؛ تذکره الخواص، سبط بن جوزی، چاپ ایران، ص ۸؛ تفسیر قرطبی، طبع مصر، ج ۴، ص ۱۰۴؛ تفسیر السنفی،

(ص ۱۳۷)

ابوبركات، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۶۱؛ البدايه و النهايه، ابن كثير، طبع بيروت، ج ۵، ص ۵۴؛ تفسير ابن كثير، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۷۰؛ تفسير بحر المحيط، ابى حيان اندلسى، طبع مصر، ج ۲، ص ۴۸۰؛ نهر الماء من البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، ج ۲، ص ۴۸۹؛ تفسير الخازن، علاء الدين على بن محمد، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۰۳؛ مشكاه المصابيح، ولى الدين محمد بن عبدالله خطيب عمرى تبريزى، طبع دهلى، ص ۵۶۸؛ غريب القرآن نيشابورى، طبع ايران، ج ۱، ص ۳۲۹؛ الاصابه ابن حجر، طبع بغداد، ج ۲، ص ۵۰۹؛ تفسير جلالين، ملاالدين محمد بن احمد شافعى، ص ۴۶؛ فصول المهمه ابن صباغ طبع ايران، ص ۷؛ صواعق المحرقه ابن حجر، درالمنثور سيوطى، تفسير ابوالمسعود در حاشيه تفسير فخر رازى، طبع مصر، ج ۳، ص ۱۴۳؛ سيره الحلبيه على بن برهان شافعى، طبع مصر، ج ۳، ص ۲۴۰؛ فتح القدير، شوكانى، ج ۱، ص ۳۱۶؛ ينابيع الموده، شيخ سليمان، طبع بمبئى، ص ۴۳؛ نور الابصار، شبلنجى، طبع مصر، ص ۱۲۲؛ تفسير روح المعانى، آلوسى، طبع مصر، ج ۲، ص ۱۶۷؛ التاج، شيخ منصور على ناصف، طبع دوم، ج ۳، ص ۲۹۶؛ سيره نبويه، سيد احمد زينى دحلان، در حاشيه سيره حلبيه، طبع مصر، ج ۳، ص ۲؛ تفسير المنار، طبع مصر، ج ۳، ص ۳۲۲؛ تفسير الواضح، محمد محمود حجازى ج ۳؛ تفسير المنار، ص ۳۲۲؛ جواهر طنطاوى، طبع مصر، ج ۲، ص ۱۲۰؛ حسن الاسوه صديق حسن خان، ص ۳۲؛ تيصير الرحمن على مهائيمى، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مبارك بمبئى، ص ۱۰۶؛ تفسير القرآن كاشفى، طبع بمبئى، ص ۹۲.

محبّ خدا و پيامبر صل الله عليه و آله وسلم

در كتب معتبر اهل تشيع و تسنن، روايات فراوانى وجود دارد كه رسول خدا صل الله عليه و آله وسلم فرموده است: «مُحِبِّ امام حسن و امام حسين، مُحِبِّ من است و هر كس كه مُحِبِّ من باشد، مُحِبِّ خداوند است.

دشمنان آنان، دشمن من هستند، هر کس که دشمن من باشد، دشمن خداوند است»^۱ در این رابطه به چند نمونه از روایات اشاره می‌کنیم: ابوهریره گوید: «خرج علينا رسول الله صل الله عليه و آله وسلم و معه الحسن و الحسين... فقال؛ رجل يا رسول الله انك لتحبهما؟ قال رسول الله صل الله عليه و آله وسلم من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني». روزی پیامبر صل الله عليه و آله وسلم به همراه حسن و حسین از منزل بیرون آمد، مردی گفت: ای پیامبر خدا! آیا این دو را دوست می‌داری؟! پیامبر صل الله عليه و آله وسلم فرمود: هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس این دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است». سلمان فارسی گوید پیامبر صل الله عليه و آله وسلم فرمود: «الحسن و الحسين، من احبهما احبته و من احبته احبه الله و من احبه الله، ادخله جنات نعيم و من ابغضته ابغض الله و من ابغضه الله، ادخله جهنم وله عذاب مقيم»^۲ کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست می‌دارم، و کسی را که من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست دارد، و هر کس را که خداوند دوست داشته باشد، او را وارد بهشت برین می‌کند و هر کسی را که من او را دشمن بدارم، خداوند او را دشمن خواهد داشت، و هر کسی که خداوند او را دشمن بدارد، او را داخل دوزخ می‌کند.»

^۱ - حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۹.

^۲ - همان، ص ۱۸۱؛ صحیح بخاری، باب فضائل اصحاب النبی، ج ۴، ص ۶، ص ۲۶-۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب اهل بیت، فضائل امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

گل بهشت در این جهان، خداوند عالم، موجودات گوناگونی را آفریده است، یکی از آن موجودات گل‌های معطر و زیباست که انسان به آنها علاقه فراوان دارد، لکن امام حسن و امام حسین علیه السلام گل‌هایی هستند که در سرتاسر عالم، جلوه کرده و نورهایی هستند که عالم (ص ۱۳۹)

دنیا و آخرت را نورافشانی نموده‌اند؛ چنانکه رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إِنَّكُمْ مِنْ رِيحَانِ اللَّهِ ... فَقَالَ قَوْمٌ! أَتُحِبُّهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مَا لِي أُحِبُّ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا»

پیامبر فرمود: امام حسن و امام حسین علیهم السلام گل‌های خداوند هستند.

برخی، سؤال کردند ای رسول خدا! آیا این دورا دوست می‌داری؟! پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: چرا دوست نداشته باشم، این دو گل‌های من در دنیا می‌باشند.

شریف رضی گوید: «تَشَبَّهَ بِالرَّيْحَانِ لِأَنَّ الْوَالِدَ يَشْتَمُ وَيَضْمَمُ كَمَا يَشْتَمُ الرَّيْحَانُ وَاصِلُ الرَّيْحَانِ مَاخُودٌ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي يَتَرَوَّحَ إِلَيْهِ وَ يَتَنَفَّسُ مِنَ الْكَرْبِ بِهِ»^۱

روح عبادت

چنان که در این عالم، هر چیزی دارای روح و حیات و دارای رشد و کمال است، تمام عبادات بشر نیز دارای روح می‌باشد. در روایات متعدد روح عبادت، وجود نازنین امام حسن و امام حسین علیه السلام معرفی گردیده است، بنابراین همان طور که سایر اجسام عالم، اگر دارای روح حیاتبخش نباشند، یقیناً دارای رشد و کمال نخواهند بود، عبادات بشر نیز بدون معرفت امام حسن و امام حسین علیه السلام ارزشی نخواهد داشت، در این باره، چند نمونه از روایات را بیان می‌کنیم:

^۱ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۱؛ عبدالرحمان سیوطی، تاریخ خلفا، باب فضائل اصحاب النبی، ج ۴ و ۶.

انس بن مالک گوید: «کان رسول الله صل الله عليه و آله وسلم يسجد، فيجىء، الحسن و الحسين فيركب ظهره، فيطيل السجود. فيقال له: يا نبي، اطلت السجود؟! فيقول رسول الله صل الله عليه و آله وسلم ارتحلني إيني فكرهت ان اعجلهما^٢؛ گاهی پیامبر در حال سجده بود که حسن و حسین علیه السلام می آمدند و بر دوش پیامبر سوار می شدند و پیامبر صل الله عليه و آله وسلم سجده را طولانی می نمود. به او گفته شد ای پیامبر خدا! سجده را طولانی نمودی؟ پیامبر فرمود: این دو فرزندم بر دوشم سوار بودند و کراهت داشتم که در پیاده کردن آنها شتاب کنم»

نسائی از عبدالله بن شاذان از ابیه نقل می کند که گفت: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَحَدِي الصَّلَاتِي الْعِشَاءِ وَهُوَ حَامِلٌ حَسَنًا فَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعَهُ، ثُمَّ كَبَّرَ لِلصَّلَاةِ، فَصَلَّى، فَسَجَدَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صَلَاتَهُ سَجْدَةً، فَأَطَالَهَا، قَالَ أَبِي: فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَادَّأ الصَّبِيُّ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ سَاجِدٌ! فَرَجَعْتُ إِلَى السُّجُودِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الصَّلَاةَ، قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّكَ سَجَدْتَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صَلَاتِكَ سَجْدَةً أَطَلَّتْهَا حَتَّى ظَنَنْتُ إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ أَوْ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْكَ؟! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ، وَلَكِنْ إِزْتَحَلَّنِي فَكْرِهْتُ أَنْ أُعْجِلُهُ حَتَّى يَقْضِي حَاجَتَهُ^١

«روزی، پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم در یکی از نمازهای عشا به همراه امام حسن علیه السلام به مسجد آمدند. حضرت به محراب رفتند و امام حسن را در کنار خود نهاد. سپس تکبیر گفت و به نماز ایستاد و هنگامی که در نماز به سجده رفتند و سجده را طولانی کردند؛ پدرم گفت: من سرم را از سجده برداشتم و دیدم پسری بر دوش پیامبر سوار شده است، درحالی که پیامبر در سجده است. من دوباره به سجده برگشتم. هنگامی که پیامبر

² - مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨١؛ بحار الانوار، ج ٤٣، ع ٢٩٩ - ٣٠٠.

¹ - سیوطی، تاریخ خلفاء، ص ٧٣؛ اسد الغایه، ج ٢، ص ١١، ماده حسن.

نماز را تمام کرد؛ مردم گفتند: ای رسول خدا! در میان نماز، سجده را طولانی فرمودی تا اینکه گمان کردیم که امری حادث شده یا بر تو وحی نازل می‌شود!

پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: هیچ کدام از آنها رخ نداده؛ بلکه پسر حسن بر دوشم سوار بود، لذا کراهت داشتم که در پایین آوردن او شتاب کنم».

آقای جوانان بهشت

در روایات فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت رسیده است که امام حسن و حسین علیه السلام، آقای جوانان اهل بهشت هستند؛ چنانکه حدیثی از پیامبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم چنین نقل می‌کند:

"أَمَا رَأَيْتَ الْعَارِضَ الَّذِي عَرَضَ لِي؟ قُلْتُ بَلَى. قَالَ: ذَاكَ مَلَكٌ، لَمْ يَهْبُ إِلَى الْأَرْضِ قَبْلَ السَّاعَةِ، فَاسْتَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيَّ، وَيُبَشِّرَنِي أَنَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ"¹

¹ مسند، زید بن علی، ص ۴۶۱ و ۴۶۲؛ الاحکام، ج ۱، امام یحیی بن الحسین، ص ۴؛ المبسوط، ج ۱۶۱، سرخی، ص ۱۲۲؛ فضائل صحابه، امام احمد بن حنبل، ص ۵۸، ۲۰ و ۷۶؛ مسند، امام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۸۶؛ المعیار و الموازن، ابو جعفر اسکافی، ص ۱۵۱، ۲۰۶، ۲۰۷، و ۳۲۳؛ المصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۷، ص ۵۱۲؛ بغیة الباحث، حارث بن ابی اسامه، ص ۲۹۷؛ سنن کبری، نسائی، ج ۵، ص ۵۰، ۸۱، ۹۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، و ۱۵۰؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴؛ مسند، ابی یعلیٰ موصلی، ج ۲، ص ۳۹۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۱، ۴۱۲، و ۴۱۳؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۲، ص ۳۴۷ و ج ۴، ص ۳۲۵، ج ۲۴۳، ج ۶، ص ۱۰، ۲۳۸، و ۳۲۷؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۳۵ - ۵۸، ج ۱۹، ص ۲۹۲، ج ۲۲، ص ۴۰۳؛ سولات حمزه، دار قطنی، ص ۲۱۶؛ شرح نهج البلاغه، عزالدین ابی حامد مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی، طبع بیروت، ج ۱، ص ۳۰، ج ۱۵، ص ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۷۸، ج ۱۶، ص ۱۴؛ درالسمطين فی خبر السیط، ابن الیبار، ص ۷۸، نظم درالسمطين، زرندی، جنفی، ص ۲۱۴، ۲۲۷؛ موارد الظمان، هیثمی، ص ۵۵۱؛ جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۰، ۵۸۹، ۵۹۰؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۷، ص ۲۶، ج ۱۱، ص ۵۷۳، ۷۵۶، ج ۱۲، ص ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ج ۱۳، ص ۶۴۰، ۶۶۱، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۵.

نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام، ابو اسحاق اسفراینی، ص ۳۵، ۶۶؛ فیض القدیر، شرح جامع صغیر، مناوی، ج ۱، ص ۱۳۸، ج ۳، ص ۵۵۰؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۴۳ و ۳۵۸؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، شیخ محمد جعفر کتانی، ص ۱۹۶؛ ارغام المبتدع، غبی حسن بن علی سقاف، ص ۳۴؛ تناقضات الالبانی الواضحات، ج ۲، حسن بن علی سقاف، ص ۲۵۶؛ دفع الارتیاب عن حدیث اللباب، علی بن محمد علوی، ص ۴۷؛ قرب الاسناد، حمیری، ص ۱۱. دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ص ۳۷. من لا یحضر الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۷۹، ۴۲۰؛ علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۲۰۹؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۰، ۳۶، ۱۳۰، ۲۰۲، ج ۲، ص ۲۷۴. خصال، صدوق، ص ۳۲۰، ۵۵۱، ۵۷۵؛ امالی صدوق، ص ۷۴، ۱۱۲، ۱۸۷، ۲۵۴، ۲۶۰، ۵۷۵، ۶۵۲؛ کمال الدین و تمام نعمه، صدوق، ص ۶۰، ۲۵۸، ۲۶۳، ۶۶۹؛ معانی اخبار، صدوق، ص ۱۲۴. کفایه الاثر، خزار قمی، ص ۴، ۳۸، ۱۰۰، ۲۲۲؛ روضه الواعظین، فتال نيسابوری؛ شرح مسلم، نووی ج ۱۶، ص ۴۱؛ مجمع زواید، هیثمی، ص ۱۶۵، ۲۰۱؛ تاریخ خلفاء، سیوطی، ص ۷۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۴؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۳، ج ۱۳، ص ۶۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۲؛ اسدالغایه، ج ۲، ص ۱۳، ماده حسن.

«آیا ندیدی آنچه بر من عارض شد؟ گفتم: چرا؟ پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: این فرشته، تاکنون به زمین فرود نیامده است، اکنون از خداوند متعال اجازه خواسته که به من سلام کند و بشارت بدهد. به درستی که امام حسن و امام حسین علیه السلام آقایان جوانان بهشت هستند و مادرشان فاطمه، سیده زنان اهل بهشت است.» ابو عبدالله امام صادق علیه السلام نیز فرمود: "هُمَا وَاللَّهِ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ"²؛ «امام حسن و امام حسین علیهم السلام آقایان جوانان اولین و آخرین بهشت می باشند».

(ص ۱۴۲)

بر دوش رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم

در روایات متعدد رسیده که امام حسن و حسین علیهم السلام بر دوش پیامبر صل الله علیه و آله وسلم می نشستند.

در این باره به چند روایت اکتفا می کنیم:

۱- سمعانی در فضائل، از اسلم غلام عمر، از عمر بن خطاب نقل می کند که: «رَأَيْتُ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: نِعْمَ الْفَرَسِ لِكَمَا؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنِعْمَ الْفَارِشَانِ هُمَا»¹.

عمر گفت: روزی دیدم حسن و حسین بر شانه پیامبر سوارند. گفتم: بهترین اسب را دارید! پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: اینها بهترین سوارانند».

² همان.

¹ تاریخ خلفاء، سیوطی، ص ۷۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۲۰؛ بحار الانوار، مجلسی «ره»، ج ۴۳، ص ۹۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۰.

۲- جابر بن عبدالله گوید: «دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ حَامِلٌ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى ظَهْرِهِ وَهُوَ يَمْشِي بِهِمَا. فَقُلْتُ نِعْمَ الْجَمَلِ! وَنِعْمَ الْعَدْلِ أَنْتُمَا.» بر پیامبر اسلام وارد شدم، در حالی که راه می‌رفت و سن و حسین را بر دوش خود نهاده بود به حسن و حسین گفتم: بهترین شتر، شتر شماست!».

۳- در روایتی آمده است:

«نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكْبَتُمَا يَا غَلَامَيْنِ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : وَنِعْمَ الرَّاَكِبَانِ هُمَا...»^۲ بر بهترین مرکب، سوار شده اید ای دو پسر! پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: این دو، بهترین سوارانند.»

زینت عرش

در آیات و روایات متعدد، خداوند متعال، بزرگی و کرامت انسان را در تقوا و رعایت عدالت دانسته و جوامع بشری را به رعایت این دو دعوت می‌کند. امام حسن و حسین علیهم السلام،

(ص ۱۴۳) به خاطر تقوا و پرهیزکاری که داشتند، زینت عرش الهی به شمار رفته اند؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم چنین آمده است:

«إِذْ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، زَيْنَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِكُلِّ زَيْنَةٍ، ثُمَّ يُؤْتَى مِنْ نُورٍ، طُولُهُمَا مِائَةٌ مِثْلًا، فَيُوضَعُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَيَزِينُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِمَا عَرْشَهُ كَمَا تَزِينُ الْمَرْأَةُ قَرطَبَاهَا؛»^۱

^۲ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۹.

^۱ - همان، ص ۲۹۳.

هنگامی که روز قیامت برپا و عرش رحمان به تمام زینتها مزین شود، دو منبر از نور آورده می‌شود که طول آن دویست میل است؛ یکی را به سمت راست عرش و دیگری را بر سمت چپ عرش می‌گذارند، سپس حسن و حسین را می‌آورند تا خداوند عرش خود را به آنها مزین فرماید؛ مانند زن که او را گوشواره مزین کرده است.»

زینت بهشت در روایات متعددی وارد شده است که امام حسین علیه‌السلام زینت بهشت محسوب می‌شود، ما فقط به نقل یک روایت بسنده می‌کنیم : «وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ : يَا رَبِّ اسْكُنْتَنِي الضُّعْفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ! فَقَالَ اللَّهُ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيْنَتُ أَرْكَانِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؟»^۲

«هنگامی که بهشت صدا می‌زند پروردگار! ساکنان من همه فقیران و بیچارگانند! خطاب می‌رسد آیا با اینکه حسن و حسین علیهم‌السلام ساکنان تواند؛ هنوز راضی نیستی؟!».

نور خدا

وجود تمام معصومین علیهم‌السلام نور خداوند هستند، مخصوصاً وجود بابرکت امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام. اگر کسی به سوی نور، حرکت کند، باید دارای عدالت، تقوا و رهایی از

(ص ۱۴۴)

هواهای نفسانی باشد؛ زیرا با گناه و معصیت که ظلمت و تاریکی است - رسیدن به نور امکان ندارد. لذا در آیات و روایات متعدد آمده است که نور امامان سبب هدایت است : از پیامبر صل الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمود:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ، خَلَقَهَا مِنْ نُورٍ وَجْهِهِ، ثُمَّ أَخَذَ ذَلِكَ النُّورَ فَقَذَفَهُ، فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ، وَأَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ، وَأَصَابَ عَلِيًّا وَأَهْلُ بَيْتِهِ ثُلُثُ النُّورِ، فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ إِهْتَدَى إِلَى وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ، وَمَنْ لَمْ يُصَبْ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ»¹.

«هنگامی که خداوند، بهشت را از نور خود آفرید، سپس آن نور را پراکنده کرد، به من و فاطمه یک سوم از آن نور رسید و به علی و اهل بیتش یک سوم از آن نور رسید. پس به هر کسی که از آن نور برسد، به ولایت آل محمد صل الله علیه و آله وسلم هدایت پیدا می کند و به کسی که از آن نور نرسد، به ولایت آل محمد صل الله علیه و آله وسلم ، گمراه می شود».

محرومان از شفاعت

در احادیث متعدد وارد شده که در روز قیامت وقتی که مردم وارد محشر می گردند، گروهی، از شفاعت معصومین علیهم السلام و پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم محرومند، بر طبق روایات فراوان، علت محرومیت آنها عدم توجه به امام حسن و امام حسین علیهم السلام است، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«قال رسول الله صل الله عليه و آله وسلم : من أَبْغَضَ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَ السَّلَامَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ وَلَمْ تَنَالَهُ شَفَاعَتِي»².

¹ همان .

² همان، ج ۴۳، ص ۲۷۰.

پیامبر خدا صل الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، در روز قیامت در حالی می آید که در صورت او گوشت وجود ندارد و هرگز شفاعت من به او نمی رسد»

(ص ۱۴۵)

نجات دهنده دوزخیان

کسانی که امام حسن و امام حسین علیهم السلام را بشناسند، گناهانشان آمرزیده می شود و در روز قیامت، به زیارت آنان مفتخر می گردند و از آتش جهنم رهایی پیدا می کنند؛ چنانکه ابوذر غفاری گوید: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ وَذُرِّيَّتَهُمَا مُخْلِصًا لَمْ تَلْفَحِ النَّارُ وَجْهَهُ، وَلَوْ كَانَ ذَنْبُهُ بَعْدَ رَمْلِ عَالِجٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَنْبًا يَخْرُجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱ دیدم پیامبر صل الله علیه و آله وسلم روزی حسین بن علی بن ابی طالب را می بوسید و می فرمود: کسی که حسن و حسین و فرزندان این دو را از روی اخلاص، دوست بدارد؛ آتش جهنم صورت های آنها را نمی سوزاند؛ گر چه گناهان آنان به عدد ریگ های زیر دریا باشد؛ مگر اینکه آن گناه، گناهی باشد که آنان را از دین خارج کند».

علی علیه السلام فرمود: زارنا رسول الله صل الله علیه و آله وسلم وبات عندهنا و الحسن و الحسين نائمان، فاستقى الحسين، فقام رسول الله إلى قربه لنا... فاهوى بيده إلى الحسين و بدء بالحسن فقالت فاطمه: يا رسول الله! أختي عنك إليك؟ قال: لا، ولكنك استقي أول مرة، ثم قال رسول الله صل الله علیه و آله وسلم أنا وإياك وهذين وهذا الراقد - يعني علياً - يوم القيامة في مكان واحد»^۲.

^۱ همان.

^۲ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۸.

«روزی، پیامبر صل الله علیه و آله وسلم به دیدن ما آمد. و شب را آن جا بیتوته کرد و حسن و حسین خواب بودند. هنگام شب، حسن بیدار شد و آب خواست. پیامبر صل الله علیه و آله وسلم برخاست و از مشک آب آورد. حسین نیز بیدار شد. پیامبر صل الله علیه و آله وسلم نخست آب را به حسن داد. فاطمه علیهما السلام فرمود: مثل این که حسن نزد تو محبوب تر است. پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: نخیر! بلکه اول حسن آب خواسته بود. سپس پیامبر فرمود: من و تو و این دو - حسن و حسین - و این که خوابیده علی - روز قیامت در یک جا هستیم».

روح پیامبر صل الله علیه و آله وسلم

رسول گرامی اسلام صل الله علیه و آله وسلم موارد متعدد، درباره فضیلت حسنین علیهم السلام احادیث فراوانی را بیان کرده‌اند، از جمله فرمود: «حسین منی وانا من حسین، أحب الله من أحب حسیناً»^۱ «حسین از من و من نیز از او هستم، کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند نیز او را دوست دارد». همچنین رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم به حسین علیه السلام فرمود: «هذا منی وانا منه، و هو خرم علیه ما یخرم علی»^۲.

«این (حسین) از من است و من از او و هر آنچه بر او حرام است بر من (نیز) حرام است».

آیینۀ تمام نمای پیامبر صل الله علیه و آله وسلم

تمام شخصیت رهبر و پیشوای عالم بشریت، حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله وسلم در وجود نازنین حسنین علیهم السلام متجلی بود؛ چنانکه در این مورد، احادیث فراوان وجود

^۱ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷.

^۲ - کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۱۷.

دارد، به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم: علی علیه السلام فرمود: «الحسن أشبه برسول الله صل ما بين الصدر إلى الرأس، والحسين أشبه بالنبی صل ما كان أسفل من ذلك».^۳

علی علیه السلام فرمود: حسن، شبیه رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم از سینه به بالاست، و حسین شبیه رسول خداست از سینه به پایین».

همچنین فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى مِنْ رَأْسِهِ إِلَى عُنُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا لَدُنَّ عُنُقَهُ إِلَى رِجْلِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ، إِقْتِسَامًا».^۴

(ص ۱۴۷)

هر کس می‌خواهد از سر تا گردن به رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم بنگرد، پس به حسن بنگرد و هر کس می‌خواهد از گردن به پایین به رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم بنگرد، به حسین بنگرد. این دو شباهت پیامبر را در میان خود تقسیم کرده‌اند».

کلید بهشت

حقیقت عالم هستی، عالم اسباب و مسببات است. چنانکه در دنیا، هر انسانی برای رسیدن به اهدافش، اسباب و وسایلی را فراهم می‌کند. در روز قیامت نیز انسان احتیاج به اسباب دارد. اینک سؤال این است که اسباب آبرومندی برای بشر در روز قیامت نزد خداوند چیست؟ فرزندان، مال و ثروت و یا چیزی غیر از اینهاست؟ در احادیث فراوانی اسباب آبرومندی در روز قیامت، امام حسن و امام حسین علیهم السلام معرفی گردیده‌اند: چنانکه

^۳ - همان، ص ۶۹۵؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹.

^۴ - کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۹۵.

علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر صل الله علیه و آله وسلم نقل کرده که پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود:

«فی الجنّةِ درجہ، تُدعى الوسيله، فإذا سألتُموا الله فسألوا إلى الوسيله، قالوا : یا رسول الله! من یسکن معک فیها؟»

قال صل الله علیه و آله وسلم : علیُّ و فاطمه و الحسنُ و الحسينُ؛^۱ «در بهشت درجه‌ای است که به آن وسیله گفته می‌شود، هنگامی که خداوند سؤال کردید از آن وسیله سؤال کنید گفتند: ای رسول خدا! در آن درجه، چه کسانی با تو هستند؟ فرمود : علی، فاطمه، حسن و حسین».

امام حسین علیه السلام و حدیثِ کِساء

در روایات متواتری وارد شده است که همهٔ پلیدی‌ها از وجود معصومین علیهم السلام برداشته شده است، اینک به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

(ص ۱۴۸)

عمر بن ابی سلمه پسر خواندهٔ پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نقل کرده که پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود:

«نزلت هذه الآیه علی النبی صل الله علیه و آله وسلم «إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل الیت و یطهرکم تطهیراً»^۱ فی بیت امّ سلمه، فدعا النبی صل فاطمه و حسناً و حسیناً فحلّهم بکساءٍ

^۱ - همان، ص ۶۴۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹.

^۱ - سورة احزاب، آیه ۳۳.

و علیٰ خلف ظهره فحلله بكساءٍ ثم قال : اللهم هؤلاء أهل بيتی فاذهب عنهم الرجس و
طهرهم تطهيراً قالت ام سلمه : وأنا معهم يا نبی الله؟ قال : أنت علی مکانک و أنتِ إلی
خیر»²

هنگامی که آیه: «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما
را پاک سازد». بر پیامبر صل الله علیه و آله وسلم در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر،
حضرت فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، پس ایشان را به کساء پوشاند و علی پشت سر
پیامبر قرار داشت او را نیز پوشاند؛ سپس فرمود : بارالها! اینان اهل بیت من هستند، پس
دور کن از ایشان پلیدی را و ایشان را کاملاً پاک گردان. ام سلمه گفت : من نیز با شما
هستم ای رسول خدا! پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: تو در جای خود باش که
عاقبت تو به خیر است».

پاکی امام حسین علیه السلام

ام سلمه گوید که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم فرمود: «ألا إنَّ مسجدی حرام علی کلِّ
حائض من النساء و کلِّ جنب من الرجال إلا علی محمد و اهل بیته علی و فاطمه و الحسن و
الحسین رضی الله عنهم»³.

«آگاه باشید! به درستی که مسجد من بر هر زن حائض و بر هر جنب از مردها حرام
است؛ مگر اهل بیت من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

² - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲، ماده حسن.

³ - سنن الکبری، ج ۸، ص ۶۵؛ ابوالمؤید الموفق بن اخطب خوارزم فی المناقب، ص ۲۵۳؛ ابراهیم بن ابی بکرین الحموینی در «فراند السمطین»؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۱.

نام گذاری امام حسین علیه السلام

مورخان شیعه و سنی در کتب روایی، تاریخی و تفاسیر خود در مورد نام گذاری حسنین علیهم السلام بیانات فراوانی دارند که ما تنها به ذکر یک نمونه از آنها اکتفا می کنیم:

«الحسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی ابو محمد سبط النبی صل و امه فاطمه بنت رسول الله صل الله علیه و آله وسلم سیده نساء العالمین وهو سید شباب أهل الجنة وریحانه النبی صل و شبیهه سماه النبی صل الله علیه و آله وسلم الخ وهو رابع اهل الکساء».

«حسن فرزند علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف قریشی هاشمی، ابو محمد سبط رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم، مادرش فاطمه دختر رسول خدا سیده زنان دو جهان و سرور جوانان اهل بهشت و گلهای پیامبر و شبیه پیامبر است که پیامبر او را ریحانه نام نهاده است و ایشان چهارمین اهل کساء می باشد».

ابو احمد عسکری گوید: سماه النبی صل و کنهه ابا محمد ولم یکن یعرف هذا الاسم فی الجاهلیه».

«پیامبر نام او را حسن نهاد و شهرت او را ابو محمد و این اسم در جاهلیت معروف نبود».

مفضل گوید:

« إِنَّ اللَّهَ حَبَبَ اسْمِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ حَتَّى سَمَّى بِهِمَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابْنِيهِ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَالَّذِينَ بِالْيَمَنِ قَالَ: ذَاكَ حَسَنٌ سَاكِنٌ سَيْنَ وَحُسَيْنٌ بَفَتْحِ الْحَاءِ وَكَسْرِ السَّيْنِ وَلَا يَعْرِفُ قَبْلَهَا إِلَّا اسْمَ رَمْلِهِ فِي بِلَادِ ضَبْهِ وَ...».

«به درستی که خداوند اسم حسن و حسین را مخفی نمود تا اینکه پیامبر آن دو را به این اسم نام نهاد. به او گفتم: آن دو که در یمن هستند چه؟ گفت: آن حسن با سکون حرف سین و حسین با فتح حاء و کسر سین می باشد و هرگز این اسم قبل از این شناخته نشده بود مگر نام رمله در بلاد ضبه و...».

(ص ۱۵۰)

پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: «حسن سبط من الأسباط».

قال الراوی: «وكان حليماً كريماً ورعاً دعاه ورعه وفضله إلى أن ترك الملك الدنيا رغبه فيما عند الله تعالى و... وای شرف أعظم من شرف من سماه رسول الله صل الله علیه و آله وسلم».

«حسین، سبطی از اسباط است». راوی می گوید: «امام حسن، بردبار، بخشنده و باتقوا بودند که تقوا او را دعوت به ترک خلافت دنیا نمود و متمایل بود به آنچه نزد خداوند هست و... وچه شرفی بزرگتر از شراف کسی است که او را رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم نام نهاده است». ابوبکر بن درید گوید: «قام الحسن بعد موت أبيه أمير المؤمنين فقال: بعد رحمه الله عزوجلّ أنا والله ما ثناني عن أهل الشام شك ولا ندم و إنما كنا نقاتل أهل الشام بالسلامه و الصبر و...»¹

¹ - اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱-۲۲؛ تاریخ خلفاء، سیوطی، ص ۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۳.

«امام حسن بعد از رحلت امیرالمؤمنان به منبر رفت و بعد از فرستادن درود و رحمت خداوندی بر پدرش فرمود: من به خدا قسم از جنگ با شامیان روی نگردانم و نه در جنگ با آنها شک دارم و پشیمان هستم، ما با شامیان می‌جنگیدیم در مقابل سلامت و بردباری».

احادیثی که در مورد فضیلت اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبر اهل تسنن وارد گردیده قابل احصا نیست و لذا تنها به ذکر برخی از منابع و مؤلفین اکتفا می‌کنیم:

علامه دولابی، در الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۱۲۱، طبع حیدرآباد دکن، حافظ احمد بن حنبل در مناقب، ص ۱۲۲؛ طبرانی در معجم الکبیر، ص ۱۳۴ خطی؛ ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۵، طبع مصر؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۵، ص ۹۶، طبع میامیه مصر؛ مجمع الزوائد، ابی بکر هیشمی، ج ۹، ص ۱۶۶، مکتبه قدسی، قاهره؛ ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی، ص ۲۲۸، طبع اسلامبول و ص ۱۶۷؛ تاریخ ابن عساکر؛ محبّ الدین طبری در ذخایر العقبی، ص ۲۱، طبع قاهره؛ حافظ نهبانی در شرف النبی، (ص ۱۵۱)

ص ۲۲۵. مفتاح نجات، ص ۱۴؛ کنوز الحقایق مناوی، ص ۲۶، طبع بولاق مصر؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۹، طبع اسلامبول؛ عبدالله حنفی در ارجح المطالب، ص ۳۲۳، طبع لاهور؛ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴۳، طبع حیدرآباد دکن و ج ۴، ص ۳۵۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۸۱، طبع قاهره. کفایه المطالب، ص ۹۸، طبع الغری؛ ارجح المطالب، ص ۴۵۸، طبع لاهور؛ کفایه المطالب، ص ۱۷۸؛ جمال الدین ابن حنویه در بحر المناقب، ص ۷۸ خطی؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲، طبع قاهره؛ حدیث ۳، ینابیع الموده، ص ۲۵۶ اسلامبول؛ مستدرک حاکم، نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۰، طبع حیدرآباد دکن؛ کفایه المطالب، ص ۲۷۸؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ میزان

الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۴، طبع قاهره، الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۵۰۷، طبع مصر،
 ج ۴، ص ۳۶۷؛ مفاتیح نجا، ص ۱۵، خطی، ص ۱۶ و ۱۱۳؛ الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۱۶۰،
 طبع حیدرآباد دکن؛ بحر المناقب، احمد حنفی موصلی، ص ۱۱۶، خطی و ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ ذهبی
 در میزان الاعتدال ج ۲، ص ۱۸۳، طبع قاهره، ج ۱، ص ۴۶۳، ص ۸۲ و ۲۲۰، ص ۳۲، مناقب
 خوارزمی، ص ۹۰، طبع تبریز، ص ۸۲ و ۲۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۴۵، طبع اسلامبول، ص
 ۱۳۱، ۲۳۰، ۲۶۱، ۱۹۴، ۳۵، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۶۰، ۸۹، ۲۵۹، ۲۴۷، ۲۳۶،
 ۲۴۴، ۳۱۲، ۳۳۲، صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۶، طبع صاوی مصر؛ نزهه المجالس،
 صفوری، ج ۲، ص ۲۲۲، طبع قاهره، ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ فضایل صحابه، ج ۲، ص ۲۶۰، خطی
 و ۲۵۸ ابن حجز هیثمی در صواعق المحرقة، ص ۲۳۰، طبع عبداللطیف، مصر، ص ۱۵۸؛
 لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۹۴، طبع حیدرآباد، ج ۳، ص ۲۷۵؛ عبدالله شافعی
 در مناقب، ص ۲۰۹ خطی، ارجح المطالب تسری، ص ۳۱۲، طبع لاهور، ص ۵۱۲، ۳۰۹،
 ۳۱۱، ۴۶۱، ۳۳۱، ۵۳۰، ریاض نظری محبّ الدین طبری، ج ۲، ص ۱۸۹، طبع مصر، ص
 ۲۱۴، ۳۱۱، ۳۳۳، ۲۰۹؛ أسد الغایه، ابن کثیر، ج ۲۶۹۵، خطی و ۵۲۳؛ موفق ابن احمد در
 مقتل الحسین، ص ۶۶، طبع الغری،

(ص ۱۵۲)

ص ۹۹، صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۸، طبع صادی مصر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶،
 طبع قاهره، ص ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۳۱، تذکره، ابن جوزی، ص ۲۴۴، طبع
 الغری حافظ احمد حنبل در مسند، ج ۱، ص ۴۴۲، طبع میامیه مصر، ص ۷۷.

القول فصل حداد علوی حضرمی، ص ۲۹، طبع جاوای ج ۲، ص ۳۵ و ۳۰، مستدرک حاکم،
 نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹، طبع حیدرآباد دکن، ص ۱۳۷۰، ۱۵۱؛ ذخایر العقبی، ص ۲۵، ۲۳

۹۱، ۱۳۰، ۱۲۳؛ معجم الكبير، ص ۱۳۰، طبع جامعه طهران، طبع خطی، ص ۱۳۳، ۱۳۷،
 ۱۳۶، ۱۰۳، ۵۲؛ معجم صغير، ص ۱۵۸، طبع دهلی، ص ۱۹۹؛ بدايه و نهايه، ابن كثير
 دمشقى، ج ۸، ص ۲۰۵، ۳۶، ۲۰۷؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰۲، طبع محمديه مصر؛ شفاء
 قاضى، عياض، ج ۲، ص ۴۲، ۱۶؛ تاريخ ذهبى، ج ۳، ص ۸، طبع مصر، ص ۵، ج ۲، ص ۶۰؛
 مقتل الحسين، ص ۹۹، طبع الغرى، ص ۶۱، ۱۱۱، ۱۰۳، ۹۵، ۶۶، ۵۹، ۶۶، ۵۹، ۱۴۵، ۱۰۷،
 ۷۵، ۱۰۸؛ تاريخ بغدادى، ج ۷، ص ۱۳۶، طبع مصر، ج ۱۳، ص ۲۸۷؛ اسدالغايه، ج ۵، ص
 ۵۲۳، طبع مصر، ج ۴، ص ۲۹، ۱۰۹، ۹۴؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۹۲، طبع مياميه مصر و ص
 ۱۰۶، ۹۴، ۱۲۷، ۹۶؛ اخبار اصفهان، حافظ ابونعيم، ج ۱، ص ۹۱؛ سير اعلام نبلاء، ذهبى،
 ج ۲، ص ۹۱، ج ۳، ص ۱۷۱، طبع مصر؛ تاريخ اسلام، ذهبى، ج ۲، ص ۹۱، طبع دارالمعارف
 مصر، ج ۳، ص ۶؛ كفايه الطالب، ص ۱۹۸ و ۱۸۴؛ سنن الهدى، احمد حنفى قدوسى، ص
 ۵۶۵، خطى؛ طبقات معتزله، ص ۸۲، طبع بيروت، نظم درر السمطين، زرندى، ص ۲۳۲، طبع
 قضاص، ص ۲۱۳، ۲۱۰؛ فصل الخطاب، بخارى، ص ۳۷۰، طبع اسلامبول؛ طبع ينابيع الموده؛
 محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۷۹، طبع بيروت؛ شكوه المصاييح، خطيب تبريزى، ج ۳، ص
 ۲۵۸، طبع دمشق؛ علم الكتاب، سيدخواجه مير، ص ۲۵۴، طبع دهلی؛ فرايدالسمطين،
 حموينى، خطى؛ ذخايرالموارث عبدالغنى نابلسى، ج ۱، ص ۲۱۳، طبع قاهره، ج ۳، ص ۱۴؛
 تهذيب، ابن حجر عسقلانى، ج ۲، ص ۲۹۷، ج ۱۰، ص ۴۳۰، طبع حيدرآباد الجمع بين
 صحاح، خطى ابوالحسن زرین عبدري؛ انوار محمديه، ص ۴۳۷، طبع ادبيه بيروت، مؤلف
 شبهانى ص ۶۲۹.

امام حسین علیه السلام الگوی عمل

در امر به معروف و نهی منکر، باید روش عقلانی به کار گرفته شود، نه افراط و تفریط؛ زیرا افراط و تفریط روش ظالمان و جاهلان است که باعث سلب اعتبار می‌گردد.

انسان‌های جاهل به روش عقلانی هدایت می‌گردند و لذا در تمام روش‌های عقلانی و حکیمانه از جمله در امر به معروف و نهی منکر، باید الگوی ما، اهل بیت عصمت و طهارت از جمله امام حسن و حسین علیهم‌السلام باشد چنان‌که در روایات متعددی به این معنا اشاره شده. علامه مجلسی «ره» در بحار الانوار چنین نقل می‌کند:

«أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَلَا يَحْسُنُ، فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنْتَ لَا تَحْسَنُ لَوْضُوءٍ فَقَالَا: أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنَّا فَتَوَضَّأُ قَالَا: أَيُّنَا يَحْسَنُ؟ قَالَ: كَلَّا كَمَا تَحْسَنَانِ الْوَضُوءَ وَلَكِنْ هَذَا الشَّيْخُ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يَحْسَنُ! وَقَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمْ وَتَابَ عَلَيَّ كَمَا بَيَّرَ كَتَمَكُمْ وَشَفَقَتْكُمْ عَلَيَّ أُمَّهُ جَدًّا كَمَا»^۱.

«روزی امام حسن و امام حسین علیه‌السلام از جایی عبور می‌کردند، مشاهده فرمودند که پیرمردی در حال وضو گرفتن، اشتباه وضو می‌گیرد، در این حال، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام هریک فرمودند: وضوی من بهتر است! در این صورت نزد پیرمرد آمدند و فرمودند: ای پیرمرد! ما دو نفر وضو می‌گیریم و شما تماشا کنید و بعد قضاوت کرده و

بگوئید آیا وضوی کدام یکی از ما بهتر است! بعد از آن ، هردو برادر وضو گرفتند و هنگامی که وضو گرفتن پایان یافت، سؤال کردند وضوی کدام یک از ما بهتر است؟! پیرمرد جاهل وقتی که جریان را مشاهده کرد؛ فرمود: وضو گرفتن هردوی شما نیکوست، این وضوی من است که درست نبوده، لکن فعلاً با برکت لطف و مهربانی شما که بر اَمّت جدتان دارید، وارد شدم».

(ص ۱۵۴)

شهادت سرور شهیدان علیه السلام

یکی از مصیبت‌های جانسوزی که به دست عده‌ای از ستمگران و ظالمان، بعد از رحلت رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم بر اهل بیتش علیهم السلام وارد گردید، شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام با اهل بیتش، در سرزمین کربلا بود.

سلمی گوید: «دخلتُ علی^۱ أم سلمه وهی تبکی فقلت ما یُبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله صل الله علیه و آله وسلم - تعنی فی المنام - وعلی^۱ رأسه ولحیته الترابُ. فقلت: ما لک یا رسول الله؟ قال صل الله علیه و آله وسلم: شهدتُ قتلَ الحسین أنفأً^۱.

«منزل ام سلمه رفتم که در حال گریه بود، گفتم: چرا گریه می کنی؟ در جوابم فرمود:

رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که با محاسن خاک آلود بود، سؤال کردم ای رسول خدا چرا محاسن شما خاک آلود است؟!»

فرمود: «الآن شاهد کشته شدن حسین بودم».

همچنین از ام سلمه نقل شده است که گفته : «كان النبي صل جالساً ذات يوم في بيتي فقال: لا يدخلن عليّ أحد، فانتظرت فدخل الحسين فسمعت نشيج (صوت معه توجع و بكاء كما يرد الصبي بكاءه في صدره) النبي يبكي اطلعت فإذا الحسين في حجره أو إلى جنبه يمسح رأسه وهو يبكي، فقلت والله! ما علمت به حتى دخل فقال النبي صل الله عليه و آله وسلم : إن جبرائيل كان معنای البيت فقال: أتحبّه؟ فقلت: أَمَا من أحبّ الدنيا فنعم.

فقال: «إن أمتك ستقتل هذا بأرضٍ يقال له كربلاء، فتناول جبرائيل من ترابها فأراه النبي، فلما أحيط بالحسين حين قُتل قال : ما اسم هذه الأرض؟ قالوا: أرض كربلاء. قال عليه السلام صدق رسول الله صل الله عليه و آله وسلم أرض كرب و بلا»^۲.

«روزی رسول خدا صل الله عليه و آله وسلم در خانه نشسته بود که فرمود : کسی نزد من نیاید! ام سلمه گفت : من در حال انتظار بودم که امام حسین علیه السلام نزد رسول خدا آمد، سپس شنیدم که

(ص ۱۵۵)

پیامبر مانند بچه‌ای که گریه را در گلوی خود می‌پیچد، گریه می‌کند. آگاه شدم که پیامبر حسین را در دامان یا پهلوی خود نهاده و دست بر سر و صورت او می‌کشد و گریه می‌کند. سؤال کردم: به خدا قسم من از روزی که نزد شما آمده‌ام چنین حالتی را ندیدم.

رسول خدا صل الله عليه و آله وسلم فرمود: به درستی که جبرئیل در خانه نشسته بود و فرمود: ای رسول خدا! حسین را دوست داری؟ گفتم : بلی. جبرئیل فرمود: به درستی که بعد از تو به زودی امتت او را در سرزمینی به شهادت می‌رسانند که کربلا نامه دارد. سپس جبرئیل مقداری خاک برداشت و به پیامبر نشان داد. هنگامی که دشمن، امام حسین را

^۲ - کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۶.

احاطه کرده بود، امام سؤال کرد که این سرزمین چه نام دارد؟! اصحاب فرمودند : کربلا. امام حسین علیه السلام فرمود : جدم رسول خدا راست فرموده بود. این زمین، پر مشقت و پر بلاست.

(ص ۱۵۷)

ویژگی های شخصیت امام حسین علیه السلام

آیا تاکنون انسانی را دیده‌اید که با نام خدا قیام کند و به حرکت درآید، بمیرد، دیدید چگونه مقصد خود را که هدف خویش را نام او، برگزیند؟

مقصدا و تا آن جا فرازست که همه چیز زندگی را فرود می‌بیند و هدف چنان برتر، جز ملکوت اعلی را مد نظر ندارد، گهواره اش آسمان‌های برین است و جای هیچ شگفتی نیست که به سویش پرکشد. خواستار پیوستن بدان سامان بود، زیرا عاشق بازگشت به اصل خویش و بازجستن روزگار و صل خویش در وجودش است.

هر کسی که دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار و صل خویش

راه خود را از میان سنگ‌ها و خارها به پیش می‌گیرد، خشنود و خوشدل پیش می‌رود و با آرامش و اطمینان در این ره گام بر می‌دارد. با آرمان برین خود رازها بیان می‌دارد. آیا فراسوی الله خواستی و جز به سوی الله بازگشتی، و پس از الله و برتر از او حقیقتی هم هست؟

اگر ما حسین را برفراز همه بزرگان جای دهیم، نه تنها بزرگی را در جود او بیشتر به شمار آورده ایم، بلکه بزرگی را بر چکاد عظمت، مشاهده کرده‌ایم که در برابرش بزرگان

کوچک‌اند، و شخصیتی را نشان داده‌ایم که از همهٔ شخصت‌ها برتر است، وابر مردی‌ست در میان همهٔ مردان.

(ص ۱۵۸)

شخصی که چون از هر سوی کوه وجودش فراز شوی به ستیغ بزرگی رسی، تا آن جا که او را مرکز برخورد بزرگواری‌ها با یکدیگر و مجمع یکتایی‌ها می‌یابی. زیرا بی‌گمان هر کس در سرچشمه عظمت پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و مردانگی علی و فضیلت فاطمه فراجوشید، نمونهٔ بی‌همتای عظمت انسان خواهد شد و از آیات و بینات به شمار خواهد رفت. یادآور، یاد یک شخص نیست. یاد انسانیت جاویدان است و تاریخ او، سرگذشت یک قهرمان نیست، تاریخ یک قهرمانی به هم‌تا است. پس حسین علیه السلام یک شخص است اما آیت اشخاص، یک بزرگ است اما حقیقت بزرگی.

بنابراین شایسته آن است که همچون سرچشمه الهام که با نیرو می‌جوشد و پرتوافکن است و با تابش انوار خود همه نسل‌ها را روشنایی می‌بخشد پیوسته از آسمان وجودش نور گیریم، چه این پرتوافکنی همیشگی است.

اگر کسی نیک بیندیشد بزرگ‌ترین ژرفا، وفداکاری، و بزرگ‌ترین نمونه‌ها را در وجود او می‌یابد تا آن جا که گویی دست خدا بر صفحه ابدیت با مرکب خون رنگ چنین نگاشته است. اخلاص و اژه‌ای است که معنای آن در سخت‌ترین مرگ نشان داده می‌شود. کس می‌خواهد مخلص باشد باید خود را آماده برای ناملايمات چنین مرگی کند.

بررسی ویژگی های شخصیت امام حسین علیه السلام

به حق می توان گفت که درک ابعاد شخصیتی امام حسین کاری بس مشکل و دشوار است، آن هم با شرایط پیچیده ای که دارد. شرایطی که بازتاب های چندی از روشنایی بر آن افتاده، لیکن در زیر آن موجی است خروشان که محیط اسلامی آن روزگار را شکل می داد و آن جریان از روزی پدیدار شد که موضوع حکومت در میان عصیبت قبیلگی و طرز تفکر دینی در نوسان بود، سپس به رنگ های گوناگون درآمد و هر روز به شکل نو نمایان گردید. و سرانجام به صورت یک عقیده و دین به پایان رسید. بررسی

(ص ۱۵۹)

ویژگی های شخصیت حسین علیه السلام پژوهش درباره انسانی به شمار نمی رود که دارای عناصری ناگسستنی از یکدیگر است و بتوان درباره اش حکم و بلکه بررسی عناصر تاریخ اسلامی است.

ما در این نوشتار برآنیم تا به بررسی گوشه ای از ویژگی های شخصیتی آن ابرمرد تاریخ اشاره داشته باشیم، اگر چه قلم قاصر و زبان الکن از بیان شخصیت عظیم آن بزرگوار می باشد. لکن:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

۱- پای بندی به اصول

یکی از ویژگی های شخصیتی امام حسین علیه السلام پای بندی آن بزرگوار به اصول و بنیادها می باشد. این ویژگی را می توان در وصیت وی به برادرش محمد حنفیه درک نمود که فرمود: من این قیام را نه از روی خودبینی و سبک سری می کنم، نه قصد طغیان دارم و

نه آهنگ تبهکاری در سر و نه ستمگری را در خود می‌پرورانم، بلکه تنها هدف من آن است که در میان امت جدم خواستار اصلاح شوم. با این حرکت خود می‌خواهم به معروف فرمان دهم و از منکر بازدارم. هر کس بر پایه حق از من پذیرا شد، خدا به حق بسی شایسته تراست و هر کس نپذیرفت، چنان در آهنگ خود پایداری کنم که خدا میان من و آن گروه به حق قضاوت فرماید، که او از همه داوران بسی بهتر است.^۱ این سخنان صریح رادر کاخ فرمانداری و در مرکز حکومت و سرسرای قدرت بی‌هیچ پروا و هراسی بیان کرد. با قلبی استوار و شجاعتی بی‌نظیر و با پشت گرمی به اصول اعتقادی و پایداری در مکتب. در این پاسخی که امام حسین علیه السلام به ولید داد؛

قدرت رودرو ایستادن را با هوشمندی سیاسی و راه خردمندانه رهایی را با سلامت منطق و پدیده تسلیم را با اعتراض شدید در هم آمیخته است. در تاریخ چنین آمده:

(ص ۱۶۰)

ولید فرماندار مدینه، امام حسین علیه السلام را دعوت نمود و خبر مرگ معاویه را به اوداد و او استرجاع نمود، سپس نامه یزید را در مورد گرفتن بیعت برای او خواند. حسین به او گفت به نظرم نمی‌رسد که تو به گرفتن بیعت من برای یزید پنهانی اکتفا کنی، بلکه خواستار بیعتی آشکار هستی که مردم از آن با خبر شوند، ولید گفت: آری چنین است و امام حسین علیه السلام فرمود که برگرد و فردا همراه گروهی از مردم نزد ما بیا.

^۱ - شیخ عبدا...علانی پرتویی از زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۱۲۴.

در این هنگام مروان به ولید گفت : به خدا قسم اگر حسین هم اکنون بیعت نکرده از تو جدا شود، هرگز نخواهی توانست بدو دست یابی. او را حبس کن و تا بیعت نکرده اجازه بیرون رفتن به وی نده یا اینکه گردنش را بزن.

حسین رو به مروان کرده به او گفت :وای بر تو ای پسر زن کبود چشم! تو می خواهی گردن مرا بزنی یا او! دروغ گفتی به خدا قسم و پستی نشان دادی. سپس رو به ولید کرده و گفت: فرماندار، ما از خاندان نبوت و سرچشمه رسالتیم، خدا به وسیله ما آغاز نهاد و به وسیله ما به انجام رسانید. درحالی که یزید تبهکاری میخواره و کشنده اشخاص بی گناه و آشکار سازنده فساد و تبهکاری هاست. کسی چون من با شخصی چون او بیعت نمی کند. لیکن امشب را به فردا رسانیم تا ببینیم کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم. قدرت پایداری برای حق در جانها بانگ و فریاد حق نیز بی گمان اثر کوبنده خود را در گوشهای باطل می گذارد. و در نتیجه آن را یا کر می کند یا در صلاح و حق را به روی وی می گشاید.

فریاد حق امام نیز همان طنین بلندی بود که انعکاس آن در گوش ولید پیچید.

چنانکه ولید بعد از بیرون رفتن امام حسین خطاب به مروان چنین گفت : سبحان ا...اگر حسین گفت بیعت نمی کنم او را بکشم؟ به خدا سوگند گمان نمی کنم کسی با دست آغشته به خون حسین، خدا را ملاقات کند و میزان عملش بسی سبک نباشد. خدا در روز قیامت بدو نمی نگرد و او را تزکیه نمی کند و شکنجه ای دردناک بهره او است.

۲-صراحت در گفتار

از دیگر ویژگی های شخصیتی امام صداقت در گفتار آن حضرت می باشد. این نیز یکی از بزرگواری هایی است که در وجود امام حسین است.

در نظر برخی افراد مبدأ و اصل بسی بزرگ است، اما همراه با نرمش و نیرنگ. لیکن امام حسین در برابر اصول چنان عظمتی از خود نشان داد که هرگز حاضر نبود در برابر بیعت با یزید سرمویی از آن برگردد و دست از آن بردارد. وهمان فریاد بلندی که چون شعله آتش بود از او انتظار می رفت. او درباره بیعت با یزید چنین فرمود:

سپاس ویژه الله و آنچه مشیت الله است و نیرویی به کار ناید جز به وسیله الله و صلوات خدا بر رسولش. مرگی که سرنوشت فرزندان آدم شده، چنان برازنده و زیباست که گردنبدن جواهر در گردن دختران جوان، چنان به دیدار گذشتگانم واله و شیفته ام که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود. بهترین مرگ در پیکار، مرگی است که من با عشق و افتخار با آن روبه رو می شوم. هم اکنون به چشم پیوند تن خویش را می نگرم که گرگ های بیابان در کربلا پاره پاره می کنند و شکم های گرسنه خود را از آنها پر می کنند. خشنودی خدا خشنودی خاندان پیامبر است. در برابر آزمایش او پایداری را پیشه می کنی و در برابر، پاداش پاداران را به دست می آوریم. پاره های تن رسول خدا هرگز از او جدا نمی شوند، بلکه همه با هم در بهشت برین گرد می آیند و چشمش را روشن می کنند. و پیمانی را که با او بسته اند بدین وسیله به سر رسانند. هان بدانید که تنها کسی که پذیرای پرداختن

پاره‌های جگر خویش در راه ماست و به روان خویش وعده دیدار پروردگار را داده است، باید با ما به حرکت درآید، زیرا من بامدادان عزم رحیل دارم.^۱

۳- قاطعیت در عمل

جنبه دیگری از ویژگی شخصیتی امام حسین علیه السلام، قاطعیت در عمل می‌باشد که این جنبه از عظمت وی، عملی‌تر از صداقت در گفتار است. چه این یک آهنگ است و
(ص ۱۶۲)

عزم قاطع و تعهد درونی برای رسیدن به هدف نهایی با وجود هر نوع اشکالی. درکی است که افراد حساس چنان آن را احساس می‌کنند که گویی در مغزشان جوششی چون انفجار آتشفشان به وجود آمده و در آنها جریان می‌یابد.

نمونه این مطلب سخنان آتشین و منطق حسین علیه السلام در برابر کسانی بود که می‌خواستند نظر او را برگردانند. البته این کسان معذورند، زیرا نه جانی چون جان او در برو نه درکی چون درک او در سرو نه در قلب خود همچون او چنین گدازه‌هایی پر شرر داشتند.

یکی از این افراد عبدالله بن عمر می‌باشد که اگر چه یزیدی نبود اما آن جا که با مردانگی حقیقی روبه رو می‌شوند، قدرت ابراز مردانگی ندارد و چون دانه‌های ریز شن که در دامنه کوهی بلند قرار دارد، با وزش باد به پایین سرازیر می‌شود. امام حسین علیه السلام در پاسخ به وی که از او خواسته بود باگمراهان از در آشتی درآید و او را از کشتار و کشته شدن بر حذر داشت، گفت:

^۱ خطبه ای از امام حسین در مکه، ابن‌نعمان، مشیرالاحزان، ص ۴۱.

«ای اباعبدالرحمان، از جمله پستی‌های این جهان در برابر خدا را ندیده و ندانسته‌ای، که سیریحیی بن زکریا، به یکی از زنان هرزه و بدکاره بنی اسرائیل هدیه داده شد؟»
از کلمات امام پی ببریم، که حاضر نیست از راه حق روبرگرداند.

۴- زیربار ستم نرفتن

جنبه دیگری از ویژگی شخصیتی امام حسین علیه السلام زیربار ستم نرفتن است. این جنبه از جنبه‌های دیگر برتر و بالاتر می‌باشد. چه بسا افرادی را دیده‌ایم که زمانی که دنبال شهوتی می‌رود و یا کالای گرانبهایی چشم او را می‌گیرد و به دنیا پاسخ مثبتی می‌دهد، چگونه اصول و صراحت و قاطعیت ارزش‌های موجود را از دست می‌دهد. و نه تنها معنی و ارزش خود را از دست می‌دهد، بلکه به ضد ارزش نیز تبدیل شده و مورد سرزنش قرار می‌گیرد. و در این هنگام شرافت، پستی به شمار می‌آید. زیربار نرفتن، سنگ بنای نخستین ارزش‌های انسانی است، به همین جهت امام حسین علیه السلام جز

(ص ۱۶۳)

نپذیرفتن خواری و زور به چیزی رضا نداد و در این باره سخنی گفت که نفس سرکش را نابود می‌کند:

«سوگند به خدا، نه همچون خوارشدگان دست تسلیم به شما می‌دهم و نه چون بندگان ترسو فرار می‌کنم. بندگان خدا، به پروردگار خود پناه می‌برم از این که بخواهید مرا از خود برانید و بیفکنید و به پروردگار خود پناه می‌برم، از هر خود بزرگ بینی که به روز قیامت ایمان نمی‌آورد.»^۱

^۱ -ارشاد شیخ مفید، ج ۲، باب سوم، ص ۱۰۲.

آری خودداری او از تن دادن به ذلت و خواری چنان مردانگی به مردان آموخت و زیربار ذلت نرفتن را به آنان تعلیم داد که هیچ کس تاکنون نتوانسته است مانند او عمل کند. آن حضرت از پذیرفتن آسایش و رفاه و لذت امتناع ورزید؛ زیرا لذت و نعمت حقیقی در چیزی فراسوی نعمت‌های دروغین زندگی و خواست‌های پست و نادرست آن می‌باشد. آن کس که هدف والایی در زندگی انسانی دارد، چیزی جز رسیدن به آن را لذت بخش نمی‌داند. و چیزی جز عملی شدن آن را سعادت نمی‌خواند.

۵- قهرمانی امام حسین علیه السلام در بیان هدف

این جنبه از شخصیت امام حسین علیه السلام از جنبه‌های دیگر آشکارتر است. هیچ کس جز او بدین زیبایی از خود قهرمانی نشان نداده است.

یکی از برترین موقعیت‌های قهرمانی حسین موقعیتی است، که این سخنان را به زبان می‌آورد:

«قوموارحمکم الله، الی الموت الذی لا بد منه، فانّ هذه السّهام رُسلُ القوم الیکم.»؛ خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگی به پاخیزید که از آن گریزی نیست، زیرا این تیرها

(ص ۱۶۴)

پیام آن گروه هستند به سوی شما برای آغاز جنگ.

آن حضرت مدتی از روز را تن به تن یا جمعی، به پیکار سپری کردند، به طوری که تعداد زیادی از یاران اندک حسین علیه السلام کشته شدند. در این هنگام امام ریش خود را در دست گرفت و گفت:

«خشم خدا هنگامی بر یهود برافروخت که برای او فرزند قایل شدند و خشمش هنگامی بر نصارا شدت یافت که او را در ردیف سوم تثلیث خود قرار دادند، و بر مجوس آنگاه سخت خشمگین شد که به جای او بر پرستش ماه و خورشید دست زدند و غضبش بر گروهی برافروزد که به اتفاق به کشتن فرزند دختر پیامبرشان کمر بستند اما سوگند به خدا در برابرخواستشان سر تسلیم فرود نیاورم تا خدای را درحالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم.

زیبایی شجاعت آن جاست که می گوید : «خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگی برخیزید» و آن جا که «سوگند به خدا تسلیم خواستشان نگردم تا خدای متعال را در حالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم.»

امام حسین علیه السلام یاران خود را بدون هیچ ترس و نگرانی به مرگ فرا می خواند گویی به خوردن غذای لذیذی دعوت می کند، زیرا مرگی که برای رسیدن به هدف باشد در کام او بسیار شیرین و لذتبخش می باشد.

۶- همه چیز را کوچک شمردن غیر از خدا

این جنبه از عظمت امام حسین علیه السلام هم شگفت انگیز است. هرچیزی را جز خدا کوچک می شمرد و همه چیز را برای رسیدن به هدف نهایی که همان خداست، سهل می داند. هر چند که مشکل ترین کارها باشد. به همین علت به جرات می توان او را دومین سازنده کاخ اسلام نامید، و او بود که کاخ توحید را باسازی نمود.

او بود که یارانش در جلوی چشمش به کام مرگ می رفتند و فرزندانش پی در پی به

تلخ‌ترین منظره و سوزناک‌ترین شیوه حرمش را که در برابر او به ناله و بی‌تابی مشغول‌ند و از شدت تشنگی به خود می‌پیچند. با وجود اینها هیچ‌کس جز حسین را ندیده‌ایم در چنین موقعیتی اصول مکتب را مقدس داند و در برابر خدا و برای رسیدن به خدا خم به ابرو نیاورده و مشکلات را برای خدا به جان و دل بخرد.

۷- سخاوت و بخشش و دیگرخواهی

اسلام تنها دینی است که آموزش‌های مادی و معنوی خود را بر پایه این احساس گذاشته است و در توجه بدان به اندازه‌ای پیش می‌رود که آن را پایه ایمان قرار داده است.

اگر اسلام اعمال ظاهری و شعائر را بر پنج پایه قرارداد است، ایمان او هنگامی استوار می‌گردد که این احساس به تحقق برسد.

رسول خداصل الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «کسی از شما ایمان نیاورده، مگر این که آنچه برای خود می‌خواهد، برای برادرش هم بخواهد.»^۱

امام حسین علیه السلام به اقتضای فطرت و آموزش‌های دین، در زمینه احساس نوع دوستی نمونه بی‌مانندی است. ابن عساکر در تاریخ کبیر خود از قول ابی هشام قناد نقل می‌کند که کالایی از بصره برای امام حسین برده شد و تا آنها را نبخشید از جای خود برنخواست.

^۱ سیدرضی، المجازات النبویه، ص ۷۵.

ونیز گفته‌اند سائلی کوچه‌های مدینه را زیر پا گذاشت و آمد تا به در خانه حسین رسید.
کوبه در را زد و چنین گفت امروز کسی که به امید تو آمده دست خالی برنگردد و آن
کس که حلقه در تو را کوفت ناامید نگردد. تو دارنده بخشش هستی و سرچشمه آن، پدر
تو کشنده فاسقان و منحرفان بوده است.

حسین علیه السلام در حال نماز بود، همین که صدای سائل را شنید نمازش را تمام کرد و
آمد. دید آثار تنگدستی بر چهره اعرابی نشسته است. زود برگشت از قنبر، پرسید : از
هزینه

(ص ۱۶۶)

خانه چیزی در نزدت نمانده، گفت: فقط دویست درهم مانده که فرمودی میان افراد خانه
تقسیم کنم. گفت: آنها را بیاور که از افراد خانه مستحق تری رسیده. آنها را از قنبر گرفته
به اعرابی داد و فرمود این مختصر را بگیر و عذر مرا بپذیر و بدان که دلم برای تو بسی
می‌سوزد و سپس فرمود: اگر در دست ما یک چوبدستی بود که دراز می‌شد، (امکان و
قدرت مالی داشتیم) آسمان جود ما باران بخشش بر تو می‌بارید. لیکن پیشامدهای
روزگار بسی گوناگون است و دست ما از درم بسی تهی است. اعرابی آن را گرفت و
گفت: خدا بهتر می‌داند رسالتش را در چه خانواده‌ای قرار داده است.

یاقوت مستعصمی از انس روایت می‌کند که گفت: در نزد حسین علیه السلام نشسته بودم
که زنی خدمتگزار با دسته گلی وارد شد و با دادن آن گل به وی تحیت گفت: حسین و
در پاسخ تحیت به او گفت: تو آزادی به خاطر خدای متعال. به او گفتم خدمتگزاری دسته
گلی برای تو می‌آورد، تو او را آزادی می‌کنی فرمودند: خدا ما را این چنین تربیت کرده
است و چنین می‌فرماید:

«واذا حُيِّتُم بتحيةٍ ۞ فحيّوا بأحسن منها اورُدْها»^۱ از آن تحیت بهتر آزاد کردن او بود.

۸- شجاعت

انسان هر چند که استعدادهایی سرشار، گسترده و برتر داشته باشد، جز با تقویت و تحکیم آنها به وسیله شجاعت، به پیروزی شایان نمی‌رسد، زیرا شجاعت به معنای به کار بردن توانمندانه این استعدادها و دادن ارزش حقیقی به آنهاست.

پس شجاعت رساترین تعبیر برای نیروهای درونی است. هر شخصیتی، در هر موقعیتی که باشد، هنگامی که شجاعت ندارد، ارزش انسانی خود را از دست می‌دهد، به پژمردگی می‌گراید، زبونی بر او چیره می‌گردد و ترس هم، به هر شکل آن بیماری

(ص ۱۶۷)

کشنده‌ای است که شخصیت را، با همه خرمی و سرزندگی غافلگیر می‌کند و می‌کشد. شجاعت مهار کردن خود در برابر هر عاملی است، با هر شدت و قدرت که باشد، همچنین وجود و مقدار بقاء امم و عزت و سربلندی آنها وابسته به میزان بهره‌ای است که از شجاعت داشته باشند. همچنین خویشتن داری و صراحت لهجه و مقاومت با ناملایمات و سختیهای روزگار و احترام به آزادی دیگران ناشی از ملکه شجاعت است.

تمام مظاهر این شجاعت در حسین علیه السلام وجود داشت و روح و جسم او مرکز نمایش عالیترین مرتبه شجاعت بود. وی با قوت قلب در نبرد با دلیران اقدام کرد و صابراانه حمله می‌نمود و فرار از جهاد را پستی و عار می‌دانست. با نفسی مطمئن و عزمی

^۱ سوره نساء، آیه ۸۶.

آرام به استقبال شدائد می‌رفت. مصافحه با شمشیر و نیزه را در راه خدا غنیمت می‌دانست و جانبازی و ریختن خون دل را در راه عزت بهایی کم می‌شمرد، واز پستی و دنائت ابا می‌کرد، اگر چه متضمن قتل و شهادت باشد.

طبری و ابن اثیر از عبدا...بن عمار نقل کرده‌اند که وقتی پیادگان لشکر عمر سعد از چپ و راست حمله کردند، آن حضرت بر آنها که از جانب راست حمله‌ور شده بودند حمله کرد تا گریختند و بر آنها که در سمت چپ بودند، حمله فرمود تا آنها را نیز تاراند، و در این حال عمامه بر سر و پیراهن خزی در برداشت. به خدا سوگند هرگز شکسته‌ای را ندیدم که فرزندان و اهل بیت و اصحاب و یارانش کشته شده باشند، دلدارتر و قوی تر و بی بیم تر از حسین. به خدا سوگند پیش از او بعد از او کسی را مثل او ندیدم. به هر سو حمله می‌کرد و لشکر از او می‌گریختند.^۱

ابن ابی الحدید می‌گوید:

کیست در شجاعت مانند حسین بن علی که در میدان کربلا گفتند: ما ندیدیم کسی را که انبوه مردم بر او حمله‌ور شده باشند، و از برادران و اهل و یاران جدا شده باشد،

^۱ -تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵.

شجاعتر از او مانند شیر، سواران را در هم می‌شکست و چه گمان می‌بری به مردی که راضی به پستی نشد و دست در دست آنها نگذارد تا کشته شد.^۱

۹- صبر و شکیبایی

چنان که از مفهوم آیات و روایات استفاده می‌شود، علاوه بر بلندی مقام و رتبه صابران معلوم می‌گردد که صبر کلید برکات و مقدمه نیل به مقامات معنوی و شرط توفیق در هر کار خیر و علم و عمل و کسب هر فضیلت است.

امام حسین علیه السلام در مقام صبر امتحانی داد که دوست و دشمن از آن شگفت زده شدند و فرشتگان بر حسب زیارت ناحیه مقدسه «وَلَقَدْ عَجَبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ» نیز از آن شکیبایی در تعجب ماندند. صبر امام حسین علیه السلام تنها صبر در یک زمینه خاص نبود. بلکه شخصیت وجودی آن حضرت مزین به جمیع انواع صبر بود. صبر در جهاد، صبر در عبادت، صبر در مشکلات، صبر در مصیبت، صبر در خشم و غضب و... آن حضرت در مرحله عمل از خود شکیبایی نشان می‌دادند. یکی از نمونه‌های صبر و بزرگواری امام زمانی است که امام در مقابل لشکریان حر صبر نمودند و وقتی که در یک روز گرم و آفتابی نزد امام رسیدند و امام علیه السلام دیدند که آنها به سختی تشنه هستند، فرمان داد تا به آنها و اسبهایشان آب بدهند و بر حسب امر امام تمام سپاه دشمن و مرکب‌هایشان را نیز سیراب کردند و بر پاها و شکم چهارپایانشان آب پاشیدند.^۲

^۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۳- ص ۴۸۲ .

^۲ - لطف الله صافی، پرتویی از عظمت امام حسین علیه السلام، ص ۲۱۴.

از نمونه‌های صبر آن حضرت امتناعی است که از ابتدا به جنگ داشت. با اینکه می‌دانست لشکر کفر پیشه به هیچ وجه بر او و عزیزانش رحم نمی‌کنند و با این که از آنها (ص ۱۶۹)

کارهایی سرمی‌زد که صبر کردن را در مقابل آنان دشوار می‌نمود، ولی آن حضرت حجت را بر آنها تمام ساخت و نه خود و نه اصحابش دست به اسلحه نبردند. هم‌چنین وقتی آب را روی امام و اصحابش بسته بودند و در لشکر امام حسین علیه السلام هیچ زن و مرد و کوچک و بزرگی نبود، مگر این که تشنه بودند و صدای تشنگی آنها همواره به گوش امام می‌رسید. آن حضرت از ابتدا به جنگ خودداری نمود. زیرا می‌خواست جنگش با آنها صورت دفاع داشته باشد.

آری صبر آن حضرت در مقابل تشنگی، و نشانه تصمیم و عزم راسخ فوق‌العاده آن امام همام می‌باشد.

نتیجه

آنچه گفته شد از مهم‌ترین عناصر شخصیتی بود که امام حسین علیه السلام بیشترین بهره را از هر یک برده است، لذا او شخصیتی است برتر از دیگر شخصیت‌ها، و اگر بخواهیم شخصیت او را با دیگران مقایسه کنیم، جوابی جز این ضرب‌المثل عربی نخواهیم داشت: «اریه السهاو یرینی القمر»^۱ یعنی من ستارهٔ سها را به او نشان می‌دهم و او ماه را با همه وضوحش به من نشان می‌دهد.

^۱ دکتر سید محمد مهدی جعفری، برترین هدف در برترین نهاد، ص ۱۶۸.

او به دنیا با چشمی دیگر و از زاویه‌ای دیگر نگریست و در نتیجه آن را چنان که حقیقتش بود دید، نه کمترین تمایلی به دنیا در او پیدا شد و نه کوچکترین چشم‌داشتی بدان در وجودش پیدا گردید.

امام حسین علیه السلام در این دانشگاه درسی به ما می‌دهد. که نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می‌دهد که چون پا به میدان حق و باطل می‌گذاشت جز با پیروز گردانیدن حق یا فداشدن در راه آن از میدان بر نمی‌گشت. اگر چه پیروزی حق حتمی است و اگر چه باطل را برای چند روز صولتی و اهل باطل را دولتی باشد لیکن پایدار نیست.

(ص ۱۷۰)

حسین ای همایون همای سعادت حسین ای شه ملک صبر و شهامت

فروغی ز نور تو خورشید رخشان ز دریای جود تو کوثر حکایت

تویی نور چشمان زهرا وحیدر گل احمد بوستان رسالت

بپا از قیام تو شد پرچم دین نگون گشت اعلام کفر و ضلالت

منابع:

قرآن مجید

۱- ارشاد شیخ مفید، موسسه نشر اسلامی. قم. ۱۴۱۸

۲- بحارانوار مجلسی، تحقیق و نشر دارالاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۳- تاریخ طبری.

۴- برترین هدف در برترین نهاد اثر سید محمد مهدی جعفری، ج اول، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۵- پرتویی از زندگی امام حسین علیه السلام : شیخ عبدالله علایلی، ج اول، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۶- پرتویی از عظمت امام حسین علیه السلام شیخ لطف ا... صافی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه صدر تهران.

۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، کتابخانه آیت ا... مرعشی نجفی ۱۴۰۴ ق

۸- مشیر الاحزان ابن نما.

۹- مجازات النبویه سید رضی.

(ص ۱۷۳)

شخصیت امام شهیدان علیه السلام

زهرا ریعان

امام حسین از نگاه انبیاء الهی

حضرت آدم

آوازه بلندش زمانها را در نور دیده و به آغاز هستی و به دوران حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام می‌رسد، آن جا که خداوندگار آسمانها و زمین به حضرت آدم آموخت چگونه خدا را به خمسه طیبه سوگند دهد تا توبه‌اش را بپذیرد. حضرت آدم علیه السلام همین که به زمین هبوط کرد و در پی همسرش حوا در اطراف زمین جستجو می‌کرد گذرش به سرزمینی افتاد که ناگهان غم او را فراگرفت و سینه‌اش تنگ شد. سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بار پروردگارا، آیا از من گناه دیگری سرزده که مرا به بلا مبتلا می‌فرمایی. من همه زمین را سیر کردم اما هیچ کجا به این اندازه اندوهناک نشدم. خطاب رسید آدم از تو گناهی سرنزده لیکن در این سرزمین فرزندی از نسل تو به نام حسین مظلومانه خونش ریخته می‌شود. آدم علیه السلام عرض کرد: آیا حسین پیامبر است. پروردگار فرمود: خیر ولی نوه پیامبر است.^۱

(ص ۱۷۴)

حضرت نوح

حضرت نوح علیه السلام همین که سوار بر کشتی شد و به نقاط مختلف دنیا سفر کرد و جایی رسید که ناگهان کشتی متوقف شد و زمین با جاذبه خاصی کشتی را نگه داشت. حضرت نوح نگران غرق شدن کشتی شد و به پروردگار خویش عرض کرد: پروردگارا، این چه گردابی است که در آن افتاده‌ایم، ما همه زمین را سیر کردیم مشکلی نداشتیم، این

^۱ سیدهاشم رسولی محلاتی، قصص قرآن، ص ۲۰.

چه سرزمینی است که این قدر مصیبت بار می باشد؟ جبرئیل فرود آمد و گفت: « در این مکان است که حسین نوه خاتم پیامبران و پسر خاتم اوصیا به شهادت می رسد»^۱

حضرت موسی

حضرت موسی در روزی که به اتفاق «یوشع بن نون» سفر می کرد همین که به سرزمین کربلا رسید بند کفشش پاره شد و خاری به پایش رفت و خون جاری شد، عرض کرد : پروردگارا چه لغزشی از من سرزده که چنین شد؟ به او وحی شد در این سرزمین حسین به شهادت می رسد و خورش ریخته می شود.

جهت همدردی و همرنگی با او خون تو نیز در این مکان ریخته شد. موسی علیه السلام عرض کرد: حسین کیست؟ به او گفته شد : سبط حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و آله وسلم پسر علی مرتضی علیه السلام.^۲

حضرت سلیمان

حضرت سلیمان نبی نیز پی به شهرتش برد. او که سوار بر قالیچه در هوا سیر می کرد به سرزمینی رسید که باد او را سه بار دور خودش چرخاند و او را در آن سرزمین

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲.

^۲ - همان، ص ۲۴۳.

متوقف کرد سلیمان علیه السلام به باد گفت: چرا ساکن شدی. باد گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام کشته خواهد شد. پرسید: حسین کیست؟ گفت سبط محمد مختار پسر علی کرار^۱

وه! که چه عجب باد نیز خبر از شهادتش می دهد. او را خوب و شایسته می شناسد، ای کاش این باد در عاشورای ۶۱ در آن سرزمین تفتیده جریان آب را به سوی خیمه های حضرتش هدایت می کرد تا این قدر آب شرمنده آل الله نشود. یکی از مردان اهل معرفت می گوید: در شب عاشورا، اهل منزل در کنار حوض خانه مشغول شستن ظروف شام بودند و من نیز در کنار حیاط قدم می زدم، وقتی شیر آب را باز کردند ناگهان شنیدم که آب می گوید: «من به کربلا رفتم و سعی کردم خودم را به اباعبدالله برسانم، اما خدا لعنت کند کسانی را که مانع رسیدن من به حسین علیه السلام شدند.»^۲

حسین علیه السلام از نگاه پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام مولای متقیان در بالای منبر مشغول خطابه بود فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ از من بپرسید. پیش از آن که مرا نیابید». مردی از جای برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، اخبرنی کم فی راسی و لحتیتی من شعره؛ مرا خبر کن که در سر و صورت من چند مو هست. امیر مؤمنان فرمود: سوگند به خدا چیزی از من پرسیدی که قبلاً خلیل من رسول الله صل الله علیه و آله وسلم به من فرموده بود که تو این سؤال را از من خواهی کرد و

^۱ - همان، ص ۲۴۴.

^۲ - صمدی آملی، شرح مراتب طهارت، ص ۱۵۱.

مرا مطلع ساخت که چند مو در سر و صورت تو هست، خبر داد که در هر بن و ریشه موی تو شیطانی است که تو را گمراه می کند و در خانه تو فرزندی است که فرزندم حسین را شهید خواهد کرد و آن مرد کسی نبود مگر پدر عمر سعد که فرزندش در آن هنگام تازه به راه افتاده بود.

ولادت

سخن گفتن از زمان ولادت و مکان شریف نزول حضرتش به عالم ناسوت و دامن طبیعت آن چنان مشهور و معلوم است که کمتر کسی را نیاز به یادآوری آن حادثه عظیم است. همه خاطرهای دلسپرده به محبت اهل بیت، سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر پیغمبر خاتم را همواره در قلبهای پر مهر خود حک کرده اند و گویا هنوز نیز با چشم دل و گوش جان می بینند و می شنوند که پیامبر اکرم آن چنان مشتاق زیارتش بود که خود را به خانه علی علیه السلام رسانید و از اسماء خواست که کودکش را بیاورد و او شبیر هارون زمانش را اذان و اقامه گوید و سلام خدای عزوجل را از جبرئیل بشنود و به بهترین نحو خواب شگفت ام ایمن را تعبیر فرماید.^۱

طاووس یمانی می گوید «هرگاه حسین علیه السلام در مکان تاریکی می نشست مردم به واسطه نورپیشانی وزیر گلوی او راه را پیدا می کردند و آن حضرت را می یافتند.»^۲

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ منتهی الآمال (مغرب)، ج ۱، ص ۶۶۹؛ مقتل مطهر، ص ۱۵۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۷.

ما نیز از فراسوی زمان راه هدایت و ولایت را می‌یابیم، زیرا که شعاع پرنور زیر
گلایش آن چنان تاریخ را شکافته و در نوردیده که به وضوح از پرتو آن نور می‌توان
مقاومت یاران و رهروانش را در مقابل یزیدیان زمان به نظاره نشست.

ویژگی های شخصیت امام حسین علیه السلام

شخصیت امام حسین علیه السلام را نخست از زبان وحی و سپس از بیان امامت و آن گاه
از عملکرد خالصانه خودش بیان می‌کنیم. امید است که مهر مهر ما را با مهر جهان
افروزش مهری جاودانه ببندد که روز به روز از ترنم توجهاتش به ایمان و یقینمان
افزوده گردد.

همان گونه که جسممان در آغاز و انجام کار قرین با مهر پاک تربتش بوده و خواهد بود
روحمان نیز همواره ستایشگر روح بلند و با عظمت او باشد که جایگاه رفیعش در مقام
(ارجعی الی رب راضیه مرضیه) پروردگارش استقرار دارد.

(ص ۱۷۷)

سیمای امام در قرآن

قرآن او را این گونه معرفی می‌فرماید : «بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص» که کافش
اشاره به کربلاست و هائش اشاره به هلاک خاندان عصمت، یائش به یزید و عینش به
عطش و صادش به صبر و استقامت امام حسین علیه السلام^۱ انسان کامل است و مظهر
تمامی صفات حق جل و جلاله و مصداق بارز «تواصوا بالصبر» آیه شریفه قرآن.

^۱ - نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۲۰؛ تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۷؛ فصلنامه علمی - تخصصی انتظار، ج ۲، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

سیمای امام در نگاه پیامبر صل الله علیه و آله وسلم

سلمان فارسی می گوید : رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم را دیدم که حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نهاده و او را بوسه می زد و می فرمود : تو بزرگوار و پدر بزرگوار تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پدر حجت خدایی که نه نفر و خاتم ایشان می باشد.^۲

ابن عباس می گوید: در محضر رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم بودم که دیدم حسین علیه السلام را بر روی زانوی راست و ابراهیم فرزندش را روی زانوی چپ نشانده بود و گاهی بر حسین بوسه می زدند و گاه بر ابراهیم. در این هنگام حضرت جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: خدای تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید اراده کرده ایم یکی از این دو را فدای دیگری کنی. رسول الله صل الله علیه و آله وسلم نظری به هر دو انداخت و گریست و سپس فرمود : اگر ابراهیم از دنیا برود غیر از من کسی محزون نمی شود، ولی مادر حسین فاطمه است و پدرش علی پسر عم من و گوشت و خون من است و اگر بنا باشد من به تنهایی محزون شوم سزاوارتر است تا این که من و فاطمه و علی محزون شویم و آن گاه پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت و پس از آن پیوسته به او می فرمود فدای کسی شوم که ابراهیم فرزندم فدایش شد.^۳

سیمای امام حسین علیه السلام از زبان علی

^۲ - ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۳۶.

^۳ - احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۲.

ولای متقیان او را اب الائمہ می دانست. پیوسته مراقب او بود تا نسل رسول الله به وسیله آن بزرگوار ادامه یابد. در یکی از روزهای نبرد صفین که امام حسن علیه السلام را دید

به

(ص ۱۷۸)

سرعت در لشکر دشمن در حال پیشروی بود فرمود: «املكوا عنی هذا الغلام یهدنی، فاننی انفس بهذین علی الموت لثلا ینقطع بهما نسل رسول الله صل الله علیه و آله وسلم^۱».

در همان مجلس معروف که حضرت به مردم فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»

پس از ماجراهایی که اتفاق افتاد مولای متقیان به امام حسن فرمود: «برخیز و بر منبر برو و طوری سخن بگو که قریش بعد از من به تو ایراد نگیرد و نگوید: حسن بن علی علیه السلام نتوانست نیکو سخن بگوید».

امام حسن بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به شیوه بلیغ و شریفی به جا آورد و درود مختصری بر پیامبر فرستاد و شروع به سخن گفتن کرد و فرمود:

«ای مردم، از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه آن است، هر کس بخواهد وارد شهری بشود، باید از دروازه آن وارد گردد».

سپس از منبر پایین آمد، امیرمؤمنان علیه السلام او را در آغوش گرفت و به سینه چسباند، بعد به امام حسین فرمود: «پسرم، برخیز و به منبر برو و طوری سخن بگو که قریش بعد

^۱ - نهج البلاغه، کلام ۲۰۷، ص ۴۲۸.

از من به تو ایراد نگیرد و نگوید: حسین بن علی علیه السلام چیزی نمی‌داند و باید سخت ادامه سخن برادرت باشد».

امام حسین علیه السلام بالای منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و بر پیامبر درود مختصری فرستاد و شروع به سخن کرد و فرمود:

«ای مردم، از رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود علی علیه السلام شهر هدایت است، هر کس داخل آن شود نجات می‌یابد و هر کس از آن تخلف ورزد، هلاک می‌گردد.»

امیرمؤمنان او را هم به سینه چسباند و فرمود: «ای مردم، شاهد باشید که این دو فرزندان رسول خدا و امانت‌های او هستند که به من سپرده و من هم به شما می‌سپارم؛ ای مردم! رسول خدا در مورد آنها از شما خواهد پرسید!»^۲

(ص ۱۷۹)

با توجه به این واقعه می‌توان دریافت عظمت وجودی حضرت ائمه طهارت حسنین علیهم السلام به حدی است که امام المتقین آنها را نعمت خداوندی می‌داند، زیرا که رسول خدا درباره آن بزرگواران از امت سؤال می‌کند. چون به اطیعوا الرسول معتقدیم پس سؤال رسول الله در واقع سؤال خدای تبارک و تعالی است که در آیه شریفه قرآن می‌فرماید: «ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم»^۱؛ در آن جا از نعمت‌هایی که به شما داده‌ایم سؤال می‌کنیم.»

^۲-رساله حول الرویه، ص ۲۵-۲۹.

^۱-سوره تکوین، آیه ۹.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود: «آن نعمتی که در روز قیامت از شما سؤال می کنند ما اهل بیت هستیم. در قیامت سؤال می کنند ما اهل بیت را برای شما فرستادیم شما با آنها چه کردید؟^۲»

در این جا بی مناسبت نیست قبل از این که پاره‌ای از صفات حضرتش را بیان کنیم صفات امام را از زبان امام علی علیه السلام تعریف نماییم و در نتیجه دریابیم همانا علم و سیره عملی امام حسین علیه السلام که به عنوان سند صفاتش یاد می کنیم جملگی برخاسته از عصمت و به عنوان اتمام حجت بر همه ماست.

طارق بن شهاب از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده: ای طارق، امام کلمه خدا، حجت خدا، وجه خدا، حجاب خدا و آیت خداست؛ خداوند او را بر می گزیند و آنچه بخواهد در او قرار می دهد و بدین سبب طاعت او را واجب می شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می بخشد.^۳»

در جای دیگری از این حدیث می فرماید: «امام پاک از گناهان، و مبرا از عیب ها و آگاه بر غیبها و ظاهرش امری است که به دست نیاید و باطنش غیبی است که درک نشود، یگانه روزگار خود است، خلیفه خدا در نهی و امر اوست، آنان قله بس بلند، راه بس

(ص ۱۸۰)

^۲ شرح مراتب طهارت از رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم (صمدی آملی، ص ۲۱).

^۳ بحر المعارف، ملاعبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه حسن استاد ولی، ص ۶۱۱.

استوارند، هر که ایشان را بشناسد و راه ایشان را پیش بگیرد از زمره آنها خواهد بود و این آیه شریفه به آن اشاره دارد که « پس هر که از من پیروی کند از من خواهد بود (ابراهیم ۳۶)».

خداوند ایشان را از نور عظمت خود آفرید و کار مملکت خویش بدیشان سپرد، پس ایشان سر مخزون خدا، اولیا مقرب او هستند، به سوی خدا می‌خوانند و از جانب او سخن می‌گویند و به امر او عمل می‌کنند.^۱

ویژگی های شخصیت امام حسین علیه السلام از رهگذر سیره رفتاری او

زندگی پر برکت آن بزرگ مرد تاریخ و انسان کامل سراسر درس هدایت و ارشاد است. اما شایسته است نویسنده فقط گزارشگر صادق باشد و به قلم فرسایی و تکلف نیفتد درجایی که معصوم تمام عصمت خویش را در فرازهای پر افتخار زندگی روزمره به زیباترین شکلی به تصویر می‌کشد مناسب است اختیار قلم خویش به سیره عملی افتخارآمیز سرور آزادگان جهان سپرده که امام خود فرمان دهد و مأموم فرمان برد، زیرا چگونه عقل حکم می‌کند شمعی کم سو که همان روشنایی اندکش نیز مرهون آفتاب است به تفسیر نور پردازد که آنها خود «خورشیدهای تابان، ماه‌های نورافشان و ستارگان فروزان و پرچم‌های دین و پایه‌های علم هستند.»^۲

امتیازهای ویژه امام حسین علیه السلام

۱- ائمه اطهار همه از قلب او هستند.

^۱ - همان، ص ۶۱۴-۶۱۸.

^۲ - فرازی از دعای ندبه.

۲- تداوم حیات اسلام مرهون شهادت اوست، خودش فرمود: «لو بایعت یزید فعلی الاسلام السلام»^۳ اگر با یزید بیعت کنم باید فاتحه اسلام را خواند.

(ص ۱۸۱)

۳- شعله های محبت او در تمامی دل هاست، رسول اکرم فرمود: ان للحسین حراره فی قلوب الناس لن تبرد ابداً^۱.

۴- در تربت اوشفا هست.

۵- تجسم عملی مفاهیم عالیه اسلامی است که به بهترین شکلی در کربلا آنها را معنا کرده است که نمونه‌هایی از آن در همین مقاله می آید.

راوی می گوید: از حسین علیه السلام شنیدم که گفت: «الصدق عز، والكذب عجز، و السرامانه، والجوار قرابه، والمعونه، صداقه العمل تجربه، والخلق حسن عباده، والصمت زین، والشح فقر، و السخاء غنی، و الرفق لب»^۲ راستی عزت است، دروغ ناتوانی، راز امانت است، همسایگی خویشاوندی است، یاری کردن درستی است، کار آزمایش است، خوی نیک بندگی است، خاموشی آراستگی است، بخل ناداری است، سخاوت توانگری است، نرمی و مدارا خردمندی است».

دفتر عصمت را می گشاییم و از بین اوراق نورانی آن برخی لمعه‌های نور را بر می‌گزینیم و ضمن حظ و بهره از مطالعه آنها، مصباح هدایت خویش را نیز تقویت می‌نماییم.

^۳ - جاء العیون، ج ۲، ص ۱۱۰، نقل از سید بن طاووس.

^۱ - حسین مظاهری، زندگانی چهارده معصوم، ص ۷۴.

^۲ - تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۸۴.

امام حسین و اخلاق

بهترین تعریف را از اخلاق و فروتنی می‌توانیم از لابه لای زندگی روزمره‌اش به تصویر بکشیم:

۱- یک روز امام حسین علیه السلام بر عده ای فقیر و مسکین که سفره خود را پهن کرده بودند گذر کرد. آنها گفتند ای پسر رسول خدا بفرماید کنار سفره ما فقیران. امام علیه السلام فوراً

(ص ۱۸۲)

دعوت آنها را اجابت کرد و نشست و با آنها هم غذا شد و فرمود : «ان الله لا يحب المستکبرین؛ خداوند متکبرین را دوست نمی‌دارد.»^۱

۲- عصام بن مصطلق شامی گفت وارد مدینه شدم، چشمم به جمال زیبای حسین بن علی علیه السلام افتاد. منظره پاکیزه و باشوکت جلالت او مرا به حسد واداشت و حسد هم سبب شد بغض و دشمنی را که در سینه از پدر او داشتم ظاهر کنم. به او نزدیک شده و از روی تحقیر و توهین گفتم : ای پسر ابوتراب! امام فرمود : بله. بعد هرچه توانستم به آن حضرتش و پدرش ناسزا گفتم. پس از روی عطف و مهربانی نگامی به من کرد و فرمود: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن و الرحیم خذ العفو و أمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین».

این آیه اشاره به مکارم اخلاق رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم است و بعد فرمود : با من آهسته و آرام برخورد کن و کار را بر خود و بر من آسان کن و از خدای تبارک و

۱ - محمد کاظم ارفع، سیره عملی اهل بیت.

تعالی طلب آمرزش بنما و سپس فرمود اگر تو از ما طلب یاری کنی ترا یاری خواهیم کرد و اگر چیزی بخواهی به تو خواهیم داد و اگر طلب ارشاد و هدایت داری هدایت می‌نماییم. عصام گفت من از گفته و حرف‌های غلط خود پشیمان شدم و آن بزرگوار با فراست فهمید که من پشیمانم فرمود: آنچه را که یوسف به برادران خطاکار خویش فرمود من نیز می‌گویم: «لا تثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین»
عتاب و ملالتی نیست بر شما، خداوند پیامرزد شما و اوست ارحم الراحمین.

عصام گفت: از این اخلاق شریف آن حضرت در مقابل آن جسارت‌ها و ناسزاها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوستم داشتم به زمین فرو بروم. ناچار از مجلس حضرت بیرون آمدم و نبود نزد من شخصی محبوب‌تر از حضرت حسین و پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام.^۲

(ص ۱۸۳)

امام حسین و جود و کرامت

۱- حضرت حسین علیه السلام به عیادت اسامه بن زید رفت. اسامه تا چشمش به امام حسین افتاد گفت: وای از غم و اندوه. امام علیه السلام فرمود: برادر غم تو چیست؟ عرض کرد: قرض سنگینی که به گردن دارم و آن شصت هزار درهم است.

امام علیه السلام فرمود : من آن را می پردازم. اسامه گفت : می ترسم أجل مهلتم ندهد. فرمود: مطمئن باش که تو زنده هستی و من قرض تو را خواهم داد. راوی می گوید امام علیه السلام قبل از مرگ اسامه تمام قرض او را رد کرد.^۱

۲- مردی از صحرائشینان عرب وارد مدینه شد و سراغ بهترین شخص را از نظر جود و کرم گرفت. به داخل مسجد شد و حضرت را در حال نماز مشاهده کرد، در کنار امام علیه السلام قرار گرفت و نیاز خود را در چند بیت شعر بیان کرد. امام حسین علیه السلام از مسجد به خانه آمد و به قنبر فرمود : آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده. عرض کرد : بله چهار هزار دینار. امام علیه السلام فرمود : همه را بیاور کسی هست که از ما سزاوارتر است و به آن محتاج می باشد. حضرت حسین علیه السلام در خانه را نیمه باز کرد و پولها را به اعرابی داد و بی شک منظور آن بزرگوار از این عمل آن بود که چشم او به مرد اعرابی نیفتد و خجالت نکشد. اعرابی پولها را گرفت و گریه کرد و حضرت فرمود: مگر کم عطا کردم که چنین می کنی؟ گفت : می گریم که چگونه این دستهای پربرکت و بخشنده زیر خاک خواهد رفت.^۲

۳- مردی به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و عرض سلام کرد و سپس مشکل خود را با امام علیه السلام در میان گذاشت و بعد گفت. حسین جان از جد بزرگوارت شنیدم که فرمود اگر حاجتی داشتی از چهار شخص طلب کن، عرب شریف، مولای کریم، حامل قرآن، خوبروی؛ اما عرب شرافت یافت به جدت رسول الله صل الله علیه و

^۱ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷.

^۲ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

آله وسلم و اما کرامت که در سیره و سرشت شماست. قرآن هم که در خانه شما نازل شد، چهره خوب که از آن تو است. خودم از

(ص ۱۸۴)

رسول الله صل الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود هرگاه خواستید به چهره من نظر کنید به حسن و حسین من نظر نمایید.

امام حسین علیه السلام پس از استماع گفته‌های آن مرد فرمود: حاجت خود را بازگو، آن مرد حاجت خود را با انگشت روی خاک نوشت. امام علیه السلام فرمود: از پدرم علی علیه السلام شنیدم که فرمود ارزش هر کس به آن چیزی است که به آن اهمیت و ارزش می‌دهد و از جدم رسول خدا شنیدم که فرمود نیکی و محبت به هر کسی به اندازه درک و معرفت اوست. من سه سؤال از تو دارم که برای پاسخ صحیح هر سؤال ثلث مالم را به تو خواهم داد و اگر هر سه سؤال را دست جواب دادی تمام مال خود را به تو می‌دهم. آن مرد عرض کرد پرسید اگر توانستم که پاسخ می‌دهم والا از محضر شما خواهم آموخت چرا که تو اهل علم و شرف هستی و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

فقال الحسين عليه السلام ای الاعمال افضل؟ قال الايمان بالله و التصديق برسوله. قال : فمانجاه العبد من الهلكه؟ فقال : الثقة بالله، قال: فما يزين المرء؟ قال: علم معه الحلم، قال: فانا خطاه ذلك؟ قال: معه كرم. قال: فان اخطاه ذلك؟ قال: فقرمعه صبر، قال فان اخطاه ذلك؟ قال: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فضحك الحسين ورمى له بالصره وفيها الف دينار».

امام حسین علیه السلام فرمود : کدام عمل بهترین است؟ عرض کرد : ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا. فرمود: راه نجات از هلاکت برای بنده چیست؟ عرض کرد : اعتماد و

اتکال به خدا. امام علیه السلام پرسید چه چیز انسان را زینت می‌دهد : عرض کرد علم که همراهش حلم باشد. فرمود : اگر عالم نبود. گفت : ثروتی که همراهش کرم وجود باشد، فرمود: اگر ثروت نداشت؟ گفت : فقری که همراهش صبر باشد. فرمود : اگر صبر نداشت؛ گفت: آتشی از آسمان بیاید و او را بسوزاند. حضرت حسین علیه السلام خندید و کیسه پول را که در او هزار دینار طلا بود در اختیارش گذاشت و بعد انگشتر خود را که دو درهم قیمت داشت به او داد و بعد فرمود: هزار دینار طلا را به غرامتی خرج کن که به گردن داری و بقیه را نفقه

(ص ۱۸۵)

خانواده ات قرار بده. مرد هدایای حضرت حسین علیه السلام را گرفت و گفت : «الله اعلم
حيث يجعل رسالته»^۱

تجلی عفو در امام حسین علیه السلام

۱- امام سجاد علیه السلام می فرماید : از پدرم حضرت حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود اگر کسی از سمت راست به من ناسزا بگوید و در سمت چپ برگردد و از من عذرخواهی کند من عذر او را می پذیرم و او را عفو می کنم چرا که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برایم حدیث کرد از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم که فرمود: از حوض کوثر نیشامد کسی که عذر معذرت خواه را نمی پذیرد.^۲

^۱ - احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۴۱.

^۲ همان، ص ۴۳۰.

امام حسین و علم به شهادت

۱- چون روز ترویه شد عمر بن سعد با قشون زیادی به مکه وارد شد و از طرف یزید مأموریت داشت که اگر حسین مبارزه جنگی آغاز کند متقابلاً با حسین مبارزه کند و اگر نیرو به قدر کافی داشته باشد خود او جنگ را آغاز نماید. پس حسین علیه السلام روز ترویه از مکه بیرون شد.

حسین علیه السلام فرمود: برادرم (محمد حنفیه) می‌ترسم یزید بن معاویه به ناگاه مرا بکشد و احترام این خانه با کشته شدن من از میان برود. محمد بن حنفیه گفت: اگر از چنین پیشامدی می‌ترسی به سوی یمن یا یکی از بیابان‌های دوردست برو که از هر جهت محفوظ باشی و کسی را به تو دسترسی نباشد. فرمود: تا ببینم. چون سحر شد حسین علیه السلام کوچ کرد. خبر کوچ کردن حسین به محمد بن حنفیه رسید، آمد و زمام شتری را که حضرت سوار بر آن بود بگرفت و عرض کرد: برادر مگر وعده نفرمودی پیشنهاد مرا (ص ۱۸۶)

مورد توجه قراردهی؟ فرمود: چرا. عرض کرد: پس چرا به این شتاب بیرون می‌روی فرمود: پس از آن که از تو جدا شدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم نزد من آمد و فرمود: حسین، بیرون برو که مشیت خداوندی بر این است که تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: انا لله وانا اليه راجعون. حال که تو با این وضع بیرون می‌روی پس همراه بردن این زنان چه معنا دارد؟ فرمود: رسول خدا صل به من فرمود: مشیت خدا بر این شده

است که آنان را نیز اسیر و گرفتار ببیند. این را بگفت و با محمد خداحافظی کرد و راه افتاد.^۱

امام حسین و تواضع

امام حسین علیه السلام با مساکین و مستمندان می‌نشست و می‌گفت : خداوند اهل کبر و مستکبرین را دوست نمی‌دارد. یک روز بر چند کودک گذر کرد که مشغول خوردن یک قطعه نان بودند. بچه‌ها از امام علیه السلام خواستند با آنها هم غذا شود، امام علیه السلام در کمال لطف و مهربانی دعوت اطفال را پذیرفت و با آنها هم غذا شد. آن گاه بچه‌ها را با خود به خانه برد و آنها را از غذا سیر کرد و به آنها لباس پوشانید و سپس فرمود:

«انهم اسخى منى لانهم بذلوا جميع ما قدروا عليه و انا بذلت بعض ما اقدر عليه^۲»

این کودکان از من سخاوتمندترند، زیرا آنها هرچه داشتند بذل کردند ولی من بخشی از مال خویش را بذل نمودم.»

امام حسین و رحمت

یکی از غلامان حضرت حسین علیه السلام مرتکب لغزشی شده بود که می‌باید ادب شود. امام علیه السلام دستور داد او را تأدیب نمایند. غلام گفت: ای مولای من خداوند تبارک و

^۱ -اللهوف، ص ۷۵ و ۷۶.

^۲ -احقاق الحق، ج ۱، ص ۴۳۰.

تعالی می فرماید «والکاظمین الغیظ». امام علیه السلام فرمود: او را رها کنید که غیظ خود را فرو بردم.

(ص ۱۸۷)

غلام گفت: «والعافین عن الناس»، امام علیه السلام فرمود: تو را بخشیدم. غلام گفت: «والله یحب المحسنین» امام علیه السلام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم و بعد دستور داد که به او یک جایزه شایسته هم عنایت کنند!^۱

امام حسین و مروّت

حرّ بن یزید ریاحی علیه الرحمه با هزار نیروی نظامی خود به سپاه حضرت علیه السلام نزدیک شد و در شدت گرما در برابر امام حسین علیه السلام ایستاد. در این هنگام حضرت حسین علیه السلام ملاحظه فرمود سپاه دشمن از تشنگی سخت در عذاب است، فوراً به جوانان امر کرد: اینها را با اسب‌هایشان آب دهید تا حدی که سیراب شوند. آنها به امر امام ظروف و طشت‌ها را پر از آب کردند و سپاه حر و اسب‌هایشان را آب دادند.

علی بن طعان محاربی می گوید: من آخرین نفر از سپاه حر بودم که به آن جا رسیدم. تشنگی بر من و مرکب من بسیار غلبه کرده بود. چون حضرت سیدالشهدا علیه السلام حال عطش من و مرکب مرا ملاحظه فرمود به من امر کرد تا شتر خود را بخوابانم، شتر را

^۱ - همان، ص ۴۳۱.

آب دادم و شخص حسین علیه السلام با دست مبارک مشک آب را به دهان من گذاشت و سیرابم کرد.

امام حسین و تسلیم در برابر حق

راوی می گوید امام حسین علیه السلام به راهش ادامه داد تا هنگام ظهر در ثعلبیه فرود آمد. سر به بالین گذاشت و به خواب رفت و سپس بیدار شد و فرمود: دیدم یکی صدا می زد شما تند می روید، ولی مرگ شما تندتر به بهشت می رود. فرزندش علی علیه السلام عرض کرد: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا فرزندم، قسم به خدایی که بازگشت بندگان به

(ص ۱۸۸)

سوی اوست. عرض کرد: پدر جان اگر چنین است ما را از مرگ چه باک؟ حسین علیه السلام فرمود: فرزندم، خداوند بهترین پاداشی را که به فرزندش از پدر داده به تو عطا فرماید.

امام حسین و اخلاص در عمل

از مولای ما امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: شنیدم از پدرم که فرمود هنگامی که حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون روبه رو شد و جنگ برپا گردید، خدای تعالی مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که بال های خود را بالای سر حسین علیه السلام گشودند، سپس حضرتش را مخیر کردند که بر دشمنانش پیروز گردد و یا خداوند را ملاقات نماید و آن حضرت ملاقات خداوند را برگزید. این روایت را ابوطاهر محمد بن الحسین نرسی در کتاب معالم الدین روایت کرده است.

امام حسین و صبر

۱- امام حسین علیه السلام فرمود: هان اباهره بنی امیه ثروتم را گرفتند صبر کردم دشنام دادند و به آبرویم لطمه زدند باز تحمل کردم، به دنبال ریختن خونم بودند فرار کردم. و به خدا قسم یاد می کنم که حتماً گروهی ستمکار مرا خواهند کشت و خداوند لباس ذلتی به آنان بپوشاند که سراپایشان را فراگیرد و شمشیر برآنی بر آنان فرو آید و حتماً خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که مانند قوم سبا که زنی بر آنان حکومت می کرد و اختیار مال و جانشان را داشت ذلیل تر گردند، سپس از آن جا روانه شد.^۱

۲- حضرت وقتی که علی اکبر را به جنگ می فرستاد چنین فرمود: بارالها گواه باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت، ما هرگاه به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم، پس به فریاد صدا زد ای پسر سعد، خدا رحم تو را قطع کند همچنان که رحم مرا قطع

(ص ۱۸۹)

کردی. علی علیه السلام به جانب لشکر شد و جنگ سختی نمود و عده ای را کشت و به نزد پدرش بازگشت و عرض کرد: پدر جان تشنگی جان مرا به لب آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت ناراحتم، آیا جرعه آبی فراهم می شود. حسین علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: پسر جانم کمی هم به جنگ ادامه بده ساعتی بیش نمانده است که جدت محمد را ملاقات کنی، او با کاسه ای لبریز از آب تو را سیراب خواهد کرد، آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد. پس آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی

^۱ - اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه سید احمد فهری، ص ۸۱ و ۸۲.

نمود تا آن که منقذبن مرّه عبدی تیری به سوی او پرتاب کرد و او را از پای درآورد، صدا زد پدرم سلام بر تو، اینک جدم است که بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید هرچه زودتر نزد ما بیا. پس فریادی برآورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. حسین علیه السلام بر بالینش آمد و صورت خود بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند چه جرأتی در برابر خدا و هتک احترام پیغمبر داشتند، بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.^۱

از مردان خانواده یکی پس از دیگری به میدان می‌آمد تا آن که جمعی از آنان به دست دشمن کشته شدند. این هنگام حسین علیه السلام فریاد برآورد: ای پسر عموهای من شکیبا باشید ای خاندان من بردباری کنید که به خدا قسم از امروز به بعد هرگز خواری نخواهید دید.

امام حسین و عزت

۱- راوی گوید حسین علیه السلام برای خطبه خواندن به پا خاست. حمد و ثنای الهی را گفت و نام جدش را برد و درود بر او فرستاد، سپس فرمود: کار ما به این صورت در آمده است که می‌بینید و همانا چهره دنیا دگرگون و زشت گشته و نیکویی از آن روگردان شده است و با شتاب روگردان است و ته کاسه‌ای بیش از آن باقی نمانده است (زندگانی پست و زبونی مانند چراگاهی ناگوار)، مگر نمی‌بینید که به حق رفتار نمی‌شود و از باطل جلوگیری

^۱ - همان، ص ۱۲۴.

نمی‌گردد؟ بر مؤمن است که ملاقات خدا را به جان و دل راغب باشد که مرگ در نظر من خوشبختی است و زندگانی با مردم ستمکار ستوه آور.^۱

۲- وقتی ابوذر غفاری را عثمان تبعید می‌کند امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام علی رغم فرمان خلیفه او را مشایعت می‌کنند. امام حسین علیه السلام ابوذر را عمو خطاب می‌کند و می‌فرماید: «عموجان مبادا در مقابل فشارها و ظلمها اظهار جزع و ناتوانی کنی».^۲

۳- شب تاسوعا که برای آخرین بار به وی می‌گویند یا باید کشته شود یا تسلیم گردد، اظهار می‌دارد: «به خدا قسم هرگز نه دست ذلت به شما می‌دهم و نه مانند بردگان فرار می‌کنم، مردانه مقاومت می‌کنم تا کشته شوم».^۳

امام حسین و هدایت

روای گوید حسین علیه السلام به پای خاست و بر دسته شمشیر خود تکیه داد و با صدای بلند فریاد زد و گفت: شما را به خدا، مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری تو فرزند پیغمبری و نواده او هستی. گفت: شما را به خدا می‌دانید که جد من پیغمبر است؟ گفتند: آری، گفت: شما را به خدا می‌دانید که پدر من علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری. گفت: شما را به

^۱ همان، ص ۸۹

^۲ - شهید مطهری، حماسه حسینی، ص ۷۲.

^۳ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۳۵.

خدا می‌دانید که مادر من فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا می‌دانید جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او نخستین زنی است که اسلام آورد؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا می‌دانید که حمزه سیدالشهدا عموی پدر من است. گفتند: آری. گفت: شما را به خدا می‌دانید که جعفر همان که در بهشت پرواز می‌کند عموی من است؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا می‌دانید این عمامه رسول خدا است که پوشیده‌ام؟

(ص ۱۹۱)

گفتند: آری. شما را به خدا می‌دانید علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد و از همه دانشمندتر و از همه بردبارتر و ولی هر مرد و زن با ایمان بود؟ گفتند: آری. گفت: پس چرا ریختن خون مرا حلال کرده‌اید با این که اختیار دور کردن اشخاص از حوض کوثر به دست پدر من است و مردانی را مانند شتران رانده شده از آب کنار حوض خواهد راند و پرچم حمد به روز رستاخیز در دست اوست. گفتند: همه اینها را که گفتی می‌دانیم، ولی دست از تو نمی‌کشیم تا تشنه جان سپاری.

امام حسین و تربیت دینی (پذیرش توبه)

راوی گوید چون حسین علیه السلام سخنان فوق را فرمود حربن یزید روی به عمر بن سعد آورد و گفت: راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت: آری به خدا، جنگی که آسان‌ترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن‌ها بپرد و دست‌ها از پیکرها بیفتد. گویند پس حر از نزد عمر بن سعد گذشت و در جایی نزدیک سربازانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود.

مهاجری از اوس او را گفت: به خدا قسم که من در کار تو درمانده‌ام چه اگر از من پرسش می‌شد دلاورترین افراد اهل کوفه کیست من جز تو از دیگری نام نمی‌بردم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟ گفت: به خدا که خود را بر سر دو راهی بهشت و دوزخ می‌بینم و به خدا قسم به جز راه بهشت نخواهم رفت هرچند پاره پاره شو و پیکرم با آتش بسوزد. این بگفت و رکاب بر اسب زد و به سوی امام حسین روان گردید در حالی که دست بر سر خود گذاشته و عرض می‌کرد: خدایا به سوی تو بازگشتم توبه‌ام را بپذیر که من دل‌های دوستان تو و فرزندان دختر پیغمبر تو را لرزاندم. پس به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم من همانم که همراه تو بودم و نگذاشتم تو بازگردی و کار ار بر تو تنگ گرفتم ولی گمان نمی‌بردم که این مردم کار را با تو تا این حد خواهند رساند و من اکنون به سوی خدا بازگشته‌ام آیا توبه مرا پذیرفته می‌بینی حسین علیه السلام فرمود: آری خداوند توبه‌تو را می‌پذیرد

(ص ۱۹۲)

از اسب پیاده بشود. عرض کرد: حالی سواره بودم بهتر است تا پیاده شدن و پایان کار به پیاده شدن می‌انجامد. سپس گفت: چون من نخستین کس بودم که سر راه بر تو گرفتم اجازه بفرما تا اولین شهید راه تو باشم شاید فردای قیامت از افرادی باشم که با جدت محمد مصافحه می‌کنند. مقصود حر از اولین شهید راه حسین اولین شهید از آن دم به بعد بود و گرنه پیش از او نیز چند نفری شهید شده بودند. باری حسین علیه السلام به حرّ اجازه فرمود. حرّ عده‌ای از دلاوران و قهرمانان دشمن را کشت، سپس شربت شهادت نوشید و پیکرش را نزد حسین علیه السلام آوردند حسین علیه السلام با دست خود گرد و غبار از

صورت حر پاک می کرد و می فرمود: هم چنان که مادرت تو را حر نامید واقعاً تو آزادمردی، آزاد در دنیا و آخرت.

امام حسین و جایگاه کودکان

امام حسین علیه السلام در صحنه‌ای از عاشورا به خیمه نزدیک شد و به زینب فرمود: فرزند خردسال مرا به دست من بده تا برای آخرین بار او را ببینم، کودک را روی دست گرفت و همین که خواست او را ببوسد حمله تیری پرتاب نمود که به گلوی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید حسین علیه السلام به زینب فرمود: کودک را بگیر سپس هر دو دست را زیر گلوی کودک کاسه کرد و چون از خون پر شد به سوی آسمان پرتاب کرد. سپس فرمود: آنچه مصیبت را بر من آسان می کند این است که خداوند می بیند. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون یک قطره به روی زمین نیفتاد.^۱

۱- امام حسین علیه السلام وقتی احساس کرد مردم کوفه حریصند تا هرچه زودتر جنگ را شروع کنند و از رفتار و گفتارهای پندآمیز هرچه کمتر بهره‌مند می‌شوند به برادرش عباس فرمود: اگر بتوانی امروز اینان را از جنگ منصرف کنی بکن شاید امشب را در پیشگاه

(ص ۱۹۳)

الهی به نماز بایستیم که خدا می‌داند من نماز گزاردن و قرآن خواندن برای او را دوست می‌دارم. راوی گفت: آن شب (شب عاشورا) حسین و یارانش تا صبح ناله می‌کردند و مناجات می‌نمودند و زمزمه ناله‌شان همچون آوای بال زنبور عسل شنیده می‌شد، بعضی در

^۱ - همان، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

رکوع و بعضی در سجده و جمعی ایستاده و عده‌ای نشسته مشغول عبادت بودند. آن شب سی و دو نفر از سربازان عمرسعد که گذارشان به خیمه‌های امام حسین علیه السلام افتاد به آن حضرت ملحق شدند. آری رفتار حسین علیه السلام این چنین بود، نماز بسیار می‌خواند و دارای صفات کامله بود.

۲- به علی بن الحسین عرض شد: چرا پدر تو اولاد کمتر داشت فرمود: همین قدر که داشت شگفت آور بود زیرا پدرم در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می‌گزارد کی برای آمیزش با زنان فراغت داشت؟^۱

۳- راوی گوید: وقت نماز ظهر فرا رسید، حسین علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی دستور داد تا پیش روی آن حضرت بایستند. پس حضرت با نیمی از باقیمانده یارانش به ترتیب نماز خوف به نماز ایستاد. در این ثنا تیری به جانب حضرت پرتاب شد. پس سعید بن عبدالله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را به جان خرید و به همین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آن که از پای درآمد و بر زمین افتاد.

امام حسین و توکل

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود: به خدا قسم پس از این جنایت بیش از مقدار سوار شدن اسبی درنگ نخواهید نمود که همچون سنگ آسیاب سرگردان و مانند میله وسط آن به ناراحتی و اضطراب دچار خواهید شد، آین خبر را علی علیه السلام از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم شنیده بود و برای من نقل کرد؛ اکنون شما تدبیر

¹ - همان، ص ۱۰۵.

خود را فراهم آورید و با یاران خود مشورت کنید تا امر بر شما پوشیده نماند؛ سپس برای کشتن من اقدام کنید و مرا

(ص ۱۹۴)

مهلت ندهید؛ من بر خداوند توکل نموده‌ام که پروردگار من بر راه راست است. بارالها، باران‌های آسمان از آنان بازدار و سال‌هایی را مانند سال‌های قحطی یوسف بر آنان بفرست و جوان ثقیفی را بر آنان مسلط فرما تا ساغرهای تلخ و ناگوار مرگ را در کامشان خالی کند که اینان دعوت ما را نپذیرفتند و دست از یاری ما برداشتند و تو پروردگار مایی توکل ما فقط بر تو است و به تو روی آوردیم و بازگشت همه به سوی توست.

امام حسین و حب الله و فنای فی الله

حضرت به یارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد، برخیزید و مرگی را که چاره ای در آن نیست آماده شوید که این تیرها رسولان مرگند از دشمن به سوی شما، پس دو لشکر پاره ای از روز را با هم جنگیدند و چند حمله یکی پس از دیگری کردند تا آن که عده ای از یاران حضرت شهید شدند. راوی گوید: در این هنگام امام حسین علیه السلام دست بر محاسن می‌زد و می‌فرمود: خشم خداوند بر یهود موقعی سخت شد که فرزند برای خدا قرار دادند و غضب الهی بر نصارا هنگامی شدت یافت که خداوند را سومین خدای خود خواندند و بر طایفه مجوس آن گاه سخت خشمناک شد که آفتاب و ماه را به جای او پرستیدند و خداوند بر گروهی سخت غضبناک شده است که همه برای کشتن فرزند دختر پیغمبرشان یک زنان شده اند، به خدا قسم از خواسته‌های آنان هیچ نخواهم پذیرفت تا آن گاه که به خون خویش رنگین شوم و خدای تعالی را با این حال ملاقات کنم.

۲-راوی گوید امام حسین علیه السلام مردم را به جنگ تن به تن دعوت کرد، هر کس را که به میدانس می آمد می کشت و شعری بدین مضمون می خواند:

کشته شدن به ز زندگانی ننگین ننگ هم از آتش خدای نکوتر

حسین که به آنان حمله می کرد و مسلماً سی هزار نفر بودند همانند ملخ های پراکنده در آن بیابان پخش می شدند، سپس حسین علیه السلام به جایگاه مخصوص خود

(ص ۱۹۵)

باز می گشت و می فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله^۱.

آن حضرت فریاد زد: وای بر شما ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دینی ندارید و از روز بازپسین شما را پروایی نیست پس لا اقل در دنیای خود آزادمرد باشید اگر به گمان خود عرب نژادید به شئون نژادی خود باز گردید.

خاتمه

با چنین سنگدلی ها که از آن قوم آمد

از هوا سنگ نبارید، زهی مستنکر!

این چنین واقعه حادث و آن گاه هنوز

چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انوار!

^۱ - همان، ص ۱۳۰.

شیخ طوسی در مصباح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت من در روز عاشورایی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم، دیدم رنگ مبارک حضرت متغیر گردیده و آثار حزن و اندوه از روی شریفش ظاهر است و مانند مروارید آب از دیده‌های مبارک او می‌ریزد.^۲

اینک پس از قرن‌ها رسالت امیر شهیدان و جاری شدن خون سرور آزادگان عالم در رگ‌های شجره طیبه اسلام جاری است و هنوز ندای ملکوتی «هل من ناصر ینصرنی» آن پاره تن رسول الله صل الله علیه و آله وسلم که فرمود: «حسین منی وانا من حسین» طنین انداز همه گوش‌های باز و هوشیار آزادگان عالم است. اما استغاثه او یعنی استنصار نه برای یاورانی که نجاتش دهند بلکه یاورهایی که بیایند و کشته شوند و خود نجات یابند، زیرا قیام او از حوزه عمل بشری قابل اقتدار است که «لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه» است و می‌خواهد مردمان فرس را یاران عرشی گرداند پیامش را با خون که

(ص ۱۹۶)

ثابت‌ترین رنگ هاست می‌نویسد. به همین دلیل هر سال محرم می‌آید می‌بینیم امام حسین از نو طلوع می‌کند، از نو زنده می‌شود و یارانی را از فراز زمان و مکان به شهادت می‌طلبد تا روزی که منتقم خون پاکش با پیراهن غرقه به خون جد بزرگوارش خبر ظهور را دریابد،^۱ به کعبه درآید و مردانه و پر صلابت خود را فرزند حسین معرفی نماید و آن‌گاه سراسر عالم خاک را که ارث صالحین است به مستضعفین زمین هدیه کند و ولایت حقه الهی به صاحبان اصلی‌اش بازگردد و جهان بشریت سراسر از عدل و داد گردد.

^۲ - شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۴۶۵.

^۱ - به نقل از بیانات آقای شیخ حسین انصاریان در مرقده امام خمینی (ره) در شب قدر (بیست و یکم رمضان ۱۴۲۳).

اما آن روز نخواهد آمد مگر این که منتظران مصلح خود نیز صالح باشند و تمهیدات ظهورش را با اصلاح خود و اجتماع بشری فراهم آورند، بلکه از وراثین حقیقی آن مدینه فاضله مهدوی گردند که: «ونرید امن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»^۲

(ص ۱۹۷)

منابع:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- مفاتیح الجنان
- ۴- احقاق الحق، ج. ۱۱.
- ۵- ارشاد شیخ مفید.
- ۶- امالی شیخ صدوق.
- ۷- بحر المعارف، ج ۲، ملاصمدهمدانی.
- ۸- بحار الانوار، ج ۴۴ و ۴۵ .
- ۹- تاریخ یعقوبی.
- ۱۰- تفسیر عیاشی.

² - سوره قصص، آیه ۵.

۱۱- تفسیر نمونه.

۱۲- تفسیر نور الثقلین.

۱۳- جلاء العیون، ج. ۲.

۱۴- حماسه حسینی، ج ۱ و ۲ و ۳.

۱۵- رساله حول الرویه.

۱۶- زندگانی چهارده معصوم، حسین مظاهری.

۱۷- زیارت ناحیه مقدسه.

۱۸- سیره عملی اهل بیت، محمد کاظم ارفع.

۱۹- شرح مراتب طهارت رساله وحدت از دیدگاه عارف حکیم صمدی آملی.

۲۰- فصلنامه علمی و تخصصی انتظار، ج ۲.

(ص ۱۹۸)

۲۱- فضائل و سیره چهارده معصوم در آثار علامه حسن زاده آملی - عباس عزیزی.

۲۲- قصص قرآن سیدهاشم رسول محلاتی.

۲۳- اللهوف علی قتلی الطفوف، السید الجلیل ابن طاووس، ترجمه سید احمد فهری.

۲۴- مقتل مطهر.

۲۵- منتهی الامال.

(ص ۱۹۹)

زندگی و شخصیت امام حسین علیه السلام

هادی نگارش

(نوجوان سیزده ساله حافظ کل قرآن کریم)

مقدمه

سلام و درود بر خورشید جهان افروزی که درخشش نور او، تمام هستی را از ناسوت تا ملکوت و از ملکوت تا لاهوت فراگرفته و دیده تمام ساکنان آسمان و زمین را در مقابل عظمت خود خیره ساخته است.

سلام و درود بر آن ماه جهان تابی که همه را در برابر همت والا و اراده پولادین خویش مبهوت و شگفت زده کرده است.

سلام و درود بر انقلابی بزرگ تاریخ بشر که با قیام پرشکوهش ابر سیاه جهل و نادانی و شرک و بی دینی را که بر روی افکار پوسیده مردم سایه افکنده بود برطرف کرد و خفتگان را بیدار و غافلان را آگاه کرد و مدعیان دروغین خلافت و امامت را رسوا ساخت.

سلام و درود بر مشعل دار حریت و آزادگی که با فریاد «فکونوا احراراً فی دنیاکم» تمام ابعاد آزادی و آزادگی و همه انواع استعمار و استبداد را برای تمام نسل‌ها ترسیم نمود. و چگونه زیستن و چگونه مردن را برای همگان در تمام مقاطع تاریخ معین فرمود.

سلام بر او که بردبارتر از ایوب، مقاوم‌تر از یعقوب، قهرمان‌تر از یوسف، با شکوه‌تر از سلیمان، شجاع‌تر از موسی و مهربان‌تر از عیسی بود.

(ص ۲۰۰)

سلام بر او که مهر پیامبر صل الله علیه و آله وسلم در دل و شجاعت علی علیه السلام در کف و فریاد زهرا(س) بر سر و شکیبایی حسن علیه السلام در سینه داشت.

سلام بر او که ملکوتیان از صبرش در حیرت، جبروتیان در یاری‌اش در حسرت، انبیا در غم او گریان و اولیا در مصیبت او نالانند.

از ولادت تا امامت

امام حسین علیه السلام روز سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری - سالی که غزوه خندق رخ داد - متولد گردید و به روایتی، ولادت آن حضرت در سال سوم هجری، سوم ماه شعبان بوده است.

همین که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم از ولادت حسین آگاه شد، شتابان به خانه علی علیه السلام آمد و از اسماء فرزند خود را خواست. سپس در آغوش گرفت و او را غرق بوسه ساخت و این مراسم را درباره حسین انجام دادند:

۱- در گوش راست او اذان و در گوش چپ اش اقامه خواند.

۲- برای او نام گذاری کرد و در روایات آمده: اولین کسانی که به نام های حسن و حسن و حسین نام گذاری شدند، فرزندان علی و زهرا - سلام الله علیهما - هستند که خدا این نام ها را از مردم پوشیده نگه داشت، تا نونهالان علی و زهرا به این دو نام گذاری شدند.

۳- در روز هفتم ولادت، پیامبر دستور داد قوچ بزرگی را خریداری و برای حسین عقیقه کردند و گوشت آن را میان فقیران تقسیم نمودند.

۴- سر حسین را تراشیده و به میزان وزن آن نقره صدقه دادند که با این مراسم کمک شایسته ای به فقیران شد.

۵- در روز هفتم ولادت حسین را ختنه کردند.

۶- تعویذ حسین علیه السلام که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم برای حفظ فرزندان، آنان را با این کلمات بیمه می فرمود و این دعا را می خواند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ»

(ص ۲۰۱)

تصور بعضی از مذاهب مانند زیدیه بر آن است که امام، کسی است که با شمشیر قیام کند و اگر قیام نکند، امام نیست. لیکن از رسول خدا - صل الله علیه و آله وسلم روایت شده:

«ابنای هذانِ امامانِ قَما او قَعَدَا»

یعنی این دو فرزندم - اشاره به امام حسن و امام حسین - هر دو امامند، چه قیام کنند، چه نشسته و ساکت باشند.

این روایت ضمن تصریح به امامت حسنین علیهم السلام می‌فهماند که قیام شرط امامت نیست.

از قیام تا شهادت

چرا حسین علیه السلام قیام کرد؟ این سؤال در ذهن بسیاری از کسانی که از مقررات و ظوایف اسلامی و حقایق تاریخی بی‌اطلاعند، پیش می‌آید با توجه به این که حسین علیه السلام از قدرت بنی امیه و ضعف و زبونی مردم مطلع بود. و شناختی که از مردم کوفه داشت و تجربه کرده و دیده بود که کوفیان با پدرش علی علیه السلام و برادرش امام مجتبی علیه السلام چگونه رفتار کردند، این شناخت و آگاهی از گفته‌هایش کاملاً آشکار می‌گردد؛ چنان که فرمود: «مردم برده و بنده دنیایند، دین چرخش [لقلقه] زبان آنها است، به هر سو که نفعشان ایجاب می‌کند می‌چرخد، پس هنگام گرفتاری دین داران اندک می‌شوند». پس چرا قیام کرد؟ و مانند برادرش امام حسن علیه السلام با حکومت وقت کنار نیامد؟ در پاسخ این ایراد، اجمالاً می‌گوییم که قیام و نهضت حسین علیه السلام دارای علل و فلسفه و اسرار زیادی است که به طور اختصار به بعضی موارد آن اشاره می‌کنیم.

۱- مسئولیت دینی حسین علیه السلام

اسلام عزیز هر فرد مسلمان را در برابر حوادثی که برای مردم و جامعه‌اش پیش می‌آید، مسئول می‌داند؛ چنان که رسول گرامی اسلام فرمود:

(ص ۲۰۲)

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ: «همه شما سلطانیید و همه شما در مورد رعیت مؤاخذه می‌شوید» همه شما نسبت به هم مسئولید و حسین علیه السلام که می‌دید مسلمانان

در فقر و سختی به سر می‌برند و یزید خود را حاکم بر مردم و خلیفهٔ مسلمین قلمداد می‌کند و محرّمات الهی را مرتکب می‌شود و با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد، وظیفه و مسئولیت دینی‌اش او را وادار به قیام علیه چنین حکومت طاغی و یاغی و جباری نمود. از این رو، همه نامه‌هایی که به حسین علیه السلام نوشتند و بیعت مردم با او، عذری برای او علیه السلام باقی نمی‌گذاشت و در تاریخ مورد انتقاد واقع می‌شد.

۲- مسئولیت اجتماعی امام حسین علیه السلام

حسین علیه السلام به لحاظ موقعیت اجتماعی‌اش خود را در مقابل امت اسلامی مسئول می‌بیند، تا در مقابل ظلم و بیدادگری که از ناحیهٔ حکومت اموی بر امت وارد می‌شود به دفاع برخیزد؛ گرچه این مسئله وظیفهٔ هر فرد مسلمانی است، ولی به طور طبیعی در مورد امام حسین علیه السلام با توجه به امامت او از یک سو، انتسابش به پیامبر از سوی دیگر، تأکید بیشتری پیدا می‌کند و امام علیه السلام این مسئولیت را احساس می‌کرد و سکوت در برابر جنایت‌های یزید را جایز نمی‌شمرد. از این رو برای ایفای این مسئولیت بزرگ به پا خاست، تا آن که خود و همهٔ اهل بیتش را در این راه فدا کرد و حکم قرآن را در میان مردم اجرا کرد.

۳- اقامهٔ حجت بر امام علیه السلام

با توجه به این که نامه‌های بسیاری تا حدود دوازده هزار نامه برای حسین علیه السلام نوشتند و آمادگی خود را برای کمک با لشکر یکصد هزار نفری اعلان نمودند، آن هم از شهر کوفه که بزرگ‌ترین شهر نیرو خیز اسلامی است؛ تا آن جا که او را مسئول به حساب آوردند که اگر امامت و خلافت را نپذیرد در پیشگاه خدا با او احتجاج خواهند

کرد و معلوم است که اگر حسین علیه السلام اجابت نمی کرد، در برابر خدا و امت اسلامی مسئول بود.

(ص ۲۰۳)

۴- حفظ مقام خلافت

خلافت در اسلام، عبارت است از جانشینی رسول صل یعنی خلیفه باید نمونه رسول خدا و متصف به اوصاف و اخلاق پیامبر اسلام باشد، زیرا خلیفه حکومت اسلامی می بایست وسیله ای برای تحقق عدالت اسلامی و قضاوت علیه تخلفاتی باشد که انجام می گیرد؛ برای همین اگر خلیفه فرد شایسته ای باشد، جامعه را به صلاح و سعادت سوق می دهد و چنانچه فرد منحرفی باشد مسیر جامعه را هم به انحراف می کشاند.

حسین علیه السلام در اولین نامه ای که به مردم کوفه نوشت به این شرایط اشاره فرمود: «به جانم قسم امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند و به عدل و قسط رفتار نماید و برحسب قانون و حق مجازات کند و خود را در مسیر رضای خدا قرار دهد».

پس خلافت تنها یک سلطه ارضی نیست، بلکه خلافت نیابت از رسول خداست.

لیکن حسین می بیند که مقام جدش در اختیار فردی قرار گرفته که تمام اوقاتش را به می گساری و عیاشی و شکار و تفریح نامشروع می گذراند و جز رسیدن به شهوات نفسانی هدفی ندارد، لذا قیام کرد تا خلافت اسلامی را به جای گاه اصیلش برگرداند.

۵- احیای اهل بیت

یکی از کارهای معاویه این بود که به هر طریق ممکن می‌کوشید تا نام و یاد اهل بیت رسول الله را محو و نابود سازد و آثار و فضایل و مناقب آن را ریشه کن نماید.

حسین علیه‌السلام در کنفرانس سیاسی بزرگی که در مکه مکرمه تشکیل داد و مسلمانان سراسر کشور در آن حضور داشتند؛ مردم را از هدف شوم معاویه - که می‌خواهد موقعیت اسلامی اهل بیت را ساقط نماید - آگاه ساخت.

حسین که شنیدن سب پدر بزرگوارش در منابر، از هزار بار مردن برایش دشوارتر بود برای رسیدن به میدان جهاد و شهادت در راه خدا پر می‌کشید و لحظه شماری می‌کرد؛ پس حسین علیه‌السلام قیام کرد تا آثار نبوت و خاندان پیامبر را احیا کند و موقعیت اسلامی آنان را بازگرداند.

(ص ۲۰۴)

۶- امر به معروف و نهی از منکر

بزرگ‌ترین انگیزه قیام امام مسئله امر به معروف و نهی از منکر است که این دو، از مهم‌ترین ارکان دین است و امام در درجه اول مسئول اجرای این امر مهم اسلامی است. چنانچه در وصیت به برادرش محمد بن حنفیه اعلان فرمود: «قیام من بر مبنای تمایلات نفسانی نیست، من به منظور طغیان و فساد و تباهی و ستم خروج نمی‌کنم، بلکه انگیزه‌ام اصلاح امت جدم رسول خدا و مقصود و منظورم امر به معروف و نهی از منکر است»

چون بنی امیه این دو رکن بزرگ و مهم اسلامی را متزلزل ساخته بودند، امام حسین علیه‌السلام مکرر به این حقیقت اشاره می‌فرمود:

«مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌شود و مؤمن باید برای اجرای این مهم مشتاق دیدار پروردگارش باشد».

آری، حسین علیه‌السلام قیام کرد تا به انسان‌های زیر بار ظلم و ستم بیاموزد که چگونه می‌توانند به حقوق خود برسند و حریت و آزادی از دست رفته را باز یابند و تاریخ گویای این مطلب است که هنوز چند ماهی از شهادت حسین علیه‌السلام نگذشته بود که قیام‌ها یکی پس از دیگری شروع شد، تا حکومت اوی را ریشه کن نمود.

آری، مردم با شهادت حسین علیه‌السلام درس آزادی و آزادگی را از دانشگاه خون و شهادت کربلا آموختند و برای به دست آوردن حریت به پا خاستند.

امام حسین علیه‌السلام الگوی انسان‌های جهان

از ویژگی‌های انسانی آن گرامی آزادی و ظلم ستیزی و ستم ناپذیری بی‌نظیر اوست. او به راستی نه تنها قهرمان سازش ناپذیر در برابر ستم و شقاوت و استبداد بود، بلکه بنیان‌گذار این شیوه آزادمنشانه و انسانی است که تمامی آزادی خواهان و ستم ستیزان در مبارزه راه عدالت باید به آن قهرمان حریت و رهایی تاسی جویند. برای

(ص ۲۰۵)

نمونه، آن گرامی بود که در بحران تاخت و تاز افسار گسیخته استبداد اموی و به هنگام رویارویی قهرمانانه و تاریخ ساز خروشید که:

«نه، هرگز حسین زیر بار ذلت نخواهد رفت!» و این منشور ستم‌سوز و جاودانه را برای همگان به یادگار نهاد که:

«نه، به خدای هستی سوگند! نه ذلیلانه دست بیعت بردست تجاوزکاران خواهم نهاد و نه همانند بردگان از میدان جهاد خواهم گریخت.»

خصوصیات اخلاقی و سیره رفتاری امام حسین علیه السلام

۱- نمونه رعایت حقوق خلق خدا

او در رعایت حقوق مردم اهتمام بسیاری داشت. مردی به نام عبدالرحمان به یکی از فرزنداناش سوره حمدرا آموخت که آن حضرت به پاداش کار فرهنگی اش هزار دینار و هزار جامه و انبوهی زر و زیور و وسایل زندگی به او بخشید و در برابر شگفت زدگی معلم از این همه بزرگواری و حق شناسی و رعایت حقوق معنوی معلم فرمود:

«اینها در برابر عظمت و ارزش کار تو ناچیز است.»

۲- رسیدگی به بینوایان

در رسیدگی به بینوایان و حفظ حیثیت و کرامت آنان، به هنگام دستگیری و حل مشکلاتشان ویژگی‌هایی تحسین برانگیز داشت. او به هنگام بخشایش و تأمین نیاز نیازمندان، خود احساس شرمندگی می‌کرد و می‌کوشید تا به آن‌ها روحیه دهد و شخصیت صدمه دیده آنان را ترمیم کند و به صورتی خواسته‌هایشان را برآورد که دچار خسارت روانی و شکست معنوی و اخلاقی و اجتماعی نشوند.

۳- زدودن غم و اندوه از دل‌ها

از ویژگی‌های دیگر آن حضرت عواطف سرشار انسانی و دگر دوستی و نوع‌پروری است، به ویژه در مورد کسانی که در فراز و نشیب زندگی به غم و اندوه یا مشکلی دچار

(ص ۲۰۶)

می‌شدند، یا در بن بست قرار می‌گرفتند. آن حضرت برای ملاقات و عیادت اسامه بن زید به منزلش آمد، اما او را آشفته و پریشان خاطر دید، دل پریشانی وی را جویا شد. آهی کشید و گفت: «حقوق دیگران را به گردن دارم و بدهکارم و دوست دارم تا زنده‌ام اموال کسانی را که به عهده دارم بدهم و با داشتن دین از دنیا نروم.»

آن حضرت بلافاصله دستور داد بدهکاری او را پرداختند آن گاه او آسوده خاطر، دیده از جهان فرو بست.

۴- انفاق در آشکار و نهان

از ویژگی‌های اخلاقی‌اش انفاق خالصانه در آشکار و نهان به آشنا و بیگانه بود...

شبانگاهان مواد خوراکی و لوازم ضروری زندگی محرومان و بینوایان و یتیمان را خود به دوش می‌کشید و به در خانه آنان می‌برد. به همین جهت روز عاشورا در برخی از نقاط بدنش، آثار حمل بارهای سنگین مشاهده کردند. وقتی از حضرت سجاد علیه‌السلام دلیل آن را جویا شدند، فرمود: این‌ها آثار به دوش کشیدن صدقات و هدایای پنهانی است که پدر بزرگوارم شب‌ها به دوش می‌کشید و برای یتیمان و محرومان جامعه می‌برد.

۵- پروا از خدا

یکی دیگر از صفات برجسته‌اش، شدت خوف از خدا و درک عظمت او بود؛ به گونه‌ای که هنگام وضو ساختن برای عبادت و نماز و تقرّب به سوی پروردگار، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌گشت و اعضا و اندام‌هایش به لرزه می‌افتاد. برخی از سرشگفتی، از شدت خوف و پروای او می‌پرسیدند که می‌فرمود:

در روز قیامت تنها کسانی امنیت خواهند داشت که در دنیا از پروردگار خویش پروا داشته باشند.

۶- جوانمردی

او سببل جوانمردی و آزادگی است و جلوه‌های بارزی از این صفت ارزشمند در عاشورا از او پدیدار شد که شگفت‌انگیز است، از آن جمله:

(ص ۲۰۷)

سیراب ساختن دشمن در آن شرایط سخت بیابان، رضایت ندادن به یاری رسانی گروه جن و اجازه ندادن به کشتن ناگهانی عنصر پلیدی چون شمر، که پیش از برخورد دو سیاه در تیررس یکی از یارانش قرار گرفته بود. امام علیه السلام فرمودند:

«تیراندازی نکن که من آغاز به قتال نمی‌کنم».

تصویر امام حسین علیه السلام در آینه زیارت نامه ها

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که:

«اگر زائر امام حسین علیه السلام بداند که با زیارت عارفانه و هدف دار حسین علیه السلام

چه نسیم شادمانی بر قلب‌های مصفای پیامبر و علی و فاطمه و حسن و امامان نور و

شهیدان پرارزشی در دنیا و آخرت برای او خواهد بود، دوست می‌داشت که نه تنها حسین

را زیارت کند، بلکه همیشه کنار قبر شریف او برای زیارت منزل گزیند.»

و باز فرمودند: «پاداش زیارت عارفانه حسین، با پاداش حج پذیرفته شده با پیامبر برابری

می‌کند.»

همه پیامبران خدا شهادتگاه حسین علیه السلام را پیش از شهادت و دفن پیکر مطهرش زیارت کرده‌اند.

در روایت است: «تمامی پیامبران کربلا را زیارت نموده و یا بدان جا سیر داده شده‌اند» همان گونه که پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند: مرا به نقطه‌ای سیر دادند که نامش کربلا بود. در زیارت آن گرامی است که او را: وارث پیام آوران بزرگ خدا می‌خوانیم و نام برخی از پیامبران را که حسین وارث آن‌ها است، به صراحت می‌بریم. شرایط و ویژگی‌های او با برخی دیگر از پیامبران همچون یحیی و ایوب به گونه‌ای است که می‌توان به جای نام حسین، نام آنان را خواند؛ برای نمونه:

(ص 208)

در درود بر ایوب شکیبا و یحیی مظلوم، می‌توان حسین را قصد کرد چرا که شکیبایی او در برابر آن آزمایش بزرگ تاریخی و نیز مظلومیت شهادت‌مندانه او در برابر بارگاه ظلم اموی نه تنها کمتر از شکیبایی ایوب پیامبر و یحیی نبود، بلکه بسیار با شکوه‌تر بود. وهم چنین خداوند در میان جهانیان به نوح درود فرستاد که: «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ»؛ چرا که نجات مردم از طوفان به خاطر او بود.

به حسین نیز درود باد که نجات همه بشریت از آتش دوزخ به برکت وجود اوست.

در زیارت حسین علیه السلام می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلٰی یَعْقُوبَ الذِّی رَدَّاللَّهُ الِیْهِ بَصْرَهُ بِرَحْمَتِهِ»

سلام بر یعقوب پیامبر که خداوند به رحمت خویش نور دیدگانش را به او باز گردانید.

در این درود و سلام می‌توانی یعقوب پیامبر را نیت کنی که پدر دوازده پسر بود و هنگامی که آنان را فرا خواند در کمال صحت و سلامت در برابرش ایستادند و گفتند : پدرجان «یکی از ما را گرگ خورده است»

واز این رخداد و خبر دردناک کمرش خم و نور چشمانش را از دست داد. و نیز می‌توانی یعقوب کربلا، حسین را قصد کنی که پدر پسری بود که ندایش را از شهادتگاه شنید.

«پدرجان آخرین سلام مرا پذیرا باش که اینک لحظات جدایی است»

می‌توانی یعقوب پیامبر را نیت کنی که پیراهن آلوده به خون فرزندش را که - سالم بود - نگریست و گفت: «گویا گرگ پرمهری بوده که پسر را خورده و پیراهن او را پاره نکرده است.»

یا یعقوب کربلا را نیت کنی که فرزند قهرمانش را با پیکری به خون آغشته نگریست که نه جایی از بدن سلام بود و نه پیراهن.

(ص ۲۰۹)

غیرتمندی و عزت نفس امام

یکی از صفات برجسته انسانی، غیرتمندی است. غیرتمندی به خود و خاندان و یارانش.

در روز جاودانه عاشورا هنگامی که آن حضرت بر اثر شدت زخم‌ها توان نشستن بر فراز مرکب و ادامه دفاع را از دست داد، به طرف راست چهره مقدسش بر روی خاک افتاد. همان ویژگی غیرتمندی و عزت نفسش به او اجازه آرمیدن بر روی خاک و شنیدن

شماست دشمن را نداد به همین جهت با زحمت بسیار به پا خاست و این بار بر روی پای خویش به دفاع از حق برخاست.

پس از چندی، شدت صدمه های وارده قدرت ایستادن را نیز از او سلب کرد. به ناچار در وسط میدان نبرد نشست؛ در حالی که حلقه محاصره بر او تنگ تر می شد. شجاعانه به دفاع از حق ادامه داد. این مرحله نیز با شدت یافتن زخم ها و ادامه خونریزی غیرممکن شد و پیشوای غیرت مندان عالم در واپسین لحظات شهادت قرار گرفت، اما شگفتا! در آن لحظات نیز به رحمت به پا می خاست و بر خاک می افتاد، تا دشمن کار او را تمام شده نیابد و جرأت جسارت و شماست نیابد.

غیرتمندی و غیرتورزی او در مقابل خاندانش نیز درس آموز و شنیدنی است. او تمام تلاش خویش را برای تدابیر دفاعی به کار گرفت و با حفر خندق بر اطراف خیمه ها با افروختن آتش های شعله ور و پرشراره در درون خندق و با فراخواندن پیاپی دشمن؛ «اقصدونی بِنَفْسٍ وَاَتْرَكُوا حَرَمِيَّ».

شما با من در پیکارید نه با خاندانم، پس به خیمه ها نزدیک نشوید و این غیرتمندی به جایی رسید که با شنیدن خبر هجوم به خیمه ها با همان حالت عطش برای دفاع از خیمه ها شتافت.

نتیجه

حسین علیه السلام همان گونه که فرمان یافته بود، با همه وجود قهرمانانه ایستاد و به گوش عصرها و نسل ها رساند و یک تنه بار سنگین مشکلات و درد و رنج دفاع از حق و

پیکار در راه عدل را به جان خرید. کوتاه سخن این که خود پیامبر فرمودند؛ «حسین مَنّی و اَنَا مِنْ حَسین».

و ما به همان بیان ظریف بسنده می کنیم، چرا که در بردارنده هزاران راز و نکته و پیام است و از امام حسین علیه السلام پیشوای بزرگی که نه تنها نسبت به شایستگان پرمهر است، بلکه به گناه کاران نیز مهربان است تا آنان را هدایت و نجات بخشد و قلب مقدسش برای همه انسانیت می تپد، می خواهیم تا نظر لطف و مرحمتی نیز بر ما افکند و در صحرای محشر شفیع ما گردد.

باشد که ما نیز از خوبان درگاه آن بزرگوار باشیم و همیشه در راه ایشان قدم برداریم.

منابع:

۱- الخصائص الحسينیه با ترجمه فارسی ویژگی های امام حسین علیه السلام نوشته آیه الله حاج شیخ جعفر شوشتری و ترجمه علیرضا کریمی اصفهانی.

۲- تاریخ طبری.

۳- بحار الانوار.

۴- مناقب.

۷- آیه الله محمد علی عالمی، حسین علیه السلام نفس مطمئنه.

۸- حیات الحسین.

۹- همان، ج ۳، ص ۹۸.

جایگاه اهل بیت علیهم السلام در قرآن و سنت نبوی صل

عبدالله علانی نیا (از برادران اهل سنت)

در مسلخ عشق جز نیکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آن که او را نکشند

به میمنت برگزاری همایش سراسر امام حسین علیه السلام به خود جسارت دادم، مقداری از

کوتاهی نمودن جامعه مسلمانان در مورد ترویج دین اسلام، اهم آن را بیان دارم. بی تردید

در اثر نبودن اتحاد و اتفاق که منتج عدم رعایت امر پروردگار است که فرمود :

«وشاورهم فی الأمر» به کار نگرفتن تدبیر و مشاوره در حل مشکلات و معضلات عام

و خاص و بی تفاوتی در انجام مسئولیت به سفارش نبی اکرم صل الله علیه و آله وسلم

کلکم را و کلکم مسئول عن رعیت» بوده که می بایست هر فردی به مقدار توان خود در

مقابل هرگونه پیش آمدی عهده دار باشد.

چه بسا در زمان «عُرَّةُ بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا» گاهی که اسلام با ما فاصله

گرفت، گروهی از دشمنان دین خدا به تفرقه اندازی و جدایی میان مسلمانان شروع نمودند

آنان از اقشاری بودند که بدون توجه نمودن به وحدت اسلامی در اصول دین و توحید

یک مسیر خاصی را برای خود انتخاب کرده و تنها آن را بر حق دانسته و با افکار و نیت

های تحجری زمزمه فراوانی را در جامعه راه انداختند و جز هوادارانش همه را گمراه

دانسته و دیگران را نفرین کردند و با پول و سرمایه هنگفت، دست‌های پنهانی و ناشناخته‌ای را در راه منازعه و مجادله، وحدت مسلمانان را به بغض و کینه تبدیل کردند و برای رسیدن به اهداف شوم خود تصمیم گرفتند، به کارهایی دست بزنند که باعث ضعف و نابودی اسلام گردد و کلید تعالی و رمز مؤفقیت جامعه را که در حکم «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» است، با انواع مکر و خدعه از بین برند، تا جایی که قرآن که قانون خدا و انجام دستورات و احکام آن برای پیشرفت امور مادی و معنوی جامعه واجب و عمل و به کارگیری آن دل مرده را زنده می‌کند، با عملی که آنان انجام دادند، تنها به عنوان تبرک و تیمن برای مرده قرائت می‌شد و از نظر آنان کسانی مسلمانان واقعی‌اند که در گوشهٔ مساجد بنشینند و در هیچ کار و امری دخالت نکنند، تا جایی در به کاراندازی این هدف منافقانه، موفق شدند همه ادارات و مراکزی که جواب‌گوی مسائل دینی و اجتماعی بود - که یکی از آنها بیت المال است - را از بین ببرند.

رهبران لایق اسلامی را از رأس حکومت برداشتند؛ و حال آن که اهل بیت رسول الله گل سرسبد آفرینش‌اند و که حب آنها بر هر فرد مسلمان شیعه و سنی واجب و بزرگ‌ترین افتخار مقلدان، مجتهدان اربعهٔ اهل سنت، طریقین قادری و نقشبندی و اساس اجازه نامهٔ علوم معقول و منقول روحانیت آنها انتساب به اهل بیت و در صدر آن حضرت علی علیه السلام است.

بی‌مناسبت نیست به عنوان پندگیری با سه بیت شعر از مجتهد آگاه و دانشمند حضرت امام شافعی صل عیب و منقصت اقشار مسلمانان رایان نمایم که صحت مثل «از ماست که بر ماست» عقوبت اهانت و توهین از جانب ما مسلمانان در مورد هم دیگر را افشا می‌کند:

نُعِيبُ زَمَانَنَا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَمَا لِيْزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَا نَا

وَتَهْجُواذَا الزَّمانَ بغيرِ ذَنْبٍ وَلَوْ نَطَقَ الزَّمانُ لَنَا هَجَانَا

وَلَيْسَ الذَّنْبُ يَأْكُلُ لَحْمَ ذَنْبٍ وَيَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عَيَانَا

- ما روزگار را بد می‌گوییم، در حالی که روزگار نقصی ندارد و آنچه باشد از ما است.

- بدون گناه او را بد می‌گوییم، اگر او به سخن می‌آمد به ما حمله می‌کرد.

- گرگ که جاندار وحشی است گوشت گرگ دیگری را نمی‌خورد، ولی آشکارا گروهی از ما گروه دیگری را می‌خورد.

پس جا دارد ما همه مخالفان دین و تفرقه اندازان را به جای نفرین ناسزاگویی تذکر دهیم، تا آگاه باشند طبق دستور کتاب های الهی مفهوم کلمه انسان (آدمی زاد) پیش از هر چیز، مکلف به ایجادِ علاقه و ارتباط و محبت و مودت با هم باشند. به روایت کتاب مرصاد العباد مصداق انسان و انسانیت را در محتوای «سُمِّيَ الْإِنْسَانُ إِنْسَانًا لِأَنَّهُ أُنِيسٌ مَّصَدِّقٌ» انس گیری و الفت بوده است.^۱

همین موجب می‌شود هر کسی گویاترین پندار نیک و آسان‌ترین کردار- که گفتار نیک است- را سرلوحه عمل خویش قرار دهد. ادامه این راه، نسل‌های آینده را از هرگونه حسادت و کینه و ناسزاگویی و فسادکاری منع نموده و به جای خسران گیری در آیه: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» با ایمان کامل به وحدانیت پروردگار و اعتقاد صحیح به معاد و نبوت،

^۱ شیخ نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۵۸.

جامعه را به گفتار و پندار نیک، تا صبر و مقاومت همیشگی سفارش می کند، به قول مولانا:

نبینی روی دل تا روی دل با این و آن بینی

نیابی خویش را تا خویشان را در میان بینی

سرروی طمع تا در متاع این و آن داری

مراد خویش را دائم به دست این و آن بینی

مکدر می نماید صورت از آینه رنگین

دل خود صاف کن تا صافی اهل جهان بینی

سال ۱۳۸۱ که به فرموده مقام معظم رهبری، به سال عزت و افتخار حسینی نام گذاری شده، با اعتقاد به این که فداکاری آن بزرگوار در راه ابقا و ترویج دین و آیین

(ص ۲۱۶)

محمدی بر کسی پوشیده نبود و نیست. علاوه بر این آشنایی بیشتر با رفعت و شخصیت امام حسین علیه السلام موجب نوعی معارفه تقبیح هرگونه انحرافها و غلو در عقاید بوده است. به امید این که همه مسلمانان - اعم از شیعه و اهل سنت - از برگزاری این همایشها با توسل به عشق و علاقه اهل بیت اتفاق و وحدت را تحکیم سازند.

در آغاز، مناسب است به بعضی از اشعار صادقانه امام شافعی اشاره کنم:

يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِّنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

-ای اهل بیت پیامبر صل الله علیه و آله وسلم برابر حکم قرآن، محبت شما بر همه واجب است.

-برای نشان فضیلت تان کافی است کسی که به شما درود نفرستد، نمازش صحیح نیست.

إِذَا فِي مَجْلَسٍ نَذَرَ عَلِيًّا وَ سَبْطِيَّةَ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةَ

يَقَالُ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمُ هَذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

بَرَأْتُ إِلَى الْمَهَيِّمِينَ مِنْ أَنَسِ يَرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ

-در هر جا از امام علی علیه السلام و حسن و حسین و فاطمه - رضی الله عنهم بحث کنیم،

-می گویند: ای مردم از ایشان دوری کنید، این گفتار از گفتار رافضی است.

-به خدا پناه می برم از کسانی که دوستی اهل بیت را رافضی می دانند.

قَالُوا تَرَفَّضْتَ قُلْتُ كَلَّا مَا الرِّفْضُ دِينِي وَ لَا اِعْتِقَادِي

لَكِنْ تَوَلَّيْتُ غَيْرَ شَكِّ خَيْرِ إِمَامٍ وَ خَيْرِ هَادِي

إِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رِفْضًا فَإِنَّ رِفْضِي إِلَى الْعِبَادِ

-به من گفتند تو رافضی شده ای، گفتم خیر به رافضی اعتقاد ندارم.

-ولی با عقیده ای ثابت و بدون شک بهترین هادی و پیشوا را اختیار کرده ام.

-اگر دوست داشتن رهبر و پیشوا رافضی گری است، پیش مردم اعلام می کنم رافضیم.

يَارَا كِبَاقِفَ بِالْمَحْصَبِ مِنْ مَنَىٰ وَاهْتِفَ بِقَاعِدِ حَنِيفِهَا وَالنَّاهِضِ
سِحْرًا إِذَا فَاضَ الْجَجِيجُ إِلَىٰ مَنَىٰ فَيُضًا كَمُلْتَمَّ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ
إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضٌ

-ای سوارکار در مکان محصب از منی توقف کن بر کسانی که در دامنه منی نشسته و یا در حال حرکتند. فریاد بزنی اگر محبت آل محمد رفض محسوب می شود، پس جن و انس همه شاهد باشند که من رافضی هستم.

آری، امام شافعی به اهل بیت عشق می ورزید و به طور قطع عقیده هر مؤمن خیراندیش و مسلمان واقعی چیزی غیر از این نیست، افزون بر این که امام شافعی تمام یاران رسول خدا به خصوص خلفای راشدین - رضی الله عنهم - را منبع نور و مصدر هدایت می داند و در جملات بلیغ که بیانگر اعتقاد و اندیشه والایش می باشد بیان می کند. از خداوند می خواهم این قلم را یاری فرموده تا دور از هر گونه تعصبات در بیان روایات مختلف از جبهه گیری ها و جناح بندی های گمراه کننده محفوظ بمانم. با این که پیمودن این راه از توانایی قلم و طاقت نویسندگان نبوده و نمی باشد. لیکن در اجرای حدیث «رَدَّ الْكَلَامَ كَرَّةَ السَّلَامِ» واجب است در پاسخ و اجابت به دعوت این اقیانوس بی انتها.

به خاطر خسته نمودن افکار شریف خوانندگان و تسریع تفهیم بیانات شمه کوتاه و قاصر در «مَثَلِ أَوْلَى الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ» به حد و توانایی در جای گاه اهل بیت - رضی الله عنهم - قلم فرسایی نموده و این حقیقت را یافتم سرچشمه جایگاه اهل بیت - رضی الله عنهم - از آیات قرآن و احادیث متواتر متفق همه مسلمانان - اعم از تشیع و تسنن - بوده

و با الفاظ مختلف و مکرر از پیامبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم نقل شده، خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» همانا پروردگار می خواهد ناپاکی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاکیزه گرداند.

(ص ۲۱۸)

ابتدا این آیه خطاب به جمع مؤنث است. سپس آن را ترک فرموده و به ضمیر «کم» جماعت مذکر را خطاب فرموده، تا برای تغلیب شامل زنان خانه پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم و عموم مردان اقاربش گردد. پس اولی آن است که گفته شود، اهل بیت عبارت از همه زنان و فرزندان پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و حضرت علی علیه السلام به واسطه معاشرتش با حضرت فاطمه (س) می باشد.^۱

از ترمذی صل الله علیه و آله وسلم روایت شده، آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ» در منزل ام سلمه نازل شد.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم فاطمه، حسن و حسین - رضی الله عنهم را ندا داد و با عباى خود آنها را پوشاند و حضرت علی (رضی الله) را هم در پشت آنها قرار داد و بعد از پوشاندن همه فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لَأِ أَهْلِ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ، پروردگار این گروه خانواده من را از ناپاکی محفوظ و آنان را پاکیزه نگه دار»^۲

^۱ - فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۱۰

^۲ - تاج الاصول، ج ۳، ص ۳۴۸.

از حضرت علی علیه السلام روایت است: پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم دست حسن و حسین را گرفت و فرمود:

مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ «هر کس من و این دو فرزند و مادرشان را دوست داشته باشد، روز قیامت با من و هم پایه من است».

از زیدابن ارقم رضی روایت است: پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به علی، فاطمه، حسن و حسین - رضی الله عنهم - خطاب کرد و فرمود:

«أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ خَارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ؛ من دشمن آنهایم که با شما دشمن هستند و دوست کسانی هستم که با شما دوست اند»^۳.

خداوند در آیه ۲۳ سوره شوری به پیامبر می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» بگو من از شما برای رسالتم مزد نمی خواهم، مگر دوستی با خویشاوندان.

(ص ۲۱۹)

صاحب کشف از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نقل کرده که درباره اهل بیت و دوست داشتن آنها به قرار زیر نویدهایی فرمود:

دوستان آل محمد صل الله علیه و آله وسلم هرگاه فوت کنند، شهیدند. گناه آنها بخشودنی، توبه شان قبول است. ملک الموت به ایشان مژده بهشت می دهد. و کسانی که در حال کینه و دشمنی با آل محمد صل فوت کنند، با کفر می روند و روز آخرت این نوشته در رخسار آنها نمایان است: «آيسٍ مِّنْ رَّحْمَةِ اللَّهِ از رحم خدا محرومند».

^۳ - همان، ص ۳۵۰.

بنا به دلایل متعددی که در مورد امت و محبت پیامبر نازل شده، بر همه امت محبت اهل بیت همانند دوستی و محبت پیامبر لازم و واجب است : «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ»^۱

ای محمد! بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا پروردگار هم شما را دوست داشته باشد.

«وَاتَّبِعُونِي لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» از او پیروی کنید، تا پروردگار هم شما را دوست داشته باشد.

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»^۲ پس بترسانید آنان را که از فرمان خدا سرپیچی می کنند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۳ ؛ همانا آنچه برای شما نیکوست، اقتدا نیکو کردن به رسول خداست.

دلیل دیگر، عبارت است از قراردادن دعای رتبه و بزرگی برای اهل بیت در تشهد نمازها به گفتن: «اللَّهُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ» که این احترام غیر از آنان، برای دیگری مقرر نشده و برای اهل نظر و دقت جای سؤال است که بگویند: علت نام گذاری دختر پیامبر صل الله علیه و آله وسلم به فاطمه چه بوده است؟ جواب: این که ریشه

^۱ -سوره آل عمران، آیه ۳۱.

^۲ - سوره نور ، آیه ۶۴.

^۳ - سوره احزاب، آیه ۲۱.

فاطمه از «فطم» به معنای قطع است. برابر روایت دیلمی رضی الله علیه پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَنَا سَمَّيْتُ ابْنَتِي بِفَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَطَمَهَا وَ مُحِبِّهَا عَنِ النَّارِ؛ نام دخترم را به این علت فاطمه گذاشتم، چون خداوند او و دو فرزندش را - حسنین رضی الله علیه - و دوست داران فاطمه را از آتش و عذاب دور ساخته است». زمانی که آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَاعَةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، گفتند: یا رسول الله، نزدیکانت چه کسانی هستند که محبت آنان بر ما واجب است؟ در جواب فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آنها حسن و حسین (رضی الله عنهم) «بَعْضُهُمْ نِفَاقٌ وَ حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ؛ کینه با آنان نفاق و دوستی آنها ایمان است.

و در روایتی می فرماید:

تا درود و سلام بر آن خانواده نفرستید، نباید منتظر اجابت دعا باشید. اگر منصفانه مسئله را بنگرید، حدیث صحیح و متواتر «أَنْتِي تَارِكٌ فِيكُمْ الْأَثْقَلَيْنِ» برای مودت و دوستی اهل بیت کافی است و دیگر، جای نزاع و تفرقه باقی نیست.

بنابراین همه قراین نشان می دهد که محبت و دوست داشتن آل محمد صل الله علیه و آله وسلم بر همه مسلمانان واجب بوده و: «أَلِي مَا لَا يَتَنَاهَى» می باشد و مخالفان آن به اتفاق مسلمانان شیعه و اهل سنت منافق و از رحم پروردگار محروم اند. از یزید ابن حبان رضی الله علیه روایت است: روزی در غدیر غم پیامبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم به پاخاست، خدا را سپاس نمود و حاضران را این چنین وعظ داد و فرمود:

«أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ فَأَنِذِرْكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ عِبَادَهُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَنَّ لَكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ عِبَادَهُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَنَّ لَكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ عِبَادَهُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَنَّ لَكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ عِبَادَهُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

ای مردم بیدار باشید من هم مانند شما انسانم، احتمال هست از طرف پروردگارم فرمان مرگ برایم صادر شود. من دو چیز بزرگ و سنگینی برایتان می‌گذارم؛ اول، کتاب خدا قرآن مجید که هدایت و روشنایی در آن نمایان است. پس به خاطر اقتدا

(ص ۲۲۱)

نمودن آن را به دست گیرید. دوم، اهل بیت، یعنی خانواده من است که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا در حوض بر من وارد شوند.»^۱

هرآنچه در کتب احادیث و تفاسیر عامه و خاصه مسلمانان اهل تسنن و تشیع تحقیق و بررسی شود، در مسئله حدیث ثقلین راجع به قرآن و عترت اختلافی نبوده و نیست. پس در باب یادآوری به اتفاق و وحدت فرد به فرد امت اسلامی، شایسته است با مژده‌گیری از پیام این دو بیت عارفانه که می‌فرماید:

تا در مقام صدق و صفا پا گذاشتیم پای بر فرق عالم بالا گذاشتیم

ما بندگان در گه عشقیم زان سبب دستی به تاج مهر و ثریا گذاشتیم

این تذکر امام راحل صل الله علیه و آله وسلم را فراموش نکنیم که در وصیت‌نامه مندرج است، می‌فرماید: خودخواهان و طاغوتیان قرآن کریم را وسیله کردند برای حکومت‌های ضد قرآنی و اقامه جور و فساد و توجیه ستمگران و معاندان حق تعالی و این کتاب

^۱ - تاج الاصول، ج ۳، ص ۳۴۸.

سرنوشت ساز نقشی جز در گورستان‌ها و مجالس مردگان نداشت و اخلال‌گران و فسادکاران نفاق را تا جایی کردند که در این عصر انقلاب اسلامی از وحشت اجابت این دعوت به ندای: «اتَّحِدُوا اتَّحِدُوا يَا لِّلْمُسْلِمِينَ» بنیان‌گذار جمهوری اسلامی - رحمه الله -، بازار آشوب را داغ‌تر کرده و مشغول انواع توطئه‌چینی‌ها و اختلاف‌سازی میان مسلمانان بوده که شناخت آنان برای هر فردی با ایمان لازم است، تا با قدرت اتفاق و اتحاد بلا را بخ خود آنان برگرداند. به قول عارفان:

چون بد آید هر چه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

آتش از گرمی فتد نور از فروغ فلسفه باطل شود منطق دروغ

کور گردد عقل و چشم کنجکاو بشکند گردونه ای را شاخ گاو

مناقب امام حسین علیه السلام را با این بیت آغاز می‌کنم

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست

(ص ۲۲۲)

نامش حضرت حسین علیه السلام فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا - رضی الله عنهما و کنیه اش ابوعبدالله بود. او دومین فرزند پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم، یکی از آل عبا است. برابر دو روایت که در تاج الاصول جلد ۳ ص ۳۵۶ مندرج است، وی در چهارم ماه شعبان سال چهارم هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۶۱ هجری در سال ۵۷ سالگی در کربلا به شهادت رسید. در حالی که تشنه لب در برابر مصائب الهی شکیبایی

می‌نمود. از ابی سعید روایت است که پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنه؛ حسن و حسین از نظر رفعت، شکوه و زیبایی از همه بهشتیان بهترند».

از براء رضی روایت است پیامبر صل الله علیه و آله وسلم به حسن و حسین نگاه کرد و فرمود: «اللهم انی احببهما؛ پروردگارا! من این دو را دوست دارم، تو هم آنان را دوست دار». روایت است از یعلی ابن مرّه که رسول خدا فرمود: ایه نوشته نشده فراموش نشود حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی که حسین را دوست داشته باشد، حسین نوه‌ای از نوه‌های من است».

از سلمی - رضی الله عنها- روایت است : ام سلمه را دیدم می‌گریست به او گفتم : علت گریستن تو چیست؟ گفت : پیامبر صل الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم، سر و رویش گل آلود بود، به او عرض کردم: چه چیزی برایت پیش آمده، ای فرستاده خدا! در جواب فرمود: این ساعت، شاهد شهادت حسینم بودم، همین باعث شده غم و تأسف بزرگ به من روی آورد، در اثر کشته شدن حسین رضی و پراکندگی خانواده او رضی .

از ابن عباس رضی روایت است که پیامبر صل الله علیه و آله وسلم حسین را بر دوش داشت، مردی به او گفت: جوان بر بهترین مرکب سوار شده‌ای، پیامبر صل الله علیه و آله وسلم فرمود: او هم بهترین سوار است.^۱

^۱ - تاج الاصول، ج ۳، ص ۳۵۸ - ۳۶۰.

روزی رسول اکرم صل الله علیه و آله وسلم نماز می خواند حسن و حسین - رضی الله عنهما - آمدند و بر پشت آن حضرت سوار شدند، بعد از این که نماز تمام شد، رسول خدا آن دو را گرفت و به دامن

(ص ۲۲۳)

خویش نهاد و آنها را بوسید، جمعی گفتند : ای رسول خدا! آن دو را دوست می داری، حضرت در جواب فرمود: چرا دوست نداشته باشم که آنها دو ریحانه من هستند. فرزندان آن حضرت، شش پسر و سه دختر بود. بخشش و بزرگ منشی آن بزرگوار در حد شمارش خارج از بیان بود. لیکن برای نشان دادن انعام و اکرامش بیان این اندرز برای عاقلان کافی است که فرمود : گاهی دنیا، دارایی های خود را در اختیار تو می گذارد. تو این دارایی ها را پیش از آنکه از دست برود، بر مردم ببخش و مطمئن باش اگر دارایی و توانایی مالی به تو روی آورده باشد، با بخشش از بین نخواهد رفت و اگر از تو روی گردان شده باشد، بخل ورزیدن نیز نمی تواند آن را برای تو نگاه دارد.

مهربانی

هنگامی که می خواستند جسد مطهرشان را به خاک بسپارند متوجه آثار زخم بر دوش ایشان شدند و علت آن را از امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند. ایشان در جواب فرمودند: پدرم پیوسته برای مستمندان و یتیمان غذا تهیه می کردند و خود ایشان آن را بر دوش می کشید.

تواضع

حضرت تا جایی فروتن بود، که از کنار عده‌ای بی نوا گذشت، بر سکویی نشسته و به خوردن غذا مشغول بودند از حضرت تقاضا کردند که بنشیند و در غذا خوردن با آنها شرکت جوید. بی‌درنگ خواسته آنان را اجابت کرد و فرمودند : خدا خود پسندان را دوست ندارد. پس از پایان یافتن غذا این عده را به منزل خود دعوت کرد و به همسر خود فرمودند: هرچه در خانه اندوخته داریم، به این بی‌نوایان ببخشید.

بردباری

بردباری آن عالی مقام، تا جایی بود که یکی از خدمت کارانش مرتکب کار زشتی شد که باید کیفر می‌دید. امام دستور فرمود: به او تازیانه زده شود. وی عرض کرد: سرور (ص ۲۲۴)

گرامی خدا فرموده: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ» آنان که خشم خود را فرو برند؛ حضرت فرمود او را رها کنید. خدمتکار بلافاصله ادامه آیه را تلاوت کرد «وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ» کسانی‌اند که مردم را مورد عفو قرار می‌دهند.

ظلم ستیزی

ظلم ستیزی آن حضرت تا جایی بود ه از بیعت با یزید سرباز زد و این جنایت کار باده خور، کفرپیشه، ملحد و مسخره کننده دین که هم بازی میمون‌ها و سگ‌ها بود را شایسته فرمانروایی بر مسلمین نشناخت و به مروان بن حکم فرمود:

اگر فردی چون یزید فرمانده مسلمین گردد و امت اسلامی به چنین مرد پلیدی گرفتار شود، باید برای آینده اسلام اندوهگین بود. برای آن حضرت، وحشت و هراس از مرگ معنا نداشت و می‌فرمود: «مَوْتُ فِي عَزِّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ؛ مرگ با عزت پراج تر از

زندگی با خواری است». هم‌چنین با آغوش گشوده به سوی مرگ می‌رفت و فرزندان و خاندان و یارانش را همراه خود می‌برد، تا از دین جدش پاسداری کند و با بخشندگی و گذشت جان خویش را در طبق اخلاص نهاده و ندا می‌دهد: «إِنَّ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِي فَيَا سُيُوفُ خُذِينِي؛ اگر دین محمد جز به کشته شدن من با برجا نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا در یابید.

شجاعت

درباره شجاعت این قهرمان مبارز چه می‌توان گفت : آیا در میان دلیران و جنگ‌آوران بزرگ کسی را دلیرتر از آن بزرگوار می‌شناسید. بعضی راویان گفته‌اند : به خدا سوگند! هیچ انسانی را چون او ندیدم که یاران و خویشاوندان و برادرانش به شهادت رسیده بودند، امام او با قلبی محکم، روحی قوی و شجاعتی کم‌نظیر به نبرد ادامه می‌داد، او بود که در برابر پرتاب نیزه‌ها و چکاچک شمشیرها و ضربه خنجرها ایستادگی کرد، تا به

(ص ۲۲۵)

آن جا که بر لباس شریف حضرتش صد و بیست نیزه دیده می‌شد و بر جسد مطهرش سی و سه تیر و سی و چهار زخم شمشیر وجود داشت و خاندان آن حضرت - اعم از فرزندان، برادران، برادرزادگان و عموزادگان - را از نظر وفا به عهد باید برگزیدگان زمین دانست. آنان هرگز از پیشوای خود جدا نشدند. هنگامی که آنان را گرد آورد به ایشان فرمود : شما می‌توانید بروید. یک صدا فریاد بر آوردند. ما هرگز از شما جدا نخواهیم شد. آیا سزاوار است که ما زنده بمانیم و شما کشته شوید.

دربرپایی مراسم سوگواری سالار شهیدان اندرزهای زیادی است : یکی از این که هر امتی به زندگانی بزرگان خود توجه دارد، تاریخ زندگانی آنان را ثبت می کند و از رویدادهای زندگی شان درس می گیرد. خواه این بزرگان در یکی از زمینه های دینی برجسته باشند و یا در یکی از امور دنیایی. اما امام حسین علیه السلام پسر دختر پیامبر اسلام شاخه گل خوشبوی او، فرزند امیر المؤمنین رضی، بزرگ شده خاندان نبوت، رادمردی است که روح ممتاز داشته و از راز شرافت خانوادگی نیز برخوردار بوده است.

او مرکز همه فضایل اخلاقی و اعمال پسندیده، همت بلند، شجاعت فوق العاده و بخشندگی بی حد است. وی در راه هدفی بسیار برجسته، با انگیزه پاک قیام نموده و حرکتی را آغاز کرده که نه قبل از او و نه بعد از او هیچ کس جای او را نتواند گرفت. جان و مال و خاندان خود را در راه زنده ماندن اسلام و رسوا کردن منافقین فدا کرد. مرگ با عزو شرف را از خواری و ظلم پذیری برتر دانست و شهادت را در برابر فرمانبرداری از پست فطرتان برگزید. عزت نفس، دلیری، ظلم ستیزی، شکیبایی، پایداری و مقاومت این ابر مرد همه را به شگفتی وا داشته و خردمندان را متحیر ساخته که عوامل و زمینه های نهضت عاشورا، خود جای گاه پا بر جای امر به معروف و نهی از منکر است که رمز جاودانگی این حماسه برای همیشه درس عزت و شرافت و کرامت جهت رساندن پیام الهی به عموم و خصوص جامعه با به دست آوردن اهداف معنوی و فیض یابی از اندیشه های بدیع و محسنات اخلاقی در مسیر تربیت و غیرت دینی و ادای حقوق انسانی بوده است.

(ص ۲۲۶)

نقش عاشورا در هم بستگی شیعه، پیروی از پیشوایان خود بوده که در برگزاری مراسم سوگواری برای امام حسین رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلمه و همه ساله به یاد این مصیبت جانکاه عزاداری می‌کنند؛ تا با کوشش تمام به سفارش پیشوایان خود جامعه عمل بپوشانند و این امر بر هیچ فردی پوشیده نیست. حماسه‌عاشورای امام حسین رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلمه به همه افراد مبارز آموخته تا جان در تن داشته باشند، با بدکاران و بیدادگران بجنگند و با آگاهی از این حماسه‌دریابند که به خاطر ترویج اسلام و احیای آیین خدایی از نثار خون نباید دریغ داشت.

گاهی به کشته شدن و گاهی به کشتن است

ترویج دین به هر چه زمان اقتضا کند

با توجه به این که ما انسان‌ها چنانچه تمام ساعات و دقائق در رمز اندرز مبارزات امام حسین رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلمه و جست‌وجو کنیم، به اقیانوسی می‌رسیم که روی سفینه «لایذکرونی آلا بکای» آن این دو بیت نمایان است.

روزی که دل تو از بلا خسته بود باید که از آن خروشت آهسته بود

دردام بلا بسی مثلها زده اند شاید که در آن مصلحتی بسته بود

جانم فدای آن که دلش بازبان یکی است.

در نهایت نگارشم به عنوان یک روحانی شافعی مذهب رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلمه به همه مسلمانان تسنن و تشیع عرض می‌کنم: مطمئن باشند کسانی که به وحدانیت پروردگار و رسالت حضرت محمد صل‌الله‌عنه‌وآله‌وسلمه و اصول دین ایمان دارند، اگر چه در سوگواری شهادت

امام حسین رضی حاضر نباشند، مخالف برگزاری چنین مراسمی نیستند و هرگز به خود اجازه نمی‌دهند از عزای مصیبت سالار شهیدان غافل یا عمداً نشاط و خرمی نشان داده و جشن و سرور برپا کنند - معاذالله - چنانچه خدای ناخواسته کسی به یکی از آن مبارزان برحق - روز عاشورا - اهانت کند، سایر مسلمانان به عنوان دفاع از خانواده رسول اکرم صل الله علیه و آله وسلم او را نفرین نموده واجب القتلش می‌دانند.

(ص ۲۲۷)

در عنایت به دفع کینه و سوء ظن میان بعضی از دو فرقهٔ مسلمان شیعه و سنی که این کا اهم اهداف دشمنان دین و آیین یکتاپرستی است. به عنوان نشان صحت عرایض خلاصه‌ای را به قرار زیر معروض می‌دارم، با این که آشکار است دشمنان اهل بیت و خانوادهٔ رسالت دشمنان خدا و پیامبر و مهدور الدم می‌باشند، لذا معلوم است هر فردی که دشمن آنان نباشد، او هم هرگز مسلمان نبوده و نیست و او هم مهدور الدم است.

سیمای هر منطقه‌ای می‌تواند معرف عقیده و آیین ساکنان آن جا باشد. گاهی می‌بینیم اسامی فرزندان آنها - اعم از پسران و دختران - از نام‌های خاندان رسالت بوده، دیگر تردیدی نمی‌ماند که اصل و فرع آنان عاشق عموم و خصوص آن خانواده اهل بیت هستند و دشمنان آنها را دشمن سرسخت دین و آیین خود می‌دانند.

مطلب دیگر این که در کوهستان‌های منطقهٔ کردستان که در فصل بهار به انواع گل‌های رنگارنگ و معطر مزین می‌شود، یک نوع بوته‌ای هست که گل‌های سرخی شبیه به گل خشخاش دارد و در محل آن را (هلاله برائیم یا لاله برام) گویند؛ فارسی آن (لاله واژگون یا نوعی شقایق النعمان) نام دارد که بیشتر مردم به عنوان تاسی از فرمودهٔ رسول اکرم صل الله علیه و آله وسلم که هر گیاه و درختی نوعی تسبیحات دارد و چنانچه بوته‌های آن

در گورستان مسلمانان باشد، - تسبیح و ذکر آن برای شاد بخشی روح مردگان بی تأثیر نیست ریشه آن را از کوهستان می کنند و روی گور عزیزان خود می کارند. گاهی سبز می شود و بر روی گل های سرخ زیبایش قطرات آبی نمایان می شود که چون قطره اشکی بر روی صورتی زیبا است. در اصطلاح مردم چنین معروف است که قطره های گل این بوته برای شهادت امام حسین رضی اشک می ریزند.

از غریزه مسلمانان شیعه و سنی این است که اگر زمانی تحت فشار ستمگران واقع شوند و در برابر آنان قدرت مبارزه نداشته باشند، لاجول گویان به یاد شجاعت و حماسه با عزت امام حسین رضی الیه عنه می افتند و با زبان حال و مقال می گویند: درود بر آن رهبری که فرمود مرگ با عزت، بهتر از زندگی با خواری است.

(ص ۲۲۸)

ناصرالدین شاه به عنوان مسابقه فکری و آگاهی شاعران عصرش در تفسیر بیت مشهور عارف زمان حافظ شیرازی (بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت) سوالی طرح کرده بود که در میان شعرا تنها شاعر آگاه و عارف گرد مرحوم شیخ رضا طالبانی بود که در به دست آوردن رمز آن موفق شد. اکنون خلاصه ای از این غزل مخمس را در ضمیمه مقاله تقدیم شما سروران می کنیم:

در تفسیر معنای بیت مشهور (بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت)

شاه والا وقت طالع روی در ادبار داشت

این دل غم منزلم را غرق در اکرار داشت

صاحباً در حالتی که این بنده غم بسیار داشت

یادم آمد از کلام آن جناب اظهار داشت

گفته بودی مقصد حافظ چه بود از آن که گفت

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

تا سحر گردیدم اندر بحر علم ابجدی

تا به بینم این صدف آیا چه در دربار داشت

بلبلی برگ گلی شد سیصد و پنجاه و شش

با حسین و با علی و با حسن معیار داشت

برگ گل سبز است دارد او نشانی از حسن

چون که در روز شهادت سبزی رخسار داشت

رنگ گل سرخ است دارد او نشانی از حسین

چون که در حین وفاتش سرخی رخسار داشت

بلبلی باشد علی کز فرقت آن هر دو یار

دائماً با آه و افغان ناله‌های زار داشت

من نهانی گویم این اشعار در بهر رضا

تا بدانندش (رضا) ایمان بس انوار داشت

(ص ۲۲۹)

کلام و حیانی در سخنان حسین علیه السلام

ناصر نجفی

مقدمه

چه می توان گفت درباره شخصیتی که از ولادت تا شهادتش و حتی پس از شهادت هم پیمان قرآن بود، جد بزرگوارش رسول خدا در هنگام ولادتش قرآن را به او تلقین کرد، و نیز در حالی که سرش بر نیزه بود قرآن تلاوت کرد.

محمد جواد مغنیه می گوید: «امام حسین علیه السلام با جان، عمل، گوشت و خونس قرآن را ترجمه کرد، چون آنچه به بشریت عطا کرد به هیچ کس از خلائق نداده است... کدام هدایت کننده یا مصلحی خون، جان و خونهای خاندان، فرزندان، برادران و یارانش را فدا کرد؟ هدف او این بود که این خون انقلابی، صاعقه‌ای بر هر ظالمی و نیرویی برای هر مظلومی شود، و حجتی باشد بر هر کسی که در برابر ظلم و تجاوز در هر زمان و مکانی ساکت بماند، و چشم پوشی کند»^۱ و این مورد، عشق حضرت را به ذات حق و ذکر او آشکار می کند، حتی در سخت ترین شرایط، حضرت قبل از شهادت و پیوستن به خالق خود آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کرد، و به تسبیح و تقدیس خدا پرداخت، و به لشکر که او را محاصره کرده بودند،

^۱ -الحسین و القرآن، ص ۵.

اعتنا نکرد، در حالی که آنها در انتظار بودند که به او حمله کنند، بلکه مشغول مناجات با خالقش بود، و به آسمان نگاه کرده و می گفت:

إلهی ترکتُ الخلقَ طراً فی هواکا وایتمتُ العیالَ لکی أراکا

فلو قطعنی بالحبِّ إرباً لِمَا مالَ الفؤادُ الی سِواکا

شاید سخنی به گزاف نباشد اگر بگویم: حسین عین قرآن است، و قرآن عین حسین است، چون وی قرآن را با گفتار و رفتارش ترجمه کرد، و قرآن به وسیله آیات و سوره هایش بر او دلالت کرد. وقتی حضرت سخن می گوید گویی جبرئیل آن را بر زبانش جاری می کند، چنانچه گفت: «اموات را بخور قبل از این که تو را بخورد». و این عین سخن خدای متعال است: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يَخْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنِزُونَ»

و هم چنین آیات زیادی بر رفتار آن حضرت دلالت می کنند، از جمله: «وَ أَصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، «وَ لَتَصْبِرَنَّ عَلٰی مَا أَدَيْتُمُونَا» «وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَّاصَةٌ»

خداوند پس از اینکه پاکی ولادت به او عطا کرد، شهادت را نیز نصیب اش گردانید، و وی را در مرتبه پیغمبران، صدیقین، شهدا و نیکان قرار داد، زیرا در برابر او خضوع و انقیاد کرد، و لذا عاقبت کار او خیر بود؛ چنان که خدای متعال فرموده است: «وَ

مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۱

هر کس در سخنان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و خطبه‌های او دقت کند، می‌بیند که این سخنان به الفاظ و آیات قرآنی مزین شده است. هم‌چنان که طلا با عقیق زینت شود، و این کار تنها از کسی بر می‌آید که از احساس ادبی لطیفی برخوردار باشد، و سخنان آفریدگار و آفریده را در هم بیامیزد، پس از دقت و کاوش در سخنان امام حسین در زمینه‌های مختلف، می‌بینیم که آن حضرت واژه‌ها و آیات قرآن را به طور «تضمین»^۲ در سخنان خود به کار می‌برد، نظیر سخن او خطاب به ابی‌ذر هنگامی که وی به دستور عثمان به «ربذه» تبعید شد:

«يا عمّاه، إنّ الله قادر أن يغيّر ما قد تری، واللّه «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۳، و قد منعك القوم...»^۴ و نیز به طور «تذیل»^۵ به کار می‌برد، نظیر سخنان او به نافع بن ازرق دربارهٔ صفت خداوند: «معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^۶، «الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ»^۷

^۱ - سورة نساء، آیه ۶۵.

^۲ - تضمین (در علم بدیع) آن است که شاعر و یا شخص ادیب آیه یا حکمت یا شعری را از دیگری نقل بر معنا یا لفظ کند.

^۳ - سورة الرحمن، آیه ۲۹.

^۴ - روضه کافی، ص ۷-۲.

^۵ - تذیل (در علم معانی) آن است که جمله ای را پس از جمله دیگر بیاورد که معنای آن را در خود داشته باشد و هدفش از این کار تأکید آن جمله باشد.

^۶ - سورة بقره، آیه ۲۳۷.

^۷ - سورة رعد، آیه ۹.

و سخنان خداوند به سادگی و روانی بر زبان جاری می‌شد، و او سخنش را از سخن خدا آغاز می‌کرد، و بدان پایان می‌داد، بدون این که خللی در معنا و یا در ساختار آن وارد شود، و لذا محدثان و مورخان نتوانستند این هماهنگی را درک کنند، و هم چنین محققان (ص ۲۳۲)

معاصران این امر عاجز مانده‌اند. و می‌بینیم که آنان در حاشیه به آیات اشاره نمی‌کنند، و آنها را در میان پراکنش قرار نمی‌دهند؛ چنان که در سایر متن‌ها این کار را می‌کردند، زیرا گمان می‌کردند که این آیات قرآنی جزئی از سخنان حسین علیه السلام است.

هم‌چنان در میان سخنان آن حضرت به وجود انواع آرایه‌های بلاغی دیگر از قبیل «براعه استهلال»، «اشاره» و «استشهاد» پی می‌بریم، که مجالی برای بازگو کردن آنها در این مقال نیست.

اینک مجموعه‌ای از آیاتی که امام به تفسیر آنها پرداخته است، و ما آنها را از میان سخنان و گفتارها و حکمت‌های او – که از طریق عامه و خاصه روایت شده – برگزیدیم، ارائه می‌دهیم، و به خاطر طولانی نشدن بحث از ذکر اسناد و نام راویان خودداری کردیم، و از متن سخنان حضرت تنها به آنچه مورد نیاز ما بود بسنده کردیم.

سوره بقره

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ»^۱

^۱ - سوره بقره، آیه ۳۴.

«إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَاسْتَوَاهُ، وَعَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَّ عَلِيًّا وَّ فَاطِمَةَ وَّ الْحَسَنَ وَّ الْحُسَيْنَ أَشْبَاحًا خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ، كَانَتْ أُنْوَارُهُمْ تُضِيءُ فِي الْآفَاقِ؛ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَّ الْحُجُبِ وَّ الْجِنَانِ وَّ الْكُرْسِيِّ وَّ الْعَرْشِ، فَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ، بِالسُّجُودِ تَعْظِيمًا لَهُ، إِنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وَعَاءً لَتِلْكَ الْأَشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أُنْوَارُهَا الْآفَاقَ.

«فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي» أَنْ يَتَوَاضَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ، وَأَنْ يَتَوَاضَعَ لِأُنْوَارِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَقَدْ تَوَاضَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا. «وَأَسْتَكْبَرَ» وَ تَرَفَّعَ، وَ كَانَ بِإِبَائِهِ ذَلِكَ وَ تَكْبَرِهِ «مِنَ الْكَافِرِينَ»؛^۲

(ص ۲۳۳)

هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید و او را معتدل ساخت، و نام‌های همه چیز را به او تعلیم فرمود، و آدم دانش خود را به فرشتگان عرضه داشت، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین را بصورت پنج شبخ در پشت آدم قرار داد، و انوار این پنج تن مقدس آفات جهان را از آسمان‌ها، حجب سماوی، بهشت، کرسی و عرش را روشن ساخت، سپس به فرشتگان فرمان داد که به خاطر بزرگداشت خلقش آدم را سجده نمایند، زیرا خداوند آدم را بدان جهت فضیلت بخشیده است که ظرف وجود این پنج نور مقدس که آفاق جهان را روشن نموده‌اند گشته است.

^۲ - تفسیر عسکری، ص ۲۱۹.

(فرشتگان همگی بر آدم سجده نمودند، به جز ابلیس) که حاضر نشد در برابر جلال عظمت الهی سر فرود آورد، و در برابر انوار ما اهل بیت سجده نماید، با این که، تمام فرشتگان ملکوت اعلی در برابر آنان فروتنی نمودند، اما ابلیس خبیث (تکبر ورزید) و خیره سری نمود، بدین جهت سقوط کرد (و در زمره کافران درآمد).^۱

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ».

انّ قدام القائم علاماتُ تكونُ من اللّهِ تعالی للمؤمنین، وهی قوله تعالی:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ»، یعنی المؤمنین قبل خروج القائم، «بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ» من ملوک بنی العباس فی آخر سلطانیهم، «وَالْجُوعِ» غلاء اسعارهم، «وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ» فساد التجارات و قلّه الفضل (و) نقص من «الْأَنْفُسِ»: موت ذریع، (و) نقص من «الثَّمَرَاتِ»، قلّه زکاه ما یزرع، «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» عند ذلك بتعجیل خروج القائم؛

پیش از ظهور قائم ما نشانه‌هایی است که از طرف خداوند متعال برای مؤمنین به آنها اشاره شده و این نشانه‌ها عبارت است از فرموده الهی : (و لنبلونکم)؛ یعنی پیش از ظهور قائم به وسیله برخی از سلاطین بنی عباس در آخر سلطنتشان (با مقداری از خوف و ترس) و به وسیله بالا بردن نرخ‌ها و ایجاد (گرسنگی) و به وسیله تباهی اوضاع تجارت، (ص ۲۳۴)

(و نقصی که در قسمت اموال ایجاد می‌کنیم)، و به وسیله (نقصانی که) از راه مرگهای ناگهانی در (جانها ایجاد می‌نمائیم)، بوسیله کمی رشد کشاورزی (نقصانی که در

^۱ - سورة بقره، آیه ۱۵۵.

زراعت‌ها می‌اندازیم)، شما مؤمنین را (حتماً آزمایش خواهیم کرد)، و هنگامی که این آزمایش‌ها عملی گشت (صبرکنندگان را بشارت ده) به خروج قائم:^۱

سوره آل عمران

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲

مردی به نام محمد بن اشعث بن قیس کندی، از لشکر عمر بن سعد به سوی لشکر امام حسین آمد و گفت: ای حسین پسر فاطمه، کدام حرمتی از رسول خدا برای شما هست که برای دیگری نیست؟ حضرت این آیه را خواند: «خداوند آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر خلائق برگزید که اینها فرزندان بعضی از بعض هستند، و خداوند شنونده و دانا است».

سپس گفت: به خدا سوگند که محمد از خاندان ابراهیم است، و خانواده هدایت‌گر از آن خاندان محمد است.^۴

(ص ۲۳۵)

سوره مائده

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»

^۱ - الخوائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۵۳.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۳۴.

^۳ - همان، آیه ۳۴.

^۴ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۷.

هر کس انسانی را با ارشاد از کفر به سوی ایمان احیا نماید، آن است که تمام مردم را احیا نموده است. و از شمشیر ستمگران رهایی داده است.

ای مردم از اندرزهای الهی عبرت بگیرید، خداوند با سرزنش گروهی از روحانیون مسیحی دوستان خود را اندرز داده می‌فرماید: «چرا این علمای ربانی و این اخبار روحانی مردم را از گناه و معصیت باز نمی‌دارند».

خداوند یهود و نصاری را بدون جهت مورد سرزنش قرار داده است که از ستمگران دوران خود منکرات و فسادهایی می‌دیدند، اما به خاطر طمع در آن هدایا که از ستمگران (ص ۲۳۶)

دریافت می‌داشتند، و یا به بهانه ترس و حذر از آنان، وظیفه مقدس نهی از منکر را ترک گفتند، با این که خداوند این گونه بهانه‌های واهی را نخواهد پذیرفت، و در قرآن مجید می‌فرماید: «از مردم نترسید از من بترسید»^۱

سوره انعام

«ثم ردّوا الی الله مولهم الحق الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین»^۲

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: دخل مروا بن الحکم المدینه، قال: فاستلقى علی السریر، و ثم مولی الحسین علیه السلام فقال: «ردّوا الی الله مولهم الحق الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین».

^۱ تحف العقول، ص ۲۳۷.

^۲ سوره انعام، آیه ۶۲.

قال: فقال الحسين لمولاه: ماذا قال هذا حين دخل؟

قال: استلقى على السرير، فقرأ : «ثم ردّوا الى الله مولهم الحق الاله الحكم و هو اسرع الحاسبين».

قال: فقال الحسين عليه السلام: نعم و الله، رددت انا و اصحابي الى الجنة، و ردّ هو و اصحابه الى النار».

از امام صادق عليه السلام چنين نقل شده كه مي فرمايد : مروان بن حكم وارد مدينه شد، و روى تخت خواب دراز كشيد، در حالي كه غلام امام حسين عليه السلام آن جا حضورداشت، مروان اين آيه را تلاوت كرد : «مردم روز قيامت بسوى خداوند مي روند، همانا حكم مخصوص اوست، و او از سريع ترين محاسبه كنندگان است».

امام حسين عليه السلام به غلامش فرمود : مروان چه گفت، هنگامى كه وارد مدينه شد؟ گفت: در حالي كه بر روى تخت خواب دراز كشيده بود، اين آيه را تلاوت كرد «ثم

(ص ۲۳۷)

ردّوا الى الله هو لهم الحق الاله الحكم وهو اسرع الحاسبين». حضرت فرمود : آرى به خدا، من و يارانم به بهشت بر مى گرديم. اما مروان و يارانش به جهنم مى روند.^۱

سورة توبه

«والمؤمنين و المؤمنات بعضهم اولياء بعضٍ يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر»^۲

^۱ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶.

^۲ سورة توبه، آية ۷۱.

بدأ الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه منه. لعلمه بأنها اذا أدیت و اقیمت استقامت الفرائض كلها، هیتها و صعبها، و ذلك الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الى الاسلام مع ردّ المظالم، و مخالفه الظالم، و قسمه الفیء و الغنائم، و أخذ الصدقات من مواضعها، و وضعها فی حقها.^۳

خداوند امر به معروف و نهی از منکر را فریضه قرارداده است، زیرا نیکو می‌داند که اگر این فریضه بر پا داشته شود، و ادا گردد تمامی واجبات از آسان آن تا سنگینش به استقامت خواهد گرایید. برای آن که امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر این که دعوت به سوی اسلام است، ستمگران را سرجای خود نشانده، نوعی مخالفت با ستمگر بوده، موجب می‌شود که غنایم در مورد خود قسمت گردیده، مالیات‌های اسلامی از ثروت‌مندان و توانگران وصول شود و به مصرف حقیقی خود برسد.

سورة اسراء

«يوم ندعوا كلّ اناس بامامهم»^۴

امام دعا الى الله فأجابوه اليه، و امام دعا الى الضلالة فأجابوه اليها، هؤلاء في الجنّة، و هؤلاء في النار،^۵ و هو قول الله عزوجل: «فريق في الجنّة و فريق في السعير»^۶

^۳ تحف العقول، ص ۲۳۷.

^۴ سورة اسراء، آیه ۷۱.

^۵ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۰۶.

^۶ آیه شورای، آیه ۷.

رهبر و امامی که مردم را به سوی خدا و هدایت دعوت کرده، و مردم دعوتش را پذیرفته‌اند، و امام و رهبری که مردمی را به سوی گمراهی فراخوانده و مردم هم دعوتش را پذیرفته‌اند، دسته اول در بهشت و دسته دوم به سوی جهنم رهسپار خواهند بود، و این همان معنای گفته خداوند است که می‌فرماید: (گروهی در بهشت و گروهی در جهنم خواهند شد).^۷

سوره کُهِف

« واما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة »^۸

قال عليه السلام لنافع بن الازرق : انى سائلك عن مسأله. فقال : سل. فسأله عن قوله تعالى :
« واما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة » فقال: يا ابن الازرق، من حفظ في الغلامين؟
فقال: ابوهما. فقال الحسين عليه السلام ابوهما خير ام رسول الله صل الله عليه و آله وسلم
فقال ابن الازرق: قد انبأ الله تعالى انكم قوم خصون».

حضرت به نافع بن ازرق فرمود : من از تو پرسشی دارم. ازرق گفت : پرسید، حضرت
درباره این آیه: «اما دیوار مال دو پسر یتیم در شهر بود» از او پرسیده ، فرمود : ای فرزند
ازرق، چه کسی برای این دو پسر گنج نهفته بود؟ گفت: پدرشان، حضرت فرمود: آیا پدر

^۷ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۱ باختلاف یسیر فی بعض الالفاظ.

^۸ سوره کف، آیه ۸۲.

این دو یتیم بهتر بود یا پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم ؟ پسر ازرق گفت : خداوند خبر داده است که شما خاندانی پرستیز هستید.^۹

سوره مریم

« انّ الذین امنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم الرّحمن وداً فانما یسرناه بلسانک لتبشّر به المتقین و تنذر به قوماً لداً»^{۱۰}

(ص ۲۳۹)

قال علیه السلام لمروان بن الحکم : الا أخبرک بما فیک و فی علی؟ فانّ الله تعالی یقول : «انّ الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرّحمن وداً»، فذلک لعلیّ و شیعتہ.
«فانّما یسرناه بلسانک لتبشّر به المتقین و تنذر به قوماً لداً»، فبشر بذلک النبی العربی لعلی ابن ابی طالب علیه الصلاه والسلام.

حضرت به مروان بن حکم فرمود : می خواهی آنچه در حق تو و در حق علی که در قرآن است بگویم؟ خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید : «کسانی که ایمان آوردند و کار نیک انجام دادند، خداوند برای آنها دوستی و محبت را قرار می دهد»، و این فضیلت برای علی و شیعیان آن حضرت است.

^۹ تاریخ ابن عساکر (ع، ۳۲۳)

^{۱۰} سوره مریم، آیه ۹۶-۹۷.

هم چنین می فرماید: «به درستی که قرآن را به زبان شما (رسول خدا) آوردیم، تا به این وسیله متقین را بشارت دهیم، و به وسیله آن به قومی که سرسخت هستند هشدار دهیم»، و به این ترتیب پیغمبر عرب؛ به علی بن ابی طالب الصلاه و السلام بشارت شد.^۱

سوره حجّ

«هذان خصمان اختصموا فی ربهم»^۲

نحن و بنو امیّه اختصمنا فی الله عزوجلّ، قُلنا : صدق الله، و قالوا : کذب الله فنحن و اِیاهم
الخصمان یوم القیامه.

این دو گروه که با یکدیگر دشمنی دارند ما و بنی امیه هستیم که در مورد خدا با هم دشمنی داریم، ما می گوئیم : خدا درست فرموده است : آنان می گویند : خدا دروغ گفته است، ما و آنان روز قیامت با یک دیگر دشمن هستیم.^۳

^۱ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱.

^۲ سوره حج، آیه ۱۹.

^۳ صدوق، الخصال، ص ۴۳.

(ص ۲۴۰)

سورة احزاب

«أما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً»^۱

قال عليه السلام لمروان بن الحكم: اليك عنّي، فانك رجس، وأنّي من أهل بيت الطهارة، قد انزل الله فينا: «أما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً».

حضرت به مروان بن حکم فرمود: از من دور شو، چون کثیف هستی، اما من از خاندان پاکی هستم، به درستی خداوند متعال در حق ما این آیه را نازل کرد: «به درستی که خداوند اراده می کند رجس و پلیدی را از شما اهل بیت از بین ببرد، و شما را پاک گرداند».^۲

سورة صافات

«وإنّ من شيعته لا إبراهيم إذ جاء ربّه بقلب سليم»^۳

قال له رجل: يا ابن رسول الله، انا من شيعتكم الخلص. فقال عليه السلام: يا عبدالله، فإذا انت كإبراهيم الخليل الذي قال الله تعالى «وإنّ من شيعته لا إبراهيم إذ جاء ربّه بقلب سليم». فإن كان قلبك كقلبه فانت من شيعتنا، وإن لم يكن قلبك كقلبه، فهو طاهر من الغشّ و

^۱ سورة احزاب، آیه ۳۳.

^۲ خوارزمی، المقتل، ج ۱، ص ۱۸۵.

^۳ سورة صافات، آیه ۸۳-۸۴.

الغلّ، فأنت من محبيننا، و آلا فانك ان عرفت أنّك بقولك كاذب فيه، أنّك لمبتلى بفالجٍ لا يفارقك الى الموت او جذامٍ، ليكون كفاره لكذبك هذا.

مردی به حضرت گفت: یا ابن رسول الله، من از شیعیان خالص شما هستم.

حضرت فرمود: ای بنده خدا! پس اینک تو همانند ابراهیم خلیل هستی که خداوند می فرماید: «واز شیعیان او (حضرت نوح) ابراهیم است، زیرا با قلبی سلیم بدرگاه خداوند آمد». اگر قلب تو نیز همانند او باشد، تو از شیعیان ما خواهی بود، و اگر قلبت به آن درجه نرسید که از هر نوع غشّ و غلّی پاکیزه است، تو از دوستان ما هستی، و گرنه چنان که

(ص ۲۴۱)

خود می دانی که در گفتارت دروغ می گویی به یک بیماری فلجی مبتلا شوی، که تا دم مرگ خوب شدن نداشته باشی، یا مرض جذامی دامن گیرت شود که کفاره این دروغ گویی ات باشد.^۱

سورة شمس

«والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا جلیها و اللیل اذا یغشیها»؛

«قال الحارثُ الأعورُ للحسینِ بنِ علی علیه السلام یا ابن رسول الله، جعلنی الله فداک،

أخبرنی عن قول الله فی کتابه المبین: «والشمس و ضحیها» فقال علیه السلام ویحک یا

حارث! محمّد رسول الله.

^۱ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶ والحديث فيه العلي بن الحسين (ع)، الا أن فيه أيضاً حديثاً بألفاظ أخرى.

قال: قلت: « و القمر اذا تليها». قال: ذلك أمير المؤمنين عليُّ ابى طالب، يتلو محمداً.

قال: قلت: « و النهار اذا جليها». قال: ذلك القائم من آل محمدٍ صل الله عليه و آله وسلم،
يملاً الارض عدلاً و قسطاً

قال: قلت: «والليل اذا يغشيها». قالك بنو امية.

حارث اعور به حضرت گفت: یا ابن رسول الله، خداوند مرا فدایت گرداند، خدا که در
قرآن مبین می فرماید: «و سوگند به خورشید و ماه»، به ما خبر دهید که منظور چیست؟
حضرت فرمودند: وای بر تو ای حارث! خورشید رسول خدا محمد صل الله عليه و آله وسلم
است.

می گوید: گفتم «و آن ماه که به دنبال خورشید آید»، چیست؟

فرمود: آن هم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبعلیه السلام است که دنبال محمد می باشد.
می گوید گفتم: «آن روز که جلا و روشنی دارد» چیست؟ فرمود: قائم آل محمد است
که می آید و زمین را پر از عدل و داد می نماید.

(ص ۲۴۲)

می گوید: گفتم: منظور از «آن شب که فرو گیرد» چیست؟

فرمود: و این شب ظلمانی هم بنی امیه می باشند.^۱

^۱ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۵.

سورة اخلاص

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد ولم يكن له كفواً احد»؛

۱- کتب عليه السلام كتاباً الى اهل البصره جواباً عن كتابهم اليه يسألونه عن «الصمد».

بسم الله الرحم الرحيم

اما بعد، قال تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه بغير علم، فقد سمعتُ جدتي رسول الله صل الله عليه و آله وسلم يقول: من قال في القرآن بغير علمٍ فليتبوأ مقعده من النار، و أن الله سبحانه قد فسر «الصمد»، فقال: «الله احد.الله الصمد»، ثم فسرهُ فقال: «لم يلد و لم يولد، ولم يكن له كفواً احد».

«لم يلد»: لم يخرج منه شيءٌ ككثيفٍ كالولد و سائر الأشياء الكثيفه التي تخرج من المخلوقين، ولا شيءٌ لطيفٌ كالنفس، ولا يتشعب منه البدوات كالسنه و النوم و الحظره و الهم و الحزن و البهجه و الضحك و البكاء و الخوف و الرجاء و الرغيه و السأمه و الجوع و الشبع؛ تعالى أن يخرج منه شيءٌ، وأن يتولد منه شيءٌ ككثيفٍ او لطيفٍ.

اهالی بصره معنای «صمد را از حضرت پرسیده بودند، حضرتش در پاسخ آنان این نامه را نوشته‌اند: بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد... بدون علم و دانش وارد تفسیر قرآن نشوید، و درباره تفسیر مشکلات آن به جدال و کشمکش نپردازید، زیرا از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم شنیدم که می‌فرماید: «هر کس بدون اطلاع درباره قرآن چیزی بگوید جایگاه او در آتش خواهد بود»، خداوند سبحان، خود «صمد را تفسیر فرموده، می‌گوید:

«الله أَحَدٌ»

اللهُ الصَّمَدُ»، و به دنبالش در تفسیر آن می فرماید: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

«لَمْ يَلِدْ»: یعنی نه جسم ضخیمی همانند فرزند و دیگر اشیاپی که از سایر مخلوقات بیرون می آید از او خارج می گردد، و نه جسم لطیفی همانند روح از او تولید میگردد و نیز حالات چرت و پینکی، خواب، خاطره، اندیشه، اندوه و شادی، خنده و گریه، ترس و امید، رغبت و ملال، گرسنگی و سیری، در او راه ندارد. خداوند والاتر از آن است که چیزی از او خارج گردد، یا چیزی ضخیم و یا لطیف از او تولید گردد.

«وَلَمْ يُولَدْ»: ولم يتولد من شيء، ولم يخرج من شيء، كما تخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها، كالشئ من الشئ، والدابة من الدابة، والنبات من الأرض، و الماء من الينابيع، و الثمار من الأشجار.

ولا كما تخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها، كالبصر من العين، و السمع من الأذن، و الشم من الأنف، والذوق من الفم، والكلام من اللسان، و المعرفة و التمييز من القلب، و كالنار من الحجر.

لا بل هو «اللهُ الصَّمَدُ» الذي لا من شيء، ولا على شيء، مبدع الأشياء و خالقها، و منشيء الأشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيته، و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه.

فذلكم «اللهُ الصَّمَدُ» الذي «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»، «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرَ الْمُتَعَالِ»^۱.

^۱ سوره رعد، آیه ۹.

متولد نیز نشده، یعنی از چیزی تولید نشده، و همانند اجسام کثیف، که از عناصر خود خارج می گردند، از چیزی خارج نشده است، اشیایی از اشیای دیگر خارج می شوند، حیواناتی از حیوانات دیگر خارج می گردند، گیاهانی از زمین خارج می شوند، آب ها از چشمه سارها بیرون می آیند، میوه ها از درختان بیرون می آیند، اما خداوند سبحان از چیزی بیرون نیامده.

(ص ۲۴۴)

و نیز همانند اشیای لطیف که از مراکز خود بیرون می آیند، خداوند از چیزی بیرون نیامده، دید با لطافتی که دارد از چشم بیرون می آید، شنوایی از گوش، نیروی شامه از بینی، و چشایی از دهان، سخن از زبان، معرفت و تمیز اشیا از روح و قلب و آتش از سنگ بیرون می آید.

خدا همانند این اشیای لطیف، نیز از مرکزی خارج نگشته است، بلکه او «صمد» است که، نه از چیزی است، و نه در چیزی، و نه بر چیزی، مبدع اشیا و آفریدگار آنها است، و همه چیز را با قدرت خود ایجاد کرده است، موجوداتی که برای فنا آفریده با مشیت خود متلاشی خواهد نمود، و آنچه را برای بقا آفریده است با علم خود باقی خواهد داشت.

این است «خدای صمد» که «نه چیزی از او تولید می شود، و نه او از چیزی تولید گردیده است»، «از نهان و آشکار همه آگاه است، بزرگ و والا است، و برای او احدی همتا نخواهد بود»^۱.

^۱ توحید صدوق، ص ۹۱.

۲- قال الباقر عليه السلام حدثني أبي زين العابدين عن ابيه الحسين بن عليّ عليه السلام أنّه قال: «الصَّمَدُ»: الذي لا جوفَ له، و «الصَّمَدُ»: الذي قد انتهى سؤدَدُهُ و «الصمد» الذي لا ياكل و لا يشرب، و «الصمد» الذي لا ينام، و «الصَّمَدُ»: الذي لم يزل و لا يزالُ.

حضرت باقر عليه السلام فرمود که پدرم زين العابدين، از پدرش حسين بن علي عليه السلام برای من روايت کرد که فرمود: «صمد» چیزی را گویند که دارای جوفی نباشد (بی تو)، «صمد» آن است که (بزرگواریش از خودش می باشد) بزرگواریش به حد اعلا رسیده، و «صمد» کسی است که نه می خورد، و نه می آشامد، «صمد» کسی است که نمی خوابد، «صمد» کسی است که نه زوال یافته، و نه زوال پذیر خواهد بود.^۲

(ص ۲۴۵)

مشغل هدايت

ليلا نوروزی

مقدمه

ما اکنون حسين عليه السلام را در روزگاران رشد اوليه و در پيشگاه نبوت در دوران کمال و بالندگی می بینیم.

او در روزگاران تولد يافت که پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم پیوسته از پایگاه های خود بالا می رفت و جایگاه های والا و بلند مرتبه خویش را به سوی تعالی می پیمود. پیامبر در چنین والا رفتن و نور گستری و پرتوافکنی بود که حسین را زیر بال و پر تربیت خود

^۲ همان، ص ۹۰.

گرفت. فطرت تازه و شاداب او چون عدسیِ نورگیر است که هر پرتوی بر آن بتابد. آن را نگه داشته به حقیقت دیگر خود در وجود دیگری می‌تاباند. اکنون سیمای یک مسلمان کامل را در شخصیت حسین علیه السلام نشان می‌دهیم؛ همان شخصیتی که رمز و نمونهٔ درست و راستینی از معنا و طبیعت پیغمبر را در خود به نمایش گذاشته است و بر همگان در این میدان پیشی گرفته تافته‌ای جدا بافته می‌نماید. چه، او توانسته از رسول خدا باشد، چنان که درک شده از دین سرشته شده درونش دریافتی ذاتی از دین داشت. گویا جزیی از خود دین یا بخشی از عناصر تشکیل دهندهٔ آن است.

از آن جا که دین برای حسین علیه السلام، فطرتی آفریننده بود و هم چون استوار شدن سنگ بنا بر سنگ بنا بود. نه قرار گرفتن دیوار بر روی شالوده، از دین به دیگر سوی

(ص ۲۴۶)

نمی‌گروید جز این که با هم به سمتی بگروند؛ گرایش و پایداری هر دو با هم بود، زیرا گرایش، نسبتی از جدایی و دوری است. به همین جهت، سه عامل یک جا در او گردآمده، هر سه به صورت یک دریافت، بی هیچ اختلافی، برای نمونه‌ای والا و آرمانی احساس می‌گردید: سرشت ذاتی، محیط تربیتی و دین، یکسان در وجودش گردآمده بودند. احساسات و دریافت‌هایش هماهنگ از این سه با هم جمع می‌شدند و هماهنگ از هم جدا می‌گردیدند. جدا شدن و گرد آمدنشان یکسان و به یک حالت بود اگر ما حسین را بر بلندای همهٔ بزرگان جای دهیم، نه فقط بزرگی را در وجود او بیشتر به شمار آورده‌ایم. بلکه بزرگی را بر چکاد عظمت مشاهده کرده‌ایم که در برابرش همهٔ بزرگان کوچکند و شخصیتی را نشان داده‌ایم که از همه برتر است و ابرمردی است در میان همهٔ مردان.

حسین علیه السلام شخصی است که چون از هر سوی کوه وجودش بالا روی، به ستیغ بزرگی رسی، تا آن جا که او را مرکز برخورد بزرگواری‌ها با یکدیگر و مجمع یکتایی‌ها می‌یابی، زیرا بی گمان هر کس از سرچشمهٔ عظمت پیامبری، چون محمد صل الله علیه و آله وسلم و عظمت مردانگی علی علیه السلام و عظمت فضیلت فاطمه علیهما السلام فرا جوشد، نمونهٔ بی‌همتای عظمت انسان خواهد شد و از آیات بینات به شمار خواهد رفت. یاد او یاد یک شخص نیست. یاد انسانیت جاویدان است. و تاریخ او، سرگذشت یک قهرمان نیست. تاریخ یک قهرمانی بی‌همتا است. پس حسین علیه السلام یک شخص است، اما آیت اشخاص و یک بزرگ است.

بنابراین، شایان است که هم چون سرچشمه الهامی که با نیرو می‌جوشد و پرتو افکن است و با تابش انوار خود همه نسل‌ها را روشنایی می‌بخشد، پیوسته از آسمان وجودش وحی بگیریم، چه این پرتوافکنی همیشگی است و همهٔ نامتناهی‌ها را به هم پیوند زده از روزن آسمان‌ها و زمین فراتر رفته است! آیا نور خدا را مرزی است که بتوان بدان جا رفت و یا نشانه‌ای است که بتوان آن را در برگرفت، و خدا جز این نخواهد که نور خود را به انجام رساند. در واقع امام شهید خود نقشه و برنامهٔ قیام و انگیزهٔ انقلابش را

(ص ۲۴۷)

اعلام کرده است گویا بدین وسیله خواسته بطلان باطل را در دفتر ابدیت به ثبت رساند، و برای حق روزنی در ساختمان باطل گشاید، تا ندای حق پیوسته از آن روزن به آسمان حقیقت فرا رود و از همین روزن همیشه و مدام فریادی طنین انداز است که حکومت ستم‌گر را به لرزه افکند و قدرت سرکش را لگدکوب، بیدادگر را پاره پاره کرد و به پرت گاهی دور در ناکجا آباد خراب تاریخ انداخت.

هرگز بدان شخص نگریسته‌اید که به نام خدا قیام می‌کند، به نام خدا به حرکت در می‌آید و به نام خدا می‌میرد، چگونه مقصد خود را هم به نام او، بر چکادها، و هدف خویش را هم به نام او، برترین نمادها بر می‌گزیند؟ مقصد تا آن جا بلند که همه چیز زندگی را فرو می‌بیند، و هدف چنان برتر که جز ملکوت اعلی را در مد نظر ندارد و پایگاهی جز فراسوی آسمان‌ها نمی‌یابد، گهواره‌اش آسمان‌های برین است و جای شگفتی نیست که پیوسته به سویش پرکشد و خواستار پیوستن بدان سامان بود. زیرا مردم هستند و باز جستن روزگار وصل خویش این است اصول اندیشه‌های آن شخص از انسانیت چکیده و آن انسان برگزیده. پس چه جای شگفتی است که در همه چیز آن را بجوید و همه راه‌ها را به جستجویش بیوید. اگر مرگ سرراه او قرار گرفت در آغوشش فشرد و به وسیله آن خود را به مقصد رساند که مرگ به مقصد رساننده را گوارا خواند و عذاب آن را مدارا داد.

حسین علیه السلام را برتر از دیگران می‌بینیم به گونه‌ای که خود به تنهایی امتی است در میان بزرگان. بزرگواری را در پوشش یک شخص دلیر، یا در شخصیت یک قهرمان، یا یک شهید، یا زاهد یا دانشمند، بسی مشاهده کرده‌ایم. اما عظمت در همه پوشش‌ها و همه نمودها، به گونه‌ای که با عظیم یکی شده مردم او را نمونه زنده و نماینده کامل آن خصلت به شمار آوردند، تنها در شخصیت حسین علیه السلام مشاهده شدنی است و می‌توان در وجود او لمس کرد، با هر موقعیتی که خود دارد یا از جانب پدر دارد. در واقع پدرش هم در این باره همانند او است، لیکن نمی‌توان پدری همانند خود او برایش یافت. اگر کسی نیک بیندیشد بزرگ‌ترین ژرفا، بزرگ‌ترین فداکاری و بزرگ‌ترین نمونه‌ها را در وجود او

می‌یابد تا آن جا که گویا دست خدا بر صفحهٔ ابدیت با مرکب خون رنگ چنین نگاشته است.

اخلاص و اثره‌ای است که معنای آن در سخت‌ترین مرگ نشان داده می‌شود. هر کس می‌خواهد مخلص باشد، باید خود را آماده برای همهٔ ناملایمات چنین مرگی کند با توجه بدین حقیقت که آن سبط شهید علیه السلام روح زیبای قداستی را که با جدش مصطفی صل آغاز گردید، به انجام رسانید. قداست، خود جلال و شکوهی دارد، لیکن جمال آن هنگامی مشاهده می‌شد که قطره‌های گل فام خون آن را تزئین کرده باشد. نسل‌ها نفس دارند، انسان از خواب بیدار شود و فریاد طنین اندازی را بشنود که از اعماق سنگ قبرها، زنده و جوشان بلند شده به ژرفاهای انسان می‌رسد و جان‌ها را شعله‌ور می‌سازد و پی در پی به درک و دریافت هجوم می‌آورد و وجدان را زنده می‌کند. فقط با برخاستن چنین فریادی است که انسان می‌تواند، گناهان خود را بدان وسیله بشوید و از پلیدی‌ها رها شود و ناپاکی‌ها را از خود بزدايد و به صورت انسانی درآید که شریعت‌ها نشان می‌دهند و ادیان اعلام می‌کنند. تا آن جا که انسان با پاسخ دادن به چنین ندایی به جایی می‌رسد که بر پایهٔ آرمان‌های والا، و برتری‌های شایان، و به گزیده‌های مطلق و به دست آوردن حق استوار می‌گردد. چه حسین علیه السلام فقط به جهت سروری یافتن این ارزش‌ها خود را فدا کرد و بس.

بسی پست و بی مقدار است آن ادعا که می‌گوید او برای حکومت و ریاست و قدرت قربانی شد. همت او از این هدف‌ها بسی والاتر، و از خواسته‌های نفسانی ریاست طلبان بسی برتر بود.

حسین را، بی گمان، نا برابری‌ها بیدار کرد، تجاوز کاری‌ها برانگیخت، ستم‌ها به جنبش درآورد، فریادهای ضعیفان و شیون‌های فرزندان مردگان و اشک‌های چگر سوختگان به قیام واداشت، زیرا شکی نیست که از میان تجاوز به حقوق دیگران و تجاهر و بی توجهی در برابر عدوان است که آزادگان برانگیخته و قهرمانان آفریده می شوند. در

(ص ۲۴۹)

واقع امام شهید، خود نقشه و برنامه قیام و انگیزه انقلابش را اعلام کرده است. گویی بدین وسیله خواسته بطلان باطل را در دفتر ابدیت به ثبت رساند و برای حق روزنی در ساختمان باطل گشاید. تا ندای حق پیوسته از آن روزن به آسمان حقیقت فرا رود. واز همین روزن همیشه و مدام فریادی طنین انداز است.

حسین علیه السلام عالی‌ترین نمونه پاسداری را از کرامت انسانی و دفاع از آن و جان بازی در راه آن، به ما نشان داد، زیرا نعمت کرامت، در نظر آزادگان، با ارزش‌تر از نعمت وجود است.

از جمله تفسیرهای شگفتی که از مفسران دیده‌ام، شیوه عجیب آنان در تفسیر آیه «ولقد کرمانا بنی آدم» است که گفته اند؛ یعنی او را صاحب کرامت قرار دادیم که چون بدان کرامت بتازند خود را در دفا از آن فدا می کند. این نظر به نوعی تأویل است که با وجود غریب نمودن با مفهوم آیه، هماهنگ به نظر می رسد و به سیاق آن نزدیک است. شاید هم نزدیک‌ترین معنا بدین لفظ باشد. در این صورت، اگر انسان آفریده‌ای صاحب کرامت است، استفاده نکردن و مهمل گذاشتن آن نفی انسانیت و دست کشیدن از انسانیت به شمار می رود.

پس حسین علیه السلام در این دانشگاه درسی به ما می‌دهد که گل واژه‌های خونیش، چنین است: دفاع از هدف مقدس هنگامی امکان پذیر است که آن هدف به صورت روحی درآید که مدافع و پشتیبانش با آن جاودان زنده بماند. بدین ترتیب، مرگ و زندگی، و خوشی و ناخوشی او اندک تغییری نمی‌کند. بلکه چون قدر پایدار می‌ماند و هیچ تلاشی آن را از جا نمی‌کند.

جنبه دیگری از عظمت امام شهید زیر بار خواری و ستم نرفتن است، لیکن از همه جنبه‌های دیگر برتر و با ارزش‌تر است؛ چه، دیدیم که هنگامی شخص به دنبال شهوتی رود یا کالای گرانبهایی چشم او را بگیرد، یا به دنیا پاسخ مثبت دهد، چگونه اصول و صراحت و قاطعیت و معانی والا و ارزش‌های موجود در آن‌ها را از دست می‌دهد، و

(ص ۲۵۰)

نه تنها معنا و ارزش خود را از دست می‌دهند، بلکه به ضد ارزش تبدیل شده، فضیلت مورد سرزنش قرار می‌گیرد و شرافت، پستی به شمار می‌رود.

زیر بار نرفتن، سنگ بنای نخستین و شالوده ارزش‌های انسانی است. به همین جهت، امام جز نپذیرفتن خواری و زور به چیزی رضا نداد. و در این باره سخنی گفت که نفس سرکش را نابود و کبریای ستمگر را زیر پا پست می‌کند. هم چنین خوداری او بر پایه عزت نبوت، عزت شخصیت بود و مادر گیتی پس از وی از زادن چنین فرزندی خودداری کرد و کسی هم نتوانست هم چون او در تاریخ بازشناسد. مردانگی به مردان آموخت و فضیلت و ارزش زیر بار نرفتن را بدانان تعلیم داد؛ از قهرمان زبیریان، مصعب، بشنوید که وقتی زنش سکینه دختر امام حسین از قیام او اظهار نگرانی می‌کند. پاسخ می‌دهد که پدرت برای هیچ آزاده‌ای جای عذری باقی نگذاشته است.

همان طور که عامل امر به معروف و نهی از منکر، ارزش نهضت حسینی را بالا و بالاتر برد، نهضت حسینی ارزش امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد. همان طور که تأثیر عامل امر به معروف و نهی از منکر این نهضت را در عالی‌ترین سطح‌ها قرار داد، این نهضت مقدس نیز این اصل اسلامی را در عالی‌ترین سطح‌ها قرار داد چه طور این اصل را بالا برد؟ مگر حسین بن علی می‌تواند یک اصل اسلامی را پایین یا بالا ببرد؟ نه، مقصودم این نیست که در واقع و نفس امر یعنی در متن اسلام امر به معروف و نهی از منکر، ارزشی داشت و حسین بن علی آمد و ارزش این اصل را در متن اسلام عوض کرد. این، کار حسین بن علی نیست کار پیغمبر خدا هم نیست، کار خداست. خدا که خود این اصول را بر بنده اش، برای بندگانش فرستاده است برای هر اصلی یک درجه، یک مرتبه و ارزشی قرارداده است. حتی پیغمبر قادر نیست تصرفی در این گونه مسائل بکند و در متن واقعی اسلام تأثیر بگذارد. مقصودم این است که نهضت حسین اصل امر به معروف و نهی از منکر را از نظر استنباط و اجتهاد علمای اسلامی و به طور کلی مسلمانان بالا برد؛ چنان که طلاب علوم دینی می‌گویند: مقام ثبوت و مقام اثبات.

(ص ۲۵۱)

مقام نبوت یعنی مقام واقع. در مقام واقع و نفس امر هر چیزی در یک حد و درجه ای است و به قول فلاسفه جدید، شیء فی نفسه و شیء برای ما، مقام ثبوت مقام شیء فی نفسه است و مقام اثبات، مقام شیء برای ماست.

حسین علیه السلام بهترین نمونه خودآگاهی است. و خودآگاهی را، آن چنان که شایسته آن است به ما آموخت، حسین علیه السلام را می‌بینیم که وجود انسانی را تنها از روزن خود آگاهی می‌نگرد و برای حفظ آن دامن همت به کمر می‌زند. چنین اخلاقی در فهم

وجود، انسان را به خودخواهی نمی افکند، بلکه نسبت هر کس را در برابر هستی عمومی تعیین می کند. «من هستم» در چنین نظام فکری، یعنی : من با همه وسایل هستی مستقلم، پس خود آگاهی یا استقلال فطرت انسان را به او پیوند می دهد. و هر کس احساس استقلال نکند، به چیزی از وجود خود هم درک ندارد. همین خود آگاهی را به شکلی گسترده حتی می توان گفت به والاترین و زیباترین شکلی، در وجود حسین علیه السلام می یابیم. کرامت نیز مفهومی است که از خود آگاهی جدا نیست، تنها تفاوتش این است که به حوزه وجدان متصل است. به همین جهت کرامت برای یک انسان رشد یافته و مهذب بهره وری او از همه آزادی های انسانی است. تا کسی، در فراخنای تاریخ کرامت در وجودش نفوذ نکرده باشد - به طوری که شخصیتی، غیر از احساس به هستی، برایش به وجود نیامده باشد- آن را احساس نمی کند، لذا عربی می گوید : وماللمرء خیر فی حیاه إذا ما عد من سقط المتاع

یاری از حسین علیه السلام

تیرگی های شر و سیاهی های فتنه را از چهره دین زدود. شرها و فتنه هایی که همه جا را فرو پوشانیدند و با فرا رسیدن هدایت از راه راست منحرف گردید. پس پیشوای حق از هر سو، برای نابودی آنها به پا خاست و پیشوای دین از هر ناحیه راه بر پلیدی ها بست. نه در برابر ستمگران لحظه ای آرام گرفت و رخ برتافت و نه از قدرت بیدادگران و

(ص ۲۵۲)

شدت عمل خود کامگان بیمی به دل راه داد. خواری سازش را برای او در سرداشتند و پاسخ او غریبانی بود، هم چون شیر بیشه که برای جنگیدن آماده گردیده، به آهنگ جهاد

بیرون شتافت. چون آرزویی بزرگ خواستار رویارویی جنگ گردید، هلاکت را در خواری سازش، و زندگی را در فدا شدن می دید؛ آن چنان به سوی آرزویش سرازیر می شود. در حالی که گم شده‌ای به نام مرگ داشت، پا در سرزمین مرگ گذاشت. شگفتا! آیا گم شده را در مرگ باز می‌جویند. آهنگ آن داشتند که وی از زیر بارستم و خواری درخواست و زاری کند، لیکن پرورده بزرگواری و شکوه، تشنگی را گوارا می‌یابد. بدو گفتند سراپرده‌های نعمت را بر فراز سرت بالا بریم. اگر دست سازش و تسلیم در دست ما نهی. نعمت‌هایی این چنین را به خودشان ارزانی داشت، هم چون روزگار خوشی.

و گفتاری بزرگوارانه دارد که شایسته بزرگواری چون اوست : «همه عزیزانم را در برابر مذهبم تقدیم می‌دارم و بدین وسیله از دینم پشتیبانی می‌کنم و به سوی هدایت گام می‌نهم در میان نیزه‌ها فرزندانم را پیش کش می‌کنم و با خوشنودی خاطر مرگ سریع را برایشان گوارا می‌دانم همانند ترین فرزندم به پیامبرتان را تقدیم می‌کنم. این همانند پیامبر، همان قربانی است که خود را فدای دین او می‌کند. فرزندی را به مرگ تقدیم می‌کنم که چون گل سرخی تازه شکفته است، زیرا این دین حنیف است که با مرگ او پایدار می‌ماند. میوه دلم و جوان مرد فرزند پدرم را به آن درگاه تقدیم می‌کنم؛ آن چنان جوان مرد آزاده‌ای که در میان آفریدگان هیچ مانند ندارد. دلیر و پهلوانی چون ابوالفضل عباس را، بزرگوار و شریفی همانند او و پروا پیشه‌ای بسان او. از کسانم قربانی‌ها فدیة دهم تا دین خدا در برابر پستی محفوظ بماند. همه شجاعان پر شور و با مجد و بزرگواری را تقدیم می‌کنم. شرافت‌مند با شمشیر از حقیقت به حمایت برمی‌خیزد. سرم را تقدیم می‌کنم که خون فواره زنان از آن می‌جهد، لیکن حاضر نیستم به سوی خواری و پستی دست دراز کنم. جانم رضا داده است که با فداکردن آن را به رنگ خون درآورم.»

و حسین علیه السلام به اقتضای فطرت و آموزش های دین، در زمینه احساس دیگر دوستی، نمونه بی مانندی است. اکنون ببینیم، گزارش کنندگان تاریخ در این باره چه آثاری از حسین به یادگار گذاشته اند، از جمله نیروهای تعدیل کننده و هماهنگ سازنده شخصیتی که پیوسته و با شدت می خواهد رخ نشان دهد، شجاعت است. حتی ارزش آن به اندازه ای است که می توان آن را استوار کننده و بر پادارنده همه استعداد های دیگر به شمار آورد. چه بسا که این استعداد در میان استعداد های دیگر همانند روح باشد که هستی و زندگی بدانان می رساند.

انسان هر چند که استعدادهایی سرشار، گسترده و برتر داشته باشد جز با تقویت آنها به وسیله شجاعت، به پیروزی شایان نمی رسد زیرا شجاعت به معنای به کار بردن توانمندان این استعدادها و دادن ارزش حقیقی بدانهاست. پس شجاعت رساترین تعبیر برای نیروهای درونی است.

هر شخصیتی، در هر موقعیتی که باشد، هنگامی که شجاعت ندارد، ارزش انسانی خود را از دست می دهد. به پژمردگی می گراید، زبونی بر او چیره می گردد. و در نظر دیگران چیزی به شمار نمی آید. و ترس آن بیماری کشنده ای است که شخصیت را با همه خرمی و سرزندگی غافل گیر می کند و می کشد.

در ساختمان نهضت مقدس حسینی، سه عنصر اساسی مداخله داشته است و مجموعاً سه عامل به این حادثه بزرگ شکل داده است. یکی این که بلافاصله بعد از درگذشت معاویه، یزید بن معاویه فرمان می دهد که از حسین بن علی علیه السلام الزاماً بیعت گرفته شود. امام در مقابل این درخواست امتناع می کند. آنان فوق العاده اصرار دارند، به هیچ قیمتی از

این تقاضا صرف نظر نمی‌کنند، و امام شدیداً امتناع دارد و به هیچ قیمتی حاضر نیست، به این بیعت تن بدهد. از همین جا تضاد و مبارزه شدید شروع می‌شود.

عامل دومی که در این نهضت تأثیر داشته است و باید آن را عامل درجه دوم و بلکه درجه سوم به حساب آورد این است که پس از آن که امام به جهت درخواست بیعت

(ص ۲۵۴)

در چنین اوضاعی قرار می‌گیرد که از طرف آنان اصرار و از طرف ایشان انکار است، به مکه مهاجرت می‌کنند. پس از یکی دو ماه اقامت در مکه خبر چگونگی قضیه به مردم کوفه می‌رسد. آن وقت مردم کوفه به خود آمده، امام را دعوت می‌کنند.

برعکس، آنچه ما غالباً می‌شنویم و مخصوصاً در بعضی کتب درسی می‌نویسند، دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست. نهضت امام علت دعوت مردم کوفه است. نه چنان بود که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرد. بلکه بعد از این که امام حرکت کرد و مخالفت خود را نشان داد و مردم کوفه از قیام امام مطلع شدند، چون زمینه نسبتاً آماده‌ای در آن جا وجود داشت، مردم کوفه گرد همه آمدند و امام را دعوت کردند.

عامل سوم، عامل امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل را خود امام مکرر و با صراحت کامل و بی آن که ذکری از مسئله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، یک اصل مستقل و یک عامل اساسی برمی‌شمرد و به این مطلب استناد می‌کند. این سه عامل از نظر ارزش در یک درجه نیستند. هر کدام در حد معینی به نهضت امام ارزش می‌دهند. اما مسئله دعوت اهل کوفه؛ ارزشی که این عامل می‌دهد، بسیار ساده و عادی است (البته

ساده و عادی است در سطح عمل امام حسین علیه السلام نه در سطح کارهای ما) برای این که به موجب این عامل یک استان و یک منطقه‌ای که از نیرویی بهره مند است.

آمادگی خود را اعلام می‌کند. طبق قاعده، حداکثر صدی پنجاه احتمال پیروزی نمی‌داد. پس از آن که اهل کوفه امام را دعوت کردند و فرض کنیم اتفاق آرا هم داشتند و در عهد خود باقی می‌ماندند و خیانت نمی‌کردند، کسی نمی‌توانست احتمال بدهد که موفقیت امام صد در صد است، چون تمام مردم که مردم کوفه نبودند. اگر مردم شام را که قطعاً به آل ابوسفیان وفادار بودند به تنهایی در نظر می‌گرفتند، بس بود که احتمال پیروزی را صدی پنجاه تنزل دهد. به این جهت که همین مردم شام بودند که در دوران خلافت امیرالمؤمنین با مردم کوفه جنگیدند و کشته داند و مقاومت کردند. به هر حال، صدی چهل یا صدی سی احتمال موفقیت هست. مردمی اعلام آمادگی می‌کنند و امام به

(ص ۲۵۵)

دعوت آنان پاسخ مثبت می‌دهد. این یک حدّ معینی از ارزش را داراست که همان حدّ عادی است؛ یعنی بسیاری از افراد عادی در چنین اوضاعی پاسخ مثبت می‌دهند، اما عامل تقاضای بیعت و امتناع امام، که از همان روزهای اول ظاهر شد، ارزش بیشتری نسبت به مسئله دعوت، به نهضت حسینی می‌دهد. به جهت این که روزهای اوّل است، هنوز مردمی اعلام یاری و نصرت نکرده‌اند، دعوت و اعلام وفاداری نکرده‌اند. معاویه مخصوصاً در ده سال دوم حکومت و سلطنت خود به قدری خشنونت نشان داد که به اصطلاح، تسمه برگرده همه کشید. کاری کرد که در تمام قلمرو او حتی مدینه طیبه و مکه معظمه در نمازهای جمعه علی بن ابی طالب را علی رؤوس الاشهاد، برای یک عمل عبادی لعنت می‌کردند. و اگر صدای اعتراض کسی در می‌آمد، سرش بردار بود. آن چنان تسمه

برگردها کشیده بود که اگر حدیثی درباره عل بود و در آن، فضیلتی ولو کوچک‌ترین فضیلت از او گنجانده شده بود، در صندوق خانه‌های خلوت پرده‌ها را می‌آویختند و درها را می‌بستند و یکدیگر را قسم می‌دادند تا این را فاش نکنند در چنین اوضاع سختی، جانشین همین آدم، خلیفه شده و از او جوان‌تر، مغرورتر، سفاک‌تر و بی‌سیاست‌تر که حتی ملاحظات سیاسی را هم نمی‌کند.

در سوره آل عمران آیات درباره امر به معروف و نهی از منکر بسیار است. از فروع ده‌گانه، امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌شود، ولی معتزله که به پنج اصل در دین قائل هستند، یکی از آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند. انصافاً در میان ما شیعیان نیز این مطلب خیلی کوچک شده تا آن جا که چند قرن است که درباره امر به معروف و نهی از منکر در رساله‌های عملیه، مطلبی نمی‌نویسند. این وظیفه بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) دو رکن و دو شرط اساسی دارد: یکی از آن‌ها رشد، آگاهی و بصیرت است. از چیزهایی که به نهضت حسین بن علی علیه السلام ارزش بسیاری می‌دهد، روشن بینی است.

روشن بینی، یعنی، حسین علیه السلام در آن روز چیزهایی را در خشت خام دید که دیگران در آینه هم نمی‌دیدند. ما امروز نشسته‌ایم و اوضاع آن زمان را تشریح می‌کنیم.

(ص ۲۵۶)

ولی مردمی که در آن زمان بودند آن چنان که حسین بن علی علیه السلام می‌فهمید، نمی‌فهمیدند.

شب تاسوعاست ذکر خیری از آن مجاهد فی سبیل الله، آمر به معروف و ناهی و از منکر، کسی که حسین بن علی علیه السلام از او در کمال رضایت بود، حضرت عباس علیه السلام بکنیم، روابط، در آن زمان مثل این زمان نبود. حوادثی را که در شام اتفاق می افتاد مردمی که در کوفه یا مدینه بودند، خیلی دیر خبردار می شدند و گاهی هیچ خبردار نمی شدند. بهترین دلیلش داستان اهل مدینه است. حسین بن علی در مدینه قیام می کند. بیعت نمی کند می رود مکه، بعد آن جریانها پیش می آید تا شهید می شود.

تازه عامه مردم مدینه چشمهایشان را می مالند، که چرا حسین بن علی شهید شده؟ برویم شام مرکز خلافت تا ببینیم قضیه از چه قرار بوده؟ یک هیئت هفت هشت نفری را مأمور این کار می کنند. می روند به شام مدتی در آن جا می مانند، تحقیق می کنند.

حتی با خلیفه ملاقاتی می کنند اوضاع و احوال را کاملاً می بینند و بر می گردند. وقتی مردم از آنها می پرسند قضیه از چه قرار بود، می گویند: نپرسید که ما در مدتی که در شام بودیم. می ترسیدیم که از آسمان سنگ بیارد ما هم از بین برویم. شعارهای اباعبدالله، شعار احیای اسلام است، این است که چرا بیت المال مسلمین را یک عده به خودشان اختصاص داده اند؟ پس این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا شعارهای ما در مجالس، در تکیه ها و در دسته ها باید محیی باشد. نه مخدر، باید زنده کننده باشد، نه بی حس کننده.

اگر بی حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت بلکه ما را از امام حسین علیه السلام دور می کند. شجاعت و قوت قلبی که اباعبدالله در روز عاشورا از خود نشان داد، که همه (شجاعان) را به دست فراموشی سپرد. این، سخن راویان دشمن است. یکی از

مسائل در مورد نهضت امام حسین علیه السلام این است که ماهیت این نهضت چه بوده است؟ چون نهضت‌ها هم مانند پدیده‌های طبیعی، ماهیتهای مختلف دارند.

(ص ۲۵۷)

اشیا و پدیده‌های طبیعی، از معدنی‌ها گرفته تا گیاهان و انواع حیوانات، هر کدام ماهیتی طبیعی و وضع بالخصوصی دارند. نهضت‌ها و قیام‌های اجتماعی هم این چنین‌اند. یکی از جاهایی که در آن، راه مکتب اسلام با راه مکاتب مادی امروز فرق می‌کند، این است که مکاتب مادی امروز روی اصول خاص دیالکتیکی می‌گویند. تضادها را تشدید بکنید ناراحتی‌ها را زیاد بکنید، شکاف‌ها را هرچه می‌توانید عمیق‌تر بکنید، حتی با اصلاحات واقعی مخالفت کنید. برای این که جامعه را به انقلاب به معنای انفجار (نه انقلاب آگاهانه) بکشانید. اسلام به انقلاب انفجاری یک ذره معتقد نیست. اسلام، انقلابش هم انقلاب صددرصد آگاهانه و از روی تصمیم و کمال آگاهی و انتخاب است. پدیده اجتماعی می‌تواند چند ماهیتی باشد. اتفاقاً قیام امام حسین از آن پدیده‌های چند ماهیتی است، چون عوامل مختلف بر آن اثر داشته است. مثلاً یک نهضت می‌تواند ماهیت عکس‌العملی داشته باشد؛ یعنی صرفاً عکس‌العمل باشد. می‌تواند ماهیت آغازگری داشته باشد. اگر یک نهضت ماهیت عکس‌العملی داشته باشد، می‌تواند یک عکس‌العمل منفی باشد در مقابل یک جریان و می‌تواند یک عکس‌العمل مثبت باشد، در مقابل جریان دیگر. همه این‌ها در نهضت امام حسین علیه السلام وجود دارد.

نتیجه

حضرت حسین علیه السلام نمونه اخلاق و صبر و کردار در آیین مقدس اسلام است که عبرت تمام این سختی‌ها برای ما الگویی است تا با مشکلات مقابله کنیم.

(ص ۲۵۸)

منابع:

۱- حماسه حسینی، استاد مرتضی مطهری.

۲- پرتوی زندگی امام حسین، سید مرتضی مهدی جعفری.

(ص ۲۵۹)

چگونگی الگوگیری از امام حسین علیه السلام در عصر حاضر

مریم معین الاسلام

مقدمه

یکی از مسائل مهم و پیچیده‌ای که امروزه متولیان تعلیم و تربیت اسلامی با آن روبه رو هستند، چگونگی الگوسازی از اسوه‌های دینی، متناسب با شرایط موجود است، زیرا به طور قطع می‌توان گفت که در نظام تربیتی اسلام، یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت مذهبی همانند سازی با الگوهای برتر است.

از سوی دیگر، تاریخ اجتماعی بشری نشان داده می‌شود که در صورت عدم وجود الگوها در یک جامعه انسانی، افراد در زندگی ظاهری، عقلی و ایمانی خویش سردرگم و حیران می‌مانند؛ زیرا انسان شاخصی (معیاری) برای سنجش و تعیین مقدار دارایی‌های ارزشی، اخلاقی و انسانی خودش ندارد و سلامت و یا بیماری اجتماعی‌اش را تشخیص نمی‌دهد.

انسان در چنین حالتی نه میزانی برای سنجش حدود و کمالات و صفات انسانی والهی خویش دارد و نه میزانی برای سنجش نارسایی و کمبودهایش. شاید گزاف نباشد اگر قائل شویم که بحران های بی شمار اخلاقی و ارزشی که در قرن بیستم برای بشر پدید آمده، به دلیل وجود همین خلأ است.

به هر حال برای جامعه‌ای که می‌خواهد نسلی توانمند، پویا، مؤثر، پرصلابت، دارای عشق و ایمان، پرورش دهد بدون توجه به الگوی بی بدیل عالم اسلام مسیر

(ص ۲۶۰)

نخواهد بود. در این نوشتار، نگارنده سعی دارد به یکی از سؤالات اساسی و مهم، این مسئله، که همان چگونگی الگوسازی از اسوه‌های دینی در عصر حاضر است پاسخ گوید. به این امید که با طرح و ردیابی این مسئله روزنه‌ای به دنیایی از پژوهش‌ها و ککاووش‌هایی که برآیند آن، دستیابی به مدلی از الگوگیری باشد، گشوده شود.

مفهوم الگوگیری

الگو (pattern) در کتاب فرهنگی علوم اجتماعی چنین تعریف شده است : الگو به معنای مدل، گونه و هنجار است.^۱

الگو به افراد انسانی کامل و رشد یافته‌ای که لیاقت سرمشق بودن دیگران را دارند اطلاق می‌گردد.^۲

^۱ آلن، بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، ص ۲۶۰-۲۶۱.

^۲ شعاری نژاد، فرهنگ علوم رفتاری، ۲۵۷.

الگوی تربیتی نیز که در فرهنگ اسلامی از آن به اسوه، امام، شاهد و ولی الله تعبیر می‌شود، عبارت از شخص یا جامعه‌ای است که می‌تواند آئینه یا تبلور عینی یک مکتب یا نظام فکری باشد. به همین جهت نظریه پردازان معتقدند که از دو طریق می‌توان به ساختار یک مکتب و نظام فکری آن پی برد:

۱- شناخت طرح و اصول اساسی آن در جنبه تئوریک؛

۲- شناخت الگوهای عینی و عملی برای تربیت افراد.

در فرهنگ قرآنی از عالمان ربانی، حزب خدا، اولیای خدا، جانشینان خدا، اهل ذکر، نفس‌های مطمئن، راسخان در علم، عبادالرحمان، درهای اسلام، احیاگران معارف و مبانی دینی به عنوان الگوها و اسوه‌ها یاد شده است. عرفای اسلام از آنان به «انسان کامل»، «پیرومرشد»، «ولی الله»، «عقل کامل»، «مردحر»، «آئینه خدانما» و... تعبیر کرده‌اند.

(ص ۲۶۱)

اسوه در لغت‌نامه دهخدا چنین تعریف شده است : اسوه، پیشوا، مقتدا، قدوه، پیش‌رو، خصلتی که شخص بدان لایق مقتدایی و پیشوایی می‌گردد.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات معنایی این گونه ارائه می‌دهد و اسوه را حالتی از حالات انسانی می‌داند که از آن طریق آدمی پیروی می‌کند از دیگری در خوب و بد و سود و ضرر.

نقش اسوه‌های دینی در تکوین شخصیت انسان

عوامل متعددی در تحول و تکون شخصیت انسان مؤثر است؛ مانند : وراثت، فطرت، نظام سیاسی، خانواده، گروه هم سن و مسائل فرهنگی. ولی در بین این عوامل، مؤثرترین تأثیر و نقش را الگوها دارد.

الگوها (مثبت یا منفی) از امتیازاتی برخوردارند که می‌توانند تمام یا بخشی از آرمان‌ها و آرزوهای متعلم و طالب را به طور عینی و مجسم در پیش روی او قرار دهند و بر عمق وجود آنان نفوذ کنند. یعنی الگوها گم شده‌اند انسانند که با نبودشان شاگرد احساس خلأ و کمبود می‌کند. او می‌خواهد پیش از آن که اوصاف شخصیت ربانی را بشنود او را با چشم خویش ببیند.

اصلاً گرایش انسان به اسطوره سازی از همین نیاز یا خلأ ذاتی سرچشمه می‌گیرد. از دیدگاه عقل بیشترین نقش در تکوین شخصیت از الگوهای عینی است، زیرا دریافت پیام از طریق الگوها آسان‌تر از دریافت از طریق عامل ذهنی و آموزشی است. علاوه بر آن عامل عینی مؤثر است. یادگیری از طریق الگو از مقوله دیدن است ولی شرح و بیان از مقوله شنیدن. تحقیقات نشان می‌دهد که ۸۰٪ یادگیری از طریق دیدن صورت می‌گیرد و فقط ۱۳٪ یادگیری از طریق شنیدن است و ۷٪ از طریق حواس دیگر. دقیقاً به همین دلیل است که در آموزه‌های دینی ما سفارش شده است : « کونوا دعاه الناس بغیر السننکم^۱ دعوت کنندگان مردم باشید به غیر زبانتان».

^۱ کافی، ج ۲، ص ۱۴.

به هر حال، نخستین عامل سرنوشت ساز در تربیت اسنان الگوست. انسان همواره به الگو نیاز دارد و برای شکل دادن شخصیت خود نمونه و سرمشق می‌طلبد. این نیاز و طلب، ریشه در فطرت دارد. معرفی الگوهای ربانی در قرآن پاسخ به همین نیاز است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه»^۱ و «قد کانت لکم اسوه فی ابراهیم و الذین معه»^۲، «لقد کان لکن فیهم اسوه حسنه لمن کان یرجو الله»^۳.

یکی از دلایل استمرار امامت و خالی نبودن زمین از حجت که از مسلمات مذهب ماست در همین نکته نهفته است، زیرا انسان همواره به چهره‌های صالح و شایسته و محتاج است تا با اقتدای به سیمای فکری و اعتقادی، علمی، عملی و اخلاقی آنان درس فضیلت بیاموزد و راه سعادت دنیا و آخرت خویش را بیابد.

در مجموع باید گفت: دست‌یابی به قرآن و اسلام ناب بدون عنایت به الگوهای عینی ممکن نخواهد بود. حضرت علی علیه السلام با آن همه فضایل خود را بی‌نیاز از الگو و مقتدا نمی‌بیند و در خصوص تأثیر تربیت رسول اکرم صل الله علیه و آله وسلم در شکل‌گیری شخصیت اخلاقی خود می‌فرماید: «من از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به طور کامل پیروی می‌کردم و هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن فرمان می‌داد»^۴.

^۱ سوره احزاب، آیه ۲۱.

^۲ سوره ممتحنه، آیه ۴.

^۳ همان، آیه ۶.

^۴ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

انسان همواره به الگو نیاز دارد و برای شکل دادن شخصیت خود نمونه و سرمشق می‌طلبد. این نیاز و طلب ریشه در فطرت دارد. معرفی الگوهای ربانی در قرآن پاسخ به همین نیاز است.

در مجموع باید گفت: فقدان اسوه حسنه در طی طریق کمال، بدان معناست که انسان اسیر شیطان گشته و خلأ وجودی «اسوه حسنه» را در همه ابعاد اعم از فردی -

(ص ۲۶۳)

اجتماعی با اسوه های سیئه پراسازد: «من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان»^۱ استعمارگرانی که به دگرگونی ارزش‌های ملت‌ها فکر می‌کنند ابتدا الگوها را تغییر می‌دهند و الگوهای دل‌خواه را در تمام جوانب زندگی یک جامعه مطرح می‌سازند تا نسبت به استحاله فرهنگی و همسان‌سازی فرهنگی فرد با فرهنگ خود موفق شوند.

ویژگی های الگو

قرآن برای شخصیت‌های ربانی پنج ویژگی بنیادین را معرفی می‌کند:

۱- عشق آتشین به حضرت حق و اولیای او؛

۲- تعقل و علم برتر؛

۳- توانایی و قدرت برتر؛

۴- هماهنگی بین عمل و گفتار؛

^۱ لطایف معنوی، ص ۶۰.

۵- تلازم با اجتماع یا وحدت در عین کثرت.

حضرت علی علیه السلام در این زمینه مفرماید: « اولیای خدا (الگوهای ربانی) آنانند که به باطن دنیا می‌نگرند، آن گاه که مردم به ظاهر آن می‌نگرند و به فردای آن می‌پردازند، آن گاه که مردم به امروز آن سرگرم‌اند. از آنچه که ترسیده‌اند آنان را بمیراند، میرانده‌اند. آنچه‌را که دانسته‌اند و به زودی ترکشان خواهد کرد ترک گفته‌اند. بهره‌گیری فراوان دیگران از دنیا را اندک خواهی و دست یافتنشان به آن را از دست دادن می‌بینند. دشمن آنند که مردم با آن آشتی کرده‌اند. با آنچه مردم با آن دشمن‌اند در آشتی به سر می‌برند. کتاب خدا به واسطه آنان دانسته می‌شود و آنان با کتاب خدا دانا شده‌اند. کتاب به سبب آنان برپا می‌ایستد و آنان به سبب کتاب خدا برپا ایستاده‌اند».^۲

الگوهای ربانی بر اثر معرفت و محبت به حضرت حق و انبیا و اولیای الهی محبوب

(ص ۲۶۴)

حضرت حق و اولیای او واقع می‌شوند که نهایت آن وحدت محب و محبوب است و به حدی از کمال می‌رسد که روح محب آینه‌سان، تمام صفات و اسمای الهی را در خود منعکس می‌نماید. شخصیت ربانی، قرآن مجسم و اسلام زنده است. به همین جهت دست‌یابی به قرآن و اسلام ناب بدون عنایت به این الگوهای عینی ممکن نخواهد بود.

چگونگی الگوگیری از اسوه‌های دینی

تردیدی نیست که شخصیت عظیم اسوه‌های دینی در همه زمینه‌های زندگی الگو و اسوه‌اند. به گونه‌ای که اگر همه انسان‌ها از آن سرمشق بگیرند به طور قطع سعادت در دو

^۲ نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.

جهان را به دست خواهند آورد. با توجه به این که در میان غرایز متفاوت انسان، غریزه الگوخواهی و سمبل طلبی از نظر تربیتی و روان شناسی تربیتی اهمیت فراوان دارد، «انسان با غریزه الگوخواهی به شناخت و شناسایی سمبل‌ها، سرمشق‌ها، و الگوهای برتری روی می‌آورد. انسان با الگو و سمبل‌هایش زندگی می‌کند، تصمیم می‌گیرد و انتخاب می‌کند»^۱

از این رو استعمارگرانی که به دگرگونی ارزش‌های ملت فکر می‌کنند ابتدا الگوها را تغییر می‌دهند و الگوهای دل‌خواه را در تمام جوانب زندگی یک جامعه مطرح می‌سازند تا نسبت به استحاله فرهنگی و همسان‌سازی فرهنگی فرد با فرهنگ خود موفق شوند.

معرفی الگوهای معصوم از جانب پروردگار، پاسخ مناسب خالق انسان‌ها به غریزه الگوخواهی و سمبل‌طلبی است. به همین جهت است که مفسر و مبین به حق قرآن، حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«در زندگی فردی و اجتماعی و در تحولات سیاسی و اجتماعی، در جنگ و صلح در قیام و قعود، به امامان معصوم و اهل بیت علیهم السلام بنگرید، از آنها الگو بگیرید، روش‌های آنان را با روح تقلید و تمرین تکرار کنید. در غیر این صورت مثل گوسفندی که از گله خود جدا

^۱ پرفسور پونگ، انسان و سمبل‌هایش.

گشته طعمه گرگهای گرسنه خواهید شد»^۱

اما آنچه که در این نوشتار ما درصدد پاسخ گویی به آن هستیم این است که چگونه با این الگوهای معصوم هم چون امام حسین علیه السلام، همانندسازی نماییم و با توجه به شرایط موجود چگونه الگوسازی نماییم.

روان شناسان اجتماعی در دو دهه به تبعیت از باندورا نظریه پرداز برجسته یادگیری اجتماعی در بررسی‌های علمی خود به این نتیجه رسیده‌اند که آموزش و یادگیری اجتماعی از طریق الگوها فرآیندی پیچیده است که حداقل دو شرط در تحقق آن دخالت دارد:

۱- اکتساب و اختیار رفتارها و عادت‌های آنان.

۲- پذیرش رفتار الگوها به عنوان الگوی رفتاری و حرکت در مسیر آنها و تکراری رفتارشان.

برای الگوسازی از الگوهای دینی باید ببینیم آنها چه قدم‌هایی را برداشته و چه باورهایی داشتند به بیان دیگر کشف دقیق و مشخص راه‌هایی که آنها رفتند که به این عمل در اصطلاح مدل‌سازی می‌گویند.

پایه‌گذاران علم مدل‌سازی، جان گریندر (Ggreinder)، زبان‌شناس برجسته جهان و ریچارد بندلر (bandier) ریاضی‌دان، دریافته‌اند که برای الگوسازی باید از رفتار الگوها

^۱ کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

مدل سازی نمود. آنان معتقدند که برای الگوسازی باید سه عنصر اساسی را همانندسازی کرد:

الف: در نظام عقیدتی شخص (beleif) (system) یعنی آنچه الگو باور دارد.

بنابراین اگر نظام عقیدتی شخصی را مدل سازی نمایید اولین قدم را برداشته‌اید تا مانند او عمل کنید و در نتیجه به همان هدف برسید.

ب: قالب فکری، شیوه سازمان دادن به افکار و اندیشه هاست.

(ص ۲۶۶)

ج: جسمانی: طرز تنفس، ژستها، تغییرات قیافه و ...

به طور کلی مدل سازی، یعنی بررسی راه‌های رفته دیگران.

دست‌آورد این بحث این است که اگر انسان می‌خواهد فردی قدرتمند، بزرگ و پیروز و سرنوشت ساز باشد و احیاناً آرزو دارد که تحولات عظیمی را در جامعه خود و یا در جهان ایجاد نماید باید از افراد نیرومند، تحول آفرین و انقلابی الگوبرداری نماید و خود را در زمینه اعتقادات، قالب‌های فکری و هم چنین حالت‌های جسمانی و رفتاری با آنها همانند سازی و هماهنگ نماید.

نکته جالب توجه این است که، تعلیمات اسلام مجموعاً در سه بخش متمرکز است.

الف: بخش اعتقادات (نظام عقیدتی)

ب: بخش احکام.

ج: بخش اخلاقیات (کیفیت و روابط اجتماعی مسلمان را سامان می‌دهد. اخلاق ویژه هر فرد را می‌توان قالب فکری او دانست).

در الگوسازی از اسوه‌های دینی اگر بتواند این سه عنصر اساسی را در الگو مدل سازی نماید در الگوسازی موفق خواهد بود. به بیان دیگر: اگر دقیقاً به نظام عقیدتی و باورهای الگو دست‌رسی پیدا کند و آنها را به خوبی بشناسد و علاوه بر آن دست‌رسی دقیق و صحیح بر قالب‌های فکری حاکم بر او و رفتارها و حالات جسمانی و اخلاقی الگویی ببرد و بتواند آنها را به خوبی تشخیص دهد و بشناسد آن زمان است که می‌تواند مدل‌سازی نماید.

اگر گام‌هایی را که او برداشته به خوبی بشناسد و او هم سعی کند با شوق و علاقه آن گام‌ها را دقیق و صحیح بردارد، می‌تواند همانند سازی نماید و در الگوگیری موفق شود و به همان اهدافی که الگو رسیده او هم می‌تواند برسد.

همان طور که در بخش قبلی نوشتار توضیح داده شد حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «انظروا بیت نبیکم...»، دقیقاً نگاه کنید به اهل بیت پیامبر اکرم... صل الله علیه و آله وسلم.»

(ص ۲۶۷)

حضرت توصیه می‌کنند که روش‌های آنان را با روح تقلید و تمرین تکرار کنید. زمانی که حضرت ضرورت الگوگیری از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم را در خطبه‌ای بیان می‌نمایند، می‌فرمایند: فتأس بنبیک الاطیب الاطهر، فان فیه اسوه لمن

تأسی...؛ پس به پیامبر پاکیزه و پاک اقتدا کن که راه و رسم الگویی است برای الگوظلبان و سایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد.^۱

«محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند، گام بر جایگاه قدم او نهد.»

حضرت بعد از این مقدمه به معرفی نظام عقیدتی حضرت رسول صل الله علیه و آله وسلم می‌پردازد و سپس قالب فکری پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم را بیان می‌کند. نحوه برخورد ایشان با دنیا، دوستی‌ها و دشمنی‌های وی.

نکته جالب توجه این که به تبیین حالات جسمانی و رفتاری حضرت رسول صل الله علیه و آله وسلم می‌پردازد و چه زیبا از این حالات سخن می‌گویند: او روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، ساده می‌نشست، با دست خود کفش خود را وصله می‌زد جامه خود را با دست خود می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست؛ حتی از پرده در اتاق حضرت نیز سخن می‌گویند.

این نحوه بیان مولای متقیان حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به عنوان «اسوه حسنه» دقیقاً نشان دهنده این مطلب است که اگر کسی اراده کرده که فردی را به عنوان الگو بپذیرد ابتدا باید خودش بخواهد فردی را به عنوان الگو بپذیرد. اگر خواست فرد بود آن گاه برای الگوسازی از این شخصیت بزرگ همان طور که روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت مطرح کردند باید کاملاً نظام عقیدتی و فکری و هم چنین حالات جسمانی و رفتارهای او را بشناسد و به دقت بداند تا به تعبیر حضرت علی

^۱ همان، خطبه ۱۶۰.

علیه السلام بتواند گام بر جایگاه قدم او نهد. شناسایی دقیق و کامل گام هایی که او برداشته برای تأسی از ضرورت های اساسی است تا بتواند به خوبی مدل سازی نماید.

(ص ۲۶۸)

نتیجه

در جمع بندی نهایی باید گفت: اگر مسلمانان اراده کردند که از شخصیت های حسنه و برتری هم چون امام حسین علیه السلام الگوبرداری کنند، ابتدا باید نظام عقیدتی امام حسین علیه السلام را به خوبی بشناسند که برای شناخت نظام عقیدتی ایشان می توان از کلمات و احادیث به جا مانده از حضرت و هم چنین با بررسی و دقت در ادعیه منتسب به ایشان مثل دعای عرفه - با مضامین بسیار بلند عرفانی، به اندیشه های ناب اعتقادی حضرت پی برد.

از سوی دیگر از موضع گیری های حضرت در طول حیاتشان و بالاخص در جریان عاشورا به خوبی می توان به قالب فکری حضرت حسین علیه السلام پی برد. از طرف دیگر با بررسی و دقت فراوان در رفتارها و حتی حالت های جسمانی که اتفاقاً بر خلاف بقیه بزرگان دیگر در تاریخ، زیاد از حالات و رفتار جسمانی حضرت سخن به میان آمده است، می توانیم از این شخصیت بزرگ الهی همانند سازی و الگوسازی نماییم.

به امید آن که خداوند به همه ما انسان ها توفیق عنایت نماید تا بتوانیم با شناخت الگوهای برتر، با تأسی به آنها در طریق سعادت و کمال گام برداریم. بالاخص در سال عزت و افتخار حسینی فرصت را مغتنم شمرده و بتوانیم از شخصیت نادر جهان اسلام سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام همانند سازی و الگوگیری نماییم.

در این صورت است که سعادت دنیا و آخرت ما تضمین می‌گردد. بر خود لازم می‌دانم که از مقام معظم رهبری که این فرصت را برای ما ایجاد نمودند و با اختصاص این سال به نام سال امام حسین علیه السلام زمینه آشنا کردن بیشتر با ابعاد شخصیتی حضرت را فراهم نمودند تشکر نمایم.

(ص ۲۶۹)

شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام

محمدعلی کلهر

مقدمه

امام حسین علیه السلام میوه‌ای برآمده از خاندان فضیلت است و مجمع فضایل اهل بیت علیهم السلام، که مانند جد و پدر و مادرش در محدوده کمالات و فضایل حرکت کرده است. امام حسین وارث اوصاف جدش و پدرش امام علی و مادرش فاطمه زهرا است. یکی از صفات به ارث رسیده به امام حسین علیه السلام صف زیبای شجاعت و شهامت است، که در این مقال، در حد بضاعت اندک خود به بررسی این صفت در مورد حضرت اباعبدالله می‌پردازیم. در مکتب تربیتی اسلام، شجاعت و شهامت ملکه نفسانی است و نسبت آن بسته به قوت قلب است. هر اندازه نفس قدسی انسانی قوی‌تر و نیرومندتر باشد. انسان شجاع‌تر است. در قوت نفس که محصول ایمان است، هیچ کس به پای حضرت محمد صل الله علیه و آله وسلم نرسید. او در اجرای شریعت، شجاعی بی‌مانند و در جنگ علیه دشمنان اسلام از همه شجاع‌تر و قوی‌دل‌تر بود.

امام علی علیه السلام می فرماید: «در شدت جنگ ما به پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پناه می بردیم که قسم به خدا او از همه ما شجاع تر بود.»

پس از پیامبر، حضرت امیرالمؤمنین که صاحب منصب «والشجاعه الحیدریه» بود قوت نفس و بازوی خود را در هشتاد و چهار غزوه جنگ های اسلامی و سه جنگ زمان (ص ۲۷۰)

خود ثابت کرد. در زیر آسمان مردی شجاع تر از حسین علیه السلام نبود، زیرا شرایط ابراز شجاعت در مواقع ابراز شجاعت پیغمبر صل الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام چنان نبود که در عاشورای امام حسین علیه السلام موجود بود.

امام حسین علیه السلام در محاصره بود و دفاع می کرد. تشنه بود و جوانان و برادرانش کشته شده بودند. صدای العطش العطش کودکان بلند بود. یکی از این شرایط سخت برای از پا در آوردن یک قهرمان بزرگ کافی بود. امام حسین علیه السلام با همین شرایط شروع به جنگ کرد و چنان قوت قلب و قدرت بازو در جنگ نشان داد که چشم روزگار جنگجویی چنین ندیده است.

شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام منحصر به روز عاشورا نبود. ایشان از دوران کودکی و نوجوانی در شجاعت و شهامت بی همتا بود. این مقاله ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی شجاعت و شهامت اشاره کرده و سپس در فصل اول به شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام صحنه های سیاسی و اجتماعی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی تا عاشورا پرداخته است. در فصل دوم به شجاعت و شهامت ابی عبدالله در صحنه های جنگ پرداخته و مطالبی را در این خصوص آورده است. امید که مورد قبول حق قرار گیرد.

تعریف لغوی

معنای شجاعت (courage) در لغت نامه دهخدا چنین آمده است:

« دلیر شدن در کارزار، صفتی است از صفات اربعه جمله که حد وسط است بین تهور و جبن. دلاوری، دل داری، دلیری. ملاصدرا در تعریف شجاعت گوید : « شجاعت خلقی است که افعال میان تهور و جبن دو طرف افراط و تفریط آیند و از رذائلند. خواجه طوسی گوید: شجاعت آن است که نفس غضبی، نفس ناطقه را انقیاد نماید تا در امور هولناک مضطرب نشود و اقدام برحسب رأی او کند تا هم فعلی که کند جمیل شود و هم صبری که نماید محمود باشد و بالاخره حد اعتدال غضب را شجاعت گویند و طرف افراط را تهور و طرف نقصان را جبن گویند.» در اخلاق ناصری آمده است : «حکمای قدیم از قبیل فیثاغورس و سقراط و افلاطون برای سعادت و برای فضیلت چهار مرحله مقرر داشته‌اند که یکی از آن شجاعت است.»^۱

در تعریف اصطلاحی شجاعت گفته‌اند : «شجاعت از معانی قائم به نفس است، و رجال و ابطال و قهرمانی که در معرکه‌های جنگ و تحولات خطیر زندگی توانسته‌اند خود را در شکم حوادث برند، و با همه مشکلات دست به گریبان شوند و بر آن فائق گردند، شجاع گفته‌اند.»^۲ معانی شهامت (bravery) در لغت نامه دهخدا چنین آمده است : « شیردلی، شجاعت دلیری، جرئت، توانایی، نوع هفتم از انواع تحت جنس شجاعت، شهامت است و آن عبارت است از حریص بودن بر افتنای امور عظام از جهت توقع ذکر جمیل.»^۳

^۱ علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج نهم، ص ۱۲۴۹۲.

^۲ عمادالدین حسین اصفهانی، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷.

^۳ لغت نامه دهخدا، ص ۱۲۸۶۶.

در تعریف اصطلاحی شهامت گفته‌اند : « شهامت از معانی قائم به فکر است که انسان بتواند حقایق و اداراکات را بدون ترس و جبن بیان کند، از هیچ مقام و هیچ موقعیت و هیچ تهدید و وعد و وعیدی نهراسد و گفتنی‌ها را بگوید.»^۴

شجاعت و شهامت در صحنه‌های اجتماعی - سیاسی

در این جا به نمونه‌هایی از شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی از دوران کودکی، تا لحظه شهادت بصورت مختصر اشاره می‌نماییم. شجاعت و شهامت اباعبدالله در دوران کودکی و نوجوانی در برخورد با ابابکر و عمر در دفاع

(ص ۲۷۲)

از حریم ولایت و امامت بی نظیر است. او در برخورد با معاویه و پسرش به افشای چهره پلید و منافقانه آنان پرداخت.

الف - در دوران کودکی

صفت شجاعت و شهامت از دوران کودکی با امام حسین علیه السلام همراه بود. آن هنگام که در مسجد رسول الله در مقابل ابابکر ایستاد و از حق پدر بزرگوار و مظلوم دفاع کرد و بعد از شکل گیری سقیفه و استقرار حکومت ابابکر و به انزوا کشاندن امام علی علیه السلام و عادت دادن مردم به سکوت و سازش؛ در یکی از جمعه‌ها ابابکر بالای منبر پیامبر صل الله علیه و آله وسلم نشسته بود و خطبه می‌خواند. حضرت اباعبدالله وارد مسجد مدینه شدند و شجاعانه خطاب به ابابکر فرمودند : « هَذَا مِنْبَرُ أَبِي لَا مِنْبَرُ أَبِيكَ؛ این منبر پدرم است، نه منبر پدر تو، فرود آی.»

^۴ تاریخ زندگی امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷.

بیان این واقعیت، در فضای آن روز مدینه، بسیار تکان دهنده بود. ابابکر سخت ناراحت شد و سری تکان داد و اعتراف کرد: راست گفתי این منبر پدر توست، نه منبر پدر من^۱»

ب- در دوران نوجوانی

امام حسین علیه السلام همواره با شهادت تمام از حریم ولایت که همانا حریم پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام بود، دفاع می نمودند. ابابکر از دنیا رفت و خلافت را همچون کالایی موروثی به «عمر» بخشید. روزی عمر بر بالای منبر مدینه سرگرم سخنرانی بود، در حالی که با تعاریف ساختگی خود را مطرح می کرد، گفت : « من از مؤمنین به خودشان سزاوارترم.»

امام حسین علیه السلام که نوجوان بود، وقتی ادعای عمر را شنید، شجاعانه برخاست و فریاد برآورد: « انزل أَيْهَا الْكَذَّابُ عَنْ مَنبَرِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ لَا مَنبَرَ أَبِيكَ؛ ای بسیار دروغگو از

(ص ۲۷۳)

منبر فرود آی که این منبر پدرم رسول خداست، نه منبر پدر تو». فریاد شجاعانه امام حسین علیه السلام برای عمر بسیار تکان دهنده بود، زیرا مردم مدینه دهها روایت در فضیلت او می دانستند. با فریاد او اوضاع مسجد تغییر کرد و عمر چاره‌ای جز سکوت و تصدیق سخن امام حسین علیه السلام را نداشت. عمر گفت : « به جانم سوگند آری! این منبر پدر تو است، نه منبر پدر من. راستی حسین! چه کسی این سخنان را به تو یاد داده

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

است؟» در ادامه امام حسین بیعت غدیر را به یاد مردم آوردند و خلافت ابابکر و عمر را زیر سؤال بردند و از حق ولایت دفاع نمود.

امام حسین علیه السلام در ادامه اعتراض خود به عمر فرمودند : «...ای پسر خطاب! کدام مردم تو را قبل از آن که ابابکر خلافت را به تو ببخشد، امیر خود ساختند که بر آنان حکومت کنی؟ بی آن که دلیلی از پیامبر یا تأییدی از خاندان محمد صل الله علیه وآله وسلم داشته باشی، تا خوشنودی شما خوشنودی محمد باشد یا خوشنودی خاندان او مایه نارضایتی او را فراهم کند؟! سوگند به خدا! اگر زبانها می توانستند راست بگویند و در عمل مؤمنین همدیگر را کمک می کردند، کار به اینجا نمی کشید که حق آل محمد صل الله علیه و آله وسلم را غضب کنید و بر بالای منبرشان قرار گیرید و حاکم مسلمین گردی و به قرآنی که در شأن اهل بیت نازل شد، در حالی که معانی آن را نمی شناسی و تفسیر آن را نمی دانی، جز آن که صدای آیات قرآن تنها بر گوش تو می رسد و عبور می کند، که خطاکار و درست کار نزد تو یکسان است. خدا تو را آن گونه که سزاواری کیفر دهد، و از تو نسبت به آنچه بدعت گذاشتی سؤال فرماید.»

در چنین لحظه حساسی، عمر چاره ای جز فرو آمدن از منبر نداشت. او شتابان در میان جمعی از هواداران خود به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و اجازه گرفت و وارد شد و اظهار داشت: «ای علی! ما امروز از فرزندت حسین چه ها که نکشیدیم! با صدای بلند در مسجد پیامبر بر سرمان فریاد کشید و مردم مدینه را بر ضد من شوراند.»

امیر المؤمنین علیه السلام با کلماتی حساب شده او را آرام کرد.^۱ در زمان خلافت عثمان که پست و مقام‌ها و منصب‌ها را به افراد خانواده و نزدیکانش سپرده بود و موجبات

شورش

(ص ۲۷۴)

مردم را فراهم ساخته بود؛ تنها کسانی که قدرت داشتند با شجاعت، اجتماع مردم را در روز حادثه در هم بشکنند، امام حسن و حسین علیهم السلام بودند که جلوی خانه عثمان ایستادند و مانع حمله مردم شدند.^۱

ج- دربرخورد با معاویه

الف- روزی معاویه بالای منبر از علی بدگویی می کرد. امام حسین علیه السلام از راه رسید و شنید و با شمشیر به معاویه حمله کرد. معاویه فرود آمد و پشت منبر پنهان شد و عذرخواهی نمود و مبلغی بسیار به امام حسین علیه السلام تقدیم کرد که ایشان آن را میان فقرا تقسیم نمودند.^۲

ب- پس از آن که معاویه جمعی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را همراه با حجر بن عدی به شهادت رسانید، به سفر حج رفت. در مجلسی با اباعبدالله علیه السلام ملاقات کرد و متکبرانه گفت: «ای اباعبدالله! آیا این خبر به تو رسید ما با حجر و یاران او که شیعیان پدرت بودند، چه کردیم؟» امام پرسید: چه کردید؟ معاویه گفت: پس از

^۱ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱.

^۱ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۲۸.

^۲ عمادالدین حسین اصفهانی، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷.

آن که آنها را کشتیم، کفن کردیم و بر جنازه‌شان نماز میت خواندیم. امام خنده‌ای کرد و اظهار داشت: «ای معاویه! این گروه در روز رستاخیز با تو مخاصمه خواهند کرد. به خدا سوگند! اگر ما به یاران تو تسلط می‌یافتیم، نه آنها را کفن می‌کردیم و نه بر آنان نماز می‌خواندیم. ای معاویه! به من خبر رسیده که تو به پدر من ناسزا می‌گویی و علیه او اقدام می‌کنی پس به نفس خویش بازنگر و آن را با حق و واقعیت‌ها ارزیابی کن. اگر عیب‌هایی بزرگ را در آن نیابی بی‌عیب نیستی. درست است که ما با تو دشمنی داریم. پس از غیر کمان خود تیر رها می‌کنی و به هدفی که دیگران برایت تعیین کرده‌اند، نشانه می‌روی. تو از پایگاهی

(ص ۲۷۵)

نزدیک، به دشمنی با ما برخاسته‌ای. سوگند به خدا! تو از مردی - عمر و عاص - اطاعت می‌کنی که نه در اسلام سابقه‌ای دارد و نه نفاق او تازگی، و نه رأی تو را خواهد داشت. ای معاویه! نگاهی به خویشان بیانداز و این منافق را رها کن.»^۱

ج-امام حسین علیه‌السلام با این که قرار دادنامه صلح را در دوران ننگین معاویه رعایت می‌کرد، اما مبارزه منفی را با شجاعت و شهامت به روش‌های گوناگون تداوم می‌داد. روزی متوجه شد که مالیات یمن را بسوی شام می‌برند. امام حسین علیه‌السلام آنها را گرفت و به مدینه آورد و بین فقیران مدینه تقسیم کرد و این نامه را به معاویه نوشت: «از حسین بن علی علیه‌السلام به معاویه بن ابوسفیان، پس از حمد و ستایش خدا همانا، کاروانی با شترانی پر از بار از یمن بر ما می‌گذشت، که برای تو اموال فراوان و زینت

^۱ محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰۴.

آلات، و عنبر و عطریات می آورد، تا در انبارهای دمشق ذخیره کنی و تشنگان فرزندان پدرت را سیراب سازی، من به آنها نیاز داشتم و همه آنها را گرفتم، با درود.»^۲

د- معاویه در سال‌های آخر زندگی، تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، و می دانست تا حسین بن علی علیه السلام در مدینه بیعت نکند، دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی می دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله علیه السلام را برای شرکت در آن مجلس فرا خواند. وقتی امام حسین وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت و از حال فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید. آن گاه درباره بیعت با یزید سخن به میان آورد و از یزید گفت. ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله علیه السلام با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه من هستم. آن گاه خود برخاست و با شهادت چنین افشا کرد:

(ص ۲۷۶)

« پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده ای هر چند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش‌ها و فضائل رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم مقداری نیز بیان کند. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم تلاش کردی برای بدتس آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی. اما هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی ذغال رسوا شد و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغ‌ها را خیره کرد. تو در

^۲ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

تعریف خود و یزید آنقدر گفتی که دچار تندروی شدی و ستم کردی تا آن که به ظالمی تبدیل شدی و دیگران را از بخشش‌ها آنقدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آن که شیطان بیشترین بهره را از تو برد و سهم خود را کامل گرفت. امروز نیز دانستیم آن چه را که درباره یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد صل الله علیه و آله وسلم ؛ تلاش داری ذهن مردم را درباره یزید به انحراف کشانی .

گویا فرد ناشناسی را تعریف می کنی، یا صفات فرد پنهان شده‌ای را بیان می داری، یا چیزهایی از یزید می دانی که مردم نمی دانند. نه یزید خود را به همه شناساند، و نه افکارش را آشکارا بیان داشت. پس بگو که یزید با سگ‌های تحریک شده بازی می کند و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می دهد. با زنان معروف به فساد سرگرم است و به انواع « لهو و لهب » خوش می گذراند. او را می بینی که در اینگونه کارها نیرومند است.

معاویه رها کن این گونه دگرگونی‌ها را که بوجود می آوری. معاویه آن همه ستمکاری که بر مردم روا داشتی، کافی نیست که می خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟ پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش بتازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد، و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم برهم زدن نمانده است...»^۱

(ص ۲۷۷)

^۱ احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

این سخنرانی گوینده، نقشه‌های معاویه را رسوا کرد و نگذاشت به اهداف شوم خود برسد.

۲- شجاعت و شهامت در افشای چهره منافقانه یزید

الف- طراحان سیاسی بنی امیه پس از مرگ معاویه می‌خواستند با تهاجم تبلیغاتی چهره مطلوبی از یزید نشان دهند. از این رو یزید را وا داشتند تا اشعاری در مدح و ستایشش بنی هاشم و ارزش صلح و سازش بسراید و در شهر مدینه در میان قریش و بنی هاشم پخش کند. وقتی اشعار به دست امام رسید، پاسخ داد: «به خداوند بخشنده مهربان، پس اگر به تو دروغ می‌گویند به آنان بگو، من رفتاری دارم و شما نیز رفتار خودتان را دارید. شما از رفتار من بیزار و من از رفتار شما بیزارم.»^۱

ب- پس از مرگ معاویه، فشار سیاسی - نظامی یزید بر مخالفان به خصوص حضرت اباعبدالله زیاد شد. او فرمان صادر کرد امام باید بیعت کند و گرنه دستگیر خواهد شد و کشته می‌شود. ولید بن عتبه فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فرا خواند. امام حسین علیه السلام هم در یک آمادگی رزمی مسلحانه، برادران و برادرزادگان را بسیج کرد، و در اطراف خانه فرماندار را اصلاح کند، آیا خبری از معاویه به شما رسیده است که من را احضار کردید؟ ولید گفت: آری، معاویه مُرد و یزید بر جای او نشست و این نامه را فرستاد که شما باید بیعت کنید. امام حسین علیه السلام فرمودند: «شخصی همانند من که نباید پنهانی با یزید بیعت کند. دوست دارم بیعت آشکارا و در اجتماع مردم باشد. وقتی فردا آمد و مردم را برای بیعت فراخواندید، مرا هم با مردم بخوانید تا همه با هم بیعت کنیم.» ولید بن عتبه، نظر امام را پذیرفت و عذرخواهی کرد و گفت می‌توانید بروید.

^۱ ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ص ۲۰۳.

مروان بن حکم در آن مجلس حضور داشت. او به فرماندار گفت : اگر حسین از این مجلس برود،

(ص ۲۷۸) دیگر او را نخواهی یافت، او را زندانی کن یا بیعت کند و یا گردن او را بزن.

امام حسین علیه السلام به خشم آمد و به مروان گفت: «وای بر تو پسر زرقاء^۱، تو می خواهی دستور قتل

مرا صادر کنی؟ به خدا سوگند! دروغ گفته و کور خوانده ای، اگر کسی چنین اراده ای کند، زمین را با خورش سیراب خواهم کرد. اگر دوست داری چنین شود پس برخیز و گردن مرا بزن اگر راست می گویی.»^۲

ج - امام حسین علیه السلام پس از اعمال عمره برای حج مُحَرَّم نشد و با یاران خود تا صحرائ

عرفات پیش رفت و دعای عرفه را خواند و در حالی که همه حاجیان عرفات می رفتند و

چادر می زدند، امام راه عراق را در پیش گرفت و از آنان جدا شد و نشان داد آن گاه که

اسلام در خطر باشد، تنها با انجام مراسم حج که جهاد ضعیفان است، نمی شود به دین و

قرآن یاری داد. باید به کربلا رفت و مسلحانه با طاغوتیان زمین جنگید. وقتی کاروان امام

حسین علیه السلام به منطقه تنعیم - که مسجد تنعیم در آن جا قرار دارد - رسید به

شترانی برخورد کردند که از طرف فرماندار یزید در یمن، هدایا و مالیات به شام می بردند.

امام علیه السلام آن اموال را مصادره کرد و خطاب به صاحبان شتران فرمود : «من شما را

مجبور نمی کنم، هر یک از شما مایل باشد که به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را

به او می پردازم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک ما برخوردار خواهید گردید، و

هر کس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد، کرایه از یمن تا این نقطه را به او

می پردازم.»^۳

^۱ زرقاء مادر بزرگ مروان از زنان بدکاره و معروف بود.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۲۱۶-۲۱۸.

^۳ سیدابن طاووس، لهوف، ص ۳۰.

۳- شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام در دفاع از مال خویش و مسلمانان

الف- در روزگارانی که ولید بن عتبۀ شراب خوار و حد خورده، فرماندار مدینه بود، می‌خواست اموالی را که به حضرت اباعبدالله تعلق داشت، به زور و فشار تصاحب کند، چون خود را حاکم مدینه می‌دانست. امام حسین علیه السلام با شهامت و قاطعانه پیام داد

(ص ۲۷۹)

« به خدا سوگند! یا حق مرا می‌دهی و یا شمشیر خود را برداشته در مسجد رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم بپا می‌خیزم و آنانی را که با من هم سوگند و هم پیمان هستند، به قیام دعوت می‌کنم.»^۱

وقتی دیگر بزرگان و شجاعان مدینه پیام امام حسین علیه السلام را شنیدند آنان نیز گفتند: یا اموال امام حسین علیه السلام را به او برگردانند و یا ما هم شمشیرها را برداشته، به جنگ مسلحانه روی می‌آوریم. فرماندار مدینه وقتی از شجاعت امام و یاران همراه او با خبر شد، اموال امام علیه السلام را پس داد.

ب- زمینی در شهر مدینه به امام حسین علیه السلام تعلق داشت و چون زمین مرغوبی بود معاویه در آن طمع کرد و دستور داد عوامل او در مدینه آن را تصاحب کنند. حضرت اباعبدالله علیه السلام با معاویه ملاقات کرد و قاطعانه به او گفت:

« معاویه یکی از سه راه حل را انتخاب کن : یا زمین را از من خریداری کن و قیمت عادلانه آن را به من برگردان، یا زمین را به من برگردان، یا ابن زبیر و ابن عمر را دستور

^۱ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

ده که قضاوت کنند و گرنه هم پیمان‌های خود را فراموشی خوانم و با شمشیر زمین را از تو خواهم گرفت».^۲

ج- حضرت مسلم بن عقیل زمینی در مدینه داشت که معاویه در آن طمع کرد و در یک گفتگوی حضوری، مبلغ ناچیزی به مسلم داد و خواست زمین را تصاحب کند. به فرماندار مدینه نوشت زمین مورد نظر را تحویل بگیرد. وقتی این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، نامه تندی به معاویه نوشت و اظهار داشت: «پس از ستایش پروردگار، معاویه! تو جوانی از بنی هاشم را فریب دادی و زمین او را خریدی که در اختیار او نیست. پول خود را از این جوان (مسلم) پس بگیر و زمین ما را به ما برگردان».^۳

(ص ۲۸۰)

معاویه دانست که نمی‌تواند زمین را تصاحب کند کسی را، نزد مسلم فرستاد که پول ما را برگردان. مسلم به عقیل به او او پیام داد که پول را پس نمی‌دهم. اگر اصرار کنی گردنت را می‌زنم. معاویه وقتی پیام مسلم را شنید، یاد سخن پدرش عقیل افتاد و خندید، زیرا عقیل به معاویه گفته بود: چهل هزار درهم بده می‌خواهم با زنی ازدواج کنم که مهریه او چهل هزار درهم است. معاویه گفت: تو که چشمانت نمی‌بیند، چرا با زنی با این مهریه سنگین ازدواج می‌کنی؟ عقیل گفت: می‌خواهم فرزندان برای من بیاورد که اگر آنها را عصبانی کردی، گردنت را بزنند. و عقیل از آن پس با مادر مسلم ازدواج کرد.

شجاعت و شهامت در صحنه‌های جنگ

^۲ محمددشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۸۸.

^۳ همان، ص ۱۸۵.

در فصل دوم این مقاله به شجاعت و جنگ آوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در صحنه‌های جنگ اشاره می‌کنیم. امام حسین علیه السلام همان گونه که در صحنه‌های سیاست و اجتماع با شهامت و شجاعت بی نظیر خود از حریم اسلام و ولایت و مسلمین دفاع می‌نمود، در صحنه‌های جنگ و خط شکنی هم دلاوری بی مانند بود.

در این نوشتار اشاره‌ای کوتاه به شجاعت و جنگ آوری امام حسین علیه السلام در جنگ‌های جمل، صفین، نهروان، بخصوص در روز عاشورا داریم.

الف- در جنگ های جمل، صفین و نهروان

امام حسین علیه السلام همانند دیگر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای پیکار با پیمان شکنان و ستمکاران و همه جا در رکاب پدر بود و هر جا مقتضی بود و پدر بزرگوارشان مانع حمله او نمی‌شد، شخصاً به جنگ دشمنان خدا و مسلمین می‌رفت. در جنگ جمل امام علی علیه السلام پرچم را به دست محمد بن حنفیه و در میسره به امام حسن علیه السلام و در میمنه لشکر به امام حسین علیه السلام داد، و عماربن یاسر را بر پادگان گماشت. جنگ جمل در نیمه جمادی الاخر سال سی و شش آغاز شد و امام حسین علیه السلام به عنوان یکی از

سپهسالاران لشکر امام علی علیه السلام شجاعت‌های بی نظیری از خود نشان داد.^۱ در جنگ صفین که در ماه رجب سال سی و شش آغاز شد، ۹ واقعه اتفاق افتاد. امام حسین علیه السلام در این جنگ نیز سمت فرماندهی داشت و در رکاب پدر با دشمنان اسلام می‌جنگید. اگر چه طبق برخی روایات، علی علیه السلام به منظور اینکه مبدا نسل پیامبر منقطع گردد، دستور داده بود از رفتن حسنین علیه السلام به میدان جنگ جلوگیری کنند.^۲ در جنگ نهروان که عده‌ای از سپاهیان ساده لوح امام علی علیه السلام از پیش آمد حکمین عصبانی و منحرف شدند. و علیه امام علی علیه السلام شورش نمودند؛ امام حسین علیه السلام سمت فرماندهی داشت و در رکاب پدر بزرگوارش با دشمنان پیکار می‌کرد.^۳

ب- در روز عاشورا

امام حسین علیه السلام شجاعت را از جدش پیامبر صل الله علیه و آله وسلم به ارث برده بود. در روز عاشورا چنان شجاعتی از امام دیده شد که ضرب المثل شد.^۴ در روز عاشورا پس از آن که یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، امام تنها آماده پیکار شد و به میدان آمد و به عمر سعد فرمود: «من یک نفرم شما هم؛ یک نفر؛ یک نفر با من نبرد کنید.» یکی از فرماندهان نظامی شام به نام «تمیم بن قحطبه» برابر امام قرار گرفت و گفت: ای پسر علی تا کجا باید دشمنی خود را با یزید ادامه دهی؟

^۱ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۷.

^۲ سیدهاشم رسولی محلاتی، زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۴۷.

^۳ همان، ص ۴۷.

^۴ آیت الله شیخ جعفر شوشتری، خصائص الحسینیه، ص ۵۶.

امام حسین علیه السلام فرمودند: «من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من آمدید؟ من راه را بر شما بستم یا شما راه را به رویم بستید؟ شما برادر و فرزندانم را شهید کردید. حال بین من و شما شمشیر حکم خواهد کرد». فرمانده نظامی شام با کمال جسارت به امام حسین علیه السلام گفت: «نزدیک من بیا تا شجاعت را به تو نشان دهم». امام حسین علیه السلام

(ص ۲۸۲)

فریادی کشید و پیش رفت و با شمشیر چنان بر گردن فرمانده شامی زد که سر بریده‌اش تا پنجاه زراع پرتاب شد ترسی در لشگر کوفیان افتاد که فرمانده دیگری به نام «یزید ابطحی» فریاد زد و گفت: این همه لشگر در برابر یک نفر زانو زد و چون در شجاعت و نبرد معروف بود، خود به جنگ امام علیه السلام آمد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «مرا نمی‌شناسی که بی واهمه بسوی من می‌آیی؟» آن شخص جواب نداد و حمله را آغاز کرد. امام چنان با شمشیر بر سر او کوبید که جسم او دو نیمه شد و لاشه‌اش بر زمین افتاد.^۱

طبری مورخ مشهور در شجاعت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آورده است. «حسین علیه السلام سوار بر اسب شده و آمده در مقابل لشکر؛ شمشیر به دست گرفته از زندگی محروم، شایق به مرگ، دشمن را دعوت به مبارزه می‌کند، اما احدی جرئت به میدان آمدن ندارد. امام علیه السلام به آن قوم حمله کرد، حمله‌ای سخت و غضبناک. مردی شجاع و دلباخته شهادت در حالی که همه اصحاب و فرزندان را از دست داده و کودک شیرخوار او را نیز کشتند، حمله کرد چون شیر ثیان بر صفوف دشمن تاخت، بر

^۱ محمددشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۸۴.

میمنه حمله کرد. بر میسره حمله کرد. عبدالله بن عمار بن یغوث گفت: «قسم به خدا ندیدم هیچ مرد جوان کشته و حادثه زده‌ای مانند حسین علیه السلام که فرزندان و اصحاب و جوانان اهل بیتش را کشته باشند، و مانند او شجاعت و جرئت و قدرت بر جنگ داشته باشد، همان طور که شمشیر می‌زد و پیش می‌رفت، از صولبت و هیبت شمشیر شرر بارش مردان شجاع زیر دست و پا می‌ریختند و فرار می‌کردند، او اعتنا به احدی نداشت و گرم معشوق و مبارزه با دشمن بود.

در این موقع عمر بن سعد فریاد کرد: ای مردم این پسر کسی است که پشت گردنکشان عرب را به خاک نشانده و فرزند قتال العرب است چهل سال شمشیر زد، گفتند: چه کنیم؟ گفت: از اطراف حمله کنید. چهار هزار نفر از مردان اطراف خیام او را گرفتند و روابط او را قطع کردند و راه را بر او بستند.»^۲

(ص ۲۸۳)

این دلاوری‌ها در حالی بود که امام علیه السلام تنها شده بود و می‌دانست که شهید خواهد شد ولی شجاعانه و دلاورانه تا آخرین نفس جنگید و پشت به دشمن نکرد. و درس دلاوری و شجاعت را برای همه سپاهیان اسلام، به ویژه شیعیان به یادگار گذاشت.

(ص ۲۸۴)

منابع:

۱- اصفهانی، عمادالدین حسین، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، انتشارات اسوه قم، ۱۳۷۳.

^۲ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲-العاملی، محمدابن الحسن الحر، وسائل الشیعه، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۳-ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۵ میلادی.

۴-ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، انتشارات دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ قمری.

۵-بغدادی، الخطیب، تاریخ بغداد، انتشارات دارالکتاب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۶ میلادی.

۶-دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۳۸۱.

۷-دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.

۸-رسولی محلاتی، سیدهاشم، زندگانی امام حسین علیه السلام، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵.

۹-رضائی، محمدعلی، آموزه های تربیتی عاشورا، انتشارات مسلم، قم، ۱۳۷۹.

۱۰-شوشتری، شیخ جعفر، خصائص الحسینیه، انتشارات هفت، تهران، ۱۳۸۰.

۱۱-طبری، ابوجعفر جریر، تاریخ طبری، انتشارات دارالمعارف، قاهره، ۱۹۷۹ میلادی.

۱۲-سیدابن طاووس، کتاب لهوف، انتشارات بخشایشی، تهران، ۱۳۷۷.

۱۳-مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ قمری.

۱۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

۱۵- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، انتشارات ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶ خورشیدی.

(ص ۲۸۵)

ویژگی‌های شخصیتی امام حسین علیه السلام

معصومه صنم یار

مقدمه

سپاس بی پایان جهان آفرینی را سزاست، که هستی را پر از اسرار قرار داده و محصول آن را موجودی اسرار آمیزتر به نام انسان، و درود فراوان بر ستوده‌ترین فرزندان آدم؛ یعنی محمد صل الله علیه و آله وسلم که بشریت را به دنیای سعادت و روشنایی جاودان رهبری فرمود، و به ویژه جانشینان دوازده گانه‌اش که هر یک به نوبه خود انسانیت را از پرتگاه‌های خطرناک نجات بخشیده‌اند. بالاخص فرزند برومندش حسین بن علی علیه السلام که مبارزه با ستمگران را به آخر رسانید و این مقال، درباره شخصیت اباعبدالله الحسین و ویژگی‌های آن حضرت می‌باشد.

سه دوره مهم در حیات امام حسین علیه السلام

این سه دوره، یکی دوران کودکی آن حضرت تا وفات پیامبر اکرم است؛ دوم، دوران جوانی آن حضرت؛ یعنی دوران بیست و پنج سالگی آن حضرت تا حکومت امیر

المؤمنین است؛ وسوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیر المؤمنین تا حادثه کربلا است

دوران کودکی

پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد، که همه مردم مسلمان در آن روزگار می‌دانند که پیامبر فرمود:

«وَأَرْضِي لِرِضَاهَا؛ اگر کسی او را خشنود کند، مرا خشنود کرده است.»

بینید این دختر چقدر «عظیم المنزله» است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملاعام راجع به او این گونه حرف می‌زند، این چیز عادی نیست.

پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به ازدواج کسی درآورده است که از لحاظ افتخارات در درجه اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام، او جوان شجاع، شریف، از همه مؤمن‌تر، از همه با سابقه‌تر، از همه شجاع‌تر و در همه میدان‌ها حاضر است، کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد. هرجایی که همه در می‌مانند، این جوان جلو می‌آید گروه‌ها را باز می‌کند و بن بست‌ها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او به خاطر خویشاوندی و غیره نیست، به خاطر عظمت شخصیت اوست. حالا کودکی از این دو نفر متولد شده است و او «حسین بن علی» است.

البته همه این حرف‌ها درباره امام حسن نیز هست، اما حالا بحث‌ها راجع به امام حسین است. عزیزترین عزیزان پیامبر، کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است، پای

این کودک به مانعی می‌گیرد و زمین می‌افتد، پیامبر از بالای منبر پایین می‌آید، او را بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. پیامبر درباره امام حسن و امام حسین شش - هفت ساله فرمود: « اینها سرور جوانان بهشتند».

(ص ۲۸۷) اینها که هنوز کودک‌اند. جوان نیستند. اما پیامبر می‌فرماید، سرور جوانان اهل بهشتند، یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان هستند؛ می‌فهمند، درک می‌کنند، عمل می‌کنند، اقدام می‌کنند، ادب می‌ورزند و شرافت در همه وجودشان موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدون هیچ جرم و تخلفی، به قتل خواهد رسید، برای مردم غیر قابل باور بود. هم چنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه، مگر می‌شود؟^۱ «حسین منی وانا من حسین». «بیش از شصت تن از علمای اهل سنت با مختصر اختلافی و با سندهای مختلف این حدیث را از رسول خدا نقل کرده‌اند. بخاری در کتاب «الادب المفرد» از یعلی بن مره نقل کرده: روزی ما را به همراه رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم به صرف غذایی دعوت کرده بودند. هنگامی که برای صرف غذا بیرون رفتیم، ناگاه حسین را دیدیم که در راه بازی می‌کرد. رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم که او را دید، شتابان پیشاپیش مردم رفت، دست‌های خود را گشود، تا آن فرزند را در آغوش گیرد، ولی حسین به این سو و آن سو می‌گریخت و با این کار خود، پیامبر را می‌خندانده؛ تا بالاخره رسول خدا او را گرفت و یک دست خود را بر چانه او نهاد و دست دیگرش را بر سر آن کودک گذارد، سپس گونه خود را بر گونه او نهاد و فرمود: «حسین منی وانا من حسین، أحب الله من أحب حسیناً، الحسین سبط من الأسباط»^۲ یعنی؛ حسین از من است و من از

^۱ عاشورا در پرتو انوار ولایت، ص ۱۵ (بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه ۷۷/۲/۱۷).

^۲ زندگانی امام حسین علیه السلام، سید هاشم رسولی مجلاتی، ص ۱۳ و ۱۴.

حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس که حسین را دوست دارد، حسین سبطی است از اسباط امام».

دوره ۲۵ ساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

در این دوره، روح لطیف او رحلت پیامبر را دیده بود و بعد از آن، شهادت جانگداز مادر را و خانه نشینی پدر و غصب فدک و ... در این دوران، حسین علیه السلام همیشه در کنار پدر

(ص ۲۸۸)

بوده و در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و با ناکثین و قاسطین و مارقین به مبارزه پرداخته است. در واقعه حکمیت، جنگ نهروان و سایر جریان‌های پس از جنگ صفین نیز، همه جا در رکاب پدر بوده، و آن همه بی وفایی‌ها و سست‌نصرتی‌های مردم را نسبت به پدر بزرگوار خود از نزدیک می‌دید و خدا می‌داند با هوش و ذکاوتی که داشت، با چه مرارت و تلخ‌کامی آن مصائب را تحمل می‌کرد.

همه او را به عظمت و بزرگی می‌شناختند، شجاعت او زبانزد عام و خاص بود، همه برای او احترام قائل بودند و در مقابل او تعظیم و تجلیل می‌کردند. در آن روز اگر کسی می‌گفت این جوان با عظمت، به دست همین مردم کشته می‌شود، هیچ کس باور نمی‌کرد.

دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین؛ دوره غربت اهل بیت علیهم السلام

امام حسن و امام حسین علیهم السلام در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت به صورت امام معنوی همه مسلمانان، مرجع بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام مسلمین، محل ورود تحسین همه، محل تمسک و توسل همه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت

اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است؛ شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم.

او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به حاکم بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم‌کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته بشود، آن هم با آن وضع، هیچ کس باور نمی‌کرد. اما همین حادثه باور نکردنی، همین حادثه عجیب و حیرت‌انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همان‌هایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟

(ص ۲۸۹)

معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است؛ ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است، خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیت هستند. وقتی معیارها از دست رفت، ارزش‌ها ضعیف شد، دنیا طلبی و مال دوستی بر انسان‌هایی حاکم گردید که سابقه درخشانی در حمایت از اسلام و مسلمین داشته‌اند، دیگر در این جامعه انجام هر جنایتی بعید به نظر نمی‌رسد.

باید مراقب باشیم، همه باید مراقب باشند که این طور نشود، اگر مراقب نباشیم، آن وقت جامعه همین طور به تدریج از ارزش‌ها تهی می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک

پوسته ظاهری باقی می ماند. ناگهان امتحان بزرگ پیش می آید، امتحان قیام ابا عبدالله، آن وقت این جامعه در آن امتحان، مردود می شود.^۱

ویژگی ها و خصوصیات امام حسین علیه السلام

« حسین، ماه درخشان بود و جمالش سرآمد زیبایی ها

اناالحسین بن علی بن ابی

طالع البدر بأرض العرب

-من حسین، پسر علی بن ابی طالب(و) ماه درخشان عربم.

در این جا نمونه هایی از زیبایی جمال او را نظاره می کنیم:

الف) سیمای حسین علیه السلام چهره ای چون چهره رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم داشت؛ آن گونه که مادرش در کنار گهواره فرمود : « أنتَ شبيهَ بآبي ». و این شباهت زبازد همگان بود. انس بن مالک، امام را نسبت به برادرش شبیه تر به پیامبر می دانست و می گفت: « أما أنه كان أشبههما بالنبیّ ».

(ص ۲۹۰)

توصیف امام حسین علیه السلام از چهره پیامبر، حکایت گر سیمای حسین است. آن حضرت فرمود: « كان رسول الله أحسن ما خلق الله خلقاً؛ رسول خدا خوش سیماترین مخلوق خدا بود ».

^۱ عاشورا در پرتو انوار ولایت، ص ۱۶ و ۲۷ و ۲۸.

ب- نور: حسین نور بود، نوری که هم زمان با نور رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم پدیدار شد. چنین هم سانی و اتحاد، تفسیر این سخن پیامبر است که فرمود: «حسین منی وانا من حسین؛ حسین از من است و من از حسین».

پیشینه نور حسین، قبل از خلقت آدم است: «خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محدقین».

آن حضرت در پاسخ پرسش «حبيب بن مظاهر» درباره چگونگی اهل بیت پیش از خلقت، چنین فرمود:

«کنا اشباح نور ندور حول عرش الرحمن، فنعلم للملائکه التسبیح والتهلیل والتحمید؛^۱

ما اشباح نور بودیم که پیرامون عرش خدای سبحان طواف می کردیم و به فرشتگان «سبحان الله» و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» می آموختیم».

درخشش نور حسین به هنگام حمل وی، در چهره زهرا (س) نیز نمایان بود.

پیامبر می فرمود:

«فانی اری فی مقدم وجهک ضوءاً وذلک انک ستلدين حجه لهذا الخلق؛^۲ دخترم! در

پیشانی تو درخشندگی خاصی می بینم. این نور نشان آن است که به زودی، حجت خدا بر مردم را به دنیا خواهی آورد».

^۱ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۱۱.

^۲ همان، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

زیبایی جمال امام حسین علیه السلام در قتلگاه بدان حد بود که در وصف آن گفته شده است:

« انّی ما رایت قتیلًا مضمحماً بالدم والتراب انور وجهاً منه؛^۱ تاکنون هیچ کشته به خاک و خون غلتیده‌ای را به نورانیت سیمای او ندیدم.»

(ج) خاندان: برجستگی و بی مانندی خاندان نیز جلوه‌ای خاص به حسین علیه السلام بخشیده بود. به گفته ابن عساکر، روزی پیامبر، حسرن را برشانه خود گذارد و در برابر مردم فرمود:

« هذا الحسین بن علی: خیر الناس جداً وخیر الناس جدّه: جدّه محمد رسول الله، سیدالنبیین وجدته خویلد، سابقه نساء العالمین...».

امام حسین علیه السلام نیز در عرصه‌های گوناگون، از خاندان طاهر خود یاد، و بدان افتخار می‌کرد:

من له جدّ کجدی فی الوری

او کشیخی فانا ابن القمرین

فاطم الزهرا امی وابی

قاصم الکفر ببدر وحنین

-درمیان همگان کیست که جدی مانند جد من یا معلّمی همچون علی علیه السلام داشته باشد. من فرزند دو ماه تابناکم. - مادرم فاطمه زهرا (س) و پدرم در هم کوبنده کفر در «بدر» و «حنین بود».

^۱ همان، ج ۴۵، ص ۵۷.

د- فضیلت: حسین علیه السلام تک سوار میدان فضیلت‌هاست

سبقتُ العالمین الی المعالی بحسن خلیقهِ وعلوِّ همه

ولاح بحکمتی نورالهدی فی لیال فی الضلاله مدلهمه

یرید الجاحدون لیطفوه ویابی اتته الا ان یتمه

(ص ۲۹۲)

به سوی مدارج عالی کمال، از راه نیک سرشتی و بلند همتی بر همه جهانیان پیشی گرفتم.
در شب‌های تیره گمراهی، نور هدایت الهی با حکمت من نمودار شد.

-منکران بدانندیش می‌خواهند آن را خاموش کنند، ولی خدای سبحان نمی‌خواهد، جز آن
که آن را کامل گرداند. در فرازی دیگر چنین فرمود:

ان ابن الذی قد تعلمون مکانه ولیس علی الحق المبین طخاء

-من فرزند رادمردی هستم که منزلت او را می‌دانید و بر حقی که آشکار است، هیچ ابر
تیره‌ای نیست.»^۱

حسین علیه السلام جلوۀ پروردگار

در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره؛ سلام بر تو ای حسینی
که خون خدا و فرزند خون خدایی،» چرا به حسین علیه السلام «ثارالله» گفته می‌شود؟
هنگامی که انسان دل از غیر خدا ببرد و جز به او دل نبندد، تمام اعضا و جوارح او الهی

^۱ ره توشه راهیان نور، ج ۲، سال ۱۳۸۰، ص ۸۶-۸۹.

می شود؛ به گونه‌ای که محبوب او دوستدار خدا می‌شود و خدا نیز او را دوست خواهد داشت.» در حدیث قدسی آمده است: «فَإِذَا حَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلسانه الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا أَنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَأَنْ سَأَلْنِي اعْطَيْتُهُ»^۲ پس هنگامی که دوست بدارم او را، من گوش او می‌شوم، همان گوش‌ی که با آن می‌شنود، من چشم او می‌گردم، همان چشمی که با آن می‌بیند و زبانش می‌شوم، همان زبانی که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌گردم، همان دستی که با آن بگیرد، اگر دعا کند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی نماید، به او عطا نمایم.

حسین علیه السلام به تمام معنا از همه چیز گذشت و دل به دوست سپرد، لذا همه وجود او الهی گردید و به همین خاطر می‌گوییم: «خون او، خون خداست.»

(ص ۲۹۳)

«وابن ثاره: حسین علیه السلام فرزند خون خداست، فرزند کسی هست که مظهر، آینه و نمایندهٔ جمیع صفات و کمالات حق تعالی است، چنان که خود حضرت می‌فرماید: «اناعین الله الناظره؛ من چشم بینای حقم»؛ «انا اذن الله الواعیه؛ من گوش شنوای حقم» و «انایدالله الباسطه من دست گسترده حقم».

حضرت سیدالشهدا علیه السلام انسان منحصر به فرد و نمونه

«حضرت سیدالشهدا انسان منحصر به فرد و نمونه‌ای بود که فضایل و مناقب، معجزات و کرامات، مکارم اخلاق و محامد اوصاف، محبوبیت و نفوذ اجتماعی و اعتراف دشمنان به شخصیت بی نظیر آن حضرت نشانی از «والوترالموتور» است. آن شخصیتی که در کنار

^۲ اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، ص ۳۵۲.

آیه مودت» و «در میان اهل بیت» همراه با «آیه تطهیر» و در جای دیگر «آیه مباحله» قرار دارد و همه اینها نشان مقام و مرتبت سیدالشهداست. پس حسین علیه السلام نیز در فضایی که آیات شریفه قرآن در مورد حضرت پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و پدر و مادر بزرگوارشان ذکر کردند، شریک می باشند.

آنچه حائز اهمیت است، این که چرا حضرت سیدالشهدا را «الوتر الموتر» یعنی شخصیت منحصر به فرد می دانیم، با توجه به این که در کنار شخصیت هایی هم چون، سایر ائمه طاهرین علیهم السلام نیز هر کدام در زمان خودشان مأمور نشر معارف و حقایق اسلام بودند و سرانجام، زندگی پربرکت آنها نیز به شهادت خاتمه یافت. همه ائمه طاهرین علیهم السلام مظهر اسما و صفات حق اند و حسین علیه السلام نیز همین گونه است. آنچه باعث شده که ایشان را «والوتر الموتر» بگویند، نحوه شهادت و قیام با برکت حضرت بود که در آن مقطع از تاریخ، آن چنان آثاری از خود بر جای گذاشت که اگر این شهادت واقع نمی شد، امروز اثری از اسلام باقی نمانده بود و این، حضرت سیدالشهدا بود که با شهادت خود، فرزندان دلبنده و اصحاب با وفایش، اسلام را بیمه نمود. لذا پیامبر صل الله علیه و آله وسلم بقا و دوام مکتب حیات

(ص ۲۹۴)

بخش اسلام و اهداف و برنامه های خود را در وجود مقدس اباعبدالله علیه السلام خلاصه نموده، فرمود: «حسین منی و انا من حسین»^۱.

^۱ زیارت در پرتو ولایت، ص ۵۲-۵۵.

امام حسین علیه السلام و کرامات همه انبیا علیهم السلام

تمام مقامات و کراماتی که برای انبیای الهی بوده، خداوند به امام حسین علیه السلام عنایت فرموده است؛ به عنوان مثال، انبیا دارای مقام عصمت می‌باشند. امام حسین علیه السلام و سایر ائمه نیز مصون از خطا و اشتباه، و از مقام عصمت برخوردارند. از دیگر خصوصیات انبیاء اعجاز می‌باشد که برای صدق گفتار خویش از طرف خداوند متعال به آنها داده شده است. امام حسین علیه السلام دارای این مقام چه در زمان حیات، و بعد از شهادت می‌باشد و این معنا مسلم و متواتر است و صدور چنین معجزه‌هایی از آن حضرت، که همه شعاع حقیقی امامت است، دور از انتظار نمی‌باشد.

از دیگر مقامات حضرت، بر خوردار بودن از علم «لدنی» است که از نوع علوم انبیا می‌باشد.

ائمه اطهار علیهم السلام افضل از تمام انبیا و اولیا، غیر از رسول خدا می‌باشند و کامل ترین مظهر، جلوه آینه و نماینده صفات و کمالات حق تعالی هستند، ولی انبیا غیر از حضرت محمد صل الله علیه و آله وسلم جلوه بعضی از صفات الوهیت بوده‌اند. در واقع ائمه اطهار علیهم السلام وارث علم پیامبر خاتم و اوصیای پیشین هستند. اسم اعظم الهی، به طور تمام و کمال آن در نزد ائمه می‌باشد؛ چنانکه امام حسن عسگری علیه السلام می‌فرماید:

« اسم الله الأعظم ثلاثه و سبعون حرفاً، کان عند آصف حرفاً، فتکلم به فانخرقت له الأرض فیما بینه و بین سُبَا، فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان، ثم انبسطت الأرض فی أقل من طرفه عین، و عندنا منه اثنان و سبعون حرفاً و حرف عند الله مستأثر به فی علم الغیب؛ »
اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است؛ آصف یک حرف را داشت و چون

آن را به زبان آورد، زمین میان او و شهر « سبا » شکافته شد. او تخت بلقیس را به دست گرفت و به سلیمان رسانید و سپس زمین گشاده گشت. این عمل در کمتر از چشم به هم زدنی انجام شد و نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم است و یک حرف نزد خداست که در علم غیب به خود اختصاص داده است»^۱.

وازی دیگر مقامات، شفاعت می باشد، همان گونه که به شفاعت پیامبر، گناه کاران مورد عفو الهی قرار گرفته و به بهشت داخل می گردند. امام حسین علیه السلام و بقیه ائمه اطهار علیهم السلام نیز دارای این مقام می باشند.

مکارم الاخلاق سیدالشهدا

حضرت ابی عبدالله در سجایای نفسانی چون پدرش مرتضی علی بود و در مکتب جدش رسول الله صل الله علیه و آله وسلم تربیت شده بسیار متواضع و خاشع و بخشنده و باگذشت، مهربان، شجاع و با شهامت، فروتم و باعزت نفس و جوانمرد، آزاده و با فضیلت بود.

مجلسی می نویسد: یک روز امام حسین عبور می کرد که گروهی نان خشک در عبا ریخته می خوردند و چون حسین رسید، گفتند: هلم یا ابن رسول الله، پسر پیغمبر آمد کنار آنها نشست و با آنها هم غذا شد و این را خواند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ثُمَّ قَالَ قَدْ اجْتَبَكُمْ فَاجِيبُونِي».

^۱ اصول کافی، ج ۱، کتاب الحج، ص ۳۳۴.

فرمود: خداوند گردن کشان و متکبران را دوست ندارد. اکنون شما هم به مهمانی من حاضر شوید، چون آنها به خانه حسین بن علی آمدند، فرمود: برای آنها انواع غذا تهیه کنید آنها را با اطعام و اکرام خشنود ساخت.

ابن شهر آشوب می‌نویسد: امام حسین علیه السلام به عیادت اسامه بن زید رفت، او گفت: «واغماه فقال له الحسين وما غمك يا اخي» حسین فرمود: غم تو چیست؟ گفت: شصت هزار درهم مدیونم. حسین علیه السلام فرمود: بر عهده من که ادا کنم، گفت: می‌ترسم
(ص ۲۹۶)

مدیون مرده «فقال الحسين لن تموت حتى اقضيه عنك» دستور داد آن مبلغ را آوردند و تا زنده بود دین او را ادا کرد.^۱

مروت امام حسین علیه السلام

«مروت مفهوم خاصی دارد و غیر از شجاعت است، گو این که معنایش مردانگی است، ولی مفهومی خاص دارد. ملای رومی از همه بهتر آن را مجسم کرده است، آنجا که داستان مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود را نقل می‌کند که علی علیه السلام روی سینه عمرو می‌نشیند و او روی صورت حضرت آب دهان می‌اندازد، بعد حضرت از جا حرکت کند و می‌رود و بعد می‌آید. این جاست که ملای رومی شروع می‌کند به مدیحه سرایی، و یک بیت از شعرش چنین است:

در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی

^۱ مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیه السلام، ص ۶۲۸.

در شجاعت تو شیر خدا هستی، در مروت کسی نمی‌تواند تو را توصیف کند که چقدر جوانمرد و آقا هستی. مروت این است که انسان به دشمنان خودش هم محبت بورزد.

حافظ می‌گوید:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدار

ولی فرمان اسلام از این بالاتر است، اگر به اسلام نزدیک تر می‌شد، چنین می‌گفت :
بادوستان مروت، با دشمنان هم مروت و مردانگی. اینک اباعبدالله در وقتی که دشمنش تشنه است، به او آب میدهد، معنایش مروت است این بالاتر از شجاعت است، همان طور که علی علیه السلام این کار را کرد.

صبح عاشورا بود. اول کسی که به طرف خیمه‌های حسین بن علی علیه السلام دوید تا ببیند اوضاع از چه قرار است « شمر بن ذی الجوشن » بود. وقتی از پشت خیمه‌ها آمد، دید

(ص ۲۹۷)

خیمه‌ها را به هم نزدیک کرده و خندق را کنده‌اند و جمع کرده و آتش زده‌اند، خیلی ناراحت شد که از پشت نمی‌شود، حمله کرد. شروع به فحاشی کرد. یکی از اصحاب گفت: آقا اجازه بدهید همین جا (یک تیر) حرامش کنم. فرمود : نه. گفت : من او را می‌شناسم که چه جنس کثیفی دارد، چقدر فاسق و فاجر است. فرمود : می‌دانم، ولی ما هرگز شروع به جنگ نمی‌کنیم، ولو این که به نفع ما باشد.

این دستور اسلام بود. در این زمینه داستان‌ها داریم از جمله داستان امیرالمؤمنین در

« صفین » است که یکی از آنها را نقل می‌کنم.

مردی است به نام کُریب بن صباح از لشکر معاویه. آمد و مبارز طلبید. یکی از شجاعان لشکر امیرالمؤمنین که جلو بود، به میدان رفت، ولی طولی نکشید که

« کُریب » این مرد صحابی امیرالمؤمنین را کشت و جنازه‌اش را به یک طرف انداخت و دوباره مبارزه طلبید. نفر بعد، او را هم کشت، بعد از این که کشت، فوراً از اسب پایین پرید و جنازه‌اش را روی جنازه اولی انداخت. باز گفت : مبارز می‌خواهم. چهار نفر از اصحاب علی علیه السلام را به همین ترتیب کشت.

مورخان نوشته‌اند: بازو وانگشتان این مرد به قدری قوی بود که سکه را با دستش می‌مالید و اثر سکه محو می‌شد. هم چنین نوشته‌اند: این مرد آن قدر از خود، چابکی و سرعت نشان داد و در شجاعت و زورمندی هنرنمایی کرد که افرادی از اصحاب علی علیه السلام که در صفوف جلو بودند، به عقب رفتند تا در رودر بایستی گیر نکنند، این جابود که علی علیه السلام خودش آمد و با یک گردش، او را کشت و جنازه‌اش را به یک طرف انداخت. « الا رجل » دو می‌آمد.

دومی را کشت. و فوراً جنازه‌اش را روی اولی انداخت. دوباره گفت : « الارجل » تا چهار نفر. دیگر کسی جرأت نکرد بیاید. آن وقت علی علیه السلام آیه قرآن را خواند:

« فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثله ما اعتدی علیکم واتقوا الله ».

بعد گفت: ای اهل شام! اگر شما شروع نکرده بودید، ما هم شروع نمی‌کردیم. چون شما چنین کردید، ما هم این کار را کردیم.

اباعبدالله هم چنین بود. در تمام روز عاشورا مقید بود که جنگ را آنها که به ظاهر مسلمان و گوینده شهادتین بودند، شروع کنند. گفت: بگذارید آنها شروع کنند، ما هرگز شروع نمی‌کنیم.^۱

عزت و کرامت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در زندگی شرافت مندانه‌اش، معنویت، عزت و سرافرازی و در عین حال عبودیت و تسلیم رضای حق، محسوس است. در طول تاریخ، شعارهای حیات بخش او درس عزت و کرامت به رهروانش می‌دهد.

امام حسین علیه السلام در کربلا پس از ترسیم اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خویش، فرمود: « لیرغب المؤمن فی لقاء ربه حقاً فانی لا اری الموت الا سعادة والحیاه مع الظالمین الابرماء؛ اگر انسان با ایمان (در چنین شرایطی) برای دیدار پروردگارش شوق‌مندی و نشاط نشان دهد، شایسته است. من در چنین شرایطی، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ننگ نمی‌دانم». آن حضرت در حماسی‌ترین لحظات این سفر عشق در روز عاشورا، در برابر پیشنهاد بیعت فرمود: « آگاه باشید! این نابکار، فرزند نابکار! مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین شمشیر و بیعت ذلیلانه. ما و ذلت؟ هرگز! زیربار ذلت رفتن برای ما را نه خدا می‌پسندد، نه رسول او نه دامن‌های پاکی که ما را پرورانده است و نه بزرگان با غیرت و نفس‌های با شرافت، که با اطاعت دون صفتان را بر شهادت کریمانه ترجیح دهیم.»^۲ این عزت‌مداری فرهنگ کربلاییان است که از امام به جان همه

^۱ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۸.

^۲ ره توشه راهبان نور، ج ۲، ص ۱۴۳.

انعکاس یافته است، به طوری که ابوالفضل، مظهر شجاعت و غیرت هنگامی که دست مبارکش

(ص ۲۹۹) قطع می‌گردد، دین خدا را مطرح می‌کند و می‌گوید:

والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدأ عن دینی^۱ حضرت زینب (س) هنگام دیدن
پیکرهای خونین عزیزانش، از خدا تمنای پذیرش قربانی‌ها را می‌نمود: «اللهم تقبل منا
هذا القربان»^۲ قاسم بن الحسین علیه السلام نیز شهادت را «احلی من العسل» دانسته و
کریمانه جان خود را در راه خدا تقدیم می‌دارد.

مقام شکر و رضای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

شکر، عبارت است از قدردانی نعمت منعم. به قول و فعل و نیت، دارای سه رکن است:
«اول: معرفت منعم و صفات لایقۀ به او؛ و معرفت نعمت از حیث اینکه آن نعمت است.
و کامل نشود این معرفت مگر آن که بداند که تمام نعمت‌های ظاهره و خفیۀ از حق تعالی
است و ذات مقدس او منعم حقیقی است، و ساینده هر چه هست منقاد حکم او و مسخر
فرمان او هستند. دوم: حالتی است که ثمرۀ این معرفت است. و آن خضوع و تواضع و
سرور به نعمت است، از جهت آن که آن هدیه ای است که دلالت کند بر عنایت منعم بر
تو. سوم: عملی است که ثمرۀ این حالت است، زیرا که این حالت وقتی در قلب پیدا شد،
یک حالت نشاطی برای عمل موجب قرب حق در قلب و زبان و دیگر جوارح به وجود
می‌آید.»^۳

^۱ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

^۲ حیات لامام الحسین، ج ۲، ص ۳۰۱.

^۳ امام خمینی (ره) اربعین حدیث، حدیث ۲۱، ص ۳۴۴.

ورضا به معنای تسلیم اراده حق بودن، به گونه‌ای که غیر از اراده حق تعالی، اراده‌ای نمی‌کند، و این مقام، بالاتر از مقام توکل است. زیرا «متوکل»، طالب خیر و صلاح (ص ۳۰۰)

خویش است، و حق تعالی را فاعل خیر می‌داند و او را وکیل کند در اموراتش ولیکن «راضی» فانی کرده است اراده خود را در اراده حق و از برای خود چیزی اختیار نکند. چنانچه بعضی اهل سلوک پرسیدند: ما ترید؟ قال: «أريد أن لا أريد» مطلوب آنها، مقام رضا بود.

حسین علیه السلام به بالاترین مقام شکر و رضای الهی رسیده بود، چنان که «در سخت‌ترین لحظات روز عاشورا و هنگام افتادن از اسب با آن همه جراحات، این جملات از امام علیه السلام نقل شده است: «صبراً على قضائك يا ربّ لا اله سواك»، یا غیاث المتهغیثین.»^۱

عظمت و شکست ناپذیری امام حسین علیه السلام

از مظاهر درخشنده حادثه کربلا و از تجلیات بزرگ الهی آن، موضوع جمع کردن حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا اصحاب خود را و سخنرانی برای آنها به آن شکل است. باید در نظر داشت که این سخنرانی، در شب عاشورا است؛ هنگامی است که عوامل محیط از هر جهت نا مساعد و نا امید کننده است. در چنین شرایطی هر سردار و رهبری که تنها مادی فکر کند، جز لب به شکایت باز کردن کاری ندارد؛ منطقی این است: افسوس که بخت با ما مساعد نشد، تف بر این روزگار و بر این زندگی!

^۱ ره توشه راهیان نور، ج ۱، ص ۱۳۸۰، ص ۷۴.

مثل ناپلئون می گوید : طبیعت با من مساعدت نکرد؛ همه سخنانش شکایت از روزگار و اظهار یأس است. آنچه شرایط را برای او سخت تر می کند، این است که زنان و فرزندان و خواهرانش تا بیست و چهار ساعت دیگر اسیر دست دشمن می شوند. برای یک مرد غیور و فداکار، این خیلی ناگوارتر است، در یک همچنین شرایطی دیگران چه کرده اند؟ ما در تاریخ می خوانیم که «المقنع» وقتی که محصور شد و در شرایط نا مساعد و ناامید کننده ای قرار گرفت، اول خاندان خود را کشت، بعد خودش را. هم چنین است یکی از خلفای اموی هنگام گرفتاری، تاریخ از این نمونه ها بسیار دارد.

(ص ۳۰۱)

امام حسین بن علی علیه السلام وقتی که شروع کرد به سخنرانی، گفت : «اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السراء والضراء. اللهم انی احمدک...» با این همه شرایط نامساعد مادی، دم از رضا و سازگاری با عوامل می زند! چرا؟ چون در شرایط معنوی مساعدی زیست می کند. او اعتقاد! و عملاً موحد و خداپرست است و به علاوه او به نتیجه نهایی کار خود آگاه است او هدفش، مثل اسکندر و ناپلئون جهان گیری نبود که خود را شکست خورده بداند؛ هدفش اعتلای کلمه حق بود و از این نظر کار خود را بسیار سودمند و مؤثر می دید.^۱

شهادت طلبی امام حسین علیه السلام

گاهی ممکن است در جامعه، دولت اسلامی قوی، که بتواند جلوی فساد را - اعم از فساد در عقیده و یا فساد در عمل - بگیرد، وجود نداشته باشد، یا اصلاً دولت کفر حاکم باشد و

^۱ مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۷۴.

یا اگر کسانی به نام دولت اسلامی حکومت کنند، در واقع اهل نفاق هستند؛ یعنی عناصری از نفاق در میان آنها وجود دارد، و امکان این که دستگاه حاکمه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر می کنند، آن قدر توانایی ندارد که بتوانند بر حاکمان قدرتمند و زور مدار پیروز شده و حق را اعمال کنند؛ در این جا ممکن است این افراد در انجام این فریضه چنان حرکتی را انجام دهند، که به خاطر آن مظلومانه به شهادت برسند و شهادت مظلومانه ایشان باعث بقای اسلام شود.

این همان کاری است که مصداق اتم آن حرکت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است که فرمود: «انی لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صل ارید أن آمر بالمعروف وانهی عن المنکر».^۲

^۲ آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص ۲۲۶.

امام در بیانی دیگر می‌فرماید:

« آتی لا اری الموت الا سعادہ والحياء مع الظالمين الا برماً؛ مرگ در نظر من جز سعادت چیزی نیست و زندگی با ستمگران را جز ننگ و خواری نمی‌بینم».

« ليس الموت في سبيل العز لا حياه خلدہ وليست الحياه مع الذل الا الموت الذي لا معه؛ مرگ در راه عزت اسلام جز زندگی جاوید نیست، و زندگی با ذلت جز مرگ که از زندگی تهی است، نخواهد بود.»^۱

« هر کس می‌خواهد در راه ما شهید شود، صبحگاهان با ما حرکت کند».

و در موارد فراوانی آشکار فرمود: « کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و کربلا؛ گویا می‌بینم که گرگان بنی امیه پیکر مرا در اطراف «فرات» دریده‌اند.»

اما باز سست نمی‌شود، به شک و تردید دچار نمی‌گردد و برای نجات اسلام و امت اسلامی هم چنان توفنده فریاد می‌زند که: «هيات منّا الذّٰه». حسین و ذلت پذیری؟ هرگز!!^۲

آری حسین علیه السلام آن روز که به قربانگاه می‌رفت و سر تا سر وجودش شعر شهادت می‌سرود و زبان حالش که به راستی دل از کف طالبان حقیقت می‌ربود، این بود

گر مرد رهی میان خون باید رفت و از پای فتاده سرنگون باید رفت

تو پای به ره نه و از هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت^۳.

^۱ پیامها عاشوراء، ص ۱۷۴.

^۲ پیامها عاشوراء، ص ۱۷۴.

^۳ ره توشه راهیان نور، ۱۴۲۳، ق، ص ۱۶۴.

درس های عملی عاشورا

درس هایی که از قیام فداکارانه، و اسلام نگهدار امام علیه السلام گرفته می شود، عالی و بی نظیر و فوق العاده با ارزش و اهمیت است. و در تکمیل نفوس، و تهذیب اخلاق، و تقویم

(ص ۳۰۳)

و تقویت صفات ممتاز انسانی، و تربیت جامعه، و هدایت افکار توحیدی، و آزادی خواهانه، و پرورش افراد فداکار، و مردان قهرمان، و رجال اصلاح، و رهبران مبارزان حق پرستانه و تشجیع آنان مؤثر و سودمند است.

درس ایمان، صبر، استقامت، ثبات، قوت قلب، علوهمت و مردانگی، گذشت و فداکاری، حمایت از حق، مقاومت در برابر ظلم و تحمیل، قوت تصمیم، عزت نفس، دفاع از دین و عقیده، آزادمندی و حریت، و فضایل دیگر، از جمله درس های پرارزش و سودمندی است که امام علیه السلام در اختیار جوامع عالم اسلام گذارده است.^۱

با بررسی تاریخ می بینیم، انقلاب های آزادی بخش در جهان از قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام نشأت گرفته است، چنان که « گاندی » مصلح بزرگ هند می گوید : « من برای مردم هند چیز تازه ای نیآورده ام، فقط نتیجه ای که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم واجب است، همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود.»

محمد علی جناح مؤسس پاکستان می گوید:

^۱ حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، ص ۴۸۰.

« هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آن که امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم یافت نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد پیروی نمایند»^۲

خلق در ظل خودی محو تو در نور خدا

عاشقان در تو مقیمند مقام تو کجاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

(ص ۳۰۴) بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان

سلطنت سلطنت توست که پاینده لواست

نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست

دولت آن یافت که در کوی شما گشت مقیم

آن بقا راست نه بر قامت هر بی سر و پاست

زنده را زنده نگویند که مرگش ز قفاست

۱

بلکه زنده است شهبیای که حیاتش ز قفاست

^۲ حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص ۲۲۳.

^۱ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۵۸۴.

منابع:

- ۱- عاشورا در انور ولایت، معاونت فرهنگی - تربیت حوزه های علمیه خواهران.
- ۲- زندگانی امام حسین علیه السلام، سید هاشم رسولی محلاتی.
- ۳- بحار الانوار، جلد ۲ و ۳ و ۴ و ۴۵، علامه مجلسی.
- ۴- ره توشه راهیان نور، ج ۱، ج ۲، ۱۳۸۰ ش، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۶- اصول کافی، ج ۱ و ۲، مرحوم کلینی.
- ۷- زیارت در پرتو ولایت، شرحی بر زیارت عاشورا، زهره صفاتی.
- ۸- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، حسین عمادزاده.
- ۹- حماسه حسینی، ج ۱ و ۲، مرتضی مطهری.
- ۱۰- اربعین حدیث، امام خمینی (ره).
- ۱۱- آذرخشی دیگر از آسمان کربلا.
- ۱۲- معارف عاشورا، علی سعیدی.
- ۱۳- حسین بن علی علیه السلام را بهتر بشناسیم، محمدی یزدی.
- ۱۴- پیامهای عاشورا، محمددشتی.
- ۱۵- حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، لطف الله صافی.

امام حسین علیه السلام در آئینه زیارت نامه ها

علی اکبر وهابی دریاکناری

حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از شخصیت‌هایی است که بقای دین محمد صل الله علیه و آله وسلم به خاطر اقدام شجاعانه او بوده است. امام حسین علیه السلام از جمله معصومانی است که پدر، مادر، برادر و پدربزرگ او نیز دارای مقام عصمت‌اند. او که امام سوم شیعیان است مورد توجه غیرشیعه و غیرمسلمان نیز هست. او شخصیتی سازنده و نیز شخصیت ساز است، لذا شناخت صفات و اعمال حضرت در زندگی تک تک انسان‌ها مؤثر خواهد بود.

از آن جایی که امام حسین علیه السلام یک شخصیت تاریخی است و هم عصر ما نیست؛ می‌باید او را از لابه لای کتاب‌های تاریخی، تراجم و کتب سیره‌نویسان جست و جو کرد. غالباً شخصیت‌های تاریخی را از چهار طریق می‌توان بازشناخت، یا او را به جامعه شناسانده ۱- برای شناختن شخصیت واقعی و حقیقی یک انسان با یک سابقه و پیشینه تاریخی، باید به القابی که اطرافیان در طول زندگی‌اش به او نسبت داده‌اند و یا او را با آن القاب و الفاظ مورد خطاب قرار می‌دادند مراجعه کرد.

۲- در جنگ‌های زمان گذشته طبق آداب آن زمان، افراد قبل از آغاز درگیری خود را و مناقب خاندان خودشان را تک تک بی می‌شمردند. صفات حسنه و نیک خود را به

حریف و دشمن گوشزد می کردند و رجزخوانی می نمودند، لذا معرفی خود شخصیت از حالات و روحیات خود، عامل و مؤلفه خوبی برای شناختن شخصیت درونی و بیرونی یک عنصر تاریخی است.^۱

۳- قاطبه انسان‌ها به دلیل آن که به کمال نرسیده‌اند، دارای ضعف‌ها و کاستی‌هایی هستند و در طول عمر خود به واسطه مناسبت‌ها و ارتباط‌هایی که با یکدیگر دارند؛ این کاستی‌ها در مواقعی بروز خواهد کرد و اطرافیان شخصیت شاهد و ناظر ضعف و کاستی او خواهند بود و اینان در حافظه خود آن ضعف و کاستی را ثبت و ضبط می‌نمایند.

در حالت عادی هیچ یک از مردمان کاستی‌های موجود در وجود یک شخصیت را بازگو نمی‌کنند، مگر مخالفتی بین آنها به وجود آید و یا جنگی در بگیرد. شخص آگاه از کاستی زبان می‌گشاید و کاستی‌های دشمن و طرف مقابل خود را برای تخریب روحیه وی و یا تحقیر او نزد حاضران، بازگو می‌کند.

۴- آخرین راه بازشناسی شخصیت تاریخی؛ سخنان پس از مرگ وی است که دوست و دشمن در مداحی، مراثی، کلمات قصار و یا زیارت نامه‌ها شخصیت او را توصیف می‌نمایند. در این گونه موارد مثبت بودن و یا منفی بودن شخصیت تاریخی بازشناسی می‌شود. برای طرق شناسایی شخصیت‌های تاریخی طرح شده، نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام یافت می‌شود؛ مثلاً «ابوتراب» لقبی است که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام داده و آن به خاطر کثرت عبادت و سجده بوده است. از این لقب، عبادت حضرت استفاده می‌گردد که در زمان خودش یکی از عابدان معروف بوده تا جایی که چنین لقبی بر او نهاده‌اند.

^۱ معرفی این چنین افراد از خودشان و یا خاندانشان ممکن است در معرکه نبرد باشد و یا در صحنه‌های مختلف اجتماع صورت پذیرد.

و یا در مورد دوم می توان به رجزهایی اشاره کرد که در جنگ‌ها خوانده می‌شد. در روز عاشورا هنگامی که علی اکبر علیه السلام به میدان آمد، برای معرفی خود این گونه رجزخوانی نمود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی^۱

من علی بن حسین بن علی علیه السلام هستم، انتساب ما و اهل بیت خداوند به پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم اولی است. هم چنین در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری هنگامی که شمر بن ذی الجوشن تعرضی به ساحت امام حسین علیه السلام می کند، حضرت او را با عباراتی مانند:

« یا بن الموال علی عقیبه؛^۲ ای پسر کسی که پدرت بر روی پاشنه پای خود ادرار می کرد». این جمله بیانگر حقارت خاندان شمر است، خاندانی که او در جایی مانند بیت الخلاء مشکل داشتند. و « یا بن راعبه المعزی؛^۳ ای پسر زن بزچران! » مورد خطاب قرار دادند. خطاب کردن شخص با این عبارات نشان از عدم اصالت خانوادگی و کاستی‌ای دارد که در وی و خاندانش نهفته است و هرگز با اباعبدالله و خاندانش قابل قیاس نیست.

و نیز در زیارت نامه عباس بن علی علیه السلام می‌خوانیم: « السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله ولا میر المؤمنین والحسن و الحسین علیه السلام؛^۴

^۱ الارشاد ج ۲ ص ۱۱۰، منتهی الامال، ج ۱ ص ۴۴۲.

^۲ تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۲۶، الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۵۶۳، منتهی الامال، ج ۱ ص ۴۱۱.

^۳ تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۲۴، بجزار الانوار، ج ۴۵ ص ۵، الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۵۶۲.

^۴ مصباح الکفعمی، ص ۵۰۴، مصباح المتجهد، ص ۷۲۵، المزار، ص ۱۲۱، مفاتیح الجنان، ص ۷۹۴.

درود بر تو ای بنده شایسته پروردگار که مطیع خدا و رسولش و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستی». در این زیارت نامه، اصطلاح عبد و صالح به حضرت نسبت داده شده است که در شناختن شخصیت حضرت بسیار حائز اهمیت است. هم چنین عبارت بعدی که

(ص ۳۱۰) المطیع لله... تبعیت محض و بدون چون و چرای عباس بن علی از شارعان دین اسلام را بیان می کند و تأکید می نماید که حضرت با اطاعت و تسلیم بودن خود یک مسلمان واقعی محسوب می شده است.

تاکنون چند راه را که برای شناخت یک شخصیت تاریخی مناسب است، طرح کردیم، هر کدام به تنهایی، توان شناساندن شخصیت یک انسان را دارد، لذا برای شناختن شخصیت با عظمت سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه السلام به آخرین طریق - که از راه زیارت نامه است - متوسل می شویم.

زیارت عاشورا

از آن جایی که زیارت امام علیه السلام در بسیاری از ماهها و روزهای مهم سال، مانند اعیاد و ایام و لیالی پرفضیلت و با معنویت توصیه شده است. ما بر آن شدیم که اولین زیارت امام حسین علیه السلام در طول سال را انتخاب نماییم و با محوریت آن (یعنی زیارت عاشورا) به بحث درباره شخصیت شناسی امام حسین علیه السلام پردازیم.

نسبت شریف امام حسین علیه السلام

« السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين وبن سيد الوصيين السلام عليك يا بن فاطمه سيده نساء العالمين »¹

ابتدای زیارت عاشورا و برخی دیگر از زیارت‌های امام حسین علیه السلام با درود فرستادن به حضرت آغاز می‌گردد. در خلال درود، نسب شریف حضرت نیز ذکر می‌شود که او فرزند پیام آوران اسلام محمد مصطفی صل الله علیه و آله وسلم است. فرزند اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب اول امام مؤمنان است و نیز فرزند کوثر نبی، تنها دختر پیغمبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم است که خود سرور

(ص ۳۱۱) زنان عالم است. اینان همگی از پیشوایان دین اسلامند و از تمام عصمت برخوردارند. به طور جزم کسی در عالم از حیث نسب، شرافت نسب آل کساء را ندارد.¹ براین شرافت نسبی نه فقط دوستان و پیروان حضرت، بلکه دشمنان نیز اعتراف کرده‌اند. پس از آن که « سنان بن انس نخعی » سر امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا از بدن جدا کرد سوار بر اسب شد و خود را به خیمه عمر بن سعد رساند، او در حالی که جلوی خیمه ایستاده بود، با صدای بلند خطاب به عمر بن سعد این‌گونه رجز خواند و طلب پاداش نمود:

« أَوْقِرْ رِكَابِي فَضَةً وَذَهَبًا انِي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحْجَبَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّ وَأَبَا وَخَيْرَهُمْ أَذْنِيُونَ نَسَبًا²

¹ زیارت عاشورا و زیارت امام حسین علیه السلام در شب های قدر و عید فطر و قربان. (مفاتیح الجنان ۸۰۱، ۸۱۱، ۸۲۳، ۸۱۹، ۸۱۶).

¹ در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «و خامس اصحاب الكساء... (مفاتیح الجنان، ص ۸۲۵، المقنعه، ص ۴۶۶، الاقبال، ص ۵۷۱، ۳۳۳، المزار، ص ۱۸۱، البدالامین، ص ۲۸۸).

² تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷۳، ابوالفرج اصفهانی و مقاتل الطالبین در ص ۱۲۱ می‌نویسد: «سنان قاتل امام حسین علیه السلام است و او همراه اسرا به سام رفته در دبار یزید بن معاویه این شعر را در مقابل یزید خوانده است.»

رکابه را از طلا و نقره پرکن که من شاه پرده دار را کشته‌ام.

کسی را کشته‌ام که پدر و مادرش از همه بهتر است و چون مردمان، نسب خویش گویند؛ نسب وی از همه والاتر است.

شرافت، کرامت و اصالت خانوادگی امام حسین علیه السلام نه این که پس از ظهور اسلام به وجود آمد، بلکه در زمان جاهلیت نیز از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود و این منزلت با ظهور اسلام رخ نمود و کامل تر شد. در زیارت امام حسین علیه السلام در عیدین شهادت می‌دهیم:

«شهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه والارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بأنجاسها ولم تلبسک من مدلهمات ثیابها؛^۳ شهادت می‌دهم که تو نوری بودی در پشت شامخ پدران و ارحام پاک مادران که هرگز جاهلیت با پلیدهایی که داشت، نتوانست شما را آلوده نماید و هرگز اندکی از غبار و گرد رذالت (شرک و کفر) بر دامان شما ننشت».

(ص ۳۱۲)

هنگامی که عبارتهای زیارت نامه‌ها را در کنار شخصیت آن امام شریف قرار می‌دهیم، صحت مضامین آن‌ها روشن تر می‌گردد و نیز اراده الهی در عدم آلودگی و رجس این خاندان آشکار می‌شود. خداوند در قرآن شریف می‌فرماید:

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۸۱۶، ۸۵۷، ۷۸۳.

« انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا »^۱

که از اهل بیت نبود، اله بخواید کند دور رجس و گناه

شما را از هر عیب سازد بری کند پاک و تطهیر از هر بدی^۲

عدم آلودگی در قبل و بعد از ظهور اسلام از فضایل و مشخصه‌های این خاندان با کرامت است که نه فقط آن‌ها را از دیگران متمایز می‌سازد، بلکه از فضیلتی است که مختص این خاندان و خانواده می‌باشد و این از لطف و عنایت خداوند نشأت می‌گیرد.

در یکی دیگر از زیارات امام حسین علیه السلام حضرت را باعث پاکی بلاد اسلامی و کره زمین می‌دانیم. امام حسین علیه السلام طبق این عبارات نه فقط مُطَهَّر بودند و از زشتی و پلیدی دور و مبرا شدند، بلکه مُطَهَّر و پاک کننده دیگر پلیدی‌ها نیز گشتند. مسلمانان بلاد اسلامی حضرت را الگو قرار دادند و راهی را که او رفت با جان و دل پیمودند و همچو او از رجس و پلشتی پاک شدند. « اشهد انک طَهَّرُ طاهرٌ مطهرٌ من طهر طاهرٍ طهت و طهت بک البلاد و طهت ارض انت بها و طهر حرمک. »^۳

خون بهای خدا

« السلام علیک یا ثارالله وابن ثاره والوتر الموتور... »^۴

^۱ سوره احزاب، آیه ۳۳.

^۲ امیدمجد، ترجمه منظوم قرآن.

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۸۰۳، کامل زیارات، ص ۲۳۳، ۱۷۴، المزار، ص ۱۰۶، الاقبال، ص ۷۱۲، ۳۳۳، مصباح الکفعمی، ص ۵۰۱، ۴۹۱، مصباح المتعجد، ص ۷۱۹، ۷۷۲، البلد الامین، ص ۲۸۷.

^۴ زیارات امام حسین علیه السلام و زیارت اربعین، مفاتیح الجنان ص ۸۴۸، ۸۳۳، ۳۵۰، ۷۸۳، ۷۷۲.

در این فراز از زیارت امام حسین علیه السلام، حضرت را خون بهای خداوند معرفی

(ص ۳۱۳)

می‌نماید. با وجود این که بسیاری از انبیای الهی به شهادت رسیدند و تمامی ائمه اطهار نیز در راه خدا شهید شدند، اما کسی به عنوان «ثارالله» خون خدا و خون بهای خدا معرفی نشد. در این زیارت‌ها امام حسین علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام (با جمله واین ثاره) خون و خون بهای خداوند معرفی شدند.

هرخونی که به ناحق ریخته شود کسانی (قبیله، عشیره یا خاندان) مقتول به خون خواهی او قیام می‌کنند و داد مظلوم را از ظالم می‌ستانند. در مورد امام حسین علیه السلام خون خواه او «خداوند» معرفی می‌شود؛ یعنی گویی وظیفه خون خواهی و دادستانی به خداوند تفویض شده و پروردگار عالمیان خون خواه و منتقم خون امام حسین علیه السلام شده باشد. خداوند به خاطر فضیلت و عظمتی که امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش دارد، این کار را فقط در مورد دونفر بر عهده گرفته است.

علت ثاریت و دادخواهی خداوند چند امر می‌تواند باشد: اول آن که فضیلت و شرافت امام حسین علیه السلام که باعث خون‌خواهی خداوند شده است. دوم، اخلاص و اقدام بزرگی که امام حسین علیه السلام در کربلا از خود نشان داد. سومین عاملی که باعث شد، خداوند عهده دار خون‌خواهی و دادستانی حضرت گردد، میزان رنج و مصیبتی است که امام حسین علیه السلام برای احیای دین خداوند متحمل شد، زیرا در زیارت‌های امام حسین علیه السلام خطاب به ایشان این گونه عرض می‌کنیم: «لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبه بک علینا وعلی جمیع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصیبتک فی السماوات علی

جميع اهل السماوات»^۱ وادامه می‌دهیم: «ان يعطيني بمصابي بكم افضل ما يعطى مصاباً بمصيبته مصيبه ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع السماوات والارض...»^۲

مصیبتی را که بر امام حسین علیه السلام وارد شده، بزرگ‌ترین مصیبت در جهان اسلام، بلکه در تمام آسمان‌ها و زمین بیان می‌گردد. کشته شدن برادر، پسر، برادر زادگان،

(ص ۳۱۴)

اصحاب و یاران، آن قدر بر حضرت سخت بود که عباراتی چون: «الان انكشر ظهري وانقطع رجائي و قلت حلتی ...»^۱ یا «لقد استرحت من هم الدنيا و غمها و بقى ابوك زیداً وحيداً غريباً ...»^۲ از زبان مبارک خارج می‌شود؛ این مصایب بر اهل آسمان نیز همین قدر گران آمد. در فرازی دیگر از یارت امام حسین علیه السلام می‌خوانیم:

«يا ابا عبدالله اشهد لقد اقصرت لدمائكم اظله العرش مع اظله الخدائق وبكتكم السماء والارض وسكان الجنان والبر والبحر؛»^۳ ای ابا عبدالله گواهی می‌دهم به خاطر خون پاکت که ریخته شد، سرادق عرش ارکان و ارواح خلایق به لرزه درآمد و بر روی تو آسمان، زمین، ساکنان بهشت، خشکی و دریا گریه کردند.» لذا امام حسین علیه السلام را «قتیل

^۱ مفاتیح الجنان، ص ۸۳۳.

^۲ مفاتیح الجنان، ص ۶ - ۸۳۵.

^۱ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۵.

^۲ جملاتی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بر بالین علی اکبر(ع)، خطاب به پسرشان فرمودند.

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۷۷۲، ۸۰۲.

العبرات و اسیرالکربات»^۴ نامیده اند و در زیارت نامه‌ها با همین عبارت‌ها به حضرت سلام می‌دهند و صلوات می‌فرستند.

« وصل علی الحسین المظلوم الشهید الرشید قتیل العبرات اسیرالکربات»^۵

وصلوات بفرست بر حسین علیه السلام مظلوم، شهید رشیدی که کشته اشک چشم و اسیر رنج و مصیبت‌ها شد. امام حسین علیه السلام کشته‌ای است که انبیای الهی قبل از شهادتش برای او و مصیبت‌هایش گریه کردند، پیامبر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام قبل از عاشورا برای حضرت گریه کردند^۶ و بارها فرمودند: « لا یوم کیومک یا ابا عبدالله ؛^۷ هیچ روزی به سخنی روز تو نیست ای ابا عبدالله».

چهارمین عامل ثابرت خداوند، آن است که با آن همه ظلم، خیانت و جنایتی که علیه امام حسین علیه السلام روا داشتند، کسی نمی‌تواند خون خواه حضرت باشد، مگر خداوند و

(ص ۳۱۵)

آخرین علت آن است که خون خواهی خداوند و منتقم بودن پروردگار شاید کنایه از آن باشد که با شهادت تمامی اصحاب و اولاد امام حسین علیه السلام دیگر کسی برای خون خواهی حضرت باقی نماند و معمولاً در شرایطی که انسان بی‌یاور می‌ماند امور خود

^۴ الاقبال، ص ۵۸۹، ۷۱۲، مصباح الکفعمی، ص ۴۹۱، ۴۸۹، مصباح المتعجد، ص ۷۸۸، البلد الامین، ص ۲۸۱، ۲۷۴، مفاتیح الجنان، ص ۷۶۲، ۸۰۳.

^۵ مفاتیح الجنان، ص ۸۰۳.

^۶ منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۵۲.

^۷ همان، ص ۳۵۴، الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۵، المناقب، ج ۴، ص ۸۶، اللهوف، ص ۲۵.

را به خداوند تفویض می‌نماید. به نوعی بی‌یاوری امام حسین علیه السلام در این قضیه مورد اشاره قرار می‌گیرد.

محدودیت امام حسین علیه السلام

« اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد مماتى ممت محمد و آل محمد »^۱

« يا ابا عبدالله انى سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الى يوم القیامه »^۲.

امام حسین علیه السلام در بین دیگر ائمه از یک نوع محوریت خاصی برخوردار است. اگر چه تمام ائمه مسیر و هدف واحدی دارند و فرقی بین آنان نیست، زیرا «ائمه کلهم نور واحد» اما امام حسین علیه السلام با قیامی که انجام داد و مصایبی که در راه خدا برای اعتلای اسلام متحمل شد، جایگاه ویژه‌ای دارد.

از آن جایی که امام حسین علیه السلام دین نبوی را احیا نمود و با دادن جان، نگذاشت اسلام از مسیر اصلی خود خارج شود، معیار و مناط حق قرار داده شد؛ به نحوی که مرز بین حق و باطل امام حسین علیه السلام و تفکر حسینی است، لذا دشمنان حسین علیه السلام باطل و دوستان او بر حقند. امام حسین علیه السلام با نثار و ایثار جان و اولاد خود، ملاک حقانیت سیاسی - اجتماعی شد، چرا که صلح و جنگ از امور سیاسی یک جامعه محسوب می‌گردد. « انى سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولى لمن والاکم و عدو لمن عادکم؛^۳ (یا ابا عبدالله) من در صلح با هر کسی که با شما در صلح باشد و در جنگ با هر

^۱ مفاتیح الجنان، ص ۶-۸۳۴.

^۲ همان.

^۳ همان، ص ۸۳۵ و ۸۱۷.

کسی که با شما در جنگ باشد و دوستدار کسی هستم که دوستدار شما باشد و دشمنم با هر کسی که با شما دشمن باشد».

در این فراز از زیارت حضرت، مناسبت‌ها و رابطه‌های یک شیعه در چهار بخش مشخص می‌شود: صلح، جنگ، دوستی و دشمنی.^۱

صلح و جنگ مربوط به نوع تناسبات اجتماعی و سیاسی است و دوستی و دشمنی مربوط به عقیده و باور انسان است. با این وجود پنج فرع از فروع دین اسلام تکلیف و نوع موضع‌گیری‌اش مشخص می‌گردد. جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبرا. با صلح و جنگ، دوستی و دشمنی که همگی آنها معیار و ملاکشان صلح و جنگ، دوستی و دشمنی با امام حسین علیه السلام است؛ فروع دین دارای میزان می‌گردد. به نوعی مرزبندی عقیدتی - سیاسی در زندگی شیعه امام حسین علیه السلام ترسیم می‌گردد.

بیعت با معیار حقانیت

فرازی که از آن محوریت حقانیت امام حسین علیه السلام برداشت شد، می‌تواند نوعی بیعت با حق و حقیقت باشد. چرا که در انتهای این فراز «الی یوم القیامه» نیز آمده است. یکسان‌سازی سیره زندگی شیعه با مولای خود امام حسین علیه السلام نوعی بیعت است، تعهدی است که شیعه در زیارت امام خود به زبان می‌آورد که از مسیر و سیره زندگی‌اش تخطی نمایند و این امر تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

^۱ دوستی و صلح و نیز دشمنی و جنگ با یکدیگر تفاوت‌های معنایی دارند. دوستی و دشمنی که حب و بغض درونی انسان اشاره دارد و صلح و جنگ به نوع روابط بیرونی انسان توجه می‌نماید. همانند تفاوتی که بین محبت و مودت است محبت آن عشق قلبی را می‌گویند ولی مودت عشقی که به خارج از قلب سرایت کرده باشد و در خارج در قالب عمل قرار بگیرد لذا ابراز محبت را مودت می‌گویند.

چرایی محوریت امام حسین علیه السلام

طبق عبارت‌هایی که در فرازهای مختلف زیارت امام حسین علیه السلام آمده است، علت محوریت حضرت را می‌توان در سه یا چهار بخش دانست. تحت آن که امام حسین علیه السلام (ص ۳۱۷)

در زیاراتش به عنوان سفیر الهی، عمود دین و ... معرفی می‌گردد. عباراتی، از قبیل:

«السلامُ علیک یا صفی الله ... السلام علیک یا حجه الله ... السلام علیک یا سفیرالله ... السلام علیک یا محمودالدین»^۱ «اشهد انک من دعائم الدین وارکان المؤمنین»^۲ «اشهدانک من دعائم الدین وارکان المسلمین و معتمد المؤمنین»^۳ «الامام البرالتقی الرضی الزکی الهادی المهدی»^۴ نشان دهنده عظمت، شرافت و محوریت دین اسلام و مسلمین است. عامل دومی که محوریت امام حسین علیه السلام را موجب می‌گردد، ثقل اصغر بودن حضرت است. هنگامی که رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم رحلت می‌نمودند، در حدیثی فرمودند: ای مردم «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»^۵ (ای مردم من دو شیء گران بها را پس خودم در میان شما به یادگار می‌گذارم و آن، یکی قرآن است و دیگری اهل بیتم) یعنی قرآن ناطق (ثقل اصغر) و قرآن صامت (ثقل اکبر) در زیارت‌های امام حسین علیه السلام این نکته به صراحت بیان شده است. در فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام می‌خوانیم:

^۱ مفاتیح الجنان، ص ۸۰۱، ۷۷۰، الاقبال، ص ۷۱۴.

^۲ همان، ص ۴ - ۷۸۳.

^۳ همان، ص ۸۱۶، ۸۵۷.

^۴ همان، ص ۸۱۶، ۷۸۴، ۷۶۳، مصباح الکفعمی، ص ۴۸۹.

^۵ الامالی، شیخ صدوقی ص ۴۵، معانی الاخبار، ص ۱ - ۹۰، کمال الدین، ص ۶۴، ۵ - ۲۳۴، روضه الواعظین، ص ۲۷۳.

اشهد أنك التاسی لکتاب ۶ الله؛ من شهادت می‌دهم که تو تالی تلو قرآن هستی. مفسر قرآن هستی، همتای قرآن هستی». و یا در جای دیگر آمده است «السلام علیک یا خازن الکتاب المسطور؛^۷ سلام و درود بر تو ای کسی که نگهبان اسرار کتاب آسمانی، قرآن هستی».

(ص ۳۱۸)

و در ادامه آمده است: «السلام علیک یا شریک القرآن؛^۱ سلام و درود بر تو ای کسی که آگاهی از حقایق عالم با قرآن شریک هستی».

بدین تربیت دومین دلیلی که می‌توان با آن محوریت امام حسین علیه السلام را ثابت نمود و در زیارت نامه‌های آن حضرت ذکر شده، بیان گردید.

سومین عامل محوریت امام حسین علیه السلام اجرای احکام الهی است که در زیارت نامه بر آن تأکید شده. در این مورد در زیارت امام حسین علیه السلام در شب‌های قدر می‌خوانیم: «اشهد أنك قد اقامت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و تلوت الکتاب حق تلاوته و جاهدت فی الله حق جهاده؛^۲ (یا ابا عبدالله) من شهادت می‌دهم که تو نماز را اقامه نمودی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و قرآن را به آن گونه که حق تلاوت آن است، تلاوت نمودی و نیز حق جهاد فی سبیل الله را ادا نمودی». و یا در فرازی دیگر از زیارت می‌خوانیم: «اشهد أنك قد امرت بالقسط

⁶ مفاتیح الجنان، ص ۸۱۷.

⁷ همان، ص ۸۰۱.

¹ همان.

² همان، ص ۸۱۱، ۷۵۸.

والعدل و دعوت الهی؛^۳ من گواهی می‌دهم که تو مردم را به قسط و عدل امر نمودی و همگی را به آن دو دعوت کردی».

امام حسین علیه السلام با اجرای دقیق احکام الهی که شامل اوامر و نواهی خداوند است به درستی می‌تواند برای تمامی مسلمانان و آزادمردان عالم الگوی مناسب قرار گیرد و در دین اسلام نیز محوریت قابل توجه‌ای داشته باشد، چرا که او به وسیله انجام دادن تکالیف خود که اجرای احکام و حدود الهی باشد، سنت حقیقی رسول الله را زنده کرد. لذا شایسته است که در مورد حضرت گفته شود: « یُحیی السنه بالکتاب؛^۴ تو کسی هستی که سنت نبوی را طبق قرآن شریف زنده کردی».

(ص ۳۱۹)

چهارمین علت محوریت امام حسین علیه السلام میراثی بودن حضرت از انبیا و اولیای قبل از خود است که این عامل می‌تواند به تنهایی خود عنوانی برای ارائه شخصیت شناسی امام حسین علیه السلام در لابه لای زیارت‌نامه باشد.

امام حسین علیه السلام وارث انبیا

« السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله...»

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در زیارت‌نامه‌های امام حسین علیه السلام جلوه می‌نماید، وارث بودن امام حسین علیه السلام است. در زیارت امام حسین علیه السلام، ایشان وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، محمد صل الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، و مادرش فاطمه

^۳ همان، ص ۸۰۳.

^۴ همان، ص ۷۶۳.

زهرا(س) معرفی شده است. سؤالی در این جا مطرح می‌گردد که شیء به ارث برده شده چیست؟ این چه چیز است که امام حسین علیه السلام از انبیای بزرگ اهلی و ائمه اطهار پیش از خودش ارث برده است؟ و اگر کسی این چنین ارث برده باشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟

پاسخ سؤال اول، این است که وارث، دارایی‌ها و داشته‌های شخص متوفا را به ارث می‌برد، آنچه که مسلم است منظور از دارایی انبیا اموال و ثروت‌های خرد و کلان نیست، بلکه امام حسین علیه السلام از حضرت آدم علیه السلام علمش را به ارث برده است، آدم علیه السلام که در مورد او آمده است: «وعلم الآدم الاسماء كلها»^۱ واز نوح علیه السلام اسرار نبوتش را، از ابراهیم علیه السلام دوستی و خلیت با پروردگار را، از موسی علیه السلام ارتباط ناب با خداوند را و از پیامبر اسلام صل الله علیه وآله وسلم نیز آن چیزهایی که آن حضرت از انبیای دیگر میراث بر آن بود، به ارث برده و جامعیت بر آنان پوشانده و بالاخره از پدر و برادر و مادر بزرگوارش مسائل معنوی را به ارث برده است.

کسی که از تمامی انبیای بزرگوار، علی الخصوص خاتم انبیا و علی مرتضی علیه السلام و فاطمه الزهرا(س) و حسن علیه السلام مجتبی علیه السلام ارث برده باشد، چکیده و عصاره تمام انبیا و اولیا خواهد بود. از همین رو، امام حسین علیه السلام با دارا بودن این چنین پشتوانه معنوی و الهی توانست اسلام پیامبر اکرم صل الله علیه وآله وسلم را احیا نماید و حوادث عاشورای ۶۱ هجری قمری را با

(ص ۳۲۰) شجاعت رقم بزند. با این پشتوانه معنوی است که خون حق بر شمشیر باطل پیروز گشت و حضرت با نثار و ایثار جان و جوانان خود، مطلوب خود را که عدم

^۱ سوره بقره - آیه ۳۱.

انحراف اسلام بود؛ به دست آورد. امام حسین علیه السلام که در زیارتش با این کلمات او را وارث انبیا می‌دانیم و اقرار به میراث بری او می‌نماییم، اطاعت از او، اطاعت از خوبی و تمام خوبان عالم است و سرکشی و طغیان در مقابل وی سرکشی و طغیان در برابر تمام خوبان و خوبی‌های جهان آفرینش است. لذا با این زاویه دید که به حادثه عاشورا می‌نگریم مظلومیت بهترین انسان‌های روی زمین را که عصاره انبیا و اولیا است – شدیدتر می‌یابیم و ظلم و جنایت، کوفیان را حاصل بدترین و مفتضح‌ترین جنایت تاریخ بشریت می‌دانیم؛ از این رو برای تذکار خودمان و دیگران در بسیاری از زیارت نامه امام حسین علیه السلام این چنین می‌خوانیم: «السلام عليك يا وارث آدم صفوه الله، السلام عليك يا وارث نوح نبی الله، السلام عليك يا ابراهيم خليل الله، السلام عليك يا وارث موسى کلیم الله، السلام عليك يا وارث عیسی روح الله، السلام عليك يا وارث محمد حبیب الله، السلام عليك يا وارث علی وصی رسول الله، السلام عليك يا وارث الحسن الرضی السلام عليك يا وارث فاطمه بنت رسول الله». ^۱

امام حسین علیه السلام با این همه فضیلت و عظمتی که دارد طبیعی است که زائر مرقد مطهرش، از آن حضرت درخواست شفاعت داشته باشد؛ شفاعتی که بتواند کمی از بار سنگین گناهان انسان را از دوش‌اش بردارد و او را به بهشت موعود سوق دهد.

مقام شفاعت امام حسین علیه السلام

«اللهم ارزقنی شفاعه الحسين يوم الورد» ^۲

شفاعت در روز قیامت، یکی از مسائلی است که مسلمانان علی‌الخصوص شیعه اثنی عشری طبق آیات و روایات به آن معقدند. در معارف اسلامی مبین شده است که

^۱ مفاتیح الجنان، ص ۸- ۷۷۶، ۷۵۷، ۸۱۵، ۸۲۴؛ البلد الامین، ص ۲۸۰، ۲۸۹، الاقبال، ص ۳۳۳.

^۲ مفاتیح الجنان، ص ۸۳۷، ۸۵۴.

(ص ۳۲۱) چه کسانی می‌توانند در روز قیامت دیگران را شفاعت کنند. (از این دیدگاه، مناسب بود که موضوع بحث تغییر یابد و به میزان شفاعت امام حسین علیه السلام تبدیل گردد، چرا که در روز قیامت انبیا، اولیا، صلحا، علما و شهدا...مقام شفاعت را دارا هستند. اگر چه خود شفیع بودن و شفاعت کردن مقام و جای گاهی دارد، در روز قیامت کسی که بتواند بیشترین افراد را شفاعت کند، دارای مقام بالاتر و والاتری است. از آن جایی که در زیارت نامه‌ها فقط به مقام شفاعت حضرت اشاره کرده‌اند، این بحث را پیش کشیده‌ایم و گرنه مقام سیدالشهدا در روز قیامت بسیار بالاتر از شفاعت عادی و معمولی است). امام حسین علیه السلام از جنبه‌های مختلف می‌تواند در روز قیامت شفاعت نماید : از جهت این که امام و پیشوای متقیان است، معصوم، عالم، شهید، صالح و ... است. هر یک از این موارد می‌تواند مقام شفاعت به شخص بدهد، اما از نظر گاه زیارت‌نامه، شفیع بودن حضرت چند دلیل دارد : اول آن که حضرت نزد خداوند از وجاهت خاصی برخوردار است و آبروداران می‌توانند نزد پروردگار شفاعت کنند: « السلام علیک یا قائد الغر المحجلین؛^۱ سلام بر تو ای پیشوا و سرور روسفیدان عالم». در دعای توسل نیز هنگامی به امام حسین علیه السلام متوسل می‌شویم می‌خوانیم: « یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله». امام حسین علیه السلام نه این که حق شفاعت دارد و دارای مقام محمود است^۲ بلکه این مقام را می‌تواند در آخرت نیز به دیگران تفویض نماید و یا در دنیا توفیق و عنایتی نماید تا مقام محمود (مقام شفاعت) را به دست آورند. در فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: « واسئله ان یبلغنی المقام المحمود»^۳؛ از تو می‌خواهم که مرا به مقام محمود که مقام شفاعت است برسانی».

^۱ همان، ص ۷۸۱.

^۲ سوره اسراء، آیه ۷۹.

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۸۳۵.

امید که امام حسین علیه السلام در روز قیامت پیروان خود را شفاعت کند و این امر مسلمی خواهد بود اگر زندگی ما همانند زندگی محمد و آل محمد صل الله علیه و آله وسلم ، و مرگ ما نیز همانند مردن محمد و آل محمد صل الله علیه و آله وسلم باشد.

(ص ۳۲۲)

چکیده

در این مقاله سعی شده تا سیمای امام حسین علیه السلام را از طریق زیارت نامه آن حضرت نمایان گردد لذا مقدمتاً راه‌های کسب معرفت و شناخت یک شخصیت تاریخی مورد بررسی قرار گرفت. در این بحث گفته شد که از چهار طریق می‌توان یک شخصیت تاریخی را بازشناخت:

۱- بررسی القاب و نسبت‌هایی که به شخصیت داده شده است؛

۲- رجزخوانی‌ای که خود شخصیت در جنگ‌ها انجام داده است؛

۳- کلمات و سخنان دشمنان در قالب توهین و تحقیر.

۴- سخنانی که پس از مرگ یک شخصیت گفته می‌شود که یکی از آن‌ها زیارت نامه‌ها است.

پس از ارائه این چهار طریق شناسایی شخصیت برای هر راهی مثالی به عنوان نمونه و اثبات ادعای خود مطرح شده است. و پس از آن شخصیت امام حسین علیه السلام را تحت عنوان‌های، «امام حسین علیه السلام دارای بهترین نسب» «خون بهای خدا»

« محوریت امام حسین علیه السلام » « چرائی محوریت حضرت » « امام حسین وارث انبیاء » « مقام شفاعت امام حسین علیه السلام » در بوته بررسی قرار دادیم تا گوشه‌ای از مقام شامخ آن امام همام، بیش از پیش رخ بنماید.

(ص ۳۲۳)

سیمای حسین در زیارت نامه ها

محمد رضا برته

مقدمه

آوازه سردمدار قدس، بسی فراتر از آن است که دست ما جنبنندگان خاک به دامن آن ساقی افلاک، متبرک گردد، ولی مرحبا بر آن چشمه جوشان کرم، که دمام جلوه‌گری می‌کند و خاطر آشفته ما را به رگ یادش می‌آراید.

خود هر چه نگریستم، چیزی ندیدم و هر چه شنیدم، هیچ نفهمیدم.

آنچه در تکاپوی رؤیت جمالش نصیبم شد؛ پرسشی است که تار و پود وجودم را به لرزه درآورده و چونان سنگی سنگین برگرده پیکرم سوار است. و من پاسخ را خواهم فهمید که آخر: « این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست »

اما هر چه در پی استفهام خویش، (هل من ناصر) سراییدم؛ طنین هیچ لبیکی گوش وجودم را ننواخت.

گویی که من همه در کربلایی دیگر گرفتار آمده باشم. اما مرا به مسلخ نخواهند برد؛ مرا قطعه قطعه خواهند کرد و آن قدر حنجره‌ام را خواهند آلود، تا دیگر تمنای نام زیبایش از من نتراود.

(ص ۳۲۴)

در این واپسین لحظه‌های عشق و مستی، که چشم‌ها ره گم کرده و دل‌ها مرده‌اند؛ امیدم به تنهاترین نوری است که می‌تواند مرا به هدایتم رهنمون شود. هدایت‌گری که در بی‌شمار لغزش‌های زندگی و سیلاب‌های بنیان‌کن غرنده، ناجی این طفل‌ره گم کرده بوده است. و من خوب می‌دانم که معرفت او، جز به دستگیری خاندانش، گزافه‌ای بیش نیست. از این رو، چون کودکی خرد، در مقابل عالمانی بزرگ، زانوی ادب بر زمین زده و گوش جان به اشارات ایشان سپردم.

و بی‌یاری آن بی‌همتا، در زیارت و ادعیه معصومین علیهم السلام در حلّ چرای خویش کوشیدم. از حضرتش می‌طلبم که آنچه گدایی کرده‌ام. قیاس‌هایی عقیم همانند نوشته‌هایی بر آب نباشد؛ که دیری نخواهند پایید.

به امید این که ما هم زیر لوای سرخ دوست، آب و رنگی به خود بگیریم و نفسی تازه کنیم.

بررسی جنبه‌های شخصیتی امام حسین علیه السلام

ویژگی‌های شخصیتی اباعبدالله الحسین علیه السلام را می‌توان از جهت‌های گوناگونی بررسی کرد، اما چون در این مقاله، زیارت‌نامه‌ها را مبنای شناخت ایشان قرار داده‌ایم؛ بر آن شدیم تا بدون پیش‌داوری و دور از منابع شناختی دیگر در این راستا گام برداریم.

البته از اشارت‌های قرآنی و اخباری که در تأیید و یا تبیین مضامین مورد بحث وجود داشته‌اند، بی بهره نبوده‌ایم.

آنچه که راجع به ایشان، در زیارت‌های معصومین علیهم السلام آمده، غالباً بر چهار محور اساسی زندگانی وی، توجهی خاص دارند:

الف) زندگی فردی و فضایل رفتاری؛

ب) آموزه‌های فرهنگ شیعی، در غالب شخصیت اجتماعی؛

(ص ۳۲۵)

ج) برخوردهای دوگانهٔ مردم مختلف با واقعیت حسین علیه السلام؛

د) وظایف و مسئولیت‌های پیروان ایشان در قبال وی.

بی یاری خدا هریک از موارد مذکور را تحت عنوان صحیفه بررسی خواهیم کرد.

صحیفهٔ اول:

برهانی آشکار

انسان‌ها در هنگام درجه بندی، از حیث تطابق کرده‌هایشان با واقعیت‌ها، تحلیل می‌شوند و هرچه افعال فرد، مطابق با معیارهای انسانی و الگوهای صحیح رفتاری باشد؛ در رتبه ای بالاتر قرار گرفته و خویش را بدان الگو، نزدیک تر کرده است.

در این میان انسان هایی به چشم می خورند، که چون خود را وقف فضایل کرده و ذره ای غبار را به آینه وجود خویش راه نداده اند؛ اسوه خوبی^۱ لقب می گیرند. گاهی نیز کار از این هم فراتر رفته و اساساً شخص به عنوان خود عمل صحیح – و نه صرفاً نمودی از آن – نام می گیرد.

این جاست که وی را، حجت^۲، برهان و میزان می نامند.

حجت؛ یعنی برهان و به زبانی ساده تر، همان چیزی^۳ است که می توان آن را به عنوان خطّ مشی و راه و رسم زندگی دانست. حجت، همان نماینده خدا در زمین است که مصداق کاملی برای آنی جاعل^۴ فی الارض خلیفه می باشد. حجت، علت آفرینش^۵ و زیر بنای مکارم اخلاق است.

امام حسین علیه السلام نیز همانند دیگر پیشوایان شیعه، خویش را در نیل بدین رتبه الهی، به نحوی کامل موفق نشان داد. پس حال که وی نمونه عملی خدایی بودن و به

(ص ۳۲۶)

مثابه برهانی عقلی، معیار شناخت صحیح حقایق است؛ باید گفت: «اللام ازم لکم لاحق». او فردی است که تمامی جنبه های مثبت زندگی را در خود جای داده و از این روست که

^۱ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) احزاب، آیه ۲۱.

^۲ وَ اللَّهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، آیه ۱۶۵.

^۳ أَنَّهُا سُمِّمَتْ حُجَّةً لِأَنَّهَا تُحِجُّ أَي تَعْتَصِدُ لِأَنَّ الْقَصْدَ لَهَا وَالْيَهَاءُ. (لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸).

^۴ سوره بقره، آیه ۳۰.

^۵ مفاتیح الجنان، حدیث کساء، ص ۱۰۱۹.

نزد حق تعالی به عنوان شاهد^۱ و گواه امت برانگیخته شده. سؤال این است که چگونه می‌شود تا فردی بدرن درجه از معنویت برسد؟ و اساساً او باید چه رفتاری داشته باشد تا موفق به کسب چنین مراتبی شود؟ بنا به آنچه ما در زیارت‌ها دیدیم؛ ویژگی‌های فردی حسین علیه السلام عبارتند از:

۱- فرزند والدین پاک: این که انسان مراحل رشد را طی کند، امری اختیاری است. اما برخی مسائل، فراتر از خواست فردی می‌تواند بنا به اراده الهی، تاثیر به سزایی در این موضوع داشته باشد. یکی از آنها مسئله والدین (طلب و رحم) است؛ که اولین قدم را در سیر معنوی فرد بر می‌دارد.

حسین علیه السلام از این لحاظ، بالاترین توفیق الهی را داشته و فرزند برترین پدرها و مادرها بوده است. او پسر رسول خدا، امیرالمؤمنان و فاطمه (س) است؛ که همگی ایشان را معصومین بوه و مورد عنایت خاص حق تعالی قرار داشته‌اند.^۲

۲- حقیقت نماز: نماز واقعه‌ای است که فطرت آدمی را بازگشتی دوباره به خرمن گاه عرش می‌دهد. نماز نه عملی تکراری و نه تمرینی لازم، بلکه شعری^۳ استوار، در خور شاعری^۴ بزرگ است نماز محبوب رسول^۵ خدا است. چرا؟ شاید پاسخ‌های فراوانی در

^۱ کافی، ج ۴، ص ۵۷۵.

^۲ مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۹۰۴.

^۳ لغت نامه دهخدا، ماده شعر، دانست و فهمیدن چیزی.

^۴ المنجد، ماده شاعر، داننده، مدرک.

^۵ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۱۱.

این باره به ذهن آدمی بترآود. اما حقیقت نماز چیز دیگری است؛ که جز نماز گزاران حقیقی، آن را

(ص ۳۲۷)

نمی دانند. می گویند اگر بیم جان و مال داشتی، مال بر تن دار و پاپوشت در نیاور و به اشاره^۱ نماز را به پا دار!!

امام حسین علیه السلام که بیم جان نداشت و تن پوشی غیر از نور به تن نمی کرد. جان حسین، نماز حسین بود.

وی هرگز، موج حضور در اقیانوس نماز را به امن جسم خویش در ساحل رفاه نفروخت، چون: به موج آویز و از ساحل پرهیز همه دریاست ما را آشیانی^۲ و از این رو بود که کشتی نجاتی برای پیروان خود شد. نماز وی نمادی نمادین از حق گویی و توحید صرف بود. توحیدی که اگر «لا مؤثر فی الوجود» را درک کرد؛ نفی جبت و طاغوت را در بر دارد و عزتی برای موحد می آفریند که به عنوان اقامه گر راستین^۳ نماز مطرح می شود و ذکر خراباتیان اهل دل می گردد.

۳- مؤدی زکات: زکات در عرف متشرعه، خروج سهمی^۴ معین از مال چون طلا، نقره و ... است. یقیناً حسین علیه السلام بدین معنا مؤدی زکات بوده، زیرا که او نیز چون مردم دست رنج خویش می خورد و عرق جبین می ریخت.

^۱ ریاض المسائل، ج ۴، ص ۳۳۰.

^۲ اقبال لاهوری.

^۳ قدأقمت الصلوة. (کافی، ج ۴، ص ۵۷۵).

^۴ ریاض المسائل، ج ۵، ص ۷.

اما زکات را معنایی گسترده است که نیل به آن، جز از مقربان درگاه و اولیای دوست، خواستی نابخردانه است.

زکات ادای حق الهی، چه از مال و دارایی، عزت و مولایی، سرا و سرسرای است. حسین نه حد نصاب، بلکه هر چه داشت را زکات خدای خویش کرد. دار و ثروتش را به یغما بردند. بی خردان و جاهلان، سوار بر مرکب ضلالت به هجو و توهین ایشان پرداختند؛ تا وی به گران‌ترین بهایی، عزت و سروری خویش را نقد کند. اما این نه آن (ص ۳۲۸)

حسینی است که ما می‌شناسیم. او فرزندان دارد که شبیه رسول^۱ خدایند. حضرتش - جلّ جلاله - می‌داند که بین او و بنده‌اش چه گذشت و چگونه حسین بن علی با فرح و شادکامی زکات عشیره خود را پرداخت کرد. زکاتی که از تمام عالم کفایت می‌کند. ۴- مجاهدی نستوه^۲: تکاپو و کوشش امری است که مقتضای طبیعت هر موجود زنده است. اگر این تلاش، مبنایی صحیح و جهتی سالم باشد؛ در دایره ارزش گذاری جایی برای خود باز خواهد کرد. و هر چه سمت و سوی آن در کنف تأیید معبود باشد، به همان اندازه در احراز رتبه‌ای فراتر موفق می‌گردد. حسین علیه السلام چون جز خدا نمی‌دید و به کسی جز خدا فکر نمی‌کرد؛ هر آنچه انجام می‌داد برای خدا و در راه خدا بود. از کوشش در میدان‌های جنگ و جهاد گرفته تا مبارزه با خواهش‌های انسانی.

^۱ منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۱.

^۲ لغت نامه دهخدا، واژه نستوه. آن که درمانده نشود، خستگی ناپذیر.

پس اگر درباره حضرتش گفته شود که « وجاهدت فی سبیل الله » یعنی ای حسین، گواهی می‌دهم که تو جهاد را به تمام جوانبش در راه یکتای بی‌مانند کامل نمودی.

۵- کشته دوست: انسانی که تمامی دارایی‌اش را برای محبوب بی‌بدیش در طبق اخلاص می‌گذارد؛ اساساً چیزی برای خود قائل نیست. او خود را انعکاسی از وجود ذی‌قیمت محبوب می‌داند و اگر چنین شد، هر آنچه شد، هر آنچه هست، برای اوست.

اما چنین کسی از حرکت باز نمی‌ماند. می‌غرّد، می‌خروشد و طوفان به پا می‌کند.

حسین علیه السلام که جای خالی عزیزانش را احساس می‌کرد، قرعه را به نام خود می‌بیند. وقت آن رسیده تا زمین و زمان درهم کشیده شوند و داغ پدر، مادر و برادر تازه گردد.

روزی را باید که مُحبّت، دمی را غرق در نفحات رؤیت محبوب بیاساید. حسین علیه السلام عاشورا را برگزید تا شور برانگیزاند و شر آن که می‌باید: « قُتِلَ الْحُسَيْنُ بُكْرَبَلَا »^۳

(ص ۳۲۹)

صحیفه دوم

آن گونه که در ابتدای مقاله وعده کرده بودم؛ در این بخش از گفتار، به برخی از ویژگی‌های شخصیت اجتماعی امام حسین علیه السلام خواهیم پرداخت.

^۳ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۲.

۱- امر به معروف و نهی از منکر : باید از میان شما، جمعی به نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند؛ اینان رستگارانند.^۱

در بعد رفتار جمعی حسین علیه السلام برجسته‌ترین ستاره درخشان، جنبه آمروناهی بودن^۲ ایشان است. که اگر این سنت حسنه در دوران غصب ناهلان به فراموشی سپرده نمی‌شد؛ چه بسا لازم نبود تا کربلایی آن گونه به پا شود.

واگر مردم آن دیار به خوبی درس امر و نهی را از نینوا فرا می‌گرفتند؛ چه بسا نمی‌آمد روزی که خاندان عصمت. یکی پس از دیگری کشته و مسموم شوند.^۳

واما امر و نهی، لیاقتی درونی می‌طلبد که خود انسان به راحتی آن را می‌فهمد.

هر چند که امر به معروف و نهی از منکر، ولو از غیر عامل به هدف، خواسته شده و مطلوب است. اما شاید از این رو باشد که مداومت بر این مطلب، اهرمی خود جوش در درونی کردن ارزش او مفاهیم گران سنگ بندگی است.

این فریضة الهی، مراتبی در خور موقعیت‌های جامعه دارد که شناخت آنها، در برخی موارد، امری دشوار است.

در دیار حسین علیه السلام موجوداتی بودند دوپا، که چونان انسان راه می‌رفتند. اما تفکر درستی نداشتند. همانند دیو و دد یاوه‌گری می‌کردند و همه چیز را از آن خود می‌دانستند.

^۱ سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ و ۱۱۴.

^۲ کامل الزیارات، زیارت هفتم، ص ۲۰۹.

^۳ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۶.

کشتن اینها چیزی را عوض نمی کرد. این اوهام شوم درندگان بود که باید عوض می شد. پس تقدیر بر این شد تا برترین انسان ها به دست شقی ترین آنها، به قربانگاه رود؛ تا زمین سرد مرده را با رنگ سرخ، دوباره به جوش و خروش فراخواند.

(ص ۳۳۰)

حسین علیه السلام بالاترین درجه از امر و نهی را برگزید و نموداری ابدی، از پایمردی و آزادگی را به تصویر کشید تا به آدمیان فرا روی خود بفهماند که : سکوت موج، عدم او را در پی دارد.^۱

۲- پدران امت: ما در گذار زندگی و آمد و شد ایام، چیزهایی را می بینیم که ما را درس بزرگی و سخاوت می آموزند. در میان آدمیان اطراف خود، انسان هایی را سراغ داریم که نمی توانند از آنچه می بینند، به آسودگی گذر کنند. ایشان باز مسولیتی سنگین را بر گردن خود می کشند. اینان پدران امتند.

عابدی پیر و خمور را تصوّر کنید که تمام عمر را در پستویی برای جلب رضایت معبودش خزیده. او فردی است خداخواه. اما بین خداخواه و خدا خوان تفاوتی است میان زمین و آسمان. پدر این امت در دهه هفت هجری قمری، خداخوانی را به درستی به ما آموخت.

در احوال وی علیه السلام آمده است: « تو (مردم را) به راه خدا خواندی بلکه باید گفت که او، خود نمودی از زیبایی های معبود بود که هر بیننده ای را در جست جوی پروردگارش

^۱ بریده ای از کلام سخن سرای نام آشنا به مضمون: «موجیم که آسودگی ما عدم ما است».

مشتاق می‌کرد. اما نه چونان قرون تسلط کلیسا، بلکه با حکمت، وعظ و بیانی سبحانی، راه را بر پویندگان می‌نمود و چراغ هدایتشان می‌شد.

۳- میزان صداقت: در احوال جدّ بزرگ پیشوای سوم آمده که وی شهرهٔ راست‌گویی و عدالت خواهی بود. به نحوی که حتی قبل از بعثت و در ایام جوانی او را محمد امین می‌خواندند. اما راست‌پنداری امری ارثی نبوده و فضیلتی تعلیمی است.^۲

حسین علیه السلام در خاندانی چشم به جهان گشود که تعلیم و تربیت از اساسی‌ترین ارکان زندگی به شمار می‌رفت و ذره‌ای غبار کذب در آن راه نداشت.

(ص ۳۳۱) او نیز به سبب تعالیم و حیانی اهل‌بیت عصمت، پس از برادر بزرگوارش پرچمدار راستی و آزادگی شد و این از تمام لحظه‌های زندگی ایشان نمایان است. او تا اندازه‌ای این را پیمود که از جانب خداوندش به عنوان میزان صداقت^۱ لقب گرفته و حضرت حق به سبب وی راست را از کج و خوب را از بد تمایز داد. پس هرآنچه در جوار حسین است، بایسته و هرآنچه در مقابل اوست، زشت و ناشایست است.

۴- سحاب رحمت: هر آنچه را که خدا آفرید؛ برای این خاندان و چونان تحفه‌ای از آن ایشان بود. حسین علیه السلام که فرزند علی و نوادهٔ پیامبر اکرم صل الله علیه وآله وسلم رحمت عالمیان است؛ به تصریح پیامبر، شفیع این^۲ امت می‌باشد. این حاکی از سخاوت و مهربانی آل کساء به پیروان ایشان است.

^۲ مفاتیح الجنان، باب زیارات مطلقه حسین علیه السلام زیارت پنجم.

^۱ کافی، ج ۴، ص ۵۷۵، بکم یتبین الله الکذب.

^۲ یاوَلدی وَ یا شَافِعُ اُمَّتی. (مفاتیح الجنان، حدیث شریف کساء، ص ۱۰۱۹).

پس اگر ما نعمتی را در دستان خود احساس می‌کنیم؛ باید بدانیم که وامدار چه کسانی هستیم.

این مطلبی است که می‌توان آن را در جای جای متون روایی دید. از جمله در زیارات حسین علیه‌السلام اشاراتی کافی بدین موضوع رفته است. آنجا که می‌فرماید: «آسمان به سبب شما باران می‌باراند و زمین به خاطر شما درخت می‌فشاند. و درختان از برایتان به بار می‌نشینند».^۳

این جملات به مثابه کنایه‌ای است از بیان این حقیقت که، ایشان واسطه‌های فیض الهی^۴ و سبب اتصال خاک و افلاک هستند. و شاید بتوان گفت که اینان روحی دمیده شده، در کالبد وجودند.

(ص ۳۳۲)

۵- آنچه خوبان همه دارند؛ تو تنها داری: انبیاء و ائمه علیهم‌السلام هر یک تبلوری از اسم حضرت حق و نمودی از صفات باری تعالی هستند.

در زیارت شریف « وارث » به ویژگی‌های هر یک از پیامبران صاحب شریعت اشاره‌هایی آمده است که شاید این صفات بیش از نام و کنیه ایشان، نزد مردم شناخته شده باشند. صفاتی که اتصاف به آنها، از ناحیه خداوند، نشانه بزرگی بر کمال فرد است و در واقع، اینها مدارج وجودی حضرت انبیا می‌باشند.

^۳ کامل‌الزیارات، زیارت دوم، ص ۱۹۷.

^۴ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹.

اگر چنین تصور کنیم؛ پس درجه و قرب آن که جمیع این خوبی‌ها را در خود جای داده چه خواهد بود؟! او آن قدر بالا و مولا است که جز پیامبرش و خاندان پاک وی او را یارای توصیف نیست.

یکی از آن بزرگانی که تمام فضایل انبیا و ائمه پیش از خود را، در ذات پاک خویش پرورانیده، حضرت حسین علیه السلام است. آن جا که می‌فرماید:

تو آبروی آدم، نبوت نوح، رفاقت ابراهیم کلام موسی، روحانیت عیسی، حبّ محمد، وصایت علی، متانت زهرا و رضایت حسن را به ارث بردی.^۱

صحیفه سوم

نگاهی گذرا در تاریخ حسین علیه السلام و دعاها و زیاراتی که درباره آن بزرگوار وارد شده تا حدودی ایشان را شناختیم. و این شناخت کم، ولی گران مایه، برای ما کافی است تا بتوانیم زشت و زیبا را از هم جدا کنیم.

اما چرا مردم عصر وی به این قدرت از تمیز نرسیدند؟

آیا آنها چشم دیدن نداشتند و یا گوش شنیدند؟

و یا این که معیار صحت و سقم و خوبی و بدی، نزد آنها، چیزی غیر از آن بود که ما می‌دانیم؟

(ص ۳۳۳) زیرا سؤال این است: انسانی که صلاح خویش را می‌خواهد و می‌تواند خوبی را درک کند و خیر و نیکی را در همسایگی خویش می‌بیند؛ چرا به سوی آن، راهی

^۱ کامل الزیارات، زیارت پنجم، ص ۲۰۶.

نیست؟ برای پاسخ به این مطلب، لاجرم باید مردم آن زمان را نسبت به حسین علیه السلام به احزایی متفاوت تقسیم کرد:

۱- گروه اول کسانی بودند که قلب سلیمی داشتند و چشم خویش را گشوده و نور هدایت را مشاهده می کردند، که ایشان رستگارانند.^۱

هر چند که تعداد ایشان زیاد نبود، اما این خود دلیلی است بر این که معیارپسندیدگی تغییر نکرده و فطرت آدمی عوض نشده است.

۲- گروه دوم کسانی بودند که حقیقتاً چشم دیدن و گوش شنیدن نداشتند. اینان هر چند که فضایل اهل بیت عصمت علیهم السلام را دیده بودند، اما چون اهل تفکر و تعقل نبودند، هر آنچه را که می شنیدند، می پذیرفتند و ایشان مستضعفانند.^۲

۳- گروه سوم، کسانی بودند که هم چشم دیدن داشتند و هم شعور فهمیدن. اما سیلی نقد را به حلوی نسبه ترجیح می دادند. ایشان که در شهوت پرستی و اغواگری ید طولایی داشتند؛ نمی توانستند از طلا و نقره و کام این دنیا دست بردارند. اینها که مهره های اصلی ضلالت بودند، تعدادشان چندان زیاد نبود، ولی حق را لباس باطل پوشانده و باطل را حق جلوه^۳ می دادند تا عوام دور از ادراک را بفریبند و برای خود لشکری مهیا سازند. این گروه ستم پیشه، همان یهود اامت و نمود بارزی از جبت و طاغوتند : یلعنهم الله و یلعنهم الالاعنون.^۴ در زیارات اباعبدالله علیه السلام الحسین علیه السلام به گروه اول و سوم، به

^۱ منتهی الآمال، ج ۲۲، ص ۷۵.

^۲ مأخذ هفتم، ج ۲، ص ۴۶۳. حدیث رفع: استضعاف.

^۳ سوره بقره، آیه ۴۲.

^۴ همان، آیه ۱۵۹.

صراحت اشاره شده است؛ آن جا که می‌فرماید: «السلام علی‌الحسین ... وعلی اصحاب
الحسین». و آن جا که

(ص ۳۳۴)

می‌گوید: «الهمّ العن العصابه الّتی جاهدت الحسین»^۱.

این گونه تعبیرها بسیارند که برای ما پرده از وقایعی شگرف بر می‌دارند. آنها به ما
می‌گویند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

صحیفه چهارم

پس از این که نمای کلی و انعکاسی دور از پرتو جمال حسین علیه‌السلام چشم دل‌مان را
روشن کرد و دانستیم که اگر با او باشیم^۲ رستگاریم. نوبت به این می‌رسد که چگونه باید
با او بودن و دل در گروش نهادن را تجربه کنیم.

این مطلب مهم از دید زیارات امام سوّم علیه‌السلام پنهان نمانده و در برخی از فرازها در غالب
دعا و آرزو، اشاراتی بدان آمده است. به عنوان نمونه، همانند مباحث پیشین، پنج مورد از
آنها را در چند سطر بحث می‌کنیم:

۱- شهادت به راستی: شهادت یعنی خبری^۳ قاطع. وقتی انسان می‌تواند نسبت به چیزی با
قطع و یقین سخن سراید که او را ایمان به گفته‌هایش باشد. ایمان را لوازمی است که
بدون آن نمی‌توان به مقصود رسید.

^۱ مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا، ص ۷۵۳.

^۲ همان، زیارت جامعه کبیره، ص ۹۰۴.

^۳ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۳۹.

پس اگر آمده است که زائر بگوید: « و شهادت می دهم که نماز خواندی... ایفا و ادای حق نمودی؛ یعنی باید به این یقین برسی که حسین علیه السلام این گونه بوده است.

یقین نیز آن گونه که در زیارات وی آمده، فرع به دم یا موت و عمل صالح است.^۵

حال اگر زائری آرزو دارد که تمام و کمال ثواب زیارت حسین علیه السلام که یقیناً شفاعتش را در پی دارد؛ ببرد، باید با ایمانی برخواسته از علم و عمل، شهادت به راستی حضرتش را

(ص ۳۳۵)

سرلوحه اعمال و افکار خود قرار دهد.

هر چند که این کار سودی برای امام ندارد، اما دقّ البابی است برای فتح مشکلات خود زائر و قرار گرفتنش در سایه عنایات ایشان، تا وی نیز بتواند ملازمت با امام را درک کند.

۲- اقرار به گناه: در شرع مقدّس اسلام، برخلاف دیگر مذاهب، اقرار به گناه، در برابر هر شخصی که باشد، خود گناهی است، بزرگ تر^۱ و خطایی نابخشودنی، که موجب ذلّت

فرد، اشاعه ظلم و استخفاف گناه است. اما در برخی موارد، نه تنها اقرار به گناه این

پیامدهای منفی را ندارد، بلکه با تنبّهی که به نفس می دهد او را از خواب غفلت بیدار

می کند، تا زشتی گناه و عظمت ترک آن را درک نموده و با توسّل به صاحبان فضیلت،

جسم را از ناپاکی ها بشوید.

^۴ کافی، ج ۴، ص ۵۷۵، وَأَشْهَدُ أَنْكَ... وَوَقَّيْتَهُ وَأَوْقَيْتَهُ.

^۵ کامل الزیارات، زیارت پنجم، ص ۲۰۶. عَبَدْتِ اللَّهَ حَتَّى اتَّكَّ الْبِقَيْنِ.

^۱ گناهان کبیره، ج ۲، ص ۲۶۴.

یکی از آن میعادگاه‌های سخاوت، بارگاه حسین است. زیرا بنا برآنچه که در زیارات وی آمده، زائر باید در بارگاه حضرتش اقرار به گناهان^۲ خود نموده و در جوار امام مهربان خویش از ناتوانی خود در مبارزه با هیولای وجودش شکوه کرده و از ایشان یاری بطلبد.

شایسته است تا بدین هم اکتفا نکرده و از وی بخواهد تا پلیدی‌هایی را که لوح سفید وجودش را کدر کرده‌اند، به آب شفاعت بشوید.

و این همان، همان نوید عزّت و آزادگی است که از جای جای دشت کربلا هنوز هم به گوش می‌رسد.

۳- تکرار پیمان: ما در ازل بیعتی را با خون خدا^۳ امضا نموده‌ایم تا هرچه می‌کنیم در راستای رضایت حضرتش باشد و بس.

اما غفلت از پیمان و سرگرم شدن در روز مرگی‌های زندگی، ما را از آنچه برای آن آمده‌ایم، دور می‌کند و به راهی ناخواسته می‌کشاند.

(ص ۳۳۶)

پس لازم است لوازمی چون حربه در دست داشته باشیم تا با خواسته‌های زندگی دنیا قرین نشده و در منجلاب رخوت و سستی نغلطیم.

یکی از آنها که بسیار مؤثر بوده و در واقع نیرویی درونی در انسان ایجاد می‌کند، تجدید میثاق است.

^۲ جَنَّتْ مَقْرَأً بِالذَّنُوبِ، لِتَشْفَعَ لِيْ عِنْدَ رَبِّكَ. (کامل الزیارات، زیارت هفتم، ص ۲۰۹).

^۳ تَارَاهُ، از القاب الحسین (ع).

از همین رو، یکی از اموری که زائر بدان توصیه‌ی اکید شده، تکرار بیعت^۱ با صاحب مزار است.

بدین معنا که با حضرتش پیمان ببندد، تا در نیل به هدفی که از برایش آفریده شده، قدمی از پا نایستد و همیشه این پند را به هوش باشد که:

« رستگاری از آن حسینیان است و بس »

۴- ذکر مصیبت: ذکر؛ یعنی تکرار^۲ و یادآوری چیزی. وقتی به انسان گفته می‌شود که ذکر مصیبت کنید؛ یعنی مصائب، پیامدهای آن و تمام محنت‌های حسین علیه السلام را در وجود خود، زمزمه و تکرار کنید.

عزاداران حسین بسیارند؛ گویی هر آنچه که هست و نیست، برای او اشک می‌ریزد.^۳

اما، نه چنان مویه سردادن عجوزه‌ای پیر، بلکه اشکی روان از شوق دیدار که سراپای وجود عشاق حریمش را فرا گرفته است. عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا، همچون آیتی محکم و سنتی ماندگار پویایی شیعه را در پی داشته و در قرون متعدد، به نحوی گویا پیام آزادگی حسین علیه السلام و عزت‌مداری وی را به گوش جهانیان رسانده است.

عزاداری، نه صرفاً بر سر و سینه کوبیدن، بلکه ابراز محبت به خاندان اهل بیت و انزجار و دوری از دشمنان ایشان است. این سیره‌ی موجبی شد محکم برای پیش‌گیری از تحریف وقایع عاشورا و عاشوراهای خاندان نبوت؛ تا حماسه‌های جهان تشیع سینه به

^۱ اَنَّى اَتَيْتَكَ اَجْدَدُ الميثاق. (کامل الزیارات، زیارت هفتم، ص ۲۰۹).

^۲ المنجد، واژه ذکر.

^۳ منتهی الآمال، ج ۲۲، ص ۱۷۵.

سینه و بدون کم و زیاد به دست ما برسد.

تا ما هم عطش وجودمن را با جرعه ای از شربت صفا و مهربانی حسین علیه السلام تسکین ببخشیم.

۵-هجرت: هجرت؛ یعنی دوری گزیدن و اصطلاحاً نقل مکان و کوچ را می گویند.

اگر آدمی در روند زندگی دین مدارانه خود به مشکل برخورد، واجب است تا به جایی که امکان زیستی سالم تر برای او هست، هجرت کند.

ما نیز در گذار زندگی خود برای آن که از بلاها و آفت های مادی و معنوی مصون بمانیم؛ گاهی مجبور به جلای وطن می شویم.

هجرت در راه حسین علیه السلام از بدو شروع و اولین قدم، زیارت به حساب آمده و ابعادی فراتر از شمارش دارد.

هجرت، نه تنها اقدام عملی در راستای گرویدن به مشتاقان و راهیان کوی دوست است، بلکه تعظیم شعائر الهی و بزرگداشت حماسه سازان عاشورا است.

این حرکت عظیم، انسان را در پیمودن راه های پر پیچ و خم زندگی پشتوانه بزرگی است و امر تجدید میثاق را در جان و روح آدمی می گنجاند. و از این روست که می بینیم در زیارات حضرتش آمده که ما هجرت^۱ و ثبات قدم در آن را از امام خویش بطلبیم. امید است که این وعده حق روزی نیز نصیب ما شود.

^۱ وَثَبَاتِ الْقَدَمِ فِي الْهَجْرَةِ إِلَيْكَ. (همان)

منابع:

- ۱- بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، انتشارات مکتب الاسلام، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶ هـ. ش.
- ۲- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، انتشارات مرتضوی نجف، سال ۱۳۵۶.
- ۳- شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، میرزا ابوالفضل تهرانی، انتشارات مرتضوی، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- ۴- لسان العرب، ابن منظور مصری، انتشارات دارالصادر بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۱۴ هـ. ش.
- ۵- ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، سیدعلی بن سید محمد علی طباطبایی، انتشارات آل البيت.
- ۶- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، انتشارات فاطمه الزهراء، چاپ دهم، سال ۱۳۸۰ هـ. ش.
- ۷- الکافی، ثقه الاسلام کلینی، انتشارات دارالکتاب الاسلامیه، سال ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۸- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، انتشارات الوفاء بیروت، سال ۱۴۰۴ هـ. ش.
- ۹- المنجد، لویس معلوف، انتشارات بلاغت، چاپ دوم، سال ۱۳۷۴ هـ. ش.
- ۱۰- لغتنامه دهخدا، چاپ مؤسسه فرهنگ دهخدا، دانشگاه تهران.
- ۱۱- منتهی الامال، شیخ عباس قمی، کانون انتشارات علمی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ. ش.
- ۱۲- گناهان کبیره، سیدعبدالحسین دستغیب، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، سال ۱۳۷۲ هـ. ش.

سیماشناسی سیدالشهدا علیه السلام در آیینۀ زیارت ناحیه

علی اقلیدی نژاد

آغاز سخن

آن گاه که خالق، در « دشت آفرینش » گل آدم را با دست‌های تکون سرشت، ندا داد :
« انی جاعل فی الأرض خلیفه »^۱ به افقی سید چشم دوخته بود، به روزگاران «سپید
محمدی » می‌نگریست و در وسعتی سوزان « ثارالله » را می‌دید. آن جا بود که نسیم « انی
اعلم ما لا تعلمون »^۲ از فراز عرش وزیدن گرفت و حجتی آشکار در دستان آدم قرار داد
سجده ملائکه نه بر خاک بلکه بر افق روشن هستی بود. آن جا که طلیعه گاه علم الهی بود
و مصداق « اسماء ». اما فراز و فرود آزمایشگاه دنیا بر سنت « لیبلو کم ایکم احسن عملاً »^۳
قرار گرفته بود. سنتی که بسان طوفان بر هر نهال ونهادی می‌وزد تا عمق ریشه‌ای را
بیازماید.

دوران تاریک بدعت‌ها

و در این میان پس از دوران سپید محمدی و در زمانه علیای علوی و حسناى حسنی به
مرور ابرهای سیاه، فتنه آسمان آبی حقیقت را در پشت خود پنهان ساخت.

^۱ سوره بقره، آیه ۳۰.

^۲ همان، آیه ۳۰.

^۳ سوره ملک، آیه ۲.

(ص ۳۴۰) زمانه، زمانه بدعت ها بود و لقلقه زبانی دین، مؤمنان در انتظار « کوب دری » دندان بر جگر می فشردند و با سمّ بلا، خون در طشت می ریختند. دورانی سیاه و سرد و تاریک؛ مصباحی نیاز بود تا هدایت یابند و سفینه‌ای تا در دریای پر تلاطم و در میانه امواج سهم گین، راه به سلامت به ساحل نجات برد.^۱

سالاری از قافله نور

به ناگاه از افق مدینه آذرخشی جهید و قوس خود را تا کربلا تمام کرد. قافله‌ای از نور به سرزمین خداگام نهاد و سالارش در تکامل قوسش در یک غروب خونین در اوج، « ثارالله » لقب یافت و « وترالموتور » خوانده شد. او جامی بلورین بود که حقیقت را ابدی ساخت و راه رهایی را به رنگ واقعی‌اش، « سرخ » نشان داد. و به راستی که زیارت حقیقت بر هر حق جوی مؤمن و تکاپوگر راه رهایی واجب است و چه خوش فرموده است فرزندش امام صادق علیه السلام : « فان زیاره قبر الحسین واجبه علی الرجال و النساء ».^۲

از سوزش پلیدی ها تا دیدار خدا: اما کالای حقیقت را بی حق شناسی و معرفت به کسی ارزان نمی‌فروشد. ناگزیر بایستی در پیشگاه او کمر به عرفان ناب بست و جنس خود را از خاک انباشته به آینه‌ای بدل کرد تا پلشت‌ها و چرک‌ها آشکار شود و در برابر خورشید بی غروب پاکی‌ها، تاب نیاورده از ریشه بسوزد. و این جاست که اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: « من أتى قبر الحسین عارفاً بحق غفرله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر؛^۳ هرکس به زیارت قبر حسین رود و به راستی حش را دریابد، گناهان گذشته و آینده اش بخشیده خواهد شد».

^۱ اشاره به حدیث نبوی (ص) ان الحسین مصباح هدی و سفینه نجاه (بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵)

^۲ کامل الزیارات، ص ۲۳۷، ح ۳۴۵.

^۳ همان باب ۵۴، ح ۳۹۶، ص ۲۶۲.

(ص ۳۴۱) اما حکایت آفتاب حسین علیه السلام به این جا ختم نمی شود، بلکه سوزش پلیدی‌ها کمترین پاداش است. در رابر این دیدار شگرف سیدالشهدا تبلور ور الهی و جلوه‌ای از جمال و جلال است او بی اغراق نوعی انعکاس خدا است. بگذارید از مسیرشان بیرون نیفتیم و خدمت سخنشان از دست ندهیم و نور را معرف و شناسای نور قرار دهیم؛ که آوای زیبای ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام این چنین گوش هوش مندان را می نوازد : «من زار قبر ابي عبدالله بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه؛ هر کس مزار « ابي عبدالله » را در کنار رود فرات به دیدار رود، همتای کسی است که خدا را دیدار رفته باشد»^۱.

راز تشنگی باید یافت و چه جای عجب که غافلان این دریا و آنان که راز تشنگی را نیافته‌اند، عقوبتی سخت را باید به انتظار بنشینند. « من لم يأت قبر الحسين من شيعتنا كان منتقص الإيمان، منتقص الدين وإن دخل الجنة كان دون المؤمنين في الجنة؛ ^۲ از پیروانمان هر آن کس قبر حسین را به دیدار نرود در باورش و دینش کاستی است و اگر چه اهل بهشت شود جایگاهش فروتر از دیگران از مؤمنان است.»

راز پای فشاری

اما به راستی راز این پای فشاری مردانه و مصرانه در طول سال‌ها و از زبان فرزندان حسین علیه السلام چیست؟ در زیارت و دیدار یک قبر چه رازی نهفته است که در آن بایستی خطر و ترس به جان خرید و مزد را به همان میزان دریافت داشت ؟ « ما كان من هذا أشد فالثواب فيه على قدر الخوف »^۳ غواصی در این دریای آرام گرفته در کنار شط فرات چه

^۱ کامل الزیارات، باب ۵۹ ح ۴۳۸، ص ۲۷۸.

^۲ همان، باب ۷۸، ح ۶۱۰، ص ۳۵۵.

^۳ همان، ج ۳۶۳، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

(ص ۳۴۲) صدفی به دست می‌دهد که این میزان استواری را می‌طلبد؟ و تمامی این پرسش‌ها جز این پاسخی نمی‌تواند داشت که این هنروان خبره در دانشگاه تعلیم انسان از این واقعه نیز آموزشگاهی دیگر فراهم آورده‌ند تا بشر خسته از بن بست نان و آب و شهوت لختی بیارآمد و در سایه سار آن بیندیشد و راه نجاتی بیاید. در این جا هدف دانش آموزی نیست، بلکه معرفت آموزی است و معرفت، کلاس اوّل آن است. در کرانه بی کران دریای سیدالشهداء علیه السلام، شهد شناخت را جرعه جرعه با واژگان درخشان زیارت‌های رسیده از منبع نور به کام زائر می‌چشانند و این تازه اوّل راه است؛ که راز خوان عشق و طاعت و تسلیم و سبقت حکایتی دیگر دارد که بگذار و بگذریم. در مکتب دیدار حسین علیه السلام نمی‌توان بر فلکش سوار نشد و راهی به نجات برد، پس گزیری نیست، مگر آن که در پیشگاهشان زانوی ادب بر زمین حاجت زنیم و شیوه شیوای سخن‌گویی با ایشان را از خود آنان دریابیم تا مصداق «اللازم لهم لاحق» گردیم و از گرداب‌های « ترک و تأخر و تقدم » نجات یابیم.^۱

آینه‌ای از نور و حضور

و آن چه مرا از میان زیارات گوناگون شیفته خود ساخته است، زیارتی است از فرزند او. قائمی به پاناخاسته و منتظری آشفته که هر صبح و شام بر او خون می‌گرید و پایان اندوهش را در ظهور می‌جوید. آن چنان زیارتی که علامه گران پایه مجلسی رضی الله آن را به نقل از چندین نفر از بزرگوارترین فقهای شیعه در کتاب ارزش‌مندش بحار الانوار آورده است.^۲ و در پایان پس از نقل سخن مؤلف المزار الکبیر مبنی بر خروج این زیارت

^۱ اشاره به صلوات ماه شعبان، منقول است از امام علی بن الحسین (بحار الانوار ج ۸۷، ص ۱۹) المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق.

^۲ مانند سید شریف مرتضی، شیخ مفید در المزار و شیخ محمد در المزار الکبیر.

از ناحیه مقدسه امام آخر می‌نویسد: « وظهر أن هذه الزياره منقوله مرويه؛ روشن و آشکار است این

(ص ۳۴۳)

زیارت دارنده سند روایتی و نقل از امام معصوم است»^۱.

باری، پیش از ورود، این نکته بایسته یادآوری است که این گنج معنوی و دریای خروشان معرفت عرصه غواصانی خبره، و چیره دست است که بانگاه تیز خویش، عیار سخن را باز شناسند و آن را با صیقل معرفت خویش شفاف سازند. و در این جاست که جای دارد، دست استدعا به پیشگاه حقیقت یابان خبره دراز نماییم و خواستار حضور و ورود مؤثر ایشان در این وادی شویم که این عرصه ساحتی است بس غریب، شگرف، شریف و شایسته توجه. از این رو، با بلم ادراکمان و یاری جستن از ستارگان درخشان قرآن، سیره و حدیث بر این اقیانوس معنا شناور می‌شویم تا شاید به قدر وسع خویش از عهده تکلیف برآییم که « لا یکلف الله نفساً إلاّ وسعها »^۲.

مناظر گوناگون

بی گمان آن زمان که سخن از مردان بزرگ همت و عالی درجه پیش می‌آید سکان قلم مضطرب می‌شود چرا که جهات شخصیتی آنان به تعداد شعاع‌های دایره، گاه بی شمار می‌شود. حال در کرانه شخصیت اکرم المستشهدین، حسین بن علی علیه السلام چگونه بایستی قلم راند؟ این نکته‌ای است سخت گران. زوایای پنهان و آشکار زندگانی وی،

^۱ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸.

^۲ سوره بقره، آیه ۲۸۶.

دوران اطاعتش و قیام گران قدرش و... برای او وسعتی کم نظیر فراهم می‌سازد و از این وسعت که در گذریم عمق این اقیانوس عمود بر زمین برآستی برای ما بسیار مبهم می‌نمایاند. از این رو گزیری نداریم جز آن که با مصباح زبانش گام بر کیهان معرفتیش بگذاریم و همتان تنها شناسایی و تأمل در جنبه‌هایی محدود و کوتاه از سیمای او باشد. از همین منظر از نسب او آغاز خواهیم کرد و پس از سیمای فردی گونه‌های سیمایی او را پی خواهیم گرفت.

(ص ۳۴۴)

۱- سیمای فردی

۱-۱. نسب شناسی

در بحث از نسب، زیارت نامه‌ها بر دونسب تکیه می‌کنند که در این صورت ضمن توسعه در مفهوم این واژه حکایتی پندآموز را نیز به دنبال دارد.

الف- سلسله الهی

در ابتدای برخی از زیارات حضرت به ویژه زیارت ناحیه، آنچه برای ورود زائر پسندیده آمده است، سلام بر انبیای الهی است: «السلام علی آدم صفوه الله، السلام علی شیث... السلام علی ابراهیم و...»^۱ این سلسله به همراه دروذهای متصل و بر شمردن صفات نیکوی هر کدام از این برگزیدگان ادامه می‌یابد تا به «السلام علی محمد حبیب الله و صفوته»^۲

^۱ زیارت ناحیه مقدسه، ص ۱۴.

^۲ همان، ص ۱۸.

می‌رسد. از این پس نیز سلام‌ها به امیرمؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن و سرانجام سیدالشهدا نثار می‌شود. با پس زنی حجاب‌ها آنچه از میان این باغستان پر نشاط سلام‌ها بر می‌آید، در واقع تنها عرض ادبی خالی نیست، بلکه در این بین می‌توان یک «اتحادی معنوی» را نتیجه گرفت. فقرات زیارت به ما این گونه می‌فهماند که امام شهید در پیوندی معنوی با سلسله ای الهی است. اونسبت به آدم نه از حیث صلب بلکه از حیث پیام آوری و رسالت داری می‌برد، به تعبیری او دارنده همه خوبی‌هاست که آن شریفان داشته‌اند. مگر نیست که او مصباح هدایت است و سفینه نجات و انبیاء نیز چنین بوده‌اند: «وجعلناهم أئمةً يهدون بأمرنا»^۳ مگر نیست که او در راه حق ترسی نمی‌شناسد و می‌گوید: «لو لم يكن في الدنيا ملجأ ولا مأوى لما بايعت يزيد»^۴

و انبیا نیز بنا بر توصیف او این چنین هستند: «الذین يبلغون رسالات الله ويخشونه و لا

(ص ۳۴۵)

یخشون أحداً إلا الله»^۱ همواست که فریاد بر می‌آورد «أريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر»^۲ و انبیا نیز از همین جام جرعه نوش شهادتند و رنگ آن می‌پذیرند: «ويقتلون النبيّن بغير حق»^۳ او طاغوت می‌شکند و بعثت انبیا نیز بر همین تعلق گرفته است: «ولقد بعثنا في كل أمة رسولاً أن

^۳ سوره انبیاء، آیه ۷۳.

^۴ عوالم العلوم، ص ۱۷۸.

^۱ سوره احزاب، آیه ۳۹.

^۲ حیاة الامام الحسین بن علی، دراسه و تحلیل، ج ۲، ص ۲۶۴.

^۳ سوره آل عمران، آیه ۲۱.

اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت»^۴ او رهایی عباد را از «زندان جهالت ها» می طلبد و به مقام «وبذل مهجته فیک لیستنقد عبادک من الجهاله وحیره الضلاله»^۵ می رسد و انبیاء نیز پیوند خویش با خدا این چنین استوار می کنند: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمه و إن کانوا من قبل ضلالٍ مبین». ^۶ و این را نیز بگذار و بگذریم تا شاید در آنچه آینده خواهد آمد، بتوانیم گوشه‌هایی دیگر را بیماییم. و این همه نشان دهنده آن است که از نخست انبیا تا حسین علیه السلام همه عضو قبیله الهی و حزب رحمانی هستند و چه نسبی شریف تر و برتر از این.

ب - سلسله صلبی

در این بخش زیارت نامه بیشتر با ظرافتی ویژه به نسب او از حضرت خاتم می پردازد: «السلام علی ابن خاتم الانبیاء، السلام علی ابن سید الأوصیاء السلام علی ابن فاطمه الزهراء السلام علی ابن خدیجه الکبری...»^۷ در مقام کنونی نیز شاید آنچه بیش از سلسله صلبی ملاحظه می شود، همین پیوند معنوی است. چرا که آنچه پس از این مورد تأکید قرار می گیرد، صعود به جنبه های معنوی است؛ آنجا که باید گفت: «السلام علی ابن سدره المنتهی، السلام علی ابن جنه المأوی، السلام علی ابن زمزم والصفاء»^۸

(ص ۳۴۶)

^۴ سوره نحل، آیه ۳۶.

^۵ مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

^۶ سوره جمعه، آیه ۲.

^۷ زیارت ناحیه مقدسه، ص ۲۰.

^۸ همان، ص ۲۲.

بلکه اگر گامی فراتر نهم این درودها وارد جنبه‌هایی عمیق‌تر می‌شوند و علت این همه سپاس را در مجاهدتی خونین، صبری ستر و عصمتی به همراه اصحاب کساء می‌جویند: « السلام علی المرقل بالدماء، السلام علی المهتوک الخباء، السلام علی خامس أصحاب أهل الکساء»^۱ وچه زیبا و عارفانه است این سلام‌ها و چه شعله‌ای می‌اندازد به خرمن خرد و عاطفه.

۲-۱. در مهد

شاید یکی از زیاراتی که به صورتی کوتاه بر محور نوزادی حضرت گردشگردهای کوتاه دارد همین زیارت است. در بخشی از آن می‌خوانیم: « السلام علی من افتخر به جبرئیل، السلام علی من ناغاه، فی المهد میکائیل»^۲ اگر چه برای بسیاری معلوم نیست، کیفیت این ماجرا به چه گونه است؟ و در تفسیر این بخش بایستی از کجا سود جست؟ اما دست کم این ماجرا نشانی از حضور ملکوتی و خادمانه فرشتگان در پیشگاه این خاک نشینان لاهوتی است. و چه سهل است این قضاوت در نظر قاصر صاحبان بصیرت الهی و آگاهان رموز سر به مهر.

۳-۱. ویژگی حاکم در زندگانی

در دوران زندگی، قیام و شهادت امام حسین بن علی علیه السلام آن اصل حاکم و نفوذناپذیر که هم چون پرتویی قدرت مند وی را تحت تأثیر قرار می‌داده، اطاعت از خدا، پیروی از رسول خدا و شنوایی آگاهانه از وصی خدا و پای بندی به وصیت حجت خدا بوده است. این اصل الگو در لسان زیارت این چنین آمده است: « کنت لله طائعاً و لجدک

^۱ همان، ص ۲۲.

^۲ همان، ص ۳۰، جهت اطلاع بیشتر نک. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۸. هر چند در این مورد از جبرئیل نام برده شده است نه میکائیل.

(ص ۳۴۷) محمد صل الله عليه وآله وسلم تابعاً ولقول أبيك سمعاً وإلى وصيه أخيك مسارعاً^۱ یا آنجا که می‌گوید: «سالکاً طرائق جدک و أییک، مشبهاً فی الوصیه لأخیک»^۲ بی گمان این قانون والگو بر هر آزادی خواه طرف دار مکتب خونین حسین خط کشی بی خطا و معیاری بی اشتباه است.

۱-۴. ویژگی های فردی (الف- بندگی)

در فرهنگ اسلامی، از جمله محک‌های بازشناسی عیار انسانیت و بندگی، بر پا داری تکالیف الهی است. وحسین علیه السلام بر اساس زیارت حاضر تکالیف خویش را در سه عرصه عبادی - فردی، اقتصادی و اجتماعی به نیکی به سرانجام می‌رساند؛ چنانکه می‌خوانیم: «أشهد أنك قد أقيمت الصلوه وأتيت الزكوه وأمرت بالمعروف، نهيت عن المنكر والعدوان»^۳ بر پایه این قسمت، بندگی با اقامه نماز به تنهایی حاصل نمی‌گردد بلکه آن کس طعم شیرین عبودیت و بندگی را می‌چشد که در تمامی عرصه‌ها سر بر آستان تکالیف بساید و در میان شب‌های تارشب رازنده داشته، خاضعانه و خاشعانه در رکوع و سجده‌ای طولانی راه عزت پیماید: «كنت..متهجداً فی الظلم...طویل الركوع و السجود»^۴

ب- پاکیزگی معنوی

در زمانه‌ای که اشباح شیطانی جن و انس با هجوم همه جانبه شان بدعت‌ها را رواج و سنت‌های اصیل را به عقب می‌رانند و لغزشگاه‌های بسیار و دره‌های هولناکی را فرا روی

^۱ زیارت ناحیه، ص ۳۸.

^۲ همان، ص ۴۲.

^۳ همان، ص ۳۸.

^۴ همان، ص ۴۲ و ۴۴.

مؤمنان قرار می‌دادند، بایستی کسی می‌بود تا هم چون دژی تسخیر ناپذیر مظهر طهارت و پاکی باشد. در برابر همه پلیدی‌ها و سایه سنگین سیاهی‌ها نقطه‌ای روشن و ناب

(ص ۳۴۸)

مایه بسی امید است و پنجمین همراه کساء مصداق همین روشنایی است. که بایستی به او خطاب کرد: «السلام علی من طهره الجلیل»^۱ چرا که او دارنده سند بندگی است، با مهری از اخلاص و همین است که شیطان احساسش در پیشگاه او عاجز است و حقارت: «فبعتک لا غوینهم أجمعین إلا عبادک منهم المخلصین»^۲.

ج- شکیبای حساب کننده

در راهی که سرور شهیدان برگزید و بر آن راه هرچه داشت گذاشت، دو خصلت مدام در کنار یکدیگر می‌بایست باشند تا بیمه کننده سعادت گردند. چه کاستی در هر کدام باعث نابودی سرمایه و هدر رفتن توان است. این دو یار جدا ناشدنی در طریقت حسینی شکیبایی و حساب کنندگی با خداست. حسین کالای هستی خویش را به بازار کسی جز خدا نمی‌برد: «إنّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأنّ لهم الجنة»^۳ او از جد، پدر و مادرش به خوبی آموخته است، کالای او را جز خدا اجر نمی‌دهد: «ما أسئلكم علیه من أجرٍ إن أجری إلاّ علی رب العالمین»^۴ و از آن سو راه بازار خدا سخت است و مرکبی جز

^۱ همان، ص ۳۰.

^۲ سوره ص، آیات ۸۲-۸۳.

^۳ سوره توبه، آیه ۱۱۱.

^۴ سوره شعراء، آیه ۱۶۴.

شکیبایی نمی‌طلبد و او چه نیکو به این هر دو عامل بود که خود نیز بر همین راه رفت و گفت: «اللهم صبراً واحتساباً فیک»^۵ پس حق است که خطابش این باشد: «السلام علی المحتسب الصابر»^۶

د- بر ساحل صفات

وبه راستی که در جمله‌هایی از زیارت قلم صبر و طاقت از کف می‌دهد و حیران و سرگشته بر ساحل صفات تنها به نظاره می‌نشیند. چرا که هر کدام کتابی گران وزن و گران سنگ و قلمی غیر از این قلم‌ها می‌طلبد. پس بیایید با یکدیگر بر بال زیارت نشسته از (ص ۳۴۹)

آسمان بر آنان بنگریم که تنها از این رهگذر حدی برای آنان متصور است: «کنت...قویم الطرائق، کریم الخلائق، عظیم السوابق، شریف النسب، منیف الحسب، رفیع الرتب، کثیر المناقب، محمود الضرائب، جزیل المواهب، حلیم رشید منیب جواد علیم امام شهید اواه حبیب مهیب»^۱ تو این چنین بودی، بر راه‌های استوار گام می‌نهادی (واز لغزش گاه‌ها بر می‌گذشتی) منشی بزرگ و ارائه، گذشته‌ای درخشان، نسبی شریف، حسبی والا و رتبه‌ای عالی داشتی؛ دارنده فضائل بسیار با سرشت‌های ستایش شده و موهبت‌های فراوان بودی و بردبار و کمال یافته، روبه سوی خدا کرده، بخشنده، دانا، توانا، راهبری شهید، زاری

^۵ موسوعه کلمات لامام الحسین، ص ۴۰۲.

^۶ زیارت ناحیه، ص ۲۸.

^۱ همان، ص ۴۲.

کننده‌ای الهی و محبوب بودی و دارای وقار. و در دل این همه بزرگی دیگر صفات نیز یافت می‌شوند که به بخش‌های دیگر وا می‌گذاریم.

۵-۱. دار دنیا

در فرهنگ خاصه زیارت ناحیه، نگاه حسین علیه السلام به دنیا نیز کاویده می‌شود که به اختصار به پردازش این قسمت نایل می‌شویم.

الف- گذرگاه، نه قرارگاه

بدیهی است که سنت حضرت رب بر حضور انسان بر زمین تعلق گرفته است و این سرنوشتی است گریزناپذیر. اما آنچه مهم است، کوتاهی مدت قرار در این گذرگاه است؛ چه این که خداوند فرمود: «ولکم فی الأرض مستقر و متاع إلی حین»^۲ از این رو دنیا تنها گذرگاه و پلی است برای عبور نه قرارگاهی برای آسودن و غنودن. تعبیر رسا، کوتاه، شیوا و ارزش‌مند مولی الموحدین نیز بر همین محور می‌چرخد: «الدنیا، دار ممرٍ لا دار مقرٍ»^۳ همین است که سیمای حضرت سیدالشهدا در این عرصه نیز «زاهداً فی الدنیا زهد الراحل عنها»^۴ شناسانده می‌شود.

(ص ۳۵۰)

ب- نگاهی وحشت زده

^۲ سوره بقره، آیه ۳۶.

^۳ نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳، ص ۶۵۶.

^۴ زیارت ناحیه، ص ۴۴.

« ناظراً إليها بعين المستوحشين منها»^۱ حسین در قمر دره دنیا فرو نمی‌رود و بر دیوارهای نا استوار آن گام نمی‌نهد.

اواز پدر آموخته است: « مثل الدنيا كمثل الحيه لئن مسها والسم الناقع في جوفها يهوى إليها الغر الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل»^۲ « دنیای (حرام) چون ماری پوست نرم و سمی است. نادان نیرنگ خورده به او می‌گراید و هوش مند عاقل از آن می‌پرهیزد.»

ج- بازداشت آرزوها

همگی ما طعم دنیا را چشیده‌ایم و به روشنی آگاهییم که آرزو فرزند ماندگار دنیا است. تا دنیا باقی است، آرزو نیز از کنار مادر شیر می‌نوشد. اما هر که سر بر استان حسین می‌گذارد، باید بداند که زهد و بی‌نیازی هر و از پررنگ‌ترین رنگ‌های این مکتب است. و زهد به فرمایش مولای موحدان « کوتاه کردن آرزوست»،^۳ «وبی نیازی، یعنی « ترک المنی»^۴ در دانشگاه سیدالشهدا مدرک شهادت داده می‌شود و در راه شهید و شهید و شاهد می‌بایست واحدهای ایثار و نثار را گذرانند. در کلاس مولایمان حسین فرهنگ « لن تنالوا البرحتى تنفقوا مما تحبون»^۵ رایج است. و این همه سخت با آرزو- این فرزند خلف دنیا - ناسازگار است. پس باید هم چون او بود که « آمالک عنها مكفوفه»^۶؛ « آرزوهایت از دنیا باز داشته شده است.»

^۱ همان، ص ۴۴.

^۲ نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹، ص ۶۵۳.

^۳ الزهاده قصر الامل، نهج البلاغه، خطبه ۸۱، ص ۱۲۸.

^۴ اشرف الغنی ترک المنی، نهج البلاغه، حکمت ۳۴، ص ۶۳۰.

^۵ سوره آل عمران، آیه ۹۲.

^۶ زیارت ناحیه، ص ۴۴.

د- زیورها

دنیا بسان نوعروسی است فریبنده و افسون گر، اگر چه متاعش ناپایدار است، اما بسا افراد در دوستی اش یک دل و پایدارند و در به فراموشی سپردن فنا پذیریش متحد

(ص ۳۵۱)

اگر چه زندگانی اش کوتاه و ارزشش ناچیز است اما زیورهایش، کم چشم‌ها را کور نکرده است و کم انسان‌ها را در پی خویش خسته و درمانده نساخته است.^۱ و چه هشدار دارد کلام الهی در این باره « زین للناس حب الشهوات »^۲ مال و فرزند وزن وسیم همه زینتند ما در این سیاه بازار اوهام، فریاد علی بلند است که « غری غیری »^۳ چشمان عبرت آموز آن یگانه دوران و وصی پیامبر خدا آینده را می کاود و سرانجام این آغاز نافرجام را بر زبان می راند: « کیف أصبحت بیوتهم قبورا و ما جمعوا بورا و صارت أموالهم للوارثین و أزواجهم لقوم آخرین »^۴ و حسین که ادامه زندگانی اوست، جز این نمی تواند باشد. پس او نیز همتش از زیورها و زینت‌های دنیوی منصرف و به جهان باقی مایل است: « و همتک عن زینتها مصروفه... و رغبتک فی الآخره معروفه »^۵ از این رو، در عاشورا زینت‌های اجباری این دنیا را به درخت بی زوال « باقیات الصالحات » پیوند می زند: « المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیرٌ عند ربک ثواباً و خیرٌ

^۱ با استفاده از حکمت ۷۷ نهج البلاغه، ص ۶۳۸.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۴.

^۳ نهج البلاغه، حکمت ۷۷، ص ۶۳۸.

^۴ همان، خطبه ۱۳۲ ص ۲۵۰.

^۵ زیارت ناحیه، ص ۴۴.

أَمْلاً»^۶ چرا که او می‌خواهد در همه آزمایش‌ها سر فراز باشد و این نیز عرصهٔ آزمایش است: «چرا که او می‌خواهد در همه آزمایش‌ها سر فراز باشد و این نیز عرصهٔ آزمایش است: واعملوا أنما أموالکم وأولادکم فتنه و أن الله عنده أجرٌ عظیم»^۷.

هـ - شادمانه‌ها

در اندیشهٔ سرور کربلاییان، دنیا محل شادمانه‌هایی متضاد است. اودر مکتب پدر آموخته دنیا هم مزرعه عذاب است هم نجات. دنیادار صدق و راستی برای راست کرداران است و سرای تن درستی برای دنیا شناسان. این خانه می‌تواند پندآموز عبرت پذیران وزاد دهندهٔ دورانیشان باشد. دنیا سجده‌گاه دوستان خدا، نمازگاه فرشتگان و فرودگاه کلام خداست. این جا همان جاست که بایستی به تجارت با خدا رفت و نفس را نه به ثمن

(ص ۳۵۲) بخش بلکه ثمین فروخت و این جا همان جاست که مشهد او و آغازگاه معراجش به سوی جایگاه خدایی‌اش است.^۱ او از شادمانه‌های دنیا این چنین بهره می‌برد، همدمی با بیت و محراب؛ «و أنت... جلیس البیت و المحراب»^۲ راه عزلت و بریدگی از شهوت‌ها و لذات را می‌جوید و «معتزل عن اللذات و شهوات»^۳ می‌گردد و بر شادمانه‌های

^۶ سوره کهف، آیه ۴۶.

^۷ سوره انفال، آیه ۲۸.

^۱ به روایت حکمت ۱۳۱ نهج البلاغه، ص ۶۵۷.

^۲ زیارت ناحیه، ص ۴۴.

^۳ همان، ص ۴۴.

غیر خدایی یک سره چشم بر می‌بندد : « وإلحاظک عن بهجتها مطروفه »^۴ و این بود حکایت حسین و دنیا.

و چه زیبا بود آن گاه که در آخرین لحظات زندگی اش بر دنیای یزیدیان شورید و حذر را بر سر آنان بارید: « بندگان خدا از خدا بهراسید و از دنیا پرهیزید. اگر قرار بود همه دنیا به یک نفر داده شود و آن یکی برای همیشه در این دار بماند پیامبران برای ماندگاری سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی شایسته بود. اما هرگز چرا که خداوند دنیا را فانی آفرید که تازه‌هایش کهنه و نعمتش روبه زوال و سرور و شادیش به غم و اندوه بدل خواهد گردید. دون منزلی است و موقت داری.»^۵

۱-۶. لقب‌ها

در اغلب زیارت‌ها سید شهیدان القاب خاصی را به خویشان اختصاص داده است؛ این القاب را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم نمود. از جمله:

الف: لقب‌های منزلتی

مانند « السلام علی خامس أصحاب أهل الكساء »^۶ یا « السلام علی حجه رب العالمین »^۷ این گونه القاب و توصیفات بیشتر ناظر به مقام شناسی و منزلت‌یابی حضرت، در خصوص عصمت و امامت است.

^۴ همان، ص ۴۴.

^۵ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۱۸.

^۶ زیارت ناحیه، ص ۲۲.

^۷ همان، ص ۲۶.

ب: لقب های جهادی

این گونه لقب‌ها بر جنبه‌های حماسی تأکید می‌نمایند و کنایه‌ای از شجاعت و سلحشوری مولاست: «السلام علی یعسوب الدین».^۱

ج- لقب های شهادتی

این لقب‌ها ناظر به زوایای گوناگون هستند، اما همگی در محور شهادت مظلومانه شریکند، مانند: «السلام علی غریب الغرباء»^۲ که بر بحث تنهایی اصرار می‌ورزد یا «السلام علی شهید الشهداء»^۳ یا «أکرم المستشهدين»^۴ که هر دو بر جایگاه شهادتی حضرت نظر دارند در این میان برخی لقب‌ها در عین آن که اشاره‌ای کنایه‌آمیز به شهادت دارند، منزلت حضرت را پس از شهادت به بیان می‌نشینند: «السلام علی صاحب القبه السامیه».^۵ البته در این مجال اندک نمی‌توان بر بسیاری از این القاب متأملانه نگریست، اما بی‌گمان شرط ادب و کمال آن است که معرفت جویان در این راه نیز گامی نهند که بی‌تردید هر کدام دفتری مستقل می‌طلبد و پژوهشی ژرف. از این رو، این نوشتار با توجه به تکلیف اختصار از بسیاری بحث‌ها می‌گذرد. به امید آن که ره پویان دیگر در این وسعت پر نشاط و طراوت خوشه‌ای از گل‌های حسینی بر چینند. و ما از باب تیمن و عرض ادب دو

^۱ همان، ص ۴۲.

^۲ همان، ص ۲۲.

^۳ همان، ص ۲۲.

^۴ همان، ص ۶۲.

^۵ همان، ص ۳۰.

شکوفه سلام را از باغ پر ریحان زیارت ناحیه برآن صاحب تربت شافی عرصه می‌داریم: «
السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته. السلام علی من الاجابه تحت قبه»^۶.

۲. سیمای سیاسی - اجتماعی

۱-۲. روزگار دهشت

پس از روزگار پر آشوب عثمان نوبت به امیر مؤمنان رسید. از او خواسته شد تا افسار شتر خلافت را به دست گیرد و آن را در مسیر اصلی‌اش براند. اما در همان روزها آغازین سفره دردها و حسرت‌ها را برگشود و در برابر مسلمانان از گذشته‌ها سخن راند: «
بندگان خدا در زمانی واقع شده‌اید که خیر و نیکویی به آن پشت کرده و شرو بدی بدان روی آورده است و ابلیس هر روز بیش از گذشته در کار گمراهی مردم طمع می‌ورزد و... کجایند خوبان و وارستگان از شما، آنان که در کسبشان از حرام می‌گریختند و در کردار و اندیشه پاکی بر می‌گزیدند.»^۱ و پس از پدر اندکی بعد ریشه حیات سبط اکبر نیز در سم جهالت‌ها می‌سوزد و خون‌های به دل برگرفته را در طشت فراغ از دردها می‌ریزد و اکنون نوبت حسین است. امروز دوران فتنه‌ها است و بدعت‌ها. زمانه‌ای نا امن است که در نامه دردناک و پر شور امام به معاویه این چنین انعکاس می‌یابد: «آیا تو قاتل حجر و یاران او نیستی؟ که اهل پرهیزگاری و بندگی بودند و برای از میان برداشتن بدعت و امر به معروف و نهی از بدی‌ها قیام کردند... آیا تو کشنده عمر و بن حمق که از بسیاری عبادت چهره و تن فرسوده بود، نیستی؟ آیا تو ادعای فرزندگی زیاد برای ابوسفیان نکردی... و سپس او را بر مردمان سلطه بخشیدی تا بر مسلمانان سخت گرفته، دست و پای

^۶ همان، ص ۲۰.

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

آنان بریده، بر شاخه‌های نخل به دار آویزد.»^۲ او از جدش به یادگار داشت که : « هر آن کس چنین احوالی ببیند و بر آن نخرود و با کردار و گفتارش بر نیاشوبد همان شایسته که خداوند وی را به جایگاه ظالمان و بدعت گزاران بیندازد.»^۳ اما او حافظ حقوق ضعیفان بود و بهار یتیمان و پناه گاه مردمان به شمار می‌آمد « و تأخذ للذنی من الشریف ... کنت ربیع الأیتام وعصمه الأنام»^۴ و در برابر دیدگان دارا و ندار یک سان بودند : « تساوی فی الحکم بین القوی

(ص ۳۵۵)

والضعیف»^۱ اما مگر می‌شد آن که « للإسلام والمسلمین راحماً»^۲ بود، در برابر این طغیان‌ها در گوشه‌ای زانوی سکوت در بغل بگیرد؟ پس بایستی به پا می‌خاست، سنت‌ها را بر پا، فتنه‌ها را خاموش، و راه‌های محکم حقیقت را باز می‌گفت و حق جهاد را ادا می‌نمود: « وسنت السنن وأطفأت الفتن وأوضحت سبل السداد وجاهدت فی الله حق الجهاد»^۳ از این رو، او می‌بایست ریشه مستمندی را بسوزاند و گردن کشان را

^۲ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳.

^۳ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۰.

^۴ زیارت ناحیه، ص ۴۰.

^۱ همان، ص ۴۰.

^۲ همان، ص ۴۰.

^۳ همان، ص ۳۸.

بشکنند و بر سرشان بکوبد تا ستون دین پا برجا و استوار بماند : « ولعماد الدین رافعاً
وللطغیان قامعاً وللطغاه مقارعاً»^۴.

۲-۲. مبارزه، شیوه ها و روش ها

از جمله ویژگی های زیبای زیارت ناحیه، سیماشناسی تاریخی نهضت حسینی است. بر
اساس این متن حماسه « ثارالله » تنها به قیام عاشورا خلاصه نمی شود، بلکه قامت این
حماسه به درازای مدت امامت حضرت است. به همین جهت به روش های مولا در طول
این دوران نگاهی گذرا خواهیم انداخت.

الف - سکوت فعال

پس از برادر او نیز در کناره امن حرم پیامبر آرام گرفت و جلیس بیت و محراب گشت
و ترک لذات گفت: « وأنت فی حرم جدک قاطن..جلیس البیت و المحراب، معتزل عن
اللذات والشهوات»^۵ اما بین او و ظالمان خط پر رنگی از تفاوت است « وللظالمین مباین»^۶
او اگر چه بنابر مصالح دست بر قبضه جهاد و شهادت ندارد، اما بر انکار قلبی و زبانی تا
حد ممکن پای می فشارد، چرا که او عارفی زندانی در کنج سجاده نیست:

(ص ۳۵۶)

^۴ همان، ص ۳۸.

^۵ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷؛ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۴۲ به بعد.

^۶ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹.

« و تنکر المنکرات بقلبک و لسانک علی حسب طاقتک »^۱ و از آن جمله می‌توان بر شمرد :
نامه‌اش به حکومت فتنه : که در آن نامه نوشت : « به خدا سوگند من فتنه‌ای برای مردم
بزرگ‌تر از حکومت تو نمی‌بینم... به خدا قسم من جهاد با تو را برترین کارها می‌دانم و
به آن سبب تقرب خدایم را می‌جویم.»^۲

بیان‌کننده منزلت خاندان وحی : در مجلسی بر معاویه می‌شورد و خود را فرزند کسی که
در پاکی به مانند آب آسمان است، بر می‌شمرد. اهل و تبار خویش را نیک نام و شریف
معرفی می‌کند و همه این‌ها را نه برای کسب افتخار و امتیاز جاهلی، بلکه در پیوندی با
خدا به ارزیابی می‌نشیند : « من فرزند آنم که خشنودی‌اش، رضای خدای رحمان و
خشمش غضب خدا است.»^۳

کنگره حج: در آن کنگره در صحرای منی و در جمع تابعین و فرزندان صحابه می‌خروشد و
معاویه را ستم‌کار و همه را به حق فراموش شده‌اش می‌خواند.^۴

مرزکشی بین خاندان ولایت و حکومت ظلمت : در میان سنت‌های رایج قبیله‌ای که
از دواج خود می‌توانست راهی برای پیوند باشد، امام مبارزه‌ای ظریف را بر می‌گزیند و
خواستگاری معاویه را از دختر عبدالله بن جعفر، برای فرزندش یزید ناکام می‌دارد تا

^۱ موسوعه کلمات الامام الحسین ، ص ۲۴۲.

^۲ الامامه والسیاسه، ص ۲۰۳.

^۳ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۴۲.

^۴ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹.

دستاویزی در دستان آن پیر زخم خورده، قرار نگیرد و وسیله کسب اعتبار او و فرزندش فراهم نگردد.^۵

کنایه از کفر: در مجلسی در پاسخ به آنچه معاویه از کشتار شیعیان بیان می‌دارد و قصدش تضعیف موقعیت و تهدید امام است، می‌فرماید: «اما اگر ما پیروانت را بکشیم، آنان را نه کفن و دفن می‌کنیم و نه بر آنان نماز می‌گذاریم».^۶ و این همان حکایت سکوت فعالی است که او بر حسب طاقت و امکانش بدان پرداخت.

(ص ۳۵۷)

ب- انکار کامل

مرگ دژخیم حيله گراموی و فرا رسیدن ایام حکم رانی فرزند سبک سر او، اوضاع را به گونه‌ای دیگر تغییر داد و این احوال راهی دیگر را می‌طلبید. «ثم اقتضاک العلم للإنکار و لزمک أن تجاهد الفجار»^۱ و اکنون زمانه عمل بود و افکار عملی. اوضاع آن زمان از زبان امام این گونه شفاف گشته است: «مردم آگاه باشید، اینان فرمان بری از خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خویشان واجب نموده‌اند. فساد تباهی را ترویج و حدود خدا را به تعطیلی کشانده‌اند و سرمایه‌های اقتصادی را - که ویژه خاندان پیامبر است - به خود مخصوص گردانیده‌اند.»^۲ و در این زمانه، آیا جای هیچ سکوت است؟ پس با دلیری در برابر خواست ولید در بیعت با یزید قد علم کرده، از بیعتش سر باز می‌زند و خطاب

^۵ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷؛ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۴۲ به بعد.

^۶ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹.

^۱ زیارت ناحیه، ص ۴۶.

^۲ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

می‌کند: «ای فرمان دار حکومت، ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت. ما خاندان، محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه نزول رحمت حقیم. خداوند اسلام را از ما آغاز و با ما به پیش خواهد برد. و یزید فردی شراب خواره و کشنده بی گناهان است که حرمت تکالیف الهی را نگاه نداشته و آشکارا فسق و فجور روا می‌دارد.»^۳ بدین سان امام گام در آخرین مرحله آمریت به معروف و نهی از پلیدی‌ها می‌گذارد تا مصداق گفتار پدر شود: «ومنهم المنکر للمنکر بیده ولسانه وقلبه»^۴ چرا که او به نیکی می‌داند، کارهای نیک همگی و نیز جهاد در راه خداوند در برابر این وظیفه هم چون قطره‌ای است بر دریای خروشان و گسترده اعمال محبوب: «وما أعمال البرّ کلها والجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر إلا کنفثه فی بحر لجّی»^۵ پس در کنار امر جدش زبان به این کلام مترنم می‌سازد و خدای را مخاطب می‌سازد: «اللهم إنی أحب المعروف و أکره المنکر»^۶

(ص ۳۵۸)

ج- دعوت با حکمت

جوّ مدینه بسیار ملتهب است و امام می‌داند که از او در نخواهند گذشت. پس با خاندان و پیروانش راه سفر پیش می‌گیرد و به سوی مکه می‌راند: «فسرت فی أولادک وأهالیک و شیعتک وموالیک»^۱ هدف او نه فرار و گریز از چنگال مرگ بلکه تکمیل برنامه خویش

^۳ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۸۳.

^۴ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴، ص ۷۲۰

^۵ همان.

^۶ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۸۵.

^۱ زیارت ناحیه، ص ۴۶.

است. همان که بارها و بارها گفته بود. یعنی «اصلاح» در تمام جنبه‌ها. و حال او به مکه رسیده است در منی خواص را می‌یابد زبان به حکمت می‌گشاید و لب به شکایت. چرا که اگر خواص از مسیر حق منحرف نگردند، عوام بر پل راستی استقامت خواهند کرد :

«و صدعت بالحق والبینه ودعوت إلى الله بالحکمه... و أمرت باقامه الحدود والطاعه للمعبود.»^۲ و این چنین می‌گوید، با آن خواص: «مجاری کارها واحکام به دست عالمان به دین خدا است، که بر حلال و حرام خدا آگاه و امینند ولی از شما این منزلت ربوده شد. و آن از کفتان نرفت مگر به دوری‌تان از حق و اختلافتان در سنت پیامبر با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید. و اگر بر آزارها شکیبایی می‌کردید و هزینه‌هایش به جان می‌خریدید زمام امور خدا با شما بود و از جانب شما جاری. شما ظالمان در جای خود نشانید و امور خدا را به آنان وا گذاشتید تا به شبهه پردازند و در شهوت و دل خواه خود راه بیمایند... پیمان‌های خدا شکسته می‌شود، می‌بینید و پریشان نمی‌گردید... نابینایان، از کار افتادگان و بی‌زبانان در شهرها رها شده‌اند و رحم نمی‌کنید و به مسئولیت خویش سر نمی‌سپارید و به متعهدان و آن کسان که در این راه کوشایند، وقعی نمی‌گذارید و خود به سازش با ستم کاران آسوده‌اید.»^۳

د- دعوت به رشد و هدایت

حسین خویش را خواستار هدایت می‌دانست و در هنگامه سختی به یاری‌اش می‌شتافت

«تحوط الهدی و تنصر»^۴ وی هدایت را در کمال می‌یافت و همگی را به

^۲ همان، ص ۴۶.

^۳ تحف العقول، ص ۲۳۸.

^۴ زیارت ناحیه، ص ۴۰.

«سبیل رشاد» می‌خواند، چرا که وی علت‌العلل جهالت‌ها و دور افتادگی از حق و فرو رفتن در منجلاب بدعت‌ها را در نبود رشد معنوی و اسلامی جامعه جستجو می‌کرد. پس «دعوت إلی الرشاد و أوضحت سبل السداد» را در پیش گرفت و به هر بهانه این کلام را بازگفت و در نامه‌ای به مردمان بصره نوشت : «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌خوانم اوضاع چنان است که مرگ سنت را در بر گرفته و بدعت سر برآورده است.

اگر سخنم را بشنوید به راه کمال و نیک بختی رهنمونتان خواهم گشت.»^۱

ه - اندرز با تکرار

با اندک کاوشی در وقایع حماسه جاودانه حسین، این حقیقت به راحتی عریان می‌شود که مولا در هر جا و با کمتر بهانه‌ای به وعظ و اندرز می‌پردازد. این ماجرا به ویژه در آخرین لحظات به زندگانی ایشان، رنگ و بویی دیگر می‌گیرد. او امام است؛ مرهم زخم‌ها و راحم مردمان، او فرزند «عزیز^۲ علیه ما عنتم» است پس لب به اندرز می‌گشاید: «هان ای مردم! به سخنم گوش فرا دهید و در پیکارم نشتابید تا حق اندر زتان که بر دوش من است ادا نمایم و عذر آمدنم را بیان... به درستی که ولی من خدای نازل کننده قرآن است اوست که صالحان را سرپرستی می‌کند. اما بعد، اکنون نسیم را بررسی کنید و بنگرید من کیستم؟ آن گاه به خود آید و خویشتن را نکوهش کنید و بنگرید آیا شما را رواست که مرا کشته، حرمتم را هتک کنید.»^۳

و تو ای مولای ما، تا آخرین دم بر این راه اصرار ورزیدی و باران پر رحمت اندر زت را بر آن خاک نشینان بی حاصل باریدی و دریغ از آن همه‌ها. هنوز فریادت را به گوش داریم که می‌فرمودی: «وای بر شما، شما را چه شده است که سکوت اختیار نمی‌کنید تا سخنانم را شنوده، به رشد و سعادت و کامیابی رهسپار شوید. هر آن کس از من پیروی کند، از راه یافتگان است و آن کس که نه، از هلاک شدگان.»^۳ و پس از این اندرز بسیار و تأکید

^۱ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

^۲ موسوعه کلمات الامام الحسین، ۴۱۹.

^۳ تحف العقول، ص ۲۴۰.

(ص ۳۶۰)

بر آن، رهسپار میدان مجاهدت گشتی: «فجاهدتهم بعد الإيعاز لهم و تأكيد الحجة عليهم.»^۱

و- جهاد

و آن گاه که اندرزهایت بر دیواره سنگی قلب‌هایشان اثری نینداخت، رجز خوانان به صفوفشان تاختی.

الموت أولى من ركوب العار والعار أولى من دخول النار^۲

و در دل آن گرد و غبار، مردانه می‌رزمیدی و ناملایمات را به جان می‌خریدی. آن چنان که فرشتگان از صبر تو به شگفت در آمدند: «وأنت مقدم في الهبوات. ومحتمل للأذيات، قد عجبت من صبرك ملائكة السموات.»^۳

و در آخرین رمق، حقاً که عالمی از آن مناجات به عجب آمد: «صبراً على قضائك، يا ربّ لا اله سواك، يا غياث المستغيثين ما لي ربّ سواك ولا معبود غيرك، صبراً على حكمك.»
و صد لعن و نفرین بر آنان باد که اسلام زنده را سر بریدند و مجسمه نماز و روزه و تندیس راهنما به سوی سنت‌ها و احکام را بر خاک افکندند: «فالويل للعصاة الفساق قد قتلوا بقتلك الإسلام، وعطلوا الصلوه والصيام، ونقضوا السنن والأحكام.»^۴

^۱ زیارت ناحیه، ص ۴۶.

^۲ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۹۹.

^۳ زیارت ناحیه، ص ۵۰.

^۴ همان، ص ۵۴.

۳-۲. رهبری و عدالت

آنچه تاکنون آمد، تنها روشن کننده برخی اهداف و روش‌ها در طول دوران حماسه و امامت بود. اما هدف مهم و ارزش مند امام همانا بسط عدالت اجتماعی و نشر آن بود:

(ص ۳۶۱) «بسط العدل و تنشره»^۱ و این مهم جز با به دست گیری رهبری جامعه نه ممکن بود و نه میسر. به همین جهت، در متن گفتار حضرت سیدالشهدا در مناجاتی با پروردگار خویش ضمن برائت جستن از بازی قدرت بر سر سرای دنیا، اهداف خود را به روشنی باز می گوید: «پروردگار! تو می دانی این حرکت نه برای رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به مقصود به دست آوری مال بی مقدار دنیاست بلکه برای نمایاندن نشانه‌های دین تو به مردم و اجرای اصلاح در سرزمین‌های تو است، تا بندگان ستم دیده‌ات از چنگال ظالمان برهند و واجبات و احکامات و سنت‌های تعطیل گشته‌ات، دوباره جاری شوند.»^۲ خط کش و ترازهای او حتی برای رهبری خودش نیز بسیار، بی گذشت است :

«فلعمری ما الإمام إلاّ العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط والدائن الحق و الحابس نفسه علی ذات الله؛^۳ سوگند پیشوای راستین آن کس است که کارگزار کتاب الهی باشد و پیشه ور عدل و قسط بوده، از حق پیروی کرده، هستی‌اش را وقف خدا و فرمایش کند» و مگر پژوهش در آغاز و انتهای زندگانی و حماسه‌اش از او جز این معرفی می کند :

«و كنت... للحق ناصراً... وللدین کالئاً، و عن حوزته مرامياً... و تنصر الدین و تظهره؛^۴ یاری

^۱ همان، ص ۴۰.

^۲ تحف العقول، ص ۲۳۹.

^۳ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲.

^۴ زیارت ناحیه، ص ۴۰.

دهنده حق، مدافع دین و پاسدار مرزهایش بودی، به یاری دین شتافتی و آن را آشکار ساختی.»

۳- سیمای اقتصادی

۱-۳. وضعیت اجتماعی - اقتصادی

«وقد علمتم أن هولاء القوم قد لزموا طاعة الشيطان وتولوا عن طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالفيء»^۵ این‌ها سخنانی بود که مولا در

(ص ۳۶۲)

پیش گاه مردم ایراد کرد، تا بار دیگر وضعیت دینی، اجتماعی، قضایی و اقتصادی آن روزگاران را به آنان گوشزد نموده، ضرورت یک تصمیم آگاهانه و قیامی مصلحانه نه را یادآور شود و در برابر اهل دانش آن زمان به سختی از وضعیت محرومان دل تنگی ابراز کرد و گفت: «ناشنوایان و نابینایان و معلولان و زمین گیران در شهرها رها گشته‌اند و به آنان رحم نمی‌شود.»^۱ و در آن دوران آشوب زده، اصلاح تنها به حکومت و قدرت خلاصه نمی‌شود، بلکه بایستی در همه زمینه‌ها و در تمامی جنبه‌ها اظهار گردد و از جمله آن‌ها، اصلاح وضعیت معیشت بندگان است و در یک کلام جهادی اقتصادی می‌طلبد تا گفتار امام تفسیر شود: «لنری المعالم من دینک ونظهر الصلاح فی بلادک»^۲، و جان مظلومان و ستمدیدگان از دست ستم پیشگان برهد: «فیأمن المظلومون من عبادک»^۳.

^۵ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

^۱ تحف العقول، ص ۲۳۸.

^۲ همان، ص ۲۹۹.

^۳ همان.

اگر جامعه‌ای در بوتۀ بی هویتی به داغ آزمایش وبلا گرفتار شود آن جا معرکه‌ای برپا خواهد شد. و این همان حکایت جامعه آن روز بود که از مکتب محمدی و تربیت علوی سر بر تافته بود و بر فریادهای خسته‌ی امام حسن بن علی علیه السلام وقعی ننهاد و امروز دچار بحرانی گران، گردیده بود. در این میانه هر کس حتی در احسان به خلق ترازویش را بر معیار منافع میزان می‌کند. و مردمان بی پناه، آنان که نه زری، نه زوری و نه تزویری با خویش همراه ندارد، در این وادی وامانده باقی خواهند ماند. مگر آن که دستی از کرم دست این افتادگان را بگیرد و از فرود مشکلات، آنان را به فراز آسایش برساند.

در آن ایام حکایت آن مرد اعرابی که برای خون بهایی بر گردنش، دست به سوی عتبه ابن ابی سفیان و عبدالله ابن زبیر، آن هم در مسجد پیامبر، دراز کرد بسی آموزنده است. عتبه نام داری از بنی امیه و صاحب قدرت است و عبدالله مردی مدعی و این هر دو

(ص ۳۶۳)

ندای ده هزار درهمی اعرابی را یکی به صد و دیگری به دویست درهم پاسخ می‌دهد و اونمی‌پذیرد. اما آن برخورد زیبای امام و پرسش از معرفتش که فرمود: «یا اعرابی! نحن قومٌ لا نعطي المعروف إلا بمقدار المعرفة»^۱ عجیب آموزنده است و پس از پاسخ‌های زیبای اعرابی به پرسش‌های امام او که «عصمه الأنام» و پناه گاه مردمان است - وجود و سخا در مکتب او درس بخشندگی آموخته‌اند- نه ده هزار بلکه بیست هزار درهم برای دیه و خانواده اش می‌پردازد. و چه زیبا سرود آن باده نشین پر معرفت.

^۱ ای اعرابی! ما اهل بیت به میزان معرفت و آگاهی اشخاص عطا می‌کنیم

سبقت الأنام إلى المكرمات وأنت الجواد فلا تلحق

أبو ك الذي ساد بالمكرمات فقصر عن سبقه السابق

۲

به فتح الله باب الرشاد وباب الفساد بكم معلق

وحكایاتی دیگر از این دست که بسیارند.

۳-۳. بهار یتیمان

در روزگاران معاویه، بازار زجر و کشتار شیعیان پر رونق بود. این ماجرا پس از شهادت امام حسن بن علی علیه السلام، روبه فزونی گذارد. زندان، مصادره اموال یا ویرانی خانه و کاشانه کمترین بهای دوستی علی بود و کفر در نزد حاکمان اموی از شیعه بودن محبوب‌تر؛ امام باقر علیه السلام در بیان آن ایام می‌گوید: «فقتلت شیعتنا بكل بلده وقطعت الایدی والأرجل علی الظنه وکان من ینذکر بحبنا والانتقطاع إلینا سجن أو نهب ماله أو هدمت داره حتی أن الرجل لیقال الزندیق أو کافر أحب إليه من أن یقال شیعه علی»^۳ ودر آن سیاه روزگار، حسین علیه السلام بود که هم چون نسیمی بر شکوفه‌های پژمرده شیعیان مظلوم و مقتول می‌وزید و نشاط را به جان آنان باز می‌گرداند: «کنت ربیع الایتام».

۳-۴. حق ستم‌دیدگان

از دیگر رفتارهای آموزنده سیدالشهداء، احقاق حقوق ضعیفان از زورمندان است.

^۲ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۷۶۵.

^۳ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۹.

ضبط اموالی از بیت المال یمن که برای خزانه‌های فرعون شام برده می شد، به وسیله امام از همین نمونه است. ایشان پس از ورود اموال به مدینه دستور توقیف و توزیع آن را صادر می‌نمایند و در آن خفقان نامه‌ای از موضع عزت به سوی حکم ران شام، معاویه می‌نویسند:

«از حسین بن علی به معاویه، بدان کاروانی از یمن به سوی تو اموال، پوشاک و عطر و عنبر می‌آورد، آن‌ها را می‌خواستی به خزانه شام سپرده به خاندانت بخورانی. پس من به آن اموال نیاز داشتم و ضبطشان نمودم.» و این همان سیره است که در کلام نواده‌اش امام باقر علیه السلام به صورت معیاری کلی برای فقه عرضه می‌شد : «آنچه در دست زورمندان است بر آنان حرام است و بر مردم چنانچه در راه خیر و اطاعت صرف کنند و نیز شایستگی دریافتش را داشته باشند حلال خواهد بود.» همین است که در آینه زیارت، مولای مان این چنین توصیف می‌شود: «تأخذ للذنی من الشریف ؛ از اشراف حق بیچارگان و مظلومان را باز گرفتی.»

۴- سیمای فرهنگی

در زیارت ناحیه و دیگر زیارات بر مسائلی؛ هم چون شهادت، جهاد، سنت‌ها و امر به معروف و نهی از منکر- که بازتاب احساس مسئولیت اجتماعی است- تأکید فراوان گردیده است. گویا این متون در صدد یک نوع فرهنگ‌سازی هستند. از این رو، زیارات با تعبیر متنوع و گوناگون بر این موارد انگشت تأکید می‌گذارند که به فراخور مجال به آن‌ها می‌پردازیم. البته ما از آن زاویه به این مطلب خواهیم نگریم که سیدالشهدا را نقش آفرین و پررنگ کننده این مفاهیم در آن روزگاران می‌دانیم.

(ص ۳۶۵) ۱-۴. جهاد و شهادت

جهاد و شهادت در مکتب اسلام دو عنصر قوام بخش، هدایت کننده و پیروزی آفرین به شمار می آیند. اما کارایی این دو در گرو آن است که عامل منفعت و خودگرایی با این دو عنصر به وا زنش و مبارزه برنخیزد. و جامعه پی ریخته شده بر منبای تفکر معاویه، جایی برای این دو یادگار ارزش مند باقی نگذارده بود. چه همه چیز با ترازوی پول و زور سنجیده می شد و جان نیز کالایی بی ارزش نبود تا بر هر بازاری چوب حراج بر آن نواخته گردد. شیطان شام حتی شوق «شهادت ناب» را نیز از مردم گرفته بود. سایه ناامیدی و یأس همه جا به چشم می خورد. این فرهنگ حتی به خیر خواهان اهل بیت نیز سرایت کرده بود. جست جویی در کلمات ایشان، در آن هنگام که امام عزم سفر می کنند، گویای همین مطلب است؛ منطقی که شهادت را خونریزی و ثمره جهاد و نثار خون را تضييع خون ها و افتادن به دره ذلت ها می پندارد. اگر باور ندارید سخنان محمدبن حنفیه فرزند امیرمؤمنان را بینید که می گوید: «می ترسم در میان مردمان کار به اختلاف بکشد. گروهی تو را پشتیبانی کرده، گروهی بر تو بشورند. کار به قتل و خونریزی بکشد و در این میان توهفد تیر بلا باشی و آن زمان است که خون بهترین این امت ضایع و خانوادهات به ذلت گرفتار شوند.» و امام شجاعانه با شکستن این منطق پاسخ می گوید :

«برادرم بدان که اگر در دنیا هیچ پشت و پناهی نداشته و تنها گردم با یزید از در بیعت در نخواهم آمد.»^۱ یا آن که در ضمن خطبه ای در مکه مرگ را جزء جدا ناشدنی زندگانی آدم می انگارد و می فرماید: «مرگ برای فرزندان آدم همانند گردن آویزی است، بر گردن دخترکان و گریزی از آن نیست.» و سپس با عشق و شوری فراوان می افزاید : «وچقدر من مشتاق دیدار نیاکامم هستم؛ همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف.»^۲ آفشاندن عطر

^۱ حیاة الامام الحسین ابن علی، ص ۲۶۲-۲۶۳.

^۲ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۲۸.

(ص ۳۶۶) و فرهنگ شهادت، در جای جای سخنان حضرت در هر زمان و مکان مناسب به چشم می‌خورد، چرا که وی به راستی «قتل امرء بالسيف في الله» را «افضل» می‌داند.^۱ بانگاهی به زیارت ناحیه نیز، ادامه این فرهنگ را در این آیینۀ معرفتی مشاهده خواهیم کرد. در این زیارت نه تنها بر حسین برای نثار جان و خونش سلام می‌شود: «السلام علی الحسين الذی سمحت نفسه بمهجه»^۲ و از او با عنوان‌های مختلف از جمله: «شهيد الشهداء» و «أكرم المستشهدین» یاد می‌گردد بلکه مکان شهادت او نیز مورد تعظیم و تکریم قرار می‌گیرد. «اللهم لا تدع لی فی هذا المشهد المعظم والمحل المکرم ذنباً إلا غفرته»^۳ و صد البته نیازی نیست، برای دریافتن این حقیقت به افقی دور نظر بيفکنیم که بهترین شاهد این فرهنگ مبارک و نضج و ادامه آن سال‌های دفاع جانانه مردمانمان در برابر هجوم بیگانگان است. آیا محوریت این فرهنگ در آن عرصه و در طول هزار و اندی مبارزه شیعیان بر کسی پوشیده است؟

۲-۴. بازگشت به سنت‌ها سنت‌ها همان برگ‌ها و شاخه‌های تغذیه کننده درخت دین‌اند. اگر آن‌ها بخشکند و از بین بروند، حیات دین نیز دچار اختلال و در پایان مرگ می‌شود. از همین روست که امام با تأکید فراوان به بصریان آنان را به کتاب و سنت می‌خواند: «أنا ادعوكم إلی کتاب الله وسنه نبيک فإن السنه قد امیتت والبدعه قد أحييت»^۴ چرا که فرهنگ سنت شکنی و بدعت گذاری خود سنتی گشته بود و این بود که بایستی، سنت‌ها

^۱ اشاره به شعر سيد الشهداء، وان یکن الابدان للموت انشات. فقتل امرء بالسيف في الله افضل، همان، ص ۳۵۰.

^۲ زیارت ناحیه، ص ۲۰.

^۳ همان، ص ۶۸.

^۴ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

باز می‌گشت یا دست کم یادآوری می‌شد تا درخت دین پرطراوت بماند و مؤمنان در سایه سار آن به امنیت و سعادت روزگار بگذرانند. و این همان چیزی است که به ما می‌آموزد، در برابر کمترین (ص ۳۶۷) انحراف از سنت‌ها و گشوده شدن دروازه بدعت‌ها بیاشوئیم تا هستیمان، بر باد نرود و زیارت لقلقه زبانمان نگردد، که می‌گوییم: «وسنت السنن وأطفأت الفتن ودعوت إلى ارشاد»^۱

۳-۴. نظارت و شناسایی مسئولیت‌ها

بی‌گمان از جمله میراث‌های نهضت حسینی که در آئینه زیارت نامه‌ها به یادگار مانده، امر به معروف و نهی از منکر است. این همان است که امروزه از آن به نام نظارت همگانی یا اجتماعی یاد می‌شود^۲ و از مهم‌ترین عناصر بقای اسلام به شمار می‌آید. به گونه‌ای که شهید علامه مرتضی مطهری آن را یگانه اصلی می‌داند که ضامن بقای اسلام است: «امر به معروف و نهی از منکر یگانه اصلی است که ضامن بقای اسلام و به اصطلاح علت مبقیه است.»^۳

تأکید فراوان زیارات مخصوصه و مطلقه سرور شهیدان بر این موضوع چنان بدیهی و آشکار است که نیازمند به هیچ استدلال و اطاله‌ای نیست. اما چرا تا بدین پایه این فرضیه مهم انگاشته می‌شود؟ چرا باید در ادای این تکلیف کوشید و در پاره‌ای موارد تا پای جان از آن سر بر نتافت؟ پاسخ این سخنان را چه زیباست از مولایمان سرور عاشورا بیان بشنویم. این گفتار هنگامی ادا شد که امام قصد خروج از مکه را داشت و در برابر پرسش‌های دیگران این گونه زبان گشود: «ألا ترون إلى الحق لا يعمل به والی الباطل لا يتناهی عنه»^۴

^۱ زیارت ناحیه، ص ۳۸.

^۲ نک. در آمدی بر جامعه‌شناسی، کوئن، بروس، ص ۱۵۲.

^۳ مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۵۷.

^۴ تحف العقول، ص ۲۴۵.

و پس از آن که زندگی در این چنین جامعه‌ای را نمی پذیرد، با اشاره به آیه شریفه
«المؤمنون و

(ص ۳۶۸)

المؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر»^۱، می‌افزاید: «فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فریضه منه؛ خداوند آغاز امور را بر پایه وشالوده امر به معروف ونهی از منکر قرار داد و این برترین واجب است.»

«لعلمه بأنها إذا أدیت وأقیمت استقامت الفرائض كلها هینها وصعبها : چرا که خداوند می‌داند در هنگامه ادا واقامه این واجب، واجبات برقرار خواهند بود خواه آسان باشند یا سخت و صعب». «وذلك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء إلى الإسلام؛ واین چنین است که امر به معروف ونهی از منکر دعوت به سوی دین است.» و بر پایی دین به آن است. و چه

زیبا بر پای این عنصر پایداری دین پای مردانه، همچون فرستادگان خدا، جرعه نوش جام شهادت شد.^۲ و همین است که ما نیز بر اساس این زیارت بایستی این گونه او را مخاطب

سازیم: «أشهد أنك قد اقامت الصلوه و آتیت الزكوه وأمرت بالمعروف و نهیت عن المنكر والعدوان»^۳، و در جایی

دیگر سیر جریان این واجب را در سیره او بر زبان می‌رانیم و بر قلب و روحمان زمزمه

می‌کنیم: «تنكر المنكر بقلبك ولسانك على حسب طاقتك وإمكانك، ثم اقتضاك العلم للإتكار»^۴

۵-سیمای علمی: در زیارت جامعه کبیره که از معتبرترین زیارات محسوب می‌گردد،

چنین می‌خوانیم: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوه و موضع الرساله...ومعدن الرحمه و خزآن العلم»^۵ آری امامان

^۱ سوره توبه، آیه ۷۱.

^۲ اشاره به آیه ۲۱ از سوره آل عمران.

^۳ زیارت ناحیه، ص ۳۸.

^۴ همان، ص ۴۶.

^۵ مفاتیح الجنان، ص ۹۹۹.

گنج های دانش آگاهی‌اند و ماتشنگان، ظرف‌های ترک خورده از

(ص ۳۶۹) جهالت‌هایمان را بایستی در سرچشمه آنان سیراب سازیم. و دریغ که ایام غدار فرصت‌ها را از کف گرفت و کاسه لیسان متاع قدرت روزگار امامان را به جنگ و تباهی و گرفتاری سوق دادند و فریادهای «سلونی قبل أن تفقدونی» را با پرسش‌های نابجا در گلو خشکاندند و حسین نیز از همین تبار است. تبار صالحان و صاحبان دانش الهی. و صد افسوس که ما بر کرانه تاریخ تنها «نمی‌ازیم» علم و عملشان را شاهدیم. آن هم از لا به لای دعا‌هایشان و دعای او در روز عرفه آنجا که در مقام شکر به کالبد شکافی‌اعضاء، عصب‌ها و رگ‌ها اشاره می‌کند: «وَأَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي... وَعَلَائِقِ مَجَارِي نَوْرِ بَصْرِي وَأَسَارِيرِ صَفْحَةِ جَبِينِي وَ...»^۱ و چه کنم که نه من غواص این بحر مواجه و نه مجالی مانده است. **فرود سخن** آنچه آمد و گذشت، تنها گذری کوتاه بود بر سیمای امام حسین بن علی علیه السلام آن هم از دریچه زیارت ناحیه مقدسه، این نوشتار در پایان خویش، تنها به این آرزوست که توانسته باشد، این احساس را به خواننده بدهد که زیارات مکاتبی معنوی - آموزشی هستند که بایستی با تأمل به آن‌ها نگریست. و بدانیم این متون ارزش مند برای الگوسازی و در ادامه تبیین آن سخن مولایمان حسین جای دارند که فرمود: «فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ^۲ پس بر ما مباد که آن مخازن اسرار را بی هیچ تفکری بر زبان جاری سازیم وهم چون تشنه‌ای از کنار رودی بگذریم بی آن که حتی لب به آن مرطوب سازیم. و بگذارید در پایان زبان و دل به فقرات پایانی زیارت جامعه بسپاریم و یکدیگر را به خدا. «أَسْئَلُكَ أَنْ تَدْخُلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زَمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ»^۳

^۱ همان، ص ۴۷۷ - ۴۸۸.

^۲ تحف العقول، ص ۵۰۵.

^۳ مفاتیح الجنان، ص ۱۰۱۰.

(ص ۳۷۰)

منابع:

- ۱- الاحتجاج، الطبرسی، أحمد بن علی، تحقیق سید حمد باقر الخرسان: دارالنعمان.
- ۲- الامامه والسیاسه، الدینوری، ابن قتیبہ، عبدالله ابن مسلم، تحقیق الاستاذ علی شیری، قم : شریف رضی ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۳- بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، بیروت: مؤسسۃ الوفاء.
- ۴- تاریخ الامم والملوک، الطبری، ابن جریر، بیروت: مؤسسۃ الاعلمی.
- ۵- تحف العقول، حرانی، ابن شعبه، تحقیق علی اکبر الغفاری، ج دوم، قم مؤسسۃ نشر الاسلامی لجماعه المدرسین، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۶- حیاہ الامام الحسین بن علی، دراسه وتحلیل، باقر شریف القرشی، نجف الاشراف: ۱۳۵۹.
- ۷- در آمدی بر جامعہ شناسی، کوئن، بروس، ترجمہ محسن ثلاثی: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۰ هـ.ش.
- ۸- دعائم الاسلام، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون التمیمی، تحقیق آصف بن علی، مصر: دارالمعارف، ۱۳۸۳ هـ.ق.
- ۹- زیارت ناحیہ مقدسه، اشکوارہ امام زمان بر امام حسین، تحقیق و ترجمہ مسجد مقدس جمکران، چ دوم، ق: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ هـ.ق.

۱۰-عالم العلوم، الامم الحسين،البحراني، شيخ عبدالله، تحقيق مدرسه الامام المهدي چ اول،
قم: ۱۴۰۷ هـ.ق.

۱۱-كامل الزيارات ابن قولويه قمى،جعفر بن محمد مؤسسه نشر الفقاهه.

۱۲-اللهوف فى القتلى الطفوف، ابن طاووس، على بن موسى، چ اول، قم: ۱۴۱۷ هـ.ق.

۱۳-مجموعه آثار، مطهرى، مرتضى، ج۱۷، قم: صدر، ۱۳۸۰ هـ.ش.

۱۴-مفاتيح الجنان قمى، شيخ عباس، چ چهارم، قم: هجرت با همكارى بنياد امام مهدي.

۱۵-موسوعه كلمات الامام الحسين، معهد تحقيقات باقر العلوم، قم: نشر معروف، ۱۴۱۶

۱۶-نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتى، چ چهارم، قم: مشرقين، ۱۳۷۹ هـ.ق.

حیات سیاسی - اجتماعی امام حسین علیه السلام

در سال های ۴۰ تا ۶۰ هـ

حسن عاشوری لنگرودی

مقدمه

زندگانی پنجاه و هفت ساله امام حسین علیه السلام را می توان به چهار دوره مهم تقسیم کرد:

دوره اول: در عهد رسول خداصل الله علیه وآله وسلم

امام حسین علیه السلام در شش سال آغازین حیات و رشد خویش از فیض هدایت و تربیت سه انسان برگزیده، یعنی «پیامبر صل الله علیه وآله وسلم»، «علی علیه السلام» و «فاطمه علیهم السلام» بهره مند بود.

پیامبر گرامی اسلام صل الله علیه وآله وسلم بارها در حضور یارانش از امام حسین علیه السلام به عنوان یکی از امامان اثناعشر یاد می کرد و آنان را به محبت این امام همام سفارش می نمود. از ابو هریره نقل شده است که گفت:

«كنت عند النبي صل الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و الفضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود، اذ دخل الحسين بن علی علیهم السلام فاخذہ النبي صل الله علیه وآله وسلم و قبله ثم قال، حزقه حزقه تزق عین بقیه، و وضع فمه علی فمه و قال اللهم انی أحبہ فاحبه و أحب من یحبہ. یا

(ص ۳۷۲) حسین انت الامام ابن الامام ابو الأئمة. تسعه من ولدك ائمة ابرار؛^۱

پیش پیامبر بودم، ابوبکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود هم بودند. در این هنگام حسین بن علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صل الله علیه وآله وسلم او را در بغل گرفت و بوسید و نوازش داد و گفت: خدایا من حسین را دوست دارم، دوستش بدار و هر که حسین را دوست دارد، او را دوست بدار. ای حسین تو امام هستی، پسر امام هستی و پدر امامان هستی؛ نه امام نیکوکار و برحق از فرزندان تومی باشند.»

دوره دوم: در عهد امام علی علیه السلام

امام حسین علیه السلام به مدت سی سال در دوره امامت پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام زندگی کرد. این دوره به دو دوره «سکوت» و «زاممداری» تقسیم می شود:

دوره سکوت: یعنی دوره بیست و پنج ساله زمامداری خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) در این دوره امام علی علیه السلام به جهت رعایت مصلحت مهم تر؛ یعنی حفظ اسلام و مسلمانان، از حق خویش چشم پوشی و سکوت کرد. بنا به نقل تاریخ در این دوره که حسین بن علی علیه السلام هنوز بیش از ده بهار از زندگانی اش سپری نشده بود، روزی وارد مسجد شد و دید عمر خلیفه دوم بر فراز منبر نشسته است. حضرت با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت: «از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدرت برو» عمر که در این لحظه خود را باخته بود، پاسخی نداشت جز این که گفت: «پدرم منبری نداشت».^۲

^۱ سفینه البحار (طبع دارالاسوه، هشت جلدی) ج ۲، ص ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

^۲ هاشم معروف الحسنی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۱۴.

دوره زمامداری؛ یعنی پنج سالی که حضرت علی علیه السلام زمام امور را در دست گرفت، در این دوره، امام حسین علیه السلام به عنوان یک سرباز فداکار در کنار پدر بود و در سه نبرد (ص ۳۷۳)

«ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» حضوری فعال داشت؛ به عنوان نمونه، در جنگ جمل از سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرماندهی سپاه چپ لشکر را بر عهده داشت.^۱

دوره سوم: در عهده امام حسن علیه السلام:

در مدت ده سالی که امام مجتبی علیه السلام منصب امامت را عهده دار بود، امام حسین علیه السلام چه در وضعیت جنگی و قیام امام مجتبی علیه السلام و چه در وضعیت قعود یا متارکه نظام و کناره گیری از حکومت، همواره در کنار برادر و یار او بود. امام حسین علیه السلام در راه اعتلای اهداف متعالی برادر از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید که این بحث در اولین فراز پژوهش حاضر پی گیری می شود.

دوره چهارم: در عهد امامت خویش:

این دوره که در بستر زمانی یازده ساله قرار دارد، بیش از ده سال با دوره زمامداری معاویه و حدود شش ماه با دوره حکومت یزید هم عصر است.

ما در این نوشتار، در صدد بیان مرحله سوم و چهارم - به استثنای شش ماه دوره زمامداری یزید- هستیم. این دو مرحله منطبق است با عصر حکومت معاویه در جهان اسلام.

۱- امام حسین علیه السلام در دوره امامت امام مجتبی علیه السلام

^۱ عمهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۴۵.

حسین بن علی در دوره امامت امام مجتبی چه در هنگامی که برادرش در برابر طغیان گری‌های معاویه به جنگ رو آورد و چه در وضعیت متارکه حکومت و برقراری پیمان صلح، مطیع و یار و یاور برادر بود.

(ص ۳۷۴)

۱-۱- در زمامداری

آن گاه که پس از شهادت امام علی علیه السلام مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت نمودند و حضرت زمام امور را به دست گرفت، امام حسین علیه السلام به عنوان یار و مشاور عالی قدر برادر، در کنار حضرت بود. او خود را سربازی فداکار در راه آرمان برادر معرفی کرد، به دعوت برادر در بسیج نیروها برای نبرد با سپاهیان معاویه لبیک گفت. وی همراه نیروهای تحت فرماندهی امام مجتبی علیه السلام از کوفه خارج شدند، تا در رویارویی بالشکریان شام از امام زمان خویش دفاع نمایند.

۱-۲- در معاهده صلح یا کناره گیری از حکومت

امام حسین علیه السلام در دوره امامت و زمامداری امام مجتبی علیه السلام پیرو سیاست های آن حضرت بود. هم در جنگ تابع سیاست‌های برادر بود و هم در صلح. او برادرش را امام بر حق و اطاعت از آن حضرت را بر خود لازم می‌دانست؛ چه هنگامی که آهنگ نبرد و مقابله با سپاه شامیان نواخته شد، حسین بن علی علیه السلام در بسیج و اعزام نیروها به ارودگاه «نخيله» و «مسکن» نقش داشت و همراه برادر به «مدائن» و «ساباط» برای جمع آوری لشکر رفت و چه هنگامی که پیمان صلح منعقد شد. حسین بن علی علیه السلام هم در قیام برادر مطیع بود و هم در قعود آن حضرت و نیز بعد از کناره گیری برادر از حکومت. آن

گاه که حسن مجتبی علیه السلام بار سفر بست و از کوفه رهسپار مدینه شد، حسین بن علی علیه السلام در کنار برادر بود و مدام از سیاست‌های برادر در برابر انتقادهای دوست و دشمن، به ویژه در برابر انتقادهای دوستانی که در جنگ با معاویه پافشاری داشتند و از معاهده صلح آن حضرت ناراضی بودند، دفاع می‌کرد و خود را سرباز وفادار و فداکار امام مجتبی علیه السلام معرفی می‌کرد.

سؤال:

آیا امام حسین علیه السلام سیاستش مغایر با سیاست امام مجتبی علیه السلام نبود؟

برخی گفته‌اند: این دو برادر، دو سیاست متضاد و متعارضی داشتند. در تاریخ

(ص ۳۷۵)

آمده است: امام حسن علیه السلام صلح طلب، ولی امام حسین علیه السلام خواهان جنگ و ستیز بود. امام مجتبی علیه السلام سیاست آشتی ملی را دنبال می‌کرد، ولی امام حسین علیه السلام به این سیاست اعتقادی نداشت. این سخن را به پیامبر نسبت داده‌اند: «حسن از من است و حسین از علی». ^۱ پیامبر سیاست صلح و آشتی ملی را دنبال می‌کرد و امام حسن علیه السلام هم مانند پیامبر صل الله علیه وآله وسلم در پی این سیاست بود، ولی امام علی علیه السلام جنگ طلب بود و امام حسین علیه السلام هم در پی سیاست پدر؛ یعنی جنگ طلب بود.

گفته‌اند: امام حسین علیه السلام در اعتراض به سیاست صلح برادر به آن حضرت گفت :

«کاش قلب من برای تو وزبان تو برای من می‌بود.»^۲

^۱ ذخایر العقبی، ص ۱۳۲، به نقل از حیات فکری و سیاست امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۱۲۲.

^۲ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۴۵ - ۱۴۶، به نقل از همان، ص ۱۲۳.

نیز نقل کرده‌اند: حسین بن علی علیه السلام به صلح اعتقادی نداشت و در این باره به برادر خود اعتراض کرد و گفت: «اعیذک بالله ان تکذب علیاً فی قبره و تصدق معاویه؛^۳

مبادا که با سیاست آشتی جویانه خویش علی را تکذیب و معاویه را تصدیق نمایی.»

آیا این گفتار درست است و می توان به این گونه روایت‌ها تکیه کرد؟

پاسخ:

این گونه نسبت‌ها از ساحت مقدس سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام به دور است. چون که آن حضرت از اوضاع و شرایط زمان آگاه بود و مشکلات سپاه امام مجتبی علیه السلام از قبیل فرار سربازان، تطمیع فرماندهان توسط معاویه، اختلاف‌ها در جبهه کوفیان، تحجر گرای خوارج و... که باعث سستی این جبهه شده بود را از نزدیک می‌دید، و خوب می‌دانست که مسئولیت خطیری بر دوش امام حسن علیه السلام است. چرا که آن حضرت به

(ص ۳۷۶)

عنوان امام المسلمین و وظیفه حفظ اسلام و مسلمانان را عهده‌دار است. امام حسین علیه السلام به این امر واقف بود که در صورت اقدام به جنگ، همین یاران اندک به شهادت می‌رسیدند و باند اموی که آرزوی نابودی اسلام را داشتند، یگانه تاز میدان می‌شدند و همه تلاش‌های پیامبر صل الله علیه وآله وسلم را نابود می‌کردند، حسین بن علی علیه السلام خوب می‌دانست که در این شرایط تلاش‌های سیاسی جز با سیاست کج دار و مریض پسندیده نیست.

^۳ موسوعه الکلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۰۱.

بله، می‌توان گفت این پیمان صلح نه خوشایند امام حسین علیه السلام بود و نه امام حسن علیه السلام لیکن آن را به ناچار و با توجه به رعایت قانون اهم و مهم پذیرفتند. این پیمان، همانند پذیرش قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت درباره ترک مخاصمه در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران بود که امام خمینی، خواهان این نبود، لیکن به جهت شرایط خاص به ناچار آن را پذیرفت و این ناچاری را در یک جمله بیان داشت و فرمود: من با پذیرش این قطع نامه جام زهر را می‌نوشم.

اگر در برخی از روایات آمده است که امام حسین علیه السلام در مورد معاهده صلح کراهت داشت، در صورت درست بودن سند می‌گوییم: این کراهت داشتن به این معنا نیست که سیاستش متعارض و متضاد با سیاست برادر بود، بلکه امام حسن علیه السلام هم به آن کراهت داشت و آن را با اشتیاق نپذیرفت. هم امام حسن علیه السلام و هم امام حسین علیه السلام هیچ‌گاه خواهان این نبودند که حکومت و زمامداری مسلمانان در دست فرزند ابوسفیان قرار بگیرد. امام حسین علیه السلام می‌دانست که باید در انتخاب بین بد و بدتر؛ بدتر را رها کرد و بد را برگزید. کناره‌گیری از حکومت و واگذاری آن به معاویه بن ابی سفیان بد بود، ولی با شرایطی که خوارج بر کوفیان تحمیل نموده بودند نیز شرایط که با سستی کوفیان، فرارارتشیان، تطمیع معاویه، شیطنت عمروعاص و حماقت ابوموسی اشعری به وجود آمده بود، ادامه جنگ را بدتر کرد. در چنان موقعیتی پذیرش جنگ، با دوراندیشی و خرد ورزی هماهنگ نبود، زیرا این گزینه نسبت به گزینه دیگر بدتر بود. حسین بن علی علیه السلام این را به خوبی می‌دانست که باید در انتخاب بین بد و بدتر، بدتر را برگزیند. این سیاست، همان

(ص ۳۷۷) سیاست علوی است که فرمود : «لیس العاقل من يعرف الخیر من الشر ولكنّ العاقل من عرف خیر الشرّین؛ خردمند کسی نیست که خیر را از شر تشخیص بدهد، بلکه خردمند کسی است که در گزینش بین بد و بدتر بد را برگزیند.» بنابراین با توجه به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، امام حسین علیه السلام نیز پذیرای ترک مخاصمه بود.

این روایت پیامبرصل الله علیه و آله و سلم را که: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؛^۲

حسن و حسین هر دو امام اند چه قیام داشته باشند و چه قعود» امام حسین علیه السلام هم شنیده بود و می دانست که باید پیرو سیاست حسنی باشد، چه برادر با دشمن جنگ کند و چه صلح نماید. افزون بر این نمونه های فراوانی در تاریخ آمده است که امام حسین علیه السلام سیاست برادر را تأیید نمود. اینک چند نمونه را بیان می داریم:

۱- «حجر بن عدی» و «عبیده بن عمرو» که از معترضان معاهده صلح بودند، نزد حسین بن علی علیه السلام رفتند و از او خواستند که بدون توجه به معاهده صلح به جنگ با معاویه پردازد و شیعیان کوفه و دیگر مناطق در رکاب آن حضرت با «قاسطین» شام می جنگند. امام حسین علیه السلام در پاسخ به این خواسته، بیان داشت : «أنا قد بايعنا و عاهدنا ولا سبيل الي نقض بيعتنا؛^۳ ما بیعت کردیم و عهد نمودیم، راهی برای نقض بیعت ما وجود ندارد.»

^۱ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶.

^۲ همان، ج ۴۳، ص ۲۷۸.

^۳ اخبار الطوال، ابن قتیفه دینوری، ج ۱ ص ۲۲۰.

۲- «سليمان بن صُرَد خزاعي» از شيعيان و ياران سرشناس امام علي عليه السلام يكي ديگر از معترضان معاهده صلح بود، وي به حضور امام حسين عليه السلام شرف ياف شد و گفت : شيعيان عراق، بصره و حجاز آماده‌اند كه با شما همراهي كنند تا در نبرد با سپاه معاويه (ص ۳۷۸) پيروز شويد. امام حسين عليه السلام در پاسخ بيان داشت:

«ليكن كل رجل منكم حلساً من احلاس بيته، مادام معاويه حياً فانها بيعه كنت و الله لها كارها فان هلك معاويه نظرنا ونظرتم و رأينا و رأيتم؛^۱ مادام كه معاويه زنده است بايد هر كدامتان در خانه‌هايشان باشيد و دست به شمشير نبريد، بعد از مرگ معاويه باهم صحبت مي‌كنيم كه بايد چه كار كنيم».

۳- «بلاذري» در «انساب الاشراف» مي‌نويسد: بعد از انعقاد معاهده صلح، شيعيان كوفه از اين جهت كه سستی به خرج دادند و امام مجتبي عليه السلام را ياري نكردند و بدین جهت حضرت مجبور شد تا با معاويه صلح كند، پشيمان شدند و در جهت تدارك آن گام برداشتند؛ جماعتي از آنان نزد امام حسن بن علي عليه السلام رفتند و از آن حضرت خواستند كه تا از معاهده صلح دست بردارد. امام مجتبي عليه السلام خواسته‌هاي آنان را نپذيرفت، سپس نزد حسين بن علي عليه السلام رفتند و همان پيشنهاد را بيان كردند، امام ح سين عليه السلام به مانند برادرش امام مجتبي عليه السلام پاسخ منفي ابراز داشت و فرمود:

«قد كان صلح و كانت بيعه كنت لها كارها فانظروا مادام هذا الرجل حياً فان يهلك نظرنا ونظرتم؛^۲

^۱ الامامة و السياسة، ابن قطفه دنيوري، ج ۱، ص ۱۸۷.

^۲ موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، به نقل از انتساب الاشراف، بلاذري، ج ۳، ص ۱۵.

اکنون صلحی شد و بیعتی صورت گرفت، گرچه آن را خوش نداشتیم (ولی حالا شد) تا هنگامی که معاویه زنده است قیام درست نیست، بعد از او ببینیم که چه می‌توانیم بکنیم».

۴- ابی حنیفه دنیوری در اخبار الطوال می‌نویسد: علی بن محمد بن بشیر همدانی گوید: من با سفیان بن لیلی به مدینه منوره نزد حسن بن علی علیه السلام رفتیم و از پیمان صلح ابراز ناخرسندی کردیم؛

امام مجتبی علیه السلام از پیمان صلح دفاع کرد. سپس نزد حسین بن علی علیه السلام رفتیم و جریان ملاقات خویش را با ابو محمد حسن بن علی علیه السلام بیان داشتیم و از پیمان صلح (ص ۳۷۹)

ابراز ناخشنودی کردیم. امام ح سین علیه السلام از سیاست صلح حسنی دفاع کرد و گفت: «صدق ابو محمد، فلیکن کل رجل منکم حلساً من احلاس بیته مادام هذا الانسان حیاً؛^۱ برادرم امام مجتبی علیه السلام راست گفت، باید هر کدامتان در خانه خویش باشید؛ مادامی که معاویه زنده است، دست به اسلحه نبرید».

۵- علامه مجلسی در بحار الانوار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که بعد از جریان صلح، معاویه برای امام مجتبی علیه السلام نامه‌ای ارسال کرد و آن حضرت رابه همراه برادرش حسین بن علی علیه السلام و شیعیان به شام دعوت نمود. امام حسن علیه السلام به دنبال این دعوت، به همراهی برادرش حسین بن علی علیه السلام و فرمانده سپاهش قیس بن سعد بن عباده انصاری به شام رفتند. معاویه، در جلسه‌ای به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز بیعت کن. امام حسین علیه السلام نیز همانند امام مجتبی علیه السلام بیعت کرد. نوبت به قیس بن سعد رسید.

^۱ ابن حنیفه دنیوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

به او گفت: برخیز و بیعت کن. قیس به حسین بن علی علیه السلام نگاه معناداری کرد و حسین علیه السلام تردید او را دانست که از جهتی بیعت با معاویه ناخوشایند است و از جهتی بیعت نکردن هم یک سری مشکلاتی را در پی دارد.

حسین بن علی علیه السلام تردید او را زدود و گفت: «یا قیس انه امامی»^۲.

در این مسئله که تصمیم‌گیری مشکل است، باید تابع امام مجتبی علیه السلام شد، چون او امام من است، بنگر که آن حضرت چگونه برخورد کرده است. تو هم چنین برخورد کن. امام حسین علیه السلام سیاست امام حسن علیه السلام را می‌پذیرد و به قیس بن سعد سفارش می‌کند که از امام مجتبی علیه السلام متابعت کند.

۶- طبق نقل بلاذری: بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن صرر خزاعی جمع شدند و برای امام حسین علیه السلام نامه‌ای ارسال نمودند. در این

(ص ۳۸۰) نامه بعد از بیان تعزیت و تسلیت از درگذشت امام حسن علیه السلام یادآور شدند که ما آماده ایم در رکاب شما مجاهدت کنیم و از حزب فرزندان ابوسفیان براثت بجویم و جان خویش را در راه احیای حقوق شما فدا کنیم؛ از امام حسین علیه السلام خواستند که پرچم مبارزه مسلحانه برضد حکومت معاویه را برافرازد و کوفیان حمایت می‌کنند. امام حسین علیه السلام در پاسخ نوشت:

«انی لارجو ان یکون رأی اخى رحمه الله فى الموادعه و رأیى فى جهاد الظلمه رشداً و سداداً
فَالصِّقُوا بِالْأَرْضِ وَ اخْفُوا الشَّخْصَ وَ الْكْتُمُوا الْهَوَى وَ احْتَرِ سِوَا مِنَ الْإِطْءَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هَنْدٍ حَيًّا
فَان يَحْدُثْ بِه حَدَثًا وَ اَنَا حَيٌّ يَأْتِكُمْ رَأْيِى اِنْ شَاءَ اللهُ؛^۱

^۲ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۱.

من دوست دارم سیاست برادرم را ادامه دهم، تا هنگامی که معاویه زنده است دست به شمشیر نبرید، بعد از مرگ معاویه هم باید بینم اوضاع و شرایط چگونه است.

ابوحنیفه دنیوری نامه امام حسین علیه السلام را در پاسخ به کوفیان با اندک تفاوتی چنین می نویسد:

«أما اخی فارجوا ان یکون الله قد و ققه و سده فیما یأتی ؛ و اما انا فلیس رأیی الیوم ذلک ، فالضموا رحمکم الله بالارض، واکمنوا فی البیوت واحتر سوا من الظنه مادام معاویه حیاً، فان یحدث الله به حدثاً و انا حی، کتبت الیکم برأیی و السلام»^۲.

۳-۱- در مبارزه ها و برخوردها

امام حسن علیه السلام بعد از کناره گیری از حکومت، همیشه مورد بی مهری و اهانت های بنی امیه رو به رو می شد و حضرت هم در برابر این بی ادبی، از خود واکنش شجاعانه نشان می داد و با آنان برخورد می کرد. در این مبارزه ها و برخوردها، همواره امام حسین علیه السلام در کنار برادر بود و از حریم امامت و ولایت دفاع می کرد.

(ص ۳۸۱)

^۱ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۵۱.

^۲ الاخبار الطوال، ص ۲۲۲.

مورخان نوشته‌اند: معاویه بهد از معاهده صلح به سوی کوفه حرکت کرد و چند روزی در آن شهر اقامت نمود و مهره‌های خود را در پست‌های مختلف حوزه خلافت شرقی و منطقه عراق گماشت. در همین ایام، روزی در حضور امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای خواند و نام امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام را بر زبان جاری کرد و آن چه ناصواب و نامناسب بود، نسبت به آن حضرت بیان کرد و سپس در مورد امام مجتبی علیه السلام اسائه ادب نمود. امام حسین علیه السلام ناگهان به پاخاست، تا به ناسزاها و بی ادبی او پاسخ دهد، لیکن امام حسن علیه السلام برادر را در جای خود نشاند و خود به اهانت‌ها و یاوه‌های معاویه پاسخ گفت.^۱

مسعودی می‌نویسد: عمر و پسر عثمان بن عفان از حزب بنی امیه و اسامه بن زید، آزاد شده پیامبر صل الله علیه و آله وسلم و وابسته به بنی هاشم، درباره قطعه زمینی با هم نزاع داشتند و برای حل و فصل آن به حضور معاویه رفتند. پسر عثمان به پسر زید گفت: «گویا تو مرا دشمن می داری!» اسامه پسر زید گفت: «من از وابستگی تو به نسب ات شاد نیستم.» آن گاه مروان پسر حکم از جا برخاست و به عنوان اعلان حمایت از حزب بنی امیه پهلوی عمرو پسر عثمان نشست، امام حسن علیه السلام نیز به عنوان اعلان حمایت از بنی هاشم و مبارزه با باند اموی بلند شد و پهلوی اسامه پسر زید نشست، سعید پسر عاص برخاست و پهلوی مروان نشست، امام حسین علیه السلام نیز بلند شد و پهلوی امام حسن علیه السلام نشست. عبدالله پسر عامر برخاست و پهلوی سعید بن عاص نشست، عبدالله پسر جعفر بلند شد و پهلوی امام حسین علیه السلام نشست، عبدالرحمان پسر حکم برخاست و پهلوی عبدالله بن عامر نشست. عبدالله بن عباس بلند شد و پهلوی عبدالله بن جعفر نشست. با این کار در

^۱ حقایق پنهان، ص ۲۱۱.

حضور معاویه بنی امیه در برابر بنی هاشم یارگیری کردند، و بزرگ بنی هاشم؛ یعنی امام مجتبی علیه السلام نیز با آنان مقابله کرد و برادرش حسین علیه السلام نیز در کنارش بود و به این حرکت

(ص ۳۸۲)

سیاسی برادر پیوست. معاویه این شهادت بنی هاشم را چون دید، گفت: شتاب مکنید، من حضور داشتم که پیامبر صل الله علیه وآله وسلم این زمین را به «اسامه» داد.^۱

۴-۱- در احترام وادب:

امام حسین علیه السلام مدام به برادر بزرگ خویش، امام مجتبی علیه السلام احترام می گذاشت و آن حضرت را گرامی می داشت و کاری که موجب بی حرمتی و بی ادبی می شد، انجام نمی داد.

علامه مجلسی می نویسد: «روزی فقیری نزد امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر رسید و از این سه چهره نامدار هاشمی کمک خواست. امام حسن علیه السلام فرمود: «انّ المسأله لا تحلّ الاّ فی احدی ثلاث دم مفعّج او دین مقرّع او فقر مدقع، فقی ایها تسئل؟»

از دیگران کمک مالی خواستن تنها در سه مورد رواست:

یکی این که خون بهایی به گردن کسی باشد و او از پرداخت آن به کلی عاجز باشد. دوم بدهی کمر شکن داشته باشد.

^۱ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹.

سوم: فقیر و درمانده‌ای که دستش به جایی نرسد. کدام یک از این سه چیز برای شما اتفاق افتاده است؟ فقیر گفت: اتفاقاً یکی از این سه مورد است. امام حسن علیه السلام پنجاه دینار به آن فقیر کمک کرد. امام حسین علیه السلام به احترام برادر چهل و نه دینار کمک کرد. یک دینار کمتر و عبدالله بن جعفر به احترام این دو چهل و هشت دینار به فقیر کمک نمود.^۲

۲- در دوره امامت:

بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال پنجاه هجری قمری، بار عظیم امامت بر دوش حسین بن علی علیه السلام سنگینی نمود و امامت به آن حضرت منتقل شد.

(ص ۳۸۳)

۱-۲- وضعیت شیعیان:

این دوره برای شیعیان دوره‌ای بسیار سخت و ناگواری بود. روز به روز فتنه‌ها و بلاها برضد اهل بیت پیامبر صل الله علیه وآله وسلم و شیعیان علی گسترش می‌یافت. سلیم بن قیس هلالی در بیان وضعیت این زمان می‌نویسد:

فلما مات الحسن بن علی علیه السلام از دادالبلاء «والفتنه ولم یبق لله» ولی الآ خائف علی نفسه او مقتول او طرید او شرید؛^۱ هنگامی که امام حسن علیه السلام رحلت نمود، بلا و فتنه بر شیعیان افزوده شد. پس شیعه‌ای وجود نداشت، مگر آن که می‌ترسید از سوی حکومت کشته شود، و یا دستگیر و تبعید و فراری گردد.^۲

^۲ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

^۱ همان، ج ۴۴، ص ۱۲۷.

گام به گام با کاروان کربلا

نواب راجی

کاروان کربلا پس از وداع پیامبر صل الله علیه وآله وسلم و حضرت زهرا(س) و امام مجتبی علیه السلام شب یکشنبه بیست و هشتم رجب سال شصت هجری مدینه را به سوی مکه ترک نمودند. امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید خودداری کرده و شبانه همراه خانواده خویش از مدینه به مکه حرکت نمود. یک جامعه نمونه در این کاروان متجسم بود. در دل تاریکی از کوره راه‌های بیابان‌ها گذر کردند و منزل به منزل راه سپردند.

یک ماه و چند روز از بیابان‌ها و کوهستان‌ها گذشتند و در هر منزل از خود، ردی از روشنایی و کرامت باقی نهادند. روز سوم شعبان سال شصت هجری درست در روز میلاد امام حسین علیه السلام کاروان امام به مکه رسید و در محله شعب علی در خانه عباس بن عبدالمطلب اقامت گزید. مردم مکه به استقبال و دیدار خاندان پیامبر صل الله علیه وآله وسلم آمدند. در این ایام که در آستانه برگزاری مراسم حج بود بسیاری از مسلمانان از سراسر قلمرو اسلامی به مکه می‌آمدند و این فرصت مناسبی برای امام حسین علیه السلام و خاندان پیامبر(ص) بود تا با مردم صحبت کنند و نسیم آزادی در مکه وزیدن گیرد.

از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه که امام حسین علیه السلام از مکه به قصد کوفه عزیمت نمود بیش از چهارماه در مکه اقامت داشتند. در این مدت، مردم گروه گروه با امام حسین علیه السلام تماس می‌گرفتند و ابراز وفاداری و حمایت می‌کردند.

در دهم رمضان نامه‌ای از سران و اعیان کوفه به امام حسین علیه السلام رسید که در آن نامه از امام دعوت شده بود به کوفه برود تا کوفیان به رهبری امام با یزید بجنگند.

امام در پاسخ نامه‌های مکرر سران و مردم کوفه، مسلم بن عقیل (پسر عموی خود) را به کوفه فرستاد تا میزان صحت گفته کوفیان را به اطلاع امام برساند.

با اعزام مسلم بن عقیل به کوفه، هجده هزار نفر از مردم کوفه با امام بیعت کردند و مسلم خبر این بیعت و وفاداری را به امام ارسال داشت. لیک با تغییر یافتن حاکم کوفه وضع مردم نیز تغییر یافت. ابن زیاد از طرف یزید بن معاویه به عنوان حاکم کوفه انتخاب شد و با فریب و توطئه و قتل و کشتار، مردم کوفه را از همراهی با مسلم بازداشت تا جایی که مسلم در یک جنگ نابرابر به تنهایی با سربازان ابن زیاد جنگید و سرانجام دستگیر و به شهادت رسید.

همزمان با این واقعه و مطلع شدن یزید از نهضت امام حسین علیه السلام و فعالیت های ایشان سپاهی را به فرماندهی عمر بن سعد جهت دستگیری یا قتل امام حسین علیه السلام به مکه اعزام نمود و امام علیه السلام وقتی از ماجرا آگاه شد دیگر نتوانست منتظر رسیدن نامه مسلم بن عقیل باشد و ناچاراً در هشتم ذی حجه مکه را به قصد کوفه ترک نمود.

حرکت کاروان امام از هشتم ذی حجه تا دوم محرم که به کربلا رسید، حرکتی بود برای بیدار نمودن انسان‌های تمامی تاریخ. این کاروان، منزل به منزل راه می‌سپرد تا آمیزه‌ای از عظمت و عزت و مظلومیت را بر صفحات تاریخ بنگارد و سرانجام این کاروان در دهم محرم ۶۱ هجری حماسه‌ای را آفرید، حماسه عشق، حماسه هویت انسانی، حماسه عاشورا.

روز شمار این حماسه، شمارش لحظاتی است که انسان‌هایی عاشق از فراز این روزها به معراج رفتند و در هر منزلی از خود خاطره‌ای به جای نهادند، خاطره‌ای که هر قصه آن درسی از عزت نفس و کرامت ذاتی انسانی کامل امام حسین علیه السلام می‌باشد.

(ص ۳۸۷)

روز شمار فاجعه کربلا

پانزدهم رجب ۶۰ هـ ق: مرگ معاویه و شروع خلافت یزید بن معاویه.

-نامه یزید به والی مدینه جهت اخذ بیعت با امام حسین علیه السلام

اواخر رجب ۶۰ هـ ق: رسیدن نامه یزید به والی مدینه و عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید.

بیست و هشت رجب ۶۰ هـ ق: ورود امام حسین علیه السلام به مکه و سکونت آن حضرت و خاندانش در خانه عباس بن عبدالمطلب. (حضور امام در مکه مدت چهار ماه و چند روز بوده است).

دهم رمضان ۶۰ هـ ق: وصول نامه مردم کوفه به امام حسین علیه السلام توسط عبدالله بن سبع الهمدانی و عبدالله بن وال تمیمی.

دوازدهم رمضان ۶۰ هـ ق: وصول یکصد و پنجاه نامه از کوفه به امام حسین علیه السلام توسط قیس بن مسهر و عبدالرحمن بن عبدالله و عماره بن عبید.

چهاردهم رمضان ۶۰ هـ ق: وصول نامه سران و مردم کوفه به امام حسین علیه السلام توسط هانی بن هانی السبعی و سعید بن عبدالله النخعی.

پانزدهم رمضان ۶۰ هـ.ق: حرکت جناب مسلم بن عقیل به سوی کوفه.

-ارسال نامه توسط امام به رؤسای بصره.

پنجم شوال ۶۰ هـ.ق: ورود جناب مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت هیجده هزار از مردم کوفه با مسلم.

هشتم ذی حجه ۶۰ هـ.ق: ورود عمر بن سعد با لشکری انبوه به مکه برای دستگیری امام حسین علیه السلام (چهارشنبه)

-حرکت امام از مکه به سوی کوفه.

-ورود ابن زیاد به کوفه و محاصره قصر ابن زیاد توسط مسلم و یارانش.

نهم ذی حجه ۶۰ هـ.ق: وصول توطئه ابن زیاد و پراکنده شدن یاران مسلم -

-جنگ مسلم با سپاه ابن زیاد.

-هواخواهی عباس بذائی (قره داغی) از مسلم و شهادت او به دست سربازان ابن زیاد.

-شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه به دستور ابن زیاد.

-فرود آمدن کاروان امام در «ابطح» و پیوستن ابن تبیط بصری و فرزندانش به امام.

-فرود آمدن کاروان امام حسین در مکانی به نام «تنعیم» در دو فرسنگی مکه.

-فرود آمدن امام در «صِفاح» و دیدار فرزندق شاعر با امام.

-فرود آمدن کاروان امام در «وادی العقیق» و پیوستن عون و محمد فرزندان حضرت زینب (س) به کاروان امام.

-فرود آمدن امام در «وادی الصّفرا».

(ص ۳۸۹)

-فرود کاروان امام در «ذات عرق» و پیوستن گروهی از مسلمانان به امام.

-فرود کاروان امام در «حاجر» در ناحیه «بطن الرمه» و نوشتن نامه ای به مسلم بن عقیل و شیعیان کوفه و ارسال آن توسط قیس بن مسهر صیداوی.

پانزده ذی حجه ۶۰ هـ.ق: فرود کاروان امام در «فیده».

-فرود کاروان امام در «اجفُر».

بیست و دوم ذی حجه ۶۰ هـ.ق: شهادت میثم تمار (صحابه امام علی) در کوفه توسط ابن زیاد.

-ارسال نامه امام به کوفه توسط عبدالله بن یقطر (برادر رضاعی امام).

بیست و ششم ذی حجه ۶۰ هـ.ق: ورود کاروان امام به «زروُد»، نزدیکی «خزیمیه».

-پیوستن «زهیر بن قین» به امام.

-ورود کاروان امام به منطقه «زباله» در نزدیکی کوفه.

-رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام.

-ورود کاروان امام به «ثعلبیه» و توقف شبانه در آن جا.

- ورود کاروان امام به «القاع» -

- عبور کاروان امام از «دره العقبه» در نزدیکی بیابان های کوفه.

- ورود به «شراف» و توقف شبانه در آن جا.

بیست و هتم ذی حجه ۶۰ هـ. ق: روبه رویی کاروان امام با سپاه حربن یزید ریاحی.

(ص ۳۹۰)

- قرار گرفتن کاروان امام در دامنه کوه «ذو حُسم».

- جلوگیری حرّ از حرکت کاروان امام به سوی کوفه.

- حرکت کاروان امام به منطقه «البيضة».

بیست و هشتم ذی حجه ۶۰ هـ. ق: عبور کاروان امام از «عُذَيْبِ الْهَجَانَات».

- رسیدن خبر شهادت عبدالله بن یقطر در کوفه به دست ابن زیاد.

- عبور کاروان امام از قادسیه.

- فرود کاروان امام در «قصر بنی مُقاتل» و توقف شبانه در آن جا.

دوم محرم ۶۱ هـ. ق: فرود کاروان امام به کربلا (روز پنجشنبه).

- حرکت عمر بن سعد با لشکری انبوه به کربلا.

- سوم محرم ۶۱ هـ. ق: ورود سپاه عمر بن سعد به کربلا.

- ششم محرم ۶۱ هـ. ق: تجمع بیست هزار سپاهی در سپاه عمر سعد.

- رسیدن نامه ابن زیاد به عمر بن سعد مبنی بر بستن راه رودخانه فرات به روی کاروان امام.

- آمادگی گروهی از قبیله بنی اسد برای پیوستن به امام و حمله چهارصد نفر از سپاه عمر سعد به آن قبیله و کشتار آنان.

- هشتم محرم ۶۱ هـ. ق: حرکت حضرت عباس با بیست و هشت نفر (یا سی سوار و - بیست پیاده با بیست مشک آب) به طرف رود فرات و آوردن آب بعد از درگیری با مأموران عمر بن سعد.

- ملاقات شبانه امام با عمر سعد.

- صدور فرمان جنگ توسط ابن زیاد.

(ص ۳۹۱)

- نهم محرم ۶۱ هـ. ق: حرکت لشکر عمر بن سعد به سوی کاروان امام.

- مهلت خواستن امام از عمر بن سعد برای یک شب.

- آوردن امان نامه توسط شمر برای حضرت ابوالفضل و برادرانش و خودداری آنان از پذیرفتن امان نامه.

- آماده سازی کاروان امام برای جنگ فردا.

- دهم محرم ۶۱ هـ. ق: وقوع فاجعه جانسوز کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و هفتاد و دو تن از یاران وفادارش (جمعه یا شنبه).

- غروب دهم محرم: غارت خيام امام و آتش زدن آنها.

- اسیر گرفتن بازماندگان کاروان امام.

- اسب تاختن بر جسد شهدا.

- فرستادن سر شهدا به کوفه.

- یازدهم محرم ۶۱ هـ. ق: حرکت اسرا به سوی کوفه.

- دوازدهم محرم ۶۱ هـ. ق: ورود کاروان اسرا به کوفه.

- سخنرانی حضرت زینب و ام کلثوم و فاطمه در کوچه های کوفه.

- دفن شهدا در کربلا توسط جمعی از مردم قبیله بنی اسد.

- سخنرانی ابن زیاد در مسجد کوفه و اعتراض عبدالله عقیف به ابن زیاد و دستگیری و شهادت عبدالله، به دستور ابن زیاد.

- پانزدهم محرم ۶۱ هـ. ق: حرکت کاروان اسرا از کوفه به شام.

- اول صفر ۶۱ هـ. ق: ورود کاروان اسیران به شام (بعد از هیجده روز).

- سخنرانی حضرت زینب (س) در کاخ یزید.

- سخنرانی امام سجاد علیه السلام در مسجد جامع شام.

(ص ۳۹۲)

- بیستم صفر ۶۱ هـ. ق: ورود جابر بن عبدالله انصاری به کربلا برای زیارت.

- ورود کاروان اسیران به کربلا برای زیارت مزار شهدا.

-حرکت از کربلا به مدینه.

-ورود کاروان اسیران به مدینه.

-سخنرانی امام سجاد در دروازه مدینه.

-ورود به مسجد النبی و زیارت حرم مطهر پیامبر.

-پانزدهم رجب ۶۲ هـ. ق: وفات حضرت زینب (س).

(ص ۳۹۳)

-منزل مسیر کاروان امام از مکه تا کربلا منزل

منزل اول: ابطح

منزل دوم: تنعیم

منزل سوم: صِفاح

منزل چهارم: وادی العقیق

منزل پنجم: وادی الصَفرا

منزل ششم: ذاتِ عِرَق

منزل هفتم: حاجر

منزل هشتم: فید

منزل نهم: اِجْفَر

منزل دهم:	خزيميه
منزل يازدهم:	شقوق
منزل دوازدهم:	زرود
منزل سيزدهم:	ثعلبيه
منزل چهاردهم:	زباله
منزل پانزدهم:	القاع
منزل شانزدهم:	عقبه
منزل هفدهم:	قرعاء
منزل هجدهم:	مغيثه
منزل نوزدهم:	شراف
منزل بيستم:	ذوحسَم
منزل بيست و يكم:	البيضه
منزل بيست و دوم:	عذيب الهجانات
منزل بيست و سوم:	قصربنى مقاتل
منزل بيست و چهارم:	نينوا
منزل بيست و پنجم:	كربلا

منابع:

- ۱- با کاروان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، بهاء الدین قهرمانی نژاد شائق، انتشارات شکوری، قم، ۱۳۷۸ ش.
- ۲- پیام آور عاشورا، سید عطاءالله مهاجرانی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۶ ش.
- ۳- تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء، سید محمد علی قاضی طباطبائی، تبریز، چاپ دوم، ۱۳۹۷ هـ.ق.
- ۴- حماسه سازان کربلا، محمد سماوی، ترجمه: عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۶۹ ش.
- ۵- خورشید بر نیزه، دکتر نورالله حسین خانی، انتشارات مسعی - نشر خیرالله، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- ۶- لهوف، سیدبن طاووس، ترجمه: دکتر عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ ش.

(ص ۳۹۵)

نگرشی کوتاه به قیام امام حسین علیه السلام

طاهره حسینی ده آبادی

یکی از مباحث مهم تاریخ اسلام، تاریخ تشیع است که تاکنون درباره آن، کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است که بین آنها زندگی ائمه، بخصوص امام حسین علیه السلام مطالعات فراوانی انجام شده است، علاوه بر این، حادثه عاشورای این امام همام، هر ساله در ایام محرم و صفر با برگزاری مراسم ویژه تکرار می‌شود و کسی نیست که از این حادثه چیزی نشنیده یا مطالعه‌ای نکرده باشد. این مراسم گرچه هر سال تکرار می‌شود، هیچ‌گاه تازگی خود را از دست نداده است و مشتاقان زیادی در مراسم شرکت می‌کنند. یکی از این مراسم شبیه خوانی یا تعزیه است که در کشور ما قدمت چندین ساله دارد و حادثه کربلا را به طور زنده به تصویر می‌کشد، که همه کم و بیش از چگونگی حادثه کربلا آشنایی داریم، بنابر این، در این مقاله مختصر، مبنا را بر توضیح و تفسیر داستان گونه حادثه عاشورا قرار نداده‌ایم و سعی شد که به طور علمی و تاریخی، قیام امام حسین علیه السلام و انگیزه‌های آن بررسی شود و به طور اختصار این قیام با نهضت‌های دیگر مقایسه گردد. قیام امام از قداست خاصی برخوردار است و رهبر قیام به دلیل عهده‌داری «امامت» و موقعیت و شرایط خاص زمان خود و علاوه بر مبارزه منفی، به مبارزه مثبت

(ص ۳۹۶) (قیام مسلحانه) در برابر دشمنان اسلام، دست زدند. پژوهش مذکور دارای چهار فصل می‌باشد که فصل اول مختصری از زندگی امام تا قیام آن حضرت و اوضاع سیاسی - اجتماعی آن دوره بررسی شده است.

در فصل دوم که مهم‌ترین بخش مقاله را تشکیل می‌دهد در مورد انگیزه‌ها و زمینه‌های قیام و همچنین ویژگی‌های آن تحلیل و بررسی شده است.

فصل سوم، توضیحاتی در مورد چگونگی تبلیغ و رساندن پیام خون امام توسط مبلغان آن حضرت، یعنی حضرت زینب کبری (س) و امام سجاد علیه السلام آورده شده است.

فصل اول: مراحل زندگی امام حسین علیه السلام قبل از قیام

سومین امام شیعیان، در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه متولد شد، پدرش حضرت علی علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا علیهما السلام دختر پیامبر گرامی اسلام محمد مصطفی صل الله علیه وآله وسلم می باشد. امام حسین علیه السلام مدت شش یا هفت سال از دوران کودکی خود در زمان جد بزرگوار خود سپری نمود. بعد از رحلت پیامبر اکرم صل الله علیه وآله وسلم امام حدود سی سال در کنار پدر خویش زندگی کرد و در صحنه‌های سیاسی و نظامی در کنار پدر قرار داشت و در جنگ‌های امیر مؤمنان علیه السلام شرکت فعال داشت. بعد از شهادت علی علیه السلام در کنار برادر خویش امام حسن علیه السلام قرار گرفت. هنگام حرکت نیروهای امام حسن علیه السلام به سوی شام، همراه آن حضرت بود و بعد از متارکه جنگ و انعقاد قرارداد صلح به همراه برادرش به مدینه بازگشت.^۱

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوره امام حسین علیه السلام

در زمان امام حسین علیه السلام انحراف از اصول و موازین اسلام که از سقیفه بنی ساعده شروع شده بود و در زمان عثمان، توسعه یافته، به اوج خود رسید، در آن زمان، معاویه

^۱ محمداسحاق، اخلاقی، تحقیق و پژوهش در تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۵ و ۲۴۲ و ۱۳۷؛ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۴۳

استاندار شام بود و به نام خلیفهٔ مسلمین، سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفت و حکومت سلطنتی - استبدادی اموی را پایه‌گذاری کرد. سیاست معاویه، اعمال فشار سیاسی و اقتصادی بر مسلمانان، کشتار و قتل و شکنجه، تحمیل فقر و گرسنگی بود و از هرگونه جنبش و اعتراض و مخالفت، جلوگیری می‌کرد.

از طرف دیگر، با احیای سنت‌های جاهلی مانند تبعیض نژادی و رقابت بین قبایل آنها را به جان هم می‌انداخت تا از این طریق نیروهای آنان را تضعیف کرده تا خطری برای حکومت او نباشد و هم‌چنین با جعل حدیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود و حکومتش مشروعیت می‌بخشید، در اثر این سیاست، هویت جامعه اسلامی منسوخ و ارزشها دگرگون شد به طوری که مسلمانان با آن که می‌دانستند بر طبق دستور اسلام نباید زیر سلطه حاکم ستمگر بروند، بر اثر ترس و ناآگاهی، حتی از حاکم ستمگر، حمایت می‌کردند و با او بیعت می‌کردند و مسلمانان به افرادی ترسو، سازشکار و ظاهر ساز، تبدیل شده بودند.

در این دوره، جنبش و نهضتی در برابر حکومت ضد اسلامی معاویه دیده نمی‌شود، مردم کورکورانه مطیع و فرمانبر بر او بودند. اعتراض‌های پراکنده‌ای که صورت می‌گرفت (مثل مخالفت حجر بن عدی و امثال آن) زیر فشار ستم معاویه در نطفه خفه می‌شد.

مهم‌ترین مانعی که باعث شد امام حسین علیه السلام در زمان حکومت معاویه قیام نکند، پیمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه بود.^۱ از جمله موضوع مهمی که در صلح نامه تأکید شده

^۱ سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۴۹ - ۱۴۵.

بود، این بود که معاویه فعلاً به حکومت خود ادامه دهد، اما حق تعیین ولایت عهدی را ندارد و امر باید به شورای مسلمانان موکول شود.

اگر چه معاویه، جامعه اسلامی را به انحراف کشید و آن را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرد، ولی چون به نام دین و خلیفه مسلمین حکومت می کرد، نباید اعمالی

(ص ۳۹۸)

انجام دهد که مردم آن را به عنوان مبارزه با اسلام تلقی کنند، بنابراین، او به اعمال خود رنگ دینی می داد تا با مقام خود سازگار باشد. او بدین وسیله از اوضاع و شرایط به خوبی بهره برداری می کرد. از یک طرف، خون خواهی عثمان را مطرح می کرد و از طرف دیگر بعد از جریان حکمیت و به واسطه صلح امام حسن علیه السلام و بیعت مردم با او، به حکومت خود مشروعیت بخشید. اگر امام حسین علیه السلام در این زمان مبارزه خود را به شکل قیام مسلحانه به راه می انداخت، از نظر مردم این قیام یک اختلاف سیاسی بر سر حکومت تلقی می شد، بنابراین، مبارزات خود را در این دوره به صورت سخنرانی ها و نامه های اعتراض آمیز به معاویه و هم چنین سخنان کوبنده در ایام حج و.. اعلام می کرد. یکی از مواردی که امام حسین علیه السلام آن را به شدت مورد انتقاد قرار می داد، موضوع ولایت عهدی یزید بود. امام در طی سخنانی چنین فرمودند:

«... توای معاویه! در برتری و فضیلتی که برای خود قایل، دچار لغزش و افراط شده ای و با تصاحب اموال، عمومی مرتکب ظلم و اجحاف گشته ای. تو از پس دادن اموال مردم به صاحبانشان، خودداری و بخل ورزیدی و آن قدر آزادانه به تاخت و تازپرداختی که

از حد خود تجاوز نمودی و چون حقوق حق داران را به آنان نپرداختی، شیطان به بهره کامل و نصیب اعلاى خود (در اغواى تو) رسید.

آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره امت اسلامی گفتی، آن را فهمیدم؛ تو یزید را چنین توصیف کردی که گویا شخصی را می‌خواهی معرفی کنی که زندگی او برای مردم پوشیده است و یا از غایبی خبر می‌دهی که مردم او را ندیده‌اند:

و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع به دست آورده‌ای! نه، یزید آن چنان که باید خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است. یزید را آن چنان که هست معرفی کن! یزید جوان سگ‌باز و کبوترباز و بلهوسی است که عمرش با ساز و آواز و خوش‌گذرانی سپری می‌شود، یزید را این گونه معرفی کن و این تلاش‌های بی ثمر را فرو گذار! گناهمانی که تاکنون درباره این امت بر دوش خود بار کرده‌ای بس است، کاری نکن که هنگام ملاقات پروردگار، بار گناهانت از این سنگین‌تر باشد.

(ص ۳۹۹)

تو آن قدر به روش باطل و ستمگرانه خود ادامه دادی و با بی‌خردی، مرتکب ظلم شدی که کاسه صبر مردم را لبریز نمودی، اینک دیگر ما بین مرگ و تو بیش از یک چشم برهم زدن باقی نمانده است. بدان که اعمال تو نزد پروردگار، محفوظ است و باید روز رستاخیز پاسخگوی آنها باشی...»^۱

بدین ترتیب، معاویه با تعیین پسرش یزید به عنوان ولی عهد خود، قرارداد صلحنامه را نقض کرد. با شهادت امام حسن در سال ۵۰ هجری، شیعیان از امام حسین علیه السلام خواستند

^۱ همان، ص ۱۴۹ - ۱۵۲.

تا بر ضد معاویه قیام کند، اما امام نپذیرفت زیرا فرمود: «میان ما و معاویه، عهد و پیمانی است، تا مدت آن به سر نیامده نمی‌توان آن را نقض کرد، ولی اگر معاویه بمیرد، در این باره تصمیم خود را اعلام خواهم کرد».^۲

فصل دوم: انگیزه‌ها و ویژگی‌های قیام امام حسین علیه السلام

عواملی که باعث شد قیام امام حسین علیه السلام شکل گیرد، عبارتند از: بیعت خواستن از امام برای یزید، دعوت کوفیان و عامل امر به معروف و نهی از منکر که به بررسی هر کدام از این عوامل می‌پردازیم:

الف - مخالفت با یزید

با مرگ معاویه در رجب سال ۶۰ هجری، یزید بر طبق وصیت پدر، به خلافت رسید، در حالی که براساس معاهده صلحی که با امام حسین علیه السلام بسته بود، معاویه حق تعیین خلافت بعد از خود را نداشت، و هم چنین یزید، لایق خلافت نبود، او در جامعه اسلامی به دلایل رفتار ضد اسلامی و فسق و فجور آشکارش، از احترامی برخوردار نبود، اولین خلیفه‌ای بود که در ملاء عام شراب می‌خورد و اکثر وقت خود را به خوش گذرانی (ص ۴۰۰)

و آوازخوانی و بازی با میمون‌ها و سگ‌های شکاری می‌گذراند، مذهب مشخصی نداشت.^۱ خوی فرعون‌ی داشت بلکه فرعون از او عادل تر بود.^۲ او جوانی ناپخته، شهوت پرست،

^۲ تحقیق و پژوهش...، ص ۲۷۸ - ۲۸۰.

^۱ سیدحسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، سید محمد تقی آیت اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی سال ۱۳۵۹، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۷۱ - ۷۲؛ چاپ چهارم، سال ۱۳۷۰.

خودسر و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود و قبل از رسیدن به خلافت، اسیر هوس‌ها و تمایلات افراطی خود بود و بعد از خلافت هم نتوانست حداقل چون پدرش ظواهر اسلام را رعایت کند بلکه علناً مقدسات اسلام را زیر پای می گذاشت و صراحتاً نزول وحی بر پیامبر صل الله علیه وآله وسلم را انکار می کرد و چون جد خود ابوسفیان، همه را پنداری بیش نمی دانست.

همان طور که پس از پیروزی ظاهری بر امام حسین علیه السلام ضمن اشعاری گفت: «هاشم با مُلک و حکومت بازی کرده است! نه خبری از عالم غیب آمده است و نه وحیی شده است».^۳ چنین فردی، صلاحیت حکومت و رهبری مسلمانان را ندارد و اگر مانعی نداشته باشد، با اسلام و قرآن مبارزه می کند و امام، با قیام خودخواهان درهم شکستن قدرت یزید است، ولی معاویه با فشار نظامی، خلافت را به او به ارث می گذارد و به عنوان امیرالمؤمنین از مردم بیعت می گیرد، اما تحقق خلافتش منوط به بیعت از چهارتن می باشد که این چهار تن از شخصیت‌های بزرگ اسلامی و از تابعین رسول الله صل الله علیه وآله وسلم بودند که از همه مهمتر و برجسته تر، حسین بن علی علیه السلام بود.^۴

یزید، طی نامه‌ای به ولیدبن عتبه حاکم مدینه نوشت و خواستار بیعت گرفتن او از این چهار تن شد و گفت اگر بیعت نکردند، گردن آنها را بزنند. ولید با مروان حاکم سابق مدینه مشورت کرد. مروان گفت: «رأی من این است که هم اکنون این کسان را قبل از آنکه از مرگ معاویه خبردار شوند، بخواهی و به بیعت و اطاعت بخوانی، اگر بیعت کردند

² مروج الذهب، ص ۳ (۷).

³ سیره پیشوایان، ص ۱۷۵-۱۷۶.

⁴ محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، ص ۱۷؛ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

بپذیری و دست از آنها بداری و اگر نپذیرفتند، پیششان آری و گردنشان را بزنی که اگر از مرگ معاویه خبر یابند، هر کدامشان در ناحیه‌ای قیام کند و مخالفت و دشمنی کند و برای خویشان دعوت کند، نمی‌دانم، اما ابن عمر را مردی می‌بینم که به جنگ علاقه ندارد و زمامداری را در صورتی دوست دارد که آسان به چنگ وی افتد».

ولید، به دنبال عبدالله بن زبیر و امام حسین علیه السلام فرستاد. عبدالله که به مکه گریخت، اما امام حسین به نزد ولید حاضر شد. ولید نامه یزید را خواند، امام در برابر بیعت خواستن یزید، فرمود: «...این ک گفתי بیعت کنم، کسی همانند من پنهانی بیعت نمی‌کند، گمان نمی‌کنم به بیعت پنهانی من بسنده کنی و باید آن را در میان مردم علنی کنیم». ^۱ ولید بار دیگر امام را دعوت می‌کند، مروان از امام می‌خواهد که با یزید بیعت کند، امام فرمود: «انالله و انالیه راجعون» امروز اسلام ضعیف شده و مسلمانان به بلایی مبتلا شده‌اند، ای مروان! یزید کیست که تو مرا به بیعت با او می‌خوانی؟! حال آن که می‌دانی یزید مردی شراب خوار و فاسق است، سخن سخت نا اندیشیده و قبیح گفתי، من تو را به این نصیحت که از هزار ملامت بیش است، مذمت نمی‌کنم چه از تو همین آید ای دشمن خدا! نمی‌دانی که ما اهل بیت رسول خداییم و همیشه بر زبان ما رفته است، من از جدّم رسول الله صل الله علیه و آله وسلم شنیدم او گفت: خلافت حرام است برای آل سفیان و چون معاویه را بر منبر من ببینید، شکم او را پاره کنید، به خدا که اهل مدینه او را بر منبر جد

^۱ ابن اعثم کوفی، الفتوح، محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۲۵۰، ۸۲۱، ۸۱۹، ۸۲۲؛ الارشاد، ص ۳۰؛ تشیع در اسلام، ص ۱۵۷ - ۱۵۸؛ سیره پیشوایان،

من دیدند و هیچ نگفتند و او را هیچ تعرضی نرساندند و اشارت جد من نگاه نداشتند، لهذا خدای تعالی ایشان را بر یزید مبتلا گردانید».

و به ولید فرمود: «اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری، مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده شده و حریم دستورات الهی را

(ص ۴۰۲)

درهم شکسته و علناً در مقابل چشم مردم، مرتکب فسق و فجور می‌شود، آیا رواست شخصیتی چون من با آن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی، با چنین مرد فاسدی بیعت کنم. و باید در این زمینه شما و ما آینده را نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت مردم است».

مبارزه امام در دهه ۵۰ و ۶۰ هجری، مبارزه منفی بود، ولی اکنون شرایط برای مبارزه مثبت فراهم شده است، حاکم مدینه که امام را تحت فشار قرار می‌دهد تا از او بیعت بگیرد، امام با این سخنان، مخالفت خود را اعلام می‌دارد و با اعضای خانواده و گروهی از خاندان بنی هاشم، مدینه را به قصد مکه ترک می‌گوید.^۱

ب- دعوت کوفیان

امام حسین علیه السلام در سوم شعبان وارد مکه شدند و به افشای ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی پرداختند. گزارش مخالفت امام با خلافت یزید و اقامت او در مکه به گوش مردم کوفه رسید. آنان خاطرۀ حکومت عدل علی علیه السلام را به یاد داشتند و همچنین آثار تعلیم و

^۱ الفتوح، ص ۸۲۷؛ سیره پیشوایان، ص ۱۶۳؛ سخنان حسین بن علی، ص ۱۷-۲۱.

تربیت آن حضرت در آن شهر به کلی از بین نرفته بود، لذا آنان از اطاعت یزید سرباز زده و امام حسین علیه السلام را دعوت کردند که به عراق آمده و رهبری آنها را به عهده بگیرد.

سران شیعیان کوفه از جمله سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر، نامه‌هایی به امام نوشتند. ارسال نامه از کوفه همچنان ادامه داشت تا اینکه بالغ بر دوازده هزار یا به قولی هیجده هزار نامه شد. امام که این استقبال گرم و تقاضاهای زیاد مردم را دید، درخواست آنان را پذیرفت و پسر عموی خود (مسلم بن عقیل) را به همراه جواب نامه، به سوی کوفه فرستاد تا اوضاع عراق را مطالعه کند و اگر مردم کوفه عملاً به آنچه نوشته‌اند، پایبند هستند، امام به عراق رهسپار شود. آخرین نامه از

(ص ۴۰۳)

طرف مردم کوفه، توسط هانی و سعید بن عبدالله برای امام فرستاده شد، امام نامه‌ای به این مضمون برای آنان نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، نامه‌ای است از حسین بن علی به گروه مؤمنان و مسلمانان، اما بعد، همانا هانی و سعید نامه‌های شما را به من می‌رسانند و این دو، آخرین فرستادگان شما بودند و من همه آنچه داستان کرده‌اید و یادآور شده‌اید، دانستم، سخن بیشتر شما این بود که: برای ما امام و پیشوایی نیست، پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایت، گرد آورد و من هم اکنون برادرم و پسر عمویم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می‌باشد، مسلم بن عقیل، را به سوی شما گسیل داشتم تا اگر مسلم برای من نوشت که اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه‌هایتان خواندم می‌باشد، ان شاء الله به زودی به نزد شما خواهم آمد، به جان خودم سوگند امام و پیشوا نیست جز آن کس که به کتاب خدا در

میان مردم حکم کند و به دادگستری و عدالت پیا خیزد و به دین حق دینداری کند و خود را در آنچه مربوط به خداست، نگهداری کند والسلام^۱».

مسلم با نامه امام حسین علیه السلام به کوفه رفت و به خانه مختار ثقفی یا به قول منابع دیگر، به منزل سلیمان بن سرد رفت. شیعیان به دیدن او آمدند و مسلم، نامه امام را بر ایشان خواند و آنان با امام بیعت کردند که تعداد آنها به هیجده هزار نفر رسید، مسلم نامه‌ای نوشت و از امام دعوت کرد تا به کوفه بیاید.^۲

عکس العمل یزید در مقابل دعوت کوفیان از امام علیه السلام

یزید با دریافت خبر ورود مسلم به کوفه و به حمایت مردم کوفه از وی، حاکم کوفه را (نعمان بشیر) که مردی ضعیف النفس و میانه رو بود، برکنار کرد و عبیدالله ابن زیاد که (ص ۴۰۴)

حاکم بصره بود با حفظ سمت، حاکم کوفه کرد و او را مأمور سرکوبی نهضت و خیزش شیعیان نمود. ابن زیاد که از حمایت کوفیان از امام حسین علیه السلام آگاهی داشت، با لباس مبدل و عمامه سیاه و صورت پوشانده، به همراه دسته کوچکی از سواران به سوی کوفه شتافت.

مردم کوفه که انتظار امام را می کشیدند، ابن زیاد را با امام اشتباه گرفتند. و از او استقبال کردند. ابن زیاد وارد مسجد شد و حجاب را از صورت خود برداشت و سخنان تهدیدآمیزی

^۱ سیره پیشوایان ص ۱۶۴-۱۶۵، ارشاد، ص ۳۵-۳۶ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۰؛ الفتوح، ص ۸۳۸-۸۴۰ و ص ۸۴۱-۸۴۲؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه الوالقاسم پاینده، ص ۲۹۲۴.

^۲ مفید، ارشاد ص ۳۸، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ طبری، ص ۲۹۲۸.

ایراد کرد و برای یاران امام، مجازات مرگ و برای وفاداران به خلیفه، وعده‌هایی داد. کوفیان وحشت کرده و مسلم را رها کردند و مسلم و هانی (میزبان مسلم) دستگیر و کشته شدند.

از طرف دیگر، یزید عده‌ای از مأمورین خود را به مکه فرستاد (در هشتم ذی الحجه) تا آنان در لباس حُجاج، در مراسم حج شرکت کرده و امام را دستگیر یا بکشند.^۱ ابن زیاد بعد از کشته شدن مسلم، کوفه را به صحنه ترور و وحشت مبدل کرد و به وسیله عریف‌ها^۲، فشار اقتصادی شدیدی بر مردم تحمیل نمود، به مأمورین اموی دستور داد تا افراد غریبه یا شورشی و مشکوک را در عرافه‌هایشان بنویسند و عریف‌ها را مسؤول اغتشاشی می‌دانست که ممکن است در عرافه آنها روی دهد، اگر عریفی، چیزی از او پنهان می‌کرد، مصلوب و تمام عرافه از دریافت حقوق محروم می‌شدند.

همچنین طی اعلامیه‌ای دستور داد که هر کس مظنون به حمایت از حسین بن علی علیه السلام باشد، به دار کشیده شده و خانه‌اش آتش زده و تمام اموالش مصادره شود. تمام جاده‌هایی که از حجاز به کوفه ختم می‌شد، مسدود کرد و دستور منع ورود و خروج به کوفه را صادر کرد. در قادسیه که کوفه را به حجاز متصل می‌کرد، پست نظامی چهار هزار نفری به فرماندهی حصین بن نمیر برپا کرد و ارتش اموی، تمام مرزهای کوفه را پاسداری می‌کرد.

^۱ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۶۴ - ۶۵؛ طبری، تاریخ، ص ۲۹۳۲؛ الفتح، ص ۸۴۵ - ۸۴۶.

^۲ «عریف، عرافه» در زمان عمر، اهل کوفه از نظر سابقه به سه گروه تقسیم می‌شدند و هر گروه، عرافه و شخصی را که از هر گروه سرپرست توزیع حقوق بود («عریف» می‌گفتند) تشیع در مسیر تاریخ، ص ۹۹).

(ص ۴۰۵) امام از طریق بدویان بیابانی از اخبار کوفه آگاه می‌شد، اما با وجود این موانع، چرا امام اصرار داشت که به کوفه برود.^۱ چرا امام در مکه قیام نکرد و به کوفه رفت (چرا کوفه را برای قیام انتخاب کرد)

چرا امام از مدینه به مکه و سپس به سوی کوفه حرکت کرد؟ انتخاب مکه برای این بود که در ایام حج، حجاج از تمام جهان به مکه می‌آمدند و امام می‌توانست پیام خود را تبلیغ کند و اهداف خود، از جمله اعلام مخالفت با یزید را به اطلاع همگان برساند. دلیل این که شهر مکه را به عنوان جایگاه قیام خود انتخاب نکرد، این بود که مکه حرم امن الهی بود و اگر مبارزه در مکه صورت می‌گرفت، موجب هتک حرمت و اهانت به خانه خدا بود و این به نفع یزید تمام می‌شد و یزید هم مأموریتی مخفی برای سوء قصد به جان امام فرستاده بود.^۲ خود امام علت آن را چنین بیان فرموده است، در جواب ابن زبیر که به امام گفت:

«اگر من در عراق، شیعیانی چون شما داشتم آن جا را ترجیح می‌دادم ولی اگر در مکه بمانید من هم با شما بیعت می‌کنم»، با سخنان دو پهلو ظاهراً از امام خواست در مکه بماند، امام فرمودند: «پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه، احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و نمی‌خواهم آن قوچ من باشم و به خدا سوگند اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از این که در آن شهر به قتل برسم...»^۳.

علت انتخاب کوفه

^۱ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۶۵ - ۶۶؛ تحقیق... اخلاقی، ص ۳۳۸ و ۳۴۸ - ۳۵۰.

^۲ سیره پیشوایان، ص ۱۶۳، سخنان حسین بن علی، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.

^۳ سخن امام سه سال بعد از شهادت وی تحقیق یافت و ابن زبیر با یزید بیعت نکرد، یزید به مکه حمله کرد و ابن زبیر به خانه کعبه پناه بود و یزید آن را سنگباران کرد، باز در زمان حجاج ابن زبیر در مکه از مردم بیعت خواست که حجاج آن را سرکوب کرد (سخنان حسین بن علی ص ۷۵-۷۶).

شهر کوفه در سال ۱۷ هجری در زمان عمر براساس اهداف نظامی بنا شد و این شهر، پایگاه نظامی سپاه اسلام و از بیشترین امکانات نظامی برخوردار بود. در زمان

(ص ۴۰۶)

یزید، حدود بیست هزار لشکر داشت. جمعیت کوفه ناهمگون بود؛ گروهی شیعه بودند و گروهی، سابقه کینه و دشمنی با علی علیه السلام و خاندانش داشتند. یهودیان و ستاره پرستان، نصرانی‌ها و مذاهب دیگر هم در بین آنها وجود داشت، زیرا در فتوحات اسلامی، اسیران را به این شهر می‌آوردند و در نتیجه مهاجرین زیادی به این شهر اقامت داده می‌شدند. از جمله بازماندگان ایران که در جنگها مغلوب می‌شدند، به کوفه و به طور کلی عراق کوچانده می‌شدند و همچنین زمانی که ایران، سلطه خود را بر عراق از دست داد، ایرانی‌ها در این مناطق باقی ماندند، این ترکیب ناهمگون باعث شد کوفه همواره دچار درگیری و ناامنی شود و کوفیان علیه حاکم خود شورش کنند، حکام زیادی یکی پس از دیگری عزل و نصب می‌شدند، حکام کوفه مانند خلفای خود گرایش به مسائل قبایلی و جاهلی داشتند و این گرایش در افکار مردم کوفه بی تأثیر نبود و گاهی موجب تضاد بین مردم و حاکم می‌شد و افرادی که علیه حکام به خلیفه انتقاد می‌کردند، از آن جا تبعید می‌شدند.

ازعوامل دیگر جدایی کوفه از سایر بلاد اسلامی این بود که آنان در جنگها سهم عمده‌ای داشتند، ولی ناگهان متوجه شدند کسانی که بر نابودی اسلام تلاش داشتند، بر بخشهای بزرگی از سرزمینهای اسلامی، تسلط یافته و منافع مادی فراوانی به دست آوردند و آنان(کوفیان) از آن بی بهره بودند، خوی نظامی‌گری، آنان را شجاع و غیور و صریح الهجه بار آورده بود.

از عامل دیگر، تضاد عامل اعتقادی بود. شیعیان خواهان امارت خاندان علی علیه السلام بودند و خوارج گاه با شیعیان و گاه با امویان همسو بودند.

با مرگ معاویه، حرکت‌های ضد اموی در این شهر تشدید شد^۱ و کوفه رقیب شام بود و بزرگترین نقطه انفجار محسوب می‌شد. از نظر سوق الجیشی، از مدینه و مکه هم اهمیت بیشتری داشت. آگاهی مردم کوفه بیشتر بود و با فرستادن دعوت نامه برای امام، یاری خود را اعلام کردند، اما بر اثر اقدامات خشنونت آمیز زیاد، آمادگی خود را برای یاری (ص ۴۰۷)

امام لغو کردند، گرچه در این دوره، جلو آنها گرفته شد، ولی افکار آنها در آینده و شورشهای بعدی، مؤثر افتاد و کوفه نقطه شروعی برای جنبشهای شیعی شد، ولی چون کوفه شیعه نشین بود و ساکنین برای امام نامه نوشته بودند، امام نمی‌توانست به آنها جواب ندهد.^۱

همچنین سران شیعه پیروان صدیق پیامبر بودند که برای امام نامه نوشتند آنان در جنگهای صفین و جمل، یاور علی علیه السلام بودند، گرچه از صلح امام حسن با معاویه دلسرد شده و خشنود نبودند، ولی همچنان به وی وفادار ماندند و با معاویه دشمن بودند.

علاوه بر کوفیان، مردم بصره هم از امام دعوت کردند، گرچه آنان انگیزه مذهبی نداشتند، ولی از امام خواستند قیام کند تا آنها را از سلطه شامیان نجات دهد.

^۱ تحقیق ...، ص ۳۱۷ - ۳۲۷.

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۱۰۵-۱۰۷؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۰ - ۱۷۳.

محمدحنیفه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و تعداد زیاد دیگری در بین راه کوفه از جمله فرزندق شاعر معروف اصرار داشتند و از امام می‌خواستند که با این اوضاع و احوال، به کوفه نرود، آنان بی‌ثباتی و ماهیت خیانتکارانه کوفیان را گوشزد می‌کردند و وقایع زمان پدر و برادر را به امام یادآور می‌شدند و از ویژگی کوفیان، اینکه در مرحله امتحان، میدان را خالی می‌گذارند.^۲ اما امام از سرنوشت محتوم خود آگاه بود و برای استقبال از آن مهیا می‌شد و وقتی از خبر غم‌انگیز سرنوشت مسلم آگاه شد، از همراهان خود خواست او را تنها بگذارند و به مأمنی پناه برده و جان به سلامت ببرند.^۳

امام در نزدیکی کوفه، تغییر مسیر داد و به سوی نینوا در جهت مخالف کوفه حرکت کرد، ابن زیاد دستور داد که اجازه توقف به شورشیان (امام و یارانش) راندهند مگر در جایی که از صحرا هیچ‌گونه استحکامات و آب نباشد، امام روز دوم محرم به کربلا رسید. امام علت انحراف کوفیان را در روز عاشورا بیان می‌کند و عامل بدبختی کوفیان را نیل به زرق و برق دنیا و دستیابی به مقام و ثروت بیان کرده‌اند، امام فرمود: «ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا بر حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا

(ص ۴۰۸)

یک فرد برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه‌هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سرور شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد

^۲ تشیع در مسیر اسلام، ص ۱۶۳-۱۶۴.

^۳ همان.

گردید، دون منزلی است و موقت خانه‌ای، پس برای آخرت خود، توشه‌ای بگیرید و بهترین توشه آخرت، تقوا و ترس از خداست.

مردم! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرارداد که اهل خویش را تغییر داده و ضعفشان را دگرگون می‌سازد، مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون گردد، مردم! دنیا شما را گول نزند که هر کس بدو تکیه کند، ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند، به یأس و ناامیدی‌اش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده‌اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است.

چه نیکوست خدای ما و چه بدبندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید، سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید، شیطان بر شما مسلط گردید و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما، ما برای خدا خلق شده ایم و برگشتمان به سوی اوست. پس فرمود: اینان پس از ایمان، به کفر گراییده اند، این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد.^۱

باز فرمود: «وای بر شما! چرا گوش فرا نمی‌دهید تا گفتارم را که شما را به رشد و سعادت فرا می‌خوانم، بشنوید؛ هر کس از من پیروی کند، خوشبخت و سعادتمند و هر کس عصیان و مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می‌کنید؛ چون به گفتارم گوش فرا نمی‌دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه‌های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده، لذا خداوند این چنین بر دلهای شما مهر زده است...

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

...ای مردم! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به

(ص ۴۰۹)

یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید؛ به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان و بر علیه پیشوایانتان بپا خاستید بدون اینکه دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید، مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده‌اند و مختصر عیش و زندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته‌اید، قدری آرام! وای بر شما! که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون این که خطایی از ماسر زده باشد و یا رأی و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید، آنگاه که تیغها در غلاف و دلها آرام و رأیها استوار بود، مانند ملخ از هر طرف به سوم ما روی آوردید و چون پروانه از هر سو فرو ریختید، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته‌اید، از دماغ شیطان درافتاده‌اید، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن ما می‌باشید چرا که فرزندان پیامبر را می‌کشید و نسل اوصیا را از بین می‌برید، شما از لاحق کنندگان زنازادگان به نسب و اذیت کنندگان مؤمنان و فریاد رس پیشوای استهزاگران می‌باشید که قرآن را مورد مسخره خود قرار می‌دهند»^۱.

از سخنان امام چنین استفاده می‌شود که علت انحراف کوفیان به این شرح بوده است:

^۱ همان، ص ۲۳۳ - ۲۳۵.

۱- اثر تغذیه حرام در انحراف از حق آنان.

۲- استفاده از نیروی اسلام بر علیه السلام.

۳- عزت طلبی امام حسین علیه السلام

از دیگر صفات بارز و روشن امام حسین علیه السلام عزت طلبی و عدم پذیرش ذلت بود چنانچه در سخنی جاودانه فرمودند: «این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما به زیر بار ذلت برویم زیرا خدا و (ص ۴۱۰)

پیامبرش و مؤمنان از این که ما ذلت را بپذیریم ابا دارند... آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن یاری دهندگان، بر جهاد آماده‌ام».

آنگاه امام علیه السلام اشعاری را بدین معنا خواندند: «اگر ما بر دشمن پیروز شویم، در گذشته هم پیروز بوده‌ایم و اگر شکست بخوریم، باز هم شکست از آن ما و ترس از شؤن ما نیست، ولی اینک حوادثی به ما رخ داده و ظاهراً سودی به دیگران رسیده است...».

منظور امام علیه السلام این است که با نیروی کم، در مقابل دشمن قوی می‌جنگیم؛ اگر پیروز شویم، تازگی ندارد و اگر کشته شویم، دنیا می‌داند که ما مغلوب نشده‌ایم، بدنهای ما زیر سم اسبان پاره پاره می‌شود، ولی در اراده ما خللی وارد نمی‌شود:

«هیاهات من الذله»^۱.

ج- عامل امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام از ابتدا در همان مدینه انگیزه قیام خود را «امر به معروف و نهی از منکر» معرفی کردند، بعد از خروج از مجلس ولید، حاکم مدینه، امام در کنار قبر رسول الله صل الله علیه وآله وسلم فرمود: «خدایا! این قبر پیامبر تو محمد صل الله علیه وآله وسلم است و من فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رخ داده اشت که خود می دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر، بیزارم، ای خدای ذوالجلال و کرامت بخش! به احترام این قبر و کسی که در میان آن است از تو می خواهم که راهی در پیش روی من بگذاری که مورد رضا و خشنودی تو و مورد رضای پیامبر تو است».^۲ همچنین از حکومت بنی امیه شکایت می کند و آمادگی خود را برای شهادت اعلام می دارد و می فرماید: «...ای رسول خدا من فرزند شایسته تو هستم که برای هدایت و رهبری امت، مرا جانشین خود قرار داده ای، ای پیامبر خدا! امت تو آنها مرا تضعیف کرده و مقام معنوی مرا حفظ نمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم».^۳

(ص ۴۱۱)

وصیت نامه امام علیه السلام به محمد حنیفه

امام در این وصیتنامه که قبل از حرکت از مدینه به برادر خود نوشت، علت قیام خود را اصلاح امور امت اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سیره جدش محمد صل الله علیه وآله وسلم و پدرش علی بن ابی طالب معرفی می کند. امام در این وصیتنامه عقیده خود را در مورد توحید، نبوت و معاد چنین ادامه می دهد : «...من، نه از روی خود خواهی و سرکشی و هوسرانی (از مدینه) خارج می گردم و نه برای ایجاد فساد و ستمگری، بلکه

^۲ سخنان حسین بن علی، ص ۲۵ - ۲۶.

^۳ همان، ص ۲۴.

هدف من از این حرکت، اصلاح مفسد امت جدم یعنی امر به معروف و نهی از منکر است و می‌خواهم سیره جدم (پیامبر) و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را در پیش گیرم، هر کس در این راه به پاس احترام حق، از من پیروی کند، راه خود را در پیش خواهد گرفت تا خداوند میان من و این قوم داوری کند که او بهترین داوران است...»^۱

جواب نامه امام به مردم بصره

در این نامه، امام علیه السلام ضمن دعوت از مردم بصره، به همکاری با آن حضرت در مبارزه با حکومت ضد اسلامی یزید، به موقعیت اهل بیت و به انحراف کشیده شدن موضوع خلافت به وسیله بنی امیه، در رابطه با مبارزه به بیان موازنه و مقدم داشتن اهم بر مهم پرداخته و فلسفه سکوت اهل بیت در یک برهه خاص و انگیزه قیام خود را چنین بیان می‌کند.

امام به مردم بصره چنین نوشتند: «خداوند محمد صل الله علیه وآله وسلم را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب نمود، سپس در حالی که او وظیفه پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود، وی را به سوی خود فرا خواند و ما خاندان اولیا، اوصیا و وارثان وی و شایسته‌ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی بر ما سبقت جسته و این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش، نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و

(ص ۴۱۲)

^۱ سیره پیشوایان، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ تحقیق...، ص ۲۹۶؛ الفتوح، ص ۸۳۳؛ سخنان حسین بن علی، ص ۳۷.

اختلاف، تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آنچه پیش آمده بود، رضا و رغبت نشان داده و آرامش مسلمانان را بر حق خویش، مقدم داشتیم و من اینک پیک خود را به سوی شما می فرستم، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم، زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است، اگر سخن (ودعوت) مرا بشنوید، به راه سعادت و خوشبختی هدایتتان خواهم کرد...»^۱

سخنان امام علیه السلام به سپاه حرّ در راه عزیمت به عراق

امام علیه السلام در برابر سپاه حرّ، انگیزه قیام خود را چنین تشریح می کنند: «مردم! پیامبر خدا صل الله علیه وآله وسلم فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم شکسته، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده، در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او درمقابل چنین سلطانی، با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که این فرد را به همان عمل طغیانگر، به آتش جهنم داخل کند. مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را (که مختص خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده اند، حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام علیه این همه فساد و مفسدین - که دین جدم را تغییر داده اند- از دیگران شایسته ترم.

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۵۵-۵۶ تشیع در مسیر اسلام، ص ۱۶۱ - ۱۶۲؛ سیره پیشوایان، ص ۱۷۰.

گذشته از این حقایق، مضمون دعوت نامه‌هایی که از شما به دست من رسیده و پیام
پیکه‌هایی که از سوی شما به نزد من آمده‌اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان
بسته اید که مرا در مقابل دشمن، تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید اینک

(ص ۴۱۳)

اگر به این پیمان خود باقی و وفادار باشید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست
یافته‌اید...^۱».

خطبه امام علیه السلام بعد از ورود به کربلا

امام حسین علیه السلام در دوّم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد و خطبه‌ای این چنین برای
یاران و خاندان خود ایراد فرمود:

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۱۴۹؛ سیره پیشوایان، ص ۱۶۹، طبری، تاریخ، ص ۲۹۹۳ - ۲۹۹۴.

«پیشامد ما همین است که می‌بینید، جداً اوضاع زمان دگرگون شده، زشتیها آشکار و نیکيها و فضیلتها از محیط ما رخت بسته است و از فضایل انسانی، باقی نمانده است مگر اندگی؛ مانند قطرات تۀ مانده ظرف آب، مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می‌برند که نه به حق عمل و نه از باطل روگردان می‌شوند، شایسته است که در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگار بشتابد، من در چنین محیط ذلت باری، مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی‌دانم. این مردم بردگان دنیا هستند و دین لقلقه‌زبانان می‌باشد، حمایت و پشتیبانی‌شان از دین تا آنجاست که زندگی‌شان دررفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گرفتند، دینداران کم خواهند بود»^۲.

در ارزیابی عوامل پیدایش ظهور قیام امام، عامل اجابت دعوت کوفیان، گرچه مهم است، ولی اگر این دعوتنامه‌ها هم نبود، باز امام قیام خود را برپا می‌کرد، همان طور که دیدیم، کوفیان به عهد خود وفا نکردند، این امر خللی در اراده امام وارد نکرد، اما خودداری از بیعت با یزید، مهمترین و باارزش‌ترین بود که این عامل نیز در عامل سوم یعنی امر به معروف و نهی از منکر می‌گنجد، عامل سوم مهمترین و اساسی‌ترین انگیزه قیام امام به شمار می‌رود، چنانکه خود امام از ابتدا بر آن تأکید داشت و مکرر در سخنان آن حضرت (ص ۴۱۴)

آمده است. در مورد نقش امر به معروف و نهی از منکر، آنچه گفته شد، روشن است که علت اصلی قیام امام، انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود و رواج بدعتها و از بین رفتن سنت پیامبر، گسترش فساد و آلودگی و منکرات و اعمال ضد اسلامی در جامعه

^۲ سخنان حسین بن علی، ص ۱۸۱ - ۱۸۲، سیره پیشوایان، ص ۱۷۱ - ۱۷۰، طبری، تاریخ، ص ۲۹۹۴.

بود، حکومت اسلامی و سرنوشت مسلمانان به دست حزب ضد اسلامی و جاهلی بنی‌امیه افتاده بود که سابقه دیرینه دشمنی با اسلام را داشت و با روی کار آمدن معاویه، حکومت اموی به اوج خود رسید.^۱

قیام آگاهانه امام و ویژگی های آن

امام حسین علیه السلام برای اعلام مخالفت خود با حکومت معاویه و آغاز قیام، نخست به مکه مهاجرت کردند. مکه از نظر تبلیغ و رساندن پیام به مردم جهان، اهمیت فراوانی داشت. در ایام حج، مسلمانان سرتاسر جهان به این شهر مقدس اسلامی سفر می کنند امام علیه السلام خانواده، زنان و کودکان خود را نیز با خود می‌برند تا مبلغانی باشند که بعد از شهادت او، پیام خون او را تا قلب دشمن یعنی شام ببرند^۲ و آشکارا قیام خود را آغاز کرد.

عملکرد و مبارزه امام حسین تا مرگ معاویه، مبارزه منفی بود (یعنی مبارزه مسلحانه نبود؛ مانند تحریم هر نوع همکاری با دشمن) اما در زمان یزید، مبارزه امام به مبارزه مثبت تبدیل شد، آن حضرت بدون کوچکترین تأمل و با وجود مخالفت شدید تمام دوستان و اقوام خود، مبارزه را آغاز کرد و در مقابله با یزید، موضع مصیبت و انقلابی خود را آشکار نمود و امام با وجود این که به یاران اندک و بی وفایی مردم و تزلزل و ترس

^۱ سیره پیشوایان، ص ۱۶۷ و ۱۷۲ - ۱۷۳.

^۲ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۲.

آنها و همچنین سرانجام شهادت خود، آگاهی کامل داشت، راهی را که انتخاب کرده بود، با قاطعیت به پیش برد، در حالی که برخی از ائمه تنها، راه مبارزه منفی بر علیه دشمنان (ص ۴۱۵)

اسلام و حکومت‌های جبار زمان خود را داشتند، ولی امام حسین علیه السلام هر دو مبارزه را در دوران زندگی خویش داشت.^۱

اما از طریق «علم امامت» و از طریق عادی، به وسیله جدش رسول الله و پدرش علی علیه السلام به شهادت و اسارت اهل بیت خود آگاهی داشت، همانطور که عده‌ای از همسران و صحابه رسول خدا صل الله علیه وآله وسلم از این موضوع مطلع بودند و به عنوان رهبر نهضت اسلامی در راه رسیدن به هدف و انجام وظیفه الهی و نجات اسلام، تمام این مصائب را با علم و آگاهی کامل پذیرفته بود و در جواب ام سلمه که سعی می‌کند امام را از رفتن به عراق منصرف کند، می‌فرماید: «مادر (فکر نکن که از این جریان تنها تو مطلع هستی) خود من بهتر از تو می‌دانم که از راه ظلم و ستم و از راه عداوت و دشمنی، کشته خواهم شد و سرم از تنم جد خواهد شد و خداوند بزرگ چنین خواسته است که حرم و اهل بیت من اسیر و فرزندانم شهید و به زنجیر اسارت کشیده شوند و صدای استغاثه آنان طنین انداز گردد، ولی کمک و فریاد رسی پیدا نکنند».^۲

در سخنان امام در طی حرکت از مدینه تا کربلا این مطالب آمده است که امام آگاهانه به استقبال شهادت رفته است و حتی از یاران خود نیز خواست تا آگاهانه شهادت را انتخاب

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۲۱.

^۲ همان، ص ۳۰ - ۳۱.

کنند به طوری که در شب عاشورا به آنان اعلام کرد که هر کس فردا بماند، کشته خواهد شد، آنان که ماندند، شهادت را پذیرفتند^۳ و در راه کوفه، وقتی از اخبار کوفه و شهادت مسلم آگاهی یافتند، کمترین احتمال زنده ماندن به خود و یارانشان را نداشتند، باز از یاران خود خواستند تا او را ترک گویند و جان به سلامت ببرند.^۴ آگاهی امام از حوادث آینده از طریق دهها روایت از اهل سنت و شیعه از پیامبران گذشته و پیامبر اسلام صل الله علیه و آله وسلم و

(ص ۴۱۶)

همچنین از امیرالمؤمنان علی علیه السلام در رابطه با حادثه جانسوز کربلا، نقل شده است.^۱ پس امام مبارزه خود را آشکارا آغاز کرد بر خلاف شورشها و نهضتهای دیگر که ابتدا مخفیانه انجام می‌گیرد. سفر به مکه و رفتن از راههای عادی به سوی کوفه نشانگر آن است که امام آزادانه و با کمال آرامش، به فرمان بزرگ الهی که جهاد با کفر بنی امیه است، قیام می‌کند. و همچنین رهبران شورشها از راههای غیر متعارف، رفته و جاسوسانی برای خبریابی دارند و اگر شرایط و اوضاع بر وفق مراد نباشد، مبارزه خود را به تعویق می‌اندازد، اما امام از راههای عادی و از مسافران بین راه بر اوضاع کوفه، آگاهی پیدا می‌کند و حتی با شنیدن خبر شهادت نمایندگان خود از جمله مسلم و تغییر عقیده کوفیان، باز هیچ خللی در تصمیم امام وارد نکرد و در جواب فرزددق که به امام گفت : دل‌های مردم عراق با شما و شمشیرهایشان بر علیه شماست و امام را از رفتن به عراق باز می‌داشت ،

^۳ سیره پیشوایان، ص ۱۷۲.

^۴ تشیه در اسلام، ص ۱۸۱.

^۱ سخنان حسین بن علی، ص ۳۱.

امام فرمود: «...خدا هر روز، فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد، در مقابل نعمتهای خدا سپاسگزارم و هموست مددکار، سپاس و شکرگزاری برای اوست و اگر حوادث در میان ما و خواسته‌هایمان حایل شود و کارها بر طبق مراد به پیش نرفت، باز هم آن کس که نیتش حق و تقوا بر دلش حکومت می‌کند، از مسیر صحیح، خارج نشده است»، پس امام علیه السلام تکیه بر خدا دارد و انجام وظیفه الهی و نیل به هدف‌های معنوی، مبنای حرکت امام است نه رسیدن به پیروزی ظاهری.^۲

لزوم و استقامت در برابر دشواری‌ها

یکی از شرایط مهم در قیام و به خصوص از شرایط مهم رهبری آن، این است که با هر حادثه ناگوار و ایجاد سد و مانع در برابر هدف، رهبر قیام از تصمیم خود منصرف نشود و امام با قاطعیت این حوادث ناگوار و موانع را پشت سر گذاشت و همچنان به هدف خود پایبند بود.

(ص ۴۱۷) لزوم صراحت و صداقت در رهبری

از ویژگی دیگر امام ک با رهبران غیر مذهبی نهضتهای دیگر، تمایز آشکار داشت، صراحت، صداقت و بیان واقعیات بود. رهبر مذهبی چون امام، با اتکا به اصل ایمان، همیشه با پیروان خود صادق، و صریح است، گرچه این صراحت و صداقت به ضرر او منتهی شود، زیرا هدف، ایجاد ایمان در دل افراد است و رسیدن به این هدف با ظاهرسازی و فریبکاری و پوشیدن حقایق که در بین سیاستمداران دنیا معمول است، قابل تأمین نیست. این روحیه صفا و صداقت در تمام رهبران مذهبی از رسول اکرم صل الله علیه وآله وسلم تا دیگر

^۲ همان ۴۰۰-۴۱ و ۱۰۰-۱۰۹.

ائمه ما دیده می شود. کسانی هم که با امام حسین علیه السلام تا آخر ماندند، آنان نیز یاران صدیق و وفادار آن حضرت بودند.^۱ حال چرا امام با آگاهی داشتن از کشته شدن خود و یارانش، تن به آن داد، باید گفت: جهاد یکی از دستورات مهم اسلام است و شهادت یکی از افتخارات مسلمان می باشد. در قرآن کریم دهها آیه در مورد این دو واژه آمده است، از جمله آیه ۱۱۱ از سوره توبه که می فرماید: «خدا در مقابل بهشت، جام و مال مؤمنان را خریداری کرده است، آنهایی که در راه خدا نبرد می کنند و در این راه می کشند و خود کشته می شوند، این وعده حق است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی است که در پیمان خود باوفا تر از خدا باشد، پس مژده باد بر شما که چنین معامله ای را با خدا انجام دادید و این سعادت است بس بزرگ». امام حسین علیه السلام اوضاع را برای انجام چنین معامله پر سودی، مناسب دید و سودی که از این معامله می برد، نجات اسلام و مسلمانان و نجات قرآن و سنت، از سلطه یزیدیان بود، جهاد فی سبیل الله وظیفه مهم برای همه مسلمانان است و لذا جهاد برای امام که در مقام پاسداری از قرآن و نیروی نگهدارنده اسلام است، به عنوان وظیفه ای بالاتر می باشد.^۲

(ص ۴۱۸)

آیا شهادت امام علیه السلام اختیاری بود؟

برخی گویند: شهادت امام از قبل مقدر و بر طبق مشیت الهی بوده، پس شهادت او غیر قابل اجتناب و او مجبور و مسلوب الاختیار بوده است بنابراین، شهادت او چندان اهمیتی نمی تواند داشته باشد!! در جواب باید گفت که شهادت امام، تقدیر الهی بود، اما تقدیر الهی، گاهی تکوینی است و گاهی تشریحی و تکلیفی، تقدیر تکوینی از اختیار بندگان

^۱ همان، ص ۱۲۷، ۱۲۸، و ۱۳۰ - ۱۳۲.

^۲ سخنان حسین بن علی، ص ۶۶ - ۶۷.

خارج است، اما اراده و تقدیر تشریحی به این معنی است که خدا انجام پذیرفتن یا ترک عمل را صلاح بداند و وقوع یا ترک آن را بخواهد و طبق همان صلاحدید و تقدیر، به انجام دادن آن، امر یا نهی نماید، اما انجام دادن یا ترک عمل به اراده افراد، محول کرده است مثل تکالیف شرعی؛ مانند نماز، روزه و... که تقدیر و مشیت الهی است، ولی در انجام این فرایض، اراده بندگان هم لازم است، امام با اراده خود به این فرمان الهی گردن نهاد^۱. قیام امام حسین سه شرط برای تقدس داشت: هدف آن فردی نبود، بلکه کلی، نوعی و انسانی بود، با یک بینش و درک و بصیرت قوی همراه بود و سوم این که تک و منحصر بفرد بود و در یک ظلمت کامل، درخشید همانند جد بزرگوارش رسول اکرم (ص) که در سرکوبی سنت گرایی عرب و عصر جاهلیت، انقلابی برپا کرد و این ستیز بین عمل و عکس العمل یا کنش و واکنش، دیگر بار توسط امام حسین علیه السلام صورت گرفت، واکنش نیرومندی توسط معاویه و یزید علیه کشتن محمد صل الله علیه وآله وسلم تجدید حیات یافته بود، قدرت این واکنش در شخصیت یزید بود، پس برای سرکوبی یا حداقل محو سنت محمد صل الله علیه وآله وسلم باید قدرتمند بود، دوره امام حسین علیه السلام نیاز ضروری به کنش محمد صل الله علیه وآله وسلم در برابر واکنش کهنه عربی داشت، در زمان امام حسن علیه السلام چنین ستیزی مؤثر نبود؛ زیرا معاویه ظاهراً مسلمان

(ص ۴۱۹)

بود و سعی می کرد که موضع گیری عربی جاهلی خود را کتمان کند، ولی یزید چنین سیاستی نداشت، بلکه آشکارا سنت پیامبر و قرآن را زیر پای می گذاشت و به اسلام توجهی نداشت، چنین شخصی، خلیفه شده بود و از امام درخواست می کرد که قدرت او را

^۱ همان، ص ۸۶ و ۸۷ و ۹۱.

پذیرفته، و سلطه یزید را بر مسلمانان تأیید کند، اما امام نپذیرفت، او (امام) حق هدایت و رهبری مردم را داشت و حال که این حق مورد حمله واقع شده بود، او حاضر است خود و یاران و خانواده خود را در این راه فدا کند. بعد از شهادت امام، تغییری در طرز تفکر مردم ایجاد شد، چرا که حکومت اموی ویژگی زندگی خصوصی پادشاهان را نشان می داد، از این پس، خط تمایزی بین معیارهای اسلامی و نظام پادشاهی ایجاد کرد، بجز چند نویسنده قرون وسطایی، مورخین و نویسندگان اسلام، والاترین احترامات خود را در ستایش عمل قهرمانانه و حماسه آفرین امام حسین علیه السلام قایل شده اند.^۱ از امتیازات دیگر قیام امام این است که برای ملت یا نژاد صورت نگرفته، بلکه تنها برای حق و حقیقت انجام گرفته است و قیام در شرایط خاصی صورت گرفت؛ فریاد عدالت در یک استبداد و ستم مطلق و دیگر آن که رهبر قیام، بینش نیرومندی داشت و آنچه دیگران نمی دیدند، او می توانست ببیند و آثار این قیام را در آینده ترسیم می کرد، آنجا که فرمود: «به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت و به خدا قسم که با کشته شدن من، اوضاع اینها زیر و رو خواهد شد» این قیام در روح انسانها موج ایجاد کرد، همیت و غیرت و شجاعت به وجود آورد، در حالی که در نهضت‌های دیگر، مرعوبیت مردم است، قیام امام به جامعه اسلامی شخصیت داد، یعنی نسبت به اجتماعات دیگر، استغنا یافت و این احساس شخصیت باعث می شود که جامعه‌ای جذب جامعه یا ملت دیگری نشود.^۲

اما مورخان غربی از جمله مکتب آسمانی مستشرقین که خود را در حصار

(ص ۴۲۰)

^۱ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۰؛ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۱.

^۲ حماسه حسینی، ص ۱۳۹ - ۱۱۴۲ و ۱۶۲ - ۱۶۴.

چهارچوب روش علمی تاریخ قرار داده‌اند و از واقعیات دنیای اسلام بیگانه‌اند، قیام امام را با همان مکانیسم تاریخی خود مورد مطالعه قرار داده‌اند و امام را فردی ماجراجو و بدسرشت معرفی کردند که برای قبضه قدرت سیاسی، قیام کرده است و قیام او شورشی بود علیه حاکم مستقر و عمل او بر اساس وعده‌های حساب نشده و مصیبت بار کوفیان قرار داشته است.^۱ برای رد دیدگاه غریبان، می‌توان قیام امام را با شورش ابن زبیر مقایسه کرد، هر دو یک زمان، در یک اجتماع و هر دو علیه یزید بود، اما ابن زبیر برای رسیدن به قدرت سیاسی، دست به شورش در مکه زد و کعبه را سپر بلای خود کرد و اسلام را برای نجات خود، فدا کرد، اما امام، برای نجات اسلام، خود و خاندان و یاران خود را فدا کرد و برای این با یزید مخالفت می‌کرد که یزید مخالف اسلام بود، ولی ابن زبیر با یزید مخالفت کرد؛ زیرا او در قدرت با وی رقیب بود. و می‌خواست امام را از مکه دور کند؛ زیرا می‌دانست با وجود امام در مکه، کسی با او بیعت نخواهد کرد.^۲

فصل سوم: پیام آوران کربلا

هر انقلاب و قیامی، از و بخش مهم تشکیل شده است: خون و پیام؛ منظور از خون، همان مبارزه مسلحانه و کشته شدن در راه آرمان مقدس است و پیام، همان ابلاغ و رساندن پیام انقلاب و بیان آرمانها و اهداف قیام است.

قیام امام حسین بن علی علیه السلام بود و بخش دوم از عصر عاشورا آغاز شد و پرچمدار آن امام سجاد و زینب کبری علیهم السلام بودند که پیام انقلاب و شهادت امام را به

^۱ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

^۲ سخنان حسین بن علی، ص ۷۹ - ۸۰.

اطلاع افکار عمومی رساندند و حکومت اموی را رسوا کردند.

با توجه به تبلیغات گسترده امویان که از زمان معاویه به بعد بر علیه اهل بیت (به خصوص در شام) به راه انداخته بودند، اگر بازماندگان حادثه کربلا به افشاگری و بیدارسازی مردم نمی پرداختند، دشمنان اسلام قیام امام را در طول تاریخ، لوث می کردند و چهره آن را وارونه جلوه می دادند.

معاویه مردم شام را طوری پرورش داده بود که فاقد بصیرت و آگاهی مذهبی باشند و در برابر اراده و خواست او تسلیم شوند. او نه تنها از نظر سیاسی، مردم را تحت سیطره خود آورده بود، بلکه از نظر فکری و مذهبی، آنان را گمراه کرده بود و آن چنان مردم را کور کرده بود که آنچه او به عنوان تعلیمات دینی به آنان عرضه می کرد، مردم آن را می پذیرفتند و به سب و ناسزاگویی نسبت به علی علیه السلام می پرداخت. حکومت اموی با تبلیغات خود، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه می دادند ^۱ یزید هم همانطور که قبلاً گفته شد - مذهب مشخصی نداشت و به اعمال خلاف اسلام، آشکارا مرتکب می شد. امویان، علاوه بر این از جبر و جبرگرایی در توجیه اعمال خود به کار می بردند و هر اتفاق و هر عمل را به خدا مستند می کردند و تلقین می کردند اگر مصلحت خدا نبود این طور نمی شد، منطق جبرگرایی این است که آنچه هست همان هست که باید باشد و آنچه نیست، همان است که نباید باشد.

^۱ سیره پیشوایان، ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

آنان، علاوه بر توجیه دینی و جبرگرایی، از عنصر شعر هم بهره برداری می کردند. معاویه از نفوذ فوق العاده شعرای معاصر خود، در افکار عمومی، برای پیشبرد مطامع خود سود، می جست.

حضرت زینب در کاخ ابن زیاد

بعد از حادثه کربلا، مزدوران اموی با شگردهای خود، شروع به تبلیغ کردند و پیروزی ظاهری خود را خواست خدا قلمداد کردند. امام سجاد علیه السلام و زینب علیهم السلام با این شگرد (ص ۴۲۲)

تبلیغی دشمن آگاهی داشتند و با سخنان مستدل و سنجیده خود، حکومت آنان و بویژه چهره یزید را رسوا کردند. وقتی زنان و کودکان امام حسین وارد کاخ ابن زیاد شدند، عبیدالله بن زیاد رو به زینب علیهم السلام کرد و گفت: «ستایش خدا را که شما خانواده را رسوا کرد و کشت و نشان داد آنچه می گفتند دروغی بیش نبوده است».

زینب پاسخ داد: «ستایش خدا را که ما را به واسطه پیامبر خود (که از خاندان ماست) گرامی داشت و از پلیدی، پاک گردانید، جز فاسق رسوا نمی شود، جز بدکار، دروغ نمی گوید و بدکار، ما نیستیم، دیگرانند (یعنی تو و دار و دسته) و ستایش مخصوص خداست».

- دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟

- جز زیبایی ندیدم، آنان کسانی بودند که خدا مقدر ساخته بود کشته شوند و آنها نیز اطاعت کرده و به سوی آرامگاه خود شتافته و به زودی خداوند تو و آنان را (در روز

رستاخیز) با هم رو برو می‌کند و آنان از تو به درگاه خدا شکایت و دادخواهی خواهند کرد، اینک بنگر که آن روز، چه کسی پیروز خواهد شد...^۱».

عبیدالله وانمود می‌کرد که ظاهراً در جبهه نظامی، هر کس شکست خورد، رسوا شده است، اگر او بر حق باشد، باید در جبهه نظامی پیروز شود، زینب که از دیدگاه ابن زیاد آگاه بود، با سخنان خود، افکار ابن زیاد را درهم کوبید و اعلام کرد که معیار شرف و فضیلت، حقیقت جویی است، نه قدرت ظاهری و کسی که در راه خدا شهید شود، رسوا نمی‌شود، بلکه رسوا کسی است که ظلم می‌کند و از حق منحرف شده است.

عبیدالله چنین سخنانی را از زنی که چندین برادر، پسر و چندین برادرزاده و عموزاده را در عاشورا از دست داد، حال، بازماندگان آن حادثه و خود او به دست دشمن اسیر هستند، آن هم در مرکز حکومت روبروی دشمن، انتظار نداشت.^۲

(ص ۴۲۳)

خطبه حضرت زینب علیهم السلام در کوفه

کوفه شهری است که تا بیست سال قبل از شهادت امام حسین علیه السلام، مرکز حکومت علی علیه السلام و مرکز شیعیان بود. اما کوفیان، هم طالب زندگی مادی و ثروت و ریاست

^۱ سیره پیشوایان، ص ۱۹۲ - ۱۹۵؛ شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۲۰.

^۲ سیره پیشوایان، ص ۱۹۶ - ۱۹۷.

بودند و هم خواهان آزادی از یوغ ستمگر. از طرفی امام را دعوت کردند و از سوی دیگر وعده خود را فراموش کردند و کمر به قتل او بستند. آنان گرفتار نوعی تضاد درونی بودند، پس باید آنها را بیدار کرد و متوجه خطاهایشان ساخت. وظیفه این بیدار سازی بر عهده زینب است. کوفیان زینب را می شناختند، زینب شروع به سخن کرد و چنین فرمود: «مردم کوفه! مردم مکار خیانتکار! هرگز دیده ها یتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله یتان از سینه بریده نگردد! شما آن زن را می مانید که چون آنچه داشت، می رشت. (سپس) به یک بار، رشته های خود را پاره کرد، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری! جز لاف، جز خودستایی، جز در عیان مانند کنیزکان، تملق گفتن و در نهان، با دشمنان ساختن، چه دارید، شما گیاه سبز وتر و تازه ای ار می مانید که بر توده سرگینی رسته باشد و مانند گنجی هستی که گوری را بدان اندوده باشند، چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید؛ خشم خدا و عذاب دوزخ! آری، به خدا گریه کنید که سزوار گریه هستید! بیش بگریید و کم بخندید.

می دانید چه خونی را ریختید؟ می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آوردید، چه کسانی هستند؟! می دانید جگر پیامبر خدا را پاه کردید؟! چه کار زشت و احمقانه ای؟! کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است. تعجب می کنید که از آسمان قطره های خون بر زمین می چکد! اما بدانید خواری عذاب رستاخیز، سخت تر خواهد بود، اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید، نمی گیرد، آسوده نباشید، خدا کیفر گناه را فوری نمی دهد، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد»

این سخنان، حال شنوندگان را دگرگون گرد و همه انگشت ندامت به دندان گزیدند.^۱

حضرت زینب علیهم السلام در کاخ یزید

یزید دستور داد قافلهٔ اسیران، به همراه سرهای شهیدان را به شام آورند، چون اسیران وارد کاخ یزید شدند، دستور داد سر امام را در تشتی گذاشتند و او با چوب به دهان و دندان امام می‌زد و اشعاری به این مضمون می‌خواند:

«کاش بزرگان من که در بدر حاضر بودند و گزند تیرهای قبیلهٔ خزرج را دیدند، امروز در این مجلس حاضر بودند و شادمانی می‌کردند و می‌گفتند یزید دست مریزاد، به آل علی کیفر روز پدر را چشاندیم و انتقام خود را از آنان گرفتیم...».

زینب، با شهامت و قدرت سخن آغاز کرد و خطاب به یزید گفت : «خدا و رسولش راست گفته‌اند که پایان کار آنان که کردار بد کردند این بود که آیات خدا را دروغ می‌خواندند و آنها را مسخره می‌کردند. یزید! چنین می‌پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را به دستور تو مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی؟ گمان می‌کنی که با این کار، قدر تو بلند شده است که این چنین به خود می‌بالی و بر این و آن کبر می‌ورزی؟ وقتی می‌بینی اسباب قدرتت آماده و کار پادشاهی‌ات منظم است، از شادی در پوست نمی‌گنجی، نمی‌دانی که این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنان که هست آشکار کنی، مگر گفتهٔ خدا را فراموش کرده‌ای که می‌گوید: کافران می‌پندارند این مهلتی که به

^۱ همان، ص ۱۹۷ - ۲۰۰.

آنها داده‌ایم برای آنان خوب است، ما آنها را مهلت می‌دهیم تا بار گناهان خود را سنگین‌تر کنند، آنگاه به عذابی می‌رسند که مایهٔ خواری و رسوایی است.

ای پسر آزاد شدگان! آیا این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو در پس پردهٔ عزت بنشینند و تو دختران پیامبر را اسیر کنی، پردهٔ حرمت آنان را بدری، صدای آنان (ص ۴۲۵)

را در گلو خفه کنی و مردان بیگانه آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند؟! نه کسی آنها را پناه دهد، نه کسی مواظب حالشان باشد و نه سرپرستی از مردانشان آنان را همراهی می‌کند؟ مردم از این سو آن سو برای نظاره آنان گرد آیند؟!...! «.

مبارزات تبلیغی امام سجاد علیه‌السلام

امام چهارم علیه‌السلام با سخنان کوتاه، و ساده اما پرشور و شورافکنی، حکومت اموی را رسوا کرد و فرمود: «مردم!... من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم، من پسر آنم که حرمتش را درهم شکستند... کسان او را اسیر کردند... در کنار نهر فراتش، سربریدند در حالی که نه به کسی ستم کرد، و نه با کسی مکاری به کار برده بود...».

گفتگویی امام سجاد علیه‌السلام با ابن زیاد

¹ همان، ص ۲-۳، تحقیق...، ص ۷۷۹ - ۷۸۰.

(حکومت بنی امیه با استفاده از مکتب جبرگرایی و جنایتهای خود را به اراده خداوند نسبت می داد. زینب کبری علیهم السلام و علی بن الحسین علیه السلام با این شگرد آنان آگاهی داشتند لذا به شدت با آن مبارزه کردند. ابن زیاد، با دیدن امام چهارم گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟ حضرت فرمود : «برادری داشتم که او را نیز علی بن الحسین می گفتند که مردم او را کشتند»)

-نه خدا او را کشت

-خدا ارواح را هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را نیز که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد.

(ص ۴۲۶)

-با چه جرأتی این گونه جواب مرا می دهی؟ او را ببرید و گردنش را بزنید.

-ابن زیاد! مرا از کشتن می ترسانی! مگر نمی دانی که کشته شدن برای ما امری عادی و شهادت برای ما کرامت است؟!!

خطبه امام سجاد علیه السلام در شام

به دستور یزید، خطیبی بالای منبر رفت و علی و حسین بن علی علیه السلام نکوهش کرد و معاویه و یزید را مدح و ستایش نمود. امام بر او فریاد زد : «وای بر تو ای خطیب! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریدی و جایگاهت را در آتش دوزخ قرار دادی». و به یزید فرمود : «یزید! اجازه می دهی! بالای این چوبها بروم و سخنانی بگویم که در آن رضای خدا باشد و برای حاضران نیز اجر و ثوابی باشد؟». یزید اجازه نداد، اما مردم

اصرار کردند. یزید گفت: «اگر او بالای منبر رود، پایین نمی‌آید مگر آن که من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند.»

با اصرار مردم، امام بالای منبر رفت و فرمود: «مردم! خداوند به ما و خاندان پیامبر، شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت بر دیگران برتری بخشیده است.» آنگاه امام آنها را برشمرد و با سخنان پرشوری، خود و خاندان خود را معرفی می‌کند: «مردم!... من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم،... منم فرزند علی مرتضی، من فرزند کسی که آنقدر با مشرکان جنگید تازیان به لا اله الا الله گشودند، من فرزند کسی که در رکاب پیامبر خدا با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد... من پسر فاطمه زهرا علیهما السلام...»، و صدای ناله و گریه مردم بلند شد. یزید از ترس این که شورش بپا شود، دستور داد مؤذن اذان بگوید. مؤذن گفت: «الله اکبر، الله اکبر.»

امام فرمود: «بلی هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست.»

مؤذن گفت: «اشهدان لا اله الا الله.»

حضرت فرمود: «بلی مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می‌دهند.»

(ص ۴۲۷)

مؤذن گفت: «اشهدان محمداً رسول الله.»

امام رو به یزید کرد و گفت: «آیا محمد صل الله علیه وآله وسلم جد من است یا جد تو؟ ... اگر جد من است، پس چرا فرزند او را کشتی؟...». امام در این حال جامه درید و به گریه افتاد و فرمود: «به خدا اگر در دنیا کسی هست که رسول، جد او باشد، به غیر از من

نباشد، پس چرا این مرد، پدر مرا به ظلم کشت و ما را چنان که اسیران روم آوردند، آورد، پس گفت: ای یزید چنین کار کردی و می‌گویی محمد رسول الله صل الله علیه و آله و سلم و روی به قبله می‌کنی؟ وای بر تو! روز قیامت جد من و پدر من دشمن تو باشند!».

یزید آنگاه به مؤذن دستور داد تا اقامه گوید، ولوله‌ای بپا شد، مردم، نماز خوانده و نخوانده پراکنده شدند.^۱

فصل چهارم: پیامد قیام امام حسین علیه‌السلام

قیام امام علیه‌السلام آثار و نتایج بزرگی در جامعه اسلامی به جای گذاشت که به اختصار به بررسی آن می‌پردازیم:

۱- رسوا کردن هیئت حاکمه

بنی امیه که به حکومت خود رنگ دینی می‌دادند و به نام اسلام، به ناحق خلافت را غصب کرده بودند و می‌کوشیدند اعمال ضد اسلامی خود را توجیه کنند، قیام امام و اسارت اهل بیت آن حضرت و اعمال جنایتکارانه یزید نسبت به خاندان پیامبر، باعث شد که یزید و حکومت بنی امیه رسوا شوند، یزید بر اثر فشار شدید افکار عمومی، گناه کشتن حسین بن علی علیه‌السلام را به گردن ابن زیاد انداخت. ابن اثیر می‌نویسد: «زمانی که سر حسین را نزد یزید بردند، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به وی جایزه داد، ولی طولی نکشید که به وی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده‌اند و به

^۱ سیره پیشوایان، ص ۲۰۸ - ۲۱۳.

او لعن و ناسزا می گویند، از کشتن حسین پشیمان شد و گفت : کاش متحمل اذیت می شدم و حسین را به منزل خود می بردم و به خاطر اسلام و رعایت حرمت قرابت حسین با او، اختیار را به وی واگذار می کردم هر چند موجب ضعف حکومت می شد، خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند! او حسین را مجبور به این کار کرد...».

یزید، بر اثر همین فشار افکار عمومی، بازماندگان امام حسین علیه السلام را که در مخروبه ای جای داده بود، اجازه داد تا به مدینه بروند و به آنان اجازه داد تا برای امام حسین، عزاداری کنند.^۱

۲- احیای سنت شهادت طلبی

با ظهور اسلام، سنت شهادت، پایه ریزی شد و عامل پیروزیهای بزرگ مسلمان همانا استقبال آنان از شهادت در راه خدا بود. اقا بعد از رحلت پیامبر صل الله علیه وآله وسلم و انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود و گسترش فتوحات و سرازیر شدن غنائم به مرکز خلافت و... مسلمانان روحیه سلحشوری خود را از دست دادند و به رفاه و آسایش خو کردند، به طوری که هر کس قدرت را در دست می گرفت، مردم بر اثر ترس از دست دادن این آرامش و گرفتار شدن در کشمکشهای اجتماعی، به راحتی از او اطاعت می کردند. ستمگرانی که به نام اسلام بر مردم حکومت می کردند از این روحیه مردم، استفاده می کردند.

^۱ سیره پیشوایان، ص ۲۱۴ - ۲۱۷.

شیوخ قبایل و رجال دینی، مطیع زر و زور بودند و شخصیت خود را در برابر مال و ثروت دنیا می فروختند و با آن که از ریشهٔ پست خانوادگی ابن زیاد و یزید، آگاهی داشتند اما در برابر آنها تسلیم بودند. عده‌ای دیگر، زاهد نماهای عوام فریب بودند که تظاهر به زهد و خدا شناسی می کردند و در باطن با ستمگران بودند، مردم گر چه با این چهره‌ها آشنا بودند، ولی به آنان خو کرده و برایشان اعمال آنها طبیعی و عادی بود. مردم عادی هم تنها

هدفشان تأمین منافع شخصی بود و از ترس قطع شدن مقرری، دستور حکام را بی چون و چرا اجرا می کردند. قیام امام این وضع را دگرگون کرد و سنت شهادت را دوباره در جامعه اسلامی زنده کرد.^۱

قیام و شورش در امت اسلامی

حماسه امام حسین علیه السلام سرچشمه قیامها و نهضتهای متعددی در جوامع اسلامی شد، از جمله قیام توابین و قیام مختار.

الف- قیام توابین

شیعیانی که فرصت یاری امام حسین را از دست داده بودند، به شدت پشیمان شدند و نزد پنج تن از رؤسای خود از جمله سلیمان بن صرد رفته و به اتفاق شیعیان بصره نهضت خود را آغاز کردند. انگیزه آنان، احساس ندامت از گناه و جبران خطا بود، بنابراین، آنها برای خون خواهی حسین علیه السلام به سوی شام حرکت کردند تا انتقام او را از بنی امیه بگیرند و سپس به سراغ جنایت کاران کوفه رفته آنان را به سزای عمل خود برسانند. آنان طالب فتح و پیروزی و خواهان حکومت نبودند، یگانه هدفشان انتقام بود.^۲ انتخاب سلیمان بن صرد به عنوان رهبر قیام به دلیل آن بود که وی از صحابه رسول الله صل الله علیه وآله وسلم و به خاطر سبقت در اسلام بود. حدود سه هزار نفر به توابین پیوستند، نهضت از سال ۶۱ هجری آغاز شد و سه سال مخفیانه عمل کرد و مردم را دعوت نمود تا این که یزید مرد

^۱ همان، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

^۲ سیره پیشوایان، ص ۲۲۱ و ۲۲۳؛ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

و در سال ۶۵ هجری که توابین به سوی تربت پاک امام حسین علیه السلام رفتند و برای آن امام عزاداری کردند، قیام آشکارا آغاز شد، توابین در عین الوردیه با سپاه شام به فرماندهی عبیدالله روبه رو شدند، سه روز بعد از جنگ، تمام رهبران توابین بجز رفاعه، کشته شدند، گرچه این نهضت شکست خورد، اما تأثیر عمیقی در کوفه به جای گذاشت، بازماندگان آنان به مختار پیوستند.

(ص ۴۳۰)

ب) قیام مختار

در سال ۶۶ هجری، مختار در عراق قیام کرد و انگیزه او نیز انتقام خون حسین علیه السلام از قاتلان او بود. مختار بعد از ورود مسلم بن عقیل به کوفه، با او همکاری کرد و همزمان با مسلم، دستگیر و زندانی شد، ولی با وساطت شوهر خواهرش نزد یزید، آزاد شد و همزمان با قیام عبدالله بن زبیر، در مکه به همکاری با وی پرداخت، اما با مرگ یزید و شورش شیعیان عراق بر علیه بنی امیه و بی میلی آنها نسبت به ابن زبیر، به کوفه آمد و قیام خود را آغاز کرد.

علت این امر چه بود؟ مردم عراق به این دلیل به ابن زبیر پیوستند که او از امویان انتقام خون بنی هاشم را بگیرد و همچنین از مسلمانان غیر عرب که در حکومت اموی مورد ظلم واقع شده‌اند، حمایت کند، به طور کلی، اصلاحات اجتماعی انجام دهد.

ابن زبیر، دشمن امویان بود و تظاهر به صلاح و زهد و بی اعتنایی به دنیا می کرد، ولی عملاً حکومت او با امویان تفاوتی نداشت، او تشنه خلافت بود، ابن زبیر گرچه عراق را از سیطره امویان نجات داد، ولی قاتلان امام حسین هنوز در کوفه زنده و مقرب حکومت

بودند، بنابراین، مردم عراق دیدند ابن زبیر خواسته‌های آنان را تأمین نکرد، به مختار پیوستند، مختار دعوت خود را وابسته به «محمد بن حنفیه» فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام معرفی کرد که این باعث اطمینان مردم شد، شعار او نیز مانند توأین، انتقام خون حسین بود.

مختار پس از رسیدن به قدرت، از موالی حمایت کرد و اقداماتی جهت تأمین حقوق اجتماعی آنان انجام داد، این اقدام مختار، باعث تحریک اشراف و بزرگان قبایل عرب شد، بنابراین، آنان به اتفاق قاتلان امام حسین علیه السلام و نیروهای ابن زبیر برای جنگ با مختار، آماده شدند، مختار قاتلان امام حسین را تعقیب و به هلاکت رساند، به طوری که در یک روز ۲۸۰ تن از آنان را کشت و خانه‌های آنان را که فرار کرده بودند، ویران کرد.^۱

(ص ۴۳۱)

۴- انقراض بنی امیه

بررسی دو قیام توأین و مختار از آن جهت صورت گرفت که از نظر زمانی، در فاصله کمی بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بروز کرد، قیامهای متعدد دیگری بعد از شهادت امام روی داد که آنها نیز از قیام امام حسین علیه السلام نشأت می گرفت، اما مجال بحث تمام آنها در این مقوله نیست، بزرگترین آنها قیام عباسیان بود که در سلا ۱۳۲ هجری به پیروزی انقلاب آنان رسید و موفق شدند حکومت اموی را از بین ببرند نیرومندترین عامل

این انقلاب هم ستم بنی امیه نسبت به خاندان بنی هاشم و مظلومیت این خاندان بود و برای تحریک مردم بر ضد اموی، یادآوری شهادت امام حسین علیه السلام بیشتری تأثیر را داشت. مورخان می‌نویسند: «وقتی سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد ابوالعباس اولین خلیفه عباسی آوردند، او بعد از سجده طولانی گفت: «ستایش خدا را که انتقام مرا از تو قبیله‌ات گرفت، اکنون... برایم مهم نیست که مرگم کی فرا رسد؛ زیرا به انتقام خون حسین علیه السلام دوهزار بنی امیه را کشتم...»^۱

چکیده

پژوهش حاضر، در مورد عوامل و زمینه‌های قیام امام صورت گرفته است، زمینه‌هایی که این قیام را سبب شد، جامعه اسلامی در آن برهه از زمان به دلیل حکومت استبدادی و پادشاهی اموی، به جامعه جاهلی دوران قبل از اسلام مبدل شده بود. خلافت به دست افراد نالایق اموی افتاده بود که از اسلام بویی نبرده بودند و منکرات در جامعه، رواج یافته و معیارهای اسلامی از بین رفته بود، تشخیص سره از ناسره و شیعه واقعی، دشوار بود، امام با قیام خود، اوضاع سیاسی اجتماعی جامعه اسلامی را دگرگون کرد و جامعه اسلامی را زنده کرد و انگیزه اصلی قیام امام هم امر به معروف و نهی از منکر بود

(ص ۴۳۲)

و از دیگر انگیزه‌های قیام، مخالفت با یزید و دعوت کوفیان می‌باشد.

در دوران امام حسین علیه السلام، معاویه پایه‌گذار حکومت اموی با نقض قرارداد صلح با امام حسین علیه السلام چهره ضد اسلامی خود را نشان داد و هم‌چنین با اعمال فشار اقتصادی،

^۱سیره پیشوایان، ص ۲۲۸.

سیاسی و نظامی بر مردم نشان داد که ژست دینی او ظاهری بوده و در باطن، فردی با خصایص عرب جاهلی است و این گرایش او در جامعه هم تأثیر گذاشت.

معاویه با بیعت خواستن از مردم برای فرزندش یزید، چهره خود را آشکارتر نمود، بنابراین، مخالفان او از جمله شیعیان ب تکاپو افتاده و منتظر رهبری بودند تا علیه او قیام کند، با مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، زمینه فراهم شد، زیرا یزید، آشکارا اسلام و قرآن را زیر پا می گذاشت، برای جامعه اسلامی داشتن این چنین خلیفه‌ای ننگ بود. و اکنون امام نمی‌توانست نقش رهبری خود را ایفا کند و با کمک مسلمانان علیه حکومت فاسد قیام کند، گرچه آنان با او بیعت کردند و به عنوان رهبر جامعه اسلامی انتخاب نمودند، ولی بر اثر اقدامات وحشیانه حکومت اموی، دست از یاری رهبر خویش برداشتند قیام امام گرچه از نظر ظاهری، شکست خورد، اما در جامعه اسلامی تأثیرات زیادی گذاشت و سرچشمه تعداد زیادی از قیام‌ها و شورش‌های بعدی شد که قیام توابعین، قیام مختار، قیام عباسیان و از آن جمله‌اند. انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در قرن حاضر نیز متأثر از قیام امام حسین علیه‌السلام می باشد.

(ص ۴۳۳)

منابع:

۱- تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین جعفری، ترجمه: سید محمد تقی آیت‌اللهی.

۲- الفتوح، ابن اعثم کوفی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران. ۱۳۷۲

۳- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، انتشارات اساطیر، تهران. ۱۳۶۲

۴- مروج الذهب، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی.

۵- الارشاد، شیخ مفید، ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی.

۶- سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، انتشارات اسلامی، قم. ۱۳۶۲

۷- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، مؤسسه تحقیقاتی امام حسین علیه السلام، قم. ۱۳۷۷

۸- تحقیق و پژوهش در تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام محمد اسحاق اخلاقی، مؤسسه

فرهنگی ثقلین، قم. ۱۳۷۷

۹- بررسی تاریخ عاشورا، دکترم. آیتی، کتابخانه صدوق، تهران. ۱۳۷۴

۱۰- حماسه حسینی، مرتضی مطهری.

صداقت در گستره سیاست

(بررسی و تحلیلی از شخصیت و رفتارهای سیاسی امام حسین علیه السلام)

علی محمد احمدی

مقدمه

انسان، به گونه‌ای آفریده شده که تبیین و تأمین نیازهای متنوع و تحول پذیرش را در گستره زندگی جمعی (اجتماعی) می‌داند (می‌یابد)، یکی از شئون پیشرفته و اعلای زندگی اجتماعی، شأن سیاست و حکومت است و ادیان الهی که - مدعیان صادق در تبیین برنامه تعالی و کمال انسان در عرصه‌های گوناگون زندگی‌اند - این شأن از شئون حیات اجتماعی را فرو نگذاشته‌اند؛ خصوصاً دین اسلام که به قول علامه شهید آیه الله العظمی سید محمد باقر صدر (ره) «نظام نامه‌ای دارد برای اصلاح همه شئون خصوصی و عمومی مردم، که اگر پیروی کنند ثبات و استقرار زندگی، و روابط پایدار، و قدرت برای رسیدن به مرحله کمال انسانی را برای آنها تضمین می‌نماید»^۱.

تجربه‌های بشر در طول تاریخ در شأن سیاست و حکومت؛ در مقوله نظام‌های حکومتی

(سیاسی) سکولار - جدایی دین از سیاست، دین در خدمت سیاست، سیاست در

^۱ سید محمد باقر صدر، رسالت‌ها، ترجمه محمد تقی رهبر، ص ۸۲.

خدمت دین، دین و سیاست در خدمت همدیگر، همپوشانی دین و سیاست تجلی کرده است.

یکی از جلوه‌های نظام دینی در گستره جوامع بشری، نظام سیاسی و حکومتی اسلام است خصوصاً در صدر اسلام. باز شناسی رفتار سیاسی و حکومتی پیامبر و ائمه اثنی عشر، عالی‌ترین جلوه‌های رفتار سیاسی - (اعم از بینش، دانش، و عمل سیاسی) را فراروی بشریت و جوامع بشری می‌نهد. یکی از این ذوات مقدس، امام حسین علیه السلام است که از مهم‌ترین مراتب شخصیتی ایشان، شأن سیاست و حکومت (شأن امامت و ولایت) است و بررسی و تحلیل شخصیت سیاسی ایشان در عصر حکومت دینی - از نوع اموی - بر جامعه پهناور اسلامی می‌تواند گستره و عمق و نوع رفتارهای سیاسی انسان دیندار را در عصر حاکمیت به ظاهر دینی، بنمایاند و تجربه‌های ارزشمندی به انسان‌های آزاده و دیندار، و حکومت‌های دینی عرضه کند و مضافاً آن که دانش سیاسی بشر را ارتقا دهد.

از طرفی دیگر یکی از عوامل مؤثر در شخصیت‌شناسی، ضریب صدق و کذب رفتارهای فرد - مجموعه آنچه که از فرد صادر می‌گردد - است؛ ویژگی «صدق» روح و محتوای مراتب و شئون حیات فرد و جامعه را می‌نمایاند. اجلّ اوصاف انسان و جمال و زینت بشر، «صدق» است چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «أجلّ شیء الصّدق» و «الصدق جمال الانسان»^۱.

^۱ سید حسین شیخ الاسلامی، گفتار امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۷۷۰ - ۷۷۱.

بنابراین، تعیین ضریب ظهور صداقت در شئون و عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و... انسان و نهادهای مدنی، هم داوری درباره مراتب شخصیت انسان‌های مختلف و نهادهای اجتماعی گوناگون را تسهیل می‌کند و هم رهنمودهایی فراروی انسان‌ها و سازمان‌های معاصر و آتی می‌نهد.

(ص ۴۳۷)

یکی از عرصه‌های ظهور صدق و کذب، تجلی صدق و کذب در عرصه سیاست و حکومت است. در ادیان الهی و کتاب‌های آسمانی - از جمله قرآن مجید سرگذشت انسان‌ها و جوامع بشری - خصوصاً در عرصه سیاست و حکومت - را عمدتاً به صورت جریان صدق و کذب مطرح می‌کند و عبرت آموزی بشر را در گستره صدق و کذب دنبال می‌نماید؛ چنان که در قرآن مجید آمده است: «قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین» و...

در این مقاله کوتاه به موضوع «صداقت در گستره سیاست و حکومت با توجه به شخصیت و رفتارهای سیاسی امام حسین علیه‌السلام می‌پردازیم:

صداقت در گستره سیاست و حکومت

صداقت، رأس ایمان و محکم‌ترین ستون آن، و عماد اسلام، و لباس دین، و زبان حق، و زنده کننده تقوا، و مایه رفعت و سربلندی است؛ چنانکه امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: الصّدق رأس الایمان، الصّدق اقوی دعائم الایمان، الصّدق عماد الاسلام، الصّدق لباس الدین، الصّدق

لسان الحق، الصدق حياه التقوى، الصدق مرفعه»^۱.

بهترین گفتار، و والاترین نوع گفتمان، و صلاح هرچیزی، و بهترین بنیان زندگی، و ملاک دین؛ صدق است که سلامتی و نجات در اوست؛ بطوری که امام علی علیه السلام می فرماید: «الصدق خیر القول، الصدق افضل روايه، الصدق صلاح کلشیء، الصدق خیر مبنی، شیئان هما ملاک الدین: الصدق و الیقین، عاقبه الصدق نجاه و سلامه»^۲ لذا صادق (راستگو و درست کردار) مکرم است و جلیل؛ و برمدار نجات و کرامت مشرف است چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید: «الصّادق مکرم جلیل، الصادق علی شرف منجاه و کرامه»^۳.

استقرار و تداوم رفتارهای انسان چه در ارتباط با خود و چه در ارتباط با خدا و چه در

(ص ۴۳۸)

ارتباط با هموعان و سازمان های اجتماعی - برمدار صدق می چرخد نه کذب مطلوبیت صدق در گستره زندگی انسان به قدری است که حتی مشهورترین مکذبین عالم، با تلاش های کاذبانه سعی در توجیه رفتارهای خود برمدار صدق دارند.

صداقت در عرصه تعهدات الهی، مرز میان مؤمن و غیر مؤمن است چنان که قرآن مجید صدیقون را مؤمنین به خدا و رسول می داند و امام حسین علیه السلام در سخنی به استناد این آیه (آیه ۱۹ - سوره حدید)، شیعیان را «صدیق شهید» معرفی می کند و می فرماید: «ما من شیعتنا الا صدیق شهید... اما تتلوا کتاب الله: «والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم

¹ همان، ص ۷۷۰ - ۷۷۸.

² همان.

³ همان.

الصدیقون والشهداء عند ربهم...»...زیدابن ارقم-»^۱ بنابر این پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام که والاترین مراتب ایمان را نایل آمدند برترین مراتب صداقت را پیموده اند و در صداقت، عزت یافته اند چنانکه امام ح سین علیه السلام می فرماید: «الصّدق عزّ، والکذب عجز،...»^۲

وعزت در لسان وحی، از آن خدا ورسول و مؤمنین است چه آن که «العزّه لله و للرسول و للمؤمنین» و امام حسین علیه السلام جلوه صداقت است در همه شئون حیات، و مظهر عزّت.

از جمله تعهدات الهی، تعهد در عرصه سیاست- که بخشی لا ینفک از زندگی اجتماعی انسان است و تعهد بدون صدق، تضمین نمی شود و تحقق نمی یابد؛ چنان که امام حسین علیه السلام «بعد از اطلاع از شهادت مسلم یا قیس بن مشهر یا عبدالله ابن یقطر این آیه را می خواند: ^۳ « من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...»^۴. صداقت در گستره سیاست، مبتنی بر صداقت در گستره معرفت و ایمان است والاترین تجهیزات در حیات انسان، صدق است که بهترین مبنا برای زندگی عزتمندانه می باشد و بر همین اساس است که امام علی علیه السلام ضمن توصیه به صدق می فرماید:

^۱ فرهنگ سخنان امام حسین، محمددشتی، ص ۴۷۳ و ۸۱.

^۲ همان.

^۳ استاد مطهری، حماسه حسینی ج ۳، ص ۱۸۶.

^۴ سوره احزاب آیه ۲۳.

(ص ۴۳۹) «الصدق افضل عده، عليك بالصدق فانه خير مبنی»^۱ و امام حسین علیه السلام - قولاً و فعلاً عزت بشر را در صدق جستجو می کند چنان که می فرماید: «الصدق عزّ، والكذب عجر...»^۲ و رفتارش را بر صداقت استوار می سازد و هر آنچه را که در مقوله کذب می گنجد، نشانه عجز می داند و از آن می پرهیزد. برای آن که بهتر به ضریب صداقت در گستره سیاست در رفتارهای سیاسی امام حسین پی ببریم می توانیم زندگی سیاسی امام را به سه دوره تقسیم کنیم:

۱- زندگی سیاسی امام حسین در عصر امامت امام علی علیه السلام : این بخش به علت ضیق وقت به فرصتی دیگر موکول می گردد.

۲- زندگی سیاسی امام حسین در عصر امامت امام حسن مجتبی علیه السلام:

امام حسین علیه السلام در دوره ولایت و امامت امام حسن مجتبی علیه السلام کاملاً تابع و مطیع فرامین سیاسی امام حسن مجتبی بود؛ بطوریکه هنگامی گروهی از شیعیان کوفه خدمت امام حسین رسیدند و از او خواستند که صلح امام حسن با معاویه رد کند و به قیام اهتمام ورزد فرمود: «قد كان صلح و كانت بيعه كنت لها كارهاً، فانتظروا مادام هذا الرجل حياً، فإن يهلك نظرنا ونظرتم.» قرارداد صلحی بین ما وجود دارد گر چه خوشایند ما نیست اما تا معاویه زنده است در انتظار باشید، پس آن گاه که بمیرد، ما و شما تجدید نظر می کنیم».^۳ همچنین حجر ابن عدی که از ماجرای صلح (معاهده امام حسن و معاویه) شدیداً اندوهناک بود با اصرار از امام حسین خواست که با جمع آوری شیعیان قیام نماید و حکومت معاویه

^۱ شیخ الاسلامی، همان، ص ۷۷۴ - ۷۷۵.

^۲ محمددشتی، فرهنگ سخنان امام حسین، ص ۸۱.

^۳ همان.

(بنی امیه) را برچیند، لکن امام حسین فرمود: «أنا قد بايعنا وليس الي ما ذكرت سبيل»، ما با آنها صلح کردیم و هم اکنون در دوران صلح بسر می‌بریم، به آنچه شما می‌خواهید راهی وجود ندارد».^۴

(ص ۴۴۰) همین‌طور پس از انعقاد قرارداد صلح امام حسن و معاویه، جمعی از بزرگان شیعه در کوفه مانند جناب ابن عبدالله ازدی و مسیب ابن فزاری، و سلیمان ابن سرد خزاعی، و سعید ابن عبدالله حنفی با امام حسین دیدار کردند و سعی داشتند که معاهده را زیر سؤال ببرند که امام حسین فرمود: «إنَّ امر الله كان قدراً مقدوراً، ان امر الله كان مفعولاً. لکنت طیب النفس بالموت دونه، ولکن اخی عزم علی وناشدنی واطعته...وقد قال الله عزوجلّ : «فعی ان تکرهوا شیئاً ویجعل الله فیه خیراً کثیراً»، وقال: «وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شرّ لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون» اما سلیمان ابن سرد و سعید ابن عبدالله اصرار فراوان کردند تا نظر امام حسین علیه‌السلام را از حفظ صلح برگردانند که امام در تداوم رهنمود خود فرمود: «هذا ما لا یکون ولا یصلح» قیام بر ضد معاویه در چنین شرایطی، نه امکان دارد و نه صلاحیت دارد (به صلاح اسلام و امت اسلامی است).^۱ حتی زمانی که امام حسن علیه‌السلام به شهادت رسیدند شیعیان عراق جنبشی را آغاز کردند و به امام حسین راجع به خلع معاویه، و بیعت با او نوشتند. امام حسین پیشنهاد آنان را نپذیرفتند و به آنها تذکر دادند که میان او و معاویه پیمانی است که شکستن آن جایز نیست تا مهلت آن پایان یابد و هنگامی که معاویه مرد در این باره، اظهار نظر خواهم کرد: «المامات الحسن علیه السلام تحرکت الشیعه بالعراق، وکتبوا الی الحسین علیه السلام فی خلع معاویه

^۴ همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

^۱ همان.

والبيعه له، فامتنع عليهم، وذكّر ان بينه وبين معاويه عهداً وعقداً لا يجوز له نقضه، حتى تمضى المدّة، فإذا مات معاويه نر ذالك».²

۳-زندگی سیاسی امام در عصر امامت خویش (۶۱ - ۵۰ هـ.ق.): این دوره را می توان به دو بخش تقسیم نمود:

(ص ۴۴۱)

الف: زندگی سیاسی امام در عصر حکومت معاویه:

قبل از بررسی رفتارهای سیاسی امام حسین علیه السلام در این دوره، لازم است اشاره ای به وضعیت حکومت در این عصر شود. معاویه ابن ابی سفیان که از زمان حکومت (خلافت) عمر وارد نظام سیاسی اسلام شد و از آغاز زندگی اش در صدد دستیابی به قدرت سیاسی بود و همانند پدرش اسلام را قدرت (قدرت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی) می خواند نه مکتب، به تدریج گستره نفوذ سیاسی خویش را با زیرکی آمیخته با ریا و خدعه توسعه بخشید و زمانی که مردم پس از خلیفه سوم - عثمان - با امام علی علیه السلام بیعت نمودند با وجودی که امام علی او را از امارت شام معزول کرد لکن او همچنان با موج آفرینی های کاذبانه، حکومت جامعه اسلامی را بدست گرفت و امام حسن مجتبی را در شرایط صلح تحمیلی قرارداد؛ چنان که علامه طباطبائی در خصوص اختناق معاویه ای در این عصر می گوید: «گذشته از این که مقررات وقوانین دینی اعتبار خود را از دست داده بود و خواسته های حکومت

² شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۰.

جایگزین خواسته‌های خدا و رسول شده بود...»^۱. معاویه با ترویج جعل حدیث، و تحریف متون دینی، و انحراف در ارکان نظام سیاسی اسلام، و استقرار مبانی و مناسبات جاهلیت در حکومت و جامعه، و سرکوب حق مداران و گروه‌های سیاسی مخالف با روش‌های سیاسی و یا نظامی آمیخته با تزویر شرایطی را در جامعه به وجود آورد که به تعبیر علامه عسکری «مسلمانان را چنان تربیت کرده بود که دین اسلام را در اطاعت از خلیفه وقت می‌دانستند و عمده مشکلات از این جا بود»^۲ خصوصاً پس از بدست آوردن خلافت در خصوص علویون فرمانی صادر کرد که «هر کس چیزی را در فضل ابوتراب و خاندانش بازگوید حرمتی برای خون و مالش نیست و خونش هدر خواهد بود»^۳ و چنانکه پس از انعقاد معاهده سیاسی با امام حسن مجتبی در کوفه یک سخنرانی عمومی نمود و گفت: «من بخدای سوگند با شما نبرد نکردم که نماز

^۱ علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۳۲.

^۲ سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۷۲ و ۶۴.

^۳ همان.

بخوانید روزه بگیرید و نه برای اینکه حج بروید و زکات پردازید، شما این کارها را خود می‌کنید بلکه می‌خواستم تنها بر شما ریاست و حکومت کنم خداوند خواسته مرا به من عطا کرد...» آنگاه بدون هیچ شرم و حیا افزود: «آگاه باشید آنچه من با حسن شرط کرده و پیمان بسته‌ام زیر این دو پای خویش می‌نهم»^۱ و اندیشمند و مورخ شهیر ویل دورانت در خصوص شخصیت سیاسی معاویه می‌نویسد: و درباره معاویه نباید به ناروا قضاوت کرد وی در آغاز کار به وسیله عمر که او را به حکومت شام برگزید، به قدرت رسید پس از آن علمدار انقلابی شد که از قتل عثمان زاده بود و سپس بوسیله دسیسه‌های ماهرانه‌ای که وی را از توسل به زور جز در موارد خاص بی‌نیاز می‌داشت پایه‌های قدرت خود را محکم کرد... معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پای بند نبود دین را پلیسی کم خرج می‌دانست که نمی‌باید میان او و تمتع از لذات دنیا حائل شود...»^۲ و همین قیاس است که نیکلسون می‌گوید: معاویه «سیاستمداری ورزیده بود و در کار سیاست از ریشیلو سیاستمدار معروف فرانسوی کمتر نبود...»^۳.

بنابراین واکاوی مجموعه رفتارهای سیاسی معاویه و بررسی نظریات اندیشمندان و مورخان - عمدتاً - حکایت از آن دارد که او نه به صدق در حوزه دین معتقد است و نه به صدق در حوزه انسانیت. بلکه مشی سیاسی او بر ریاکاری، کذب و خدعه استوار است در واقع او سمبل اعلای کذب در گستره سیاست در یک نظام دینی می‌باشد، وی توانسته

^۱ سیدمرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

^۲ ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۷ - ۲۴۸.

^۳ حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۴۶.

تفکر غالب در جامعه اسلامی را دین حکومتی قرار دهد و حکومت دینی را به حاشیه براند، هر آنچه را خلیفه حکم کند، حکم دینی است و لازم الاتباع، ولو بانصوص دینی مغایر باشد. (نگاه و رفتار ابرزاری به دین در حوزه سیاست و حکومت).

چنان که خود معاویه می گوید: «اشتریت من القوم دینهم ...، من از این مردم دین شان را خریده‌ام».

(ص ۴۴۳)

امام حسین علیه السلام در حکومتی قرار گرفت که اندیشه سیاسی و رفتار سیاسی رسمی در راستای دین‌گریزی و دین‌ستیزی قرار داشت. با آنکه معاویه بلافاصله پس از معاهده با امام حسن بی اعتباری آن پیمان را رسماً و علناً - قولاً و فعلاً - اعلام کرد و آن پیمان را زیر پایش نهاد معذالک امام حسین در عهد امامت امام حسن، ذره‌ای تخطی از این پیمان نکرد با آنکه پیشنهادات پیمان شکستن از ناحیه گروههایی از شیعه دریافت نمود و پس از شهادت امام حسن و آغاز امامت خویش نیز همچنان به آن عهدنامه پای بند بود چنانکه موردی از آن در «بند ۲» ذکر گردید؛ با وجودی که عرف رایج سیاسی آن است که وقتی یک طرف پیمان، از اصول و مفاد عهدنامه عدول کرد - اعم از عدول بخشی و یا کلی طرف دیگر پیمان، خود را متعهد به وفاداری به آن پیمان نمی‌داند و معمولاً سیاست خصمانه‌ای در پیش می‌گیرند، لکن امام حسن و امام حسین همچنان بر عهد خویش باقی ماندند تا بهانه جویان عرصه‌های سیاست و حکومت نظیر معاویه و یارانش، آنان را متهم به نقض عهد نکنند و آنان را حداقل همانند خود نپندارند و زلالت و شفافیت سیاست ناب علوی که ریشه در تعهد الهی آنان دارد، خدشه دار نگردد و صداقت در حوزه تعهدات سیاسی تجلی کامل یابد، و با افشاگری‌های آگاهانه آمیخته با احساس مسئولیت در مقاطع

مختلف هدايت ورهبري سياسي جامعه اسلامي را به انجام رسانند؛ چنان كه امام حسين با شجاعت تمام در مجلس معاويه در شام، ضمن خطبه‌اي فرمود: «نحن حزب الله هم الغالبون، وعتره رسول الله الاقربون...» و در سخنراني ديگر در مجلس معاويه گفت: (معرفي شرافت خانوادگي، فضاييل انساني و علو اجتماعي خويش) «...انا ابن من ساداهل الدنيا بالحسب الناقب والشرف الفائق والقديم السابق، انا ابن من رضاه رضی الرحمن وسخطه سخط الرحمن، ثمب ردّ وجهه للخصم (معاويه) فقال: هل لك اب كأبي او قديم كقديمي؟ فان قلت: لا، تغلب. وان قلت: نعم، تكذب.» و نیز در يك سخنراني در مني در جمع علما فرمودند:

اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله به اوليائه من سوء ثنائه على الاحبار اذ يقول: «لو لا ينهيهم الربانيون ولا حبار عن قولهم الاثم...» اليس كلّ

(ص ۴۴۴)

ذالك انما تلتموه بما يرجي عندكم من القيام بحقّ الله، وان كنتم عن اكثر حقه تقصرون، فاستخفتم بحق الاثم، فاما حق الضّعفاء فضيّعتم، واما حقكم بزعمكم فطلبتهم، فلا مالاً بذلتموه، ولا نفساً خاطرتم بها للذي خلقها، ولا عشيره عاديتموها في ذات الله، انتم تتمنون على الله جنّته و مجاوره رسله واماناً من عذابه... قد ترون عهد الله منقوضه فلا تفرعون، وانتم لبعض ذمم ابائكم تفرعون وذمه رسول الله صل الله عليه وآله وسلم مخفوره... ولا في منزلتكم تعلمون، ولا من عمل فيها تعنون، وبالإدهان والمصانعه عند الظلمه تأمنون، كلّ ذالك ممّا امركم الله به من النهي والتناهي وانتم عنه فافلون، وانتم اعظم الناس مصيبه لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تسعون،... ذالك بانّ مجارى الأمور والاحكام على ايدي العلماء بالله، الامناء على حلاله وحرامه، فانتم المسلوبون تلك المنزله، وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق واختلافكم في السنّه بعد البيّنه الواضحه،... ولكنكم مكنتم الظلمه من

منزلتکم، واسلمتم امورالله فی ایدیهم، یعملون بالشبهات، ویسرون فی الشهوات،...یتقلّبون فی الملک بارائهم ویستشعرون الخزی باهوائهم، اقتداء بالاشرار، وجرأه علی الجبار،... فالأرض لهم شاغره وایدیهم فیها مبسوطه...فمن بین جبارعنید، وذی سطره علی الضعفه شدید، مطاع لا یعرف المبدء المعید. فیا عجباً ومالی لا اعجب، والارض من غاش غشوم ومتصدق ظلوم، وعامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم، فالله الحاکم فیما فیہ تنازعنا...پس از این تحلیل روشنگرانه وعمیق سیاسی و اشاره به نقش خواصب در شکل گیری و تداوم حکومت اموی در جمع خواص، فلسفه سیاسی خویش را اینگونه مطرح می کند : ... اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافساً فی سلطان ولا التماساً من فضول الحطام، ولكن لنرى المعالم من دینک، ونظهر الاصلاح فی بلادک، ویأمن المظلومون من عبادک، ویعمل بفرائضک وسنتک واحکامک، فانکم ان لم تنصرونا وتنصفونا قوی الظلمه علیکم، وعملوا فی اطفاء نورنبیتکم، وحبناالله وعلیه توکلنا والیه انبنا والیه المصیر»^۱ امام حسین تبیین صریح و تحلیل منطقی نقش عوامل مختلف

(ص ۴۴۵)

خصوصاً خواص جامعه-را در حضور خواص، در شکل گیری و تداوم حاکمیت جور- حکومت بنی امیه در عهد اقتدار سیاسی معاویه (که امام خود از شهروندان آن جامعه بحساب می آید) مطرح می سازد.

علاوه بر گفتمان های سیاسی و سخنرانی های آگاهانه و شفاف، امام حسین علیه السلام با مکاتبات روشنگرانه و صریح سیاسی - با رأس قدرت سیاسی وقت - معاویه - نا کار آمدی نظام سیاسی و میزان عدول از مواضع حاکمیت دینی را بیان می کند و با پی گیری های مستمر

^۱ تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۲۶۹ - ۲۷۲.

جریان‌ها و وقایع سیاسی عصر خویش، به نقد تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای سیاسی معاویه (و حکومت بنی امیه) و عواقب شوم رفتارهای نابهنجار و نامتناسب با سیاست دینی می‌پردازد و حضور فعال سیاسی خویش را در عرصه‌ها و مقاطع مختلف سیاسی دوران امامتش را به منصّه ظهور می‌نشانند؛ از جمله هنگامی که معاویه اقدام به تعیین جانشین خود- یزید - نمود امام حسین در نامه‌ای نوشت: «ثم ولّیت ابنک وهو غلام یشرب الشراب ویلهو بالکلاب، فخت امانتک و اخرجت رعیتک، ولم تؤدّ نصیحه ربّک، فکیف تولّی علی اّمه محمّد - صل الله علیه وآله وسلم من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، ولیس شارب المسکر بأمین علی درهم، فکیف علی الأّمه؟ فغن قلیل ترد علی عملک حین تطوی صحائف الإستغفار»^۱ همچنین در پاسخ به نامه معاویه نوشت:

«اما بعد فقد بلغنی کتابک، تذکر أنّه قد بلغک عنبی امور انت لی عنها راغب ... الست القاتل حجرأ... اولست قاتل عمروابن الحمق... اولست صاحب الحضر مبین... قلت : «أنظر لنفسک ولدینک ولأّمه محمّد صل و اتق شقّ عصا هذه الأّمه وان تردهم الی فتنه» وانی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الأّمه من ولایتک علیها، ولا اعلم نظراً لنفسی ولدینی ولأّمه محمّد صل علینا افضل م ان اجاهدک، فإن فعلت؛ فإنّه قربه الی الله، وان ترکته؛ فإنّه استغفرالله لذنبی، وأسأله توفیقه لإرشاد امری،... لانّک قد رکبت جهلک، و تحرصت علی نقض عهدک، ولعمری م وفیت بشرط، ولقد نقضت عهدک

(ص ۴۴۶)

^۱ محمددشتی، فرهنگ سخنان امام حسین، ص ۳۶۲.

بقتلك هؤلاء النفر الذين قتلهم بعد الصلاح والأيمان والعهود والمواثيق ، فقتلهم من غير ان يكونوا قاتلوا وقتلوا، ولم تفعل ذلك بهم الا لذكرهم فضلنا، وتعظيمهم حقنا... فابشر يا معاويه بالقصاص، واستيقن بالحساب... وليس الله باس لاخذك بالظنه وقتلك اوليائه على التهم، ونفيك اوليائه من دورهم الى دار الغربه، واخذك الناس ببيعه ابنك غلام حدث؛ يشرب الخمر ويلعب بالكلاب، لا اعلمك الا وقد خسرت نفسك، وبترت دينك، وغششت رعيتك، واخزيت امانتك، وسمعت مقاله السفیه الجاهل،...»¹.

زمانی که معاویه به همراه مشاوران و شخصیت های سیاسی وارد مدینه شد مجلسی با حضور بزرگان بنی هاشم ترتیب داد و برای بیعت با یزید سخنانی مطرح کرد که امام حسین برخاست و اینچنین مکذبین عرصه سیاست را رسوا ساخت و پرده از حقایق منویات و اعمال آنان برداشت: «اما بعد... یا معاویه... وقد فهمت ما لبست به الخلف بعد رسول الله من ايجاز الصفه والتنگب عن استبلاع البيعه. وهيهات، هيهات يا معاويه... ولقد فضلت حتى افرطت، واستأثرت حتى احجفت، ومنعت حتى محلت، وجزت حتى جاوزت، ما بذلت لذي حق من اسم حق بنصيب حتى اخذ الشيطان حظّه الا وفر، ونصيبه الاكمل، وفهمت ما ذكرته عن يزید من اکتماله وسياسته لأمه محمد صل ترید ان توهم الناس فی یزید، کانک تصف محجوباً، او تنعت غائباً، او تخبر عما كان مما احتوميه بعلم خاص... فخذ ليزيد في اخذ به من استقرائه الكلاب المهارشه عند التحارش،.... والقيان ذوات المعازف وضرب الملاهى، تجده ناصراً، ودع عنك، ما تحاول.

فما اغناك ان تلقي الله من وزر هذا الخلق بأكثر مما انت لاقيه، فو الله ما برحت تقدح باطلاً في جور، وحقناً في ظلم، حتى ملأت الأسقيه، وما بينك وبين الموت الا غمضه، فتقدم على

¹ همان، ص ۳۶۳ - ۳۶۴.

عمل محفوظ فى يوم مشهود، ولات حين مناص، ورأيتك عرضت بنا بعد هذا الأمر،
ومنعتنا عن ابا ئنا تراثاً، ولقد لعمر الله اورثنا الرسول ﷺ ولاده، وجئت لنا بها ما
حجيتم به القائم عند موت الرسول، فأذعن للحجه بذلك، وردّه الايمان الى النصف،
(ص ٤٤٧)

فر كبتم الأغاليل، وفعلتم الافاعيل، وقتتم؛ كان ويكون، حتى اتاك الأمر يا معاويه من طريق
كان قصدها لغيرك، فهناك فاعتبروا يا اولى الابصار، وذكرت قياده الرجل القوم بعهد
رسول الله ﷺ وتأميره له، وقد كان ذلك ولعمر وابن العاص يومئذ فضيله بصحبه
الرسول، وبيعت له، وما صار - لعمر الله، يومئذ مبعثهم حتى انف القوم امرته، وكرهه تقدمه،
وعدوا اعليه افعاله، فقال - ﷺ لا جرم معشر المهاجرين لا يعمل عليكم بعد
اليوم غيرى».

فكيف تحتج بالمنسوخ من فعل الرسول فى اوكد الاحكام واو لاها بالمجتمع عليه من
الصواب؟ ام كيف صاحبت بصاحب تابعاً وحوالك م لا يؤمن فى صحبته؟ ولا يعتمد فى
دينه وقرابته، وتنخطأهم الى مسرفٍ مفتون، تريد ان يلبس الناس شبهه يسعد بها الباقي فى

دنیاه، وتشقی بها فی اخرتک، انّ هذا لهو الخسران المبین، واستغفرالله لی ولکم»^۱

وهمچنین هنگامی که معاویه در مسجد النبی در مدینه مشغول سخنرانی راجع به جانشینی پسرش یزید بود و گفت: «اگر غیر از یزید دیگری را برای رهبری مردم بهتر می‌شناختم برای آن شخص بیعت می‌گرفتم»^۲، اباعبدالله الحسین برخاست فریاد زد: «والله لقد ترکت من هو خیرمند اباً و امّاً و نفساً» معاویه گفت: خودت را می‌گوئی امام فرمود: نعم اصلحک الله. معاویه گفت: آری مادر تو از مادر یزید برتر است اما نسبت به پدر باید بگویم که خدا این گونه خواست که پدر یزید بر پدر تو پیروز شود. امام فرمود: حسبک جهلک، اثرت العاجل علی الاجل. معاویه گفت: اما این که گفتی تو بهتر از یزید هستی، سوگند به خدا که یزید برای رهبری برا این امت از تو سزاوارتر است. امام فرمود: هذا هو الإفک و الزور، یزید شارب الخمر و مشتری اللّهُو خیر منّی؟^۳ که این جریان در واقع یک مناظره سیاسی مستقیم با حضور مردم بود.

معاویه، بیشتر با به کارگیری ابزارها و روش های سیاسی - آمیخته با تهدید و تطمیع و حبس و تبعید و شکنجه و اعدام - با مخالفین داخلی و دشمنان برخورد می کرد و

^۱ همان، ص ۳۶۹-۳۶۸ و ۳۷۲.

^۲ همان.

^۳ همان، ص ۳۷۲ - ۳۷۳.

در پرتو سیاست و مداخله حکومت خویش را استقرار استمرار بخشید: «فاتبع معاویه سیاسه المداراه والمهادج»^۱ و به قدری دین را در جامعه بی اعتبار ساخت که خود می گوید :

«لقد هان علیهم دینهم»^۲ و در خصوص پر تنش ترین تصمیم سیاسی خویش یعنی فراندوم تحمیلی برای جمع آوری اراء مثبت تمام آحاد جامعه به نفع یزید - هنگامی که در شام مقرر حاکمیت خود با یک سخنرانی مردم را به مشورت راجع به تعیین جانشین برای حکومت پس از مرگ خویش فراخواند مردم شام گزینه عبدالرحمن ابن خالد ابن ولید را پیشنهاد دادند لکن معاویه نپذیرفت و پسرش یزید را به جانشینی خویش معرفی کرد و عبدالرحمن ابن خالد را به نحو مرموزی به قتل رساند و این بیانگر بی کفایتی یزید در نزد شامیان طرفداران پرو پا قرص بنی امیه بوده است. حتی یزید در میان خاندان بنی امیه نیز اعتباری نداشت؛ چنانکه مروان ابن حکم حاکم مدینه در این خصوص می گوید :

«ان قومک ابوا اجابتک الی بیعتک ابنک» معاویه! خویشاوندانت از پذیرفتن فرمان تو درباره بیعت یزید سرباز می زنند»^۳ با اینهمه معاویه با تهدید و تطمیع و تبلیغ تزویر...، نامناسب ترین و خطرناک ترین تصمیم سیاسی خویش را که مالا حکومت اموی را در سراشیمی سقوط زودرس قرار داد و حکومت و قدرت سیاسی از اموی به مروانی انتقال یافت تحقق بخشید و با تشکیل مراسم عمومی بیعت (فراندوم) در سراسر کشور اسلامی، همگان را دعوت نمود که برخیزند با یزید به نام خدا بیعت کنید «فبايعوا علی اسم الله»^۴ و فقط عده انگشت شماری از مخالفین باقی ماندند که با آنان با بکارگیری روش های

^۱ علامه عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ترجمه: سردارنیا، نجمی، هریسی، ص ۱۴۵ - ۱۷۵.

^۲ همان.

^۳ همان.

^۴ همان، ص ۱۸۰.

مختلف - صلاح در آن دید مدارا نماید تا فرصت و شرایط مناسب برای برخورد با آنان فراهم آید؛ یکی از برجسته‌ترین مخالفان حکومت معاویه امام حسین علیه السلام بود؛

(ص ۴۴۹) امام حسین علیه السلام در شرایطی که هم فضای عمومی جامعه مسموم بود و هم سیاستی فتنه‌انگیز در سراسر جامعه اسلامی جریان داشت و هم خواص به سکوتی مرگبار و ذلت‌آفرین تن در دادند، بهترین روش در چنین شرایطی را که هم استنادات و حیانی و هم استدلال‌ات عقلانی مؤید آن هستند را برگزید؛ مبارزه مستمر سیاسی و فرهنگی را بر مبارزات نظامی و... ترجیح داد و از هر شرایطی برای افشاگری ماهیت رژیم ستمگر و فته جو بنی امیه (معاویه) استفاده می‌کرد و با استنادات نقلی و استدلال‌ات عقلی (عقلانیت سیاسی) به دور از جنجال آفرینی سیاسی به نقد و روشنگری رفتارهای فتنه‌انگیز معاویه می‌پرداخت و مشروعیت نظام سیاسی وقت را هم از نظر عقلانیت رفتارهای سیاسی حاکمیت و هم از نظر اجتماع آراء جامعه بطور آگاهانه و به دور از اجبار و اکراه واضطرار بل به اختیار در تصمیم و عمل سیاسی حکومت وقت مستمراً مورد تعرض قرار می‌داد و بدین طریق ولایت سیاسی خویش را صادقانه اعمال می‌نمود؛ ولایت سیاسی در عصری که به تعبیر احنف ابن قیس، «نخافکم ان صدقنا ونخاف الله ان کذبنا»^۱ امام حسین صادقانه به مسئولیت سیاسی خویش عمل نمود و کوچکترین قول یا فعلی که بیانگر عدول از محور صدق، و دخول برمدار کذب در گستره سیاست باشد از امام صادر نشده با اینکه رقبا و هم‌پیمانان امام (از جمله معاویه) مکرراً نقض عهد کردند و ویژگی بارز قدرت سیاست وقت، کذب و تزویر در گستره حاکمیت بود.

ب: زندگی سیاسی امام حسین در عصر حاکمیت یزید

^۱ صالحی نجف آبادی، شهید جاوید، ص ۳۰۵.

دوران حاکمیت معاویه، با فرا رسیدن مرگش در رجب سال ۶۰ هـ خاتمه یافت؛ دورانی که معاویه، با دین به دفن دین (اسلام ناب) پرداخت چنان که مغیره ابن شعبه از شخصیت‌های طراز اول سیاسی آن عصر - که از طرفداران جدی حاکمیت اموی بود - از (ص ۴۵۰) معاویه نقل می‌کند که گفته بود: «فای عمل یبقی مع هذا؟ لا ام لک! لا والله الا دفنا دفناً».^۱ دین، ابزار سیاسی برای قدرت (اقتدار) سیاسی شده بود و هر آنچه که از ناحیه دولت صادر می‌گردید به نام دین (دستورهای دینی) تلقی شده و لازم الاجرا بود، در چنین شرایطی معاویه به پسرش یزید وصیت نموده بود: «مردم حجاز را بنگر که اصل تو و خاندانت از آنهاست. هر کس از آنها پیش تو آمد وی را گرامی دار، و هر کس از تو دوری گرفت با او پیمان ببند. مردم عراق را بنگر، و اگر هر روز عزل فرمانداری را از تو خواستند درنگ مکن، عزل یک فرماندار از آن بهتر که صد هزار شمشیر از نیام دراید و ندانی که عاقبت آن به زیان کیست. مردم شام را بنگر، و آنها را خاصان خویش کن، و اگر دشمنی بپا خاست او را به کمک شامیان دفع کن. سپس آنها را به شهرشان بازگردان و مگذار از اقامت جاهای دیگر آداب خویش را از دست بدهند. من از سه کس بر تو بیمناکم: حسین بن علی، عبدالله بن زبیر، عبدالله ابن عمر، درباره حسین ابن علی، امیدوارم خداوند او را کفایت کند چنان که پدرش را کشت و برادرش را مخدول کرد عبدالله ابن زبیرمردی است مکار و کینه جو، اگر به او دست یافتی پاره پاره اش کن. عبدالله ابن عمر مردی است پرهیزکار، وی را به آخرتش واگذار تا ترا به دنیایت واگذارد»^۲ لکن یزید برخلاف مشی سیاسی پدرش، راهی را در پیش گرفت که به فرایند سقوط

^۱ ثعلامه سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین ج ۶۱، ص ۶۸.

^۲ حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، ص ۳۴۵ - ۳۴۶.

وسرگونی رژیم نامشروع بنی امیه شتاب فراوان بخشید؛ اگر معاویه در نهان وجلسات خصوصی نیات پلید خویش را مبنی بر دفن اسلام و مظاهر آن برملا می‌ساخت، یزید آشکارا و با شتاب در صدد اعمال حاکمیت استبدادی ضد دینی بود و به جای سیاست نرمش و مدارا با دشمنان قدرت سیاسی خویش در داخل - که تز معاویه بود- سیاست مشت آهنین و برخورد خشونت آمیز را برای کسب آراء و یا حذف فیزیکی مخالفان انگشت شمار خویش

(ص ۴۵۱)

در پیش گرفت؛ سیاستی که عقلانیت سیاسی، اولویت اول را بدان اختصاص نمی‌دهد و فقط فریفتگی قدرت سیاسی می‌تواند مؤید آن باشد. یزید ابن معاویه ابن ابی سفیان، در واقع از اوصافی که یک مسلمان - با حداقل درجه ایمان از آن برخوردار است، و همچنین یک شهروند متعهد در یک جامعه اسلامی، نبود؛ هم آشکار به فسق و فجور می‌پرداخت و مقید به ترک حرام و انجام واجبات نبود و هم به اجرای قوانین تعهدی نداشت؛ انسانی که اشتهارش به فسق به قدری اظهر من الشمس است که دوستان و مخالفان بنی امیه از جمله امام حسین به صراحت در مذاکرات سیاسی و مکاتبات و سخنرانی‌ها و مناظره‌های سیاسی - چه در عهد معاویه و چه در عهد حاکمیت یزید - با شخصیت‌های طراز اول حکومت مطرح می‌کردند و بر عدم کفایت اخلاقی، دینی، و شهروندی اوصحه می‌گذاشتند و براین امر تأکید می‌ورزیدند که کسی که حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی، دینی، و شهروندی را در یک جامعه دینی رعایت نمی‌کند چطور می‌تواند کفایت سیاسی برای حاکمیت بر یک جامعه را داشته باشد. در چنین حالتی افرادی نظیر شخص معاویه و یزید نمی‌توانستند عدم تجاهر به فسق یزید را از طریق حقوقی و محاکم قضائی که در اختیار قدرت سیاسی حاکم

(حکومت اموی) بود، مطرح وبه اثبات رسانندو مخالفین سیاسی خود را از طریق محاکم قضائی محکوم نموده ومجازات کنند.

بنابراین با تغییر شرایط سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی، رفتار سیاسی امام حسین بدون آن که ذره‌ای از مدار صداقت در گستره سیاست عدول کرده باشد تغییر کرد؛ یزید، بدون توجه به سفارش‌های سیاسی (توأم با تزویر) پدرش، تزلزل و خشونت در گستره سیاست را در پیش گرفت وبلافاصله همراه با نامه‌های اعلان وفات معاویه به والیان وامیران بخش‌های مختلف جامعه اسلامی، نامه دیگری منضم به آن نامه مبنی بر اخذ بیعت از مخالفان سیاسی به هر نحو ممکن برای فرماندار مدینه ولید ابن عبته ابن ابی سفیان ارسال نمود و در نامه بعدی دو راه پیش روی فرماندار مدینه نهاد: یا از آنان بیعت بگیرد و یا سر آنان را نزد خلیفه بفرستد.

(ص ۴۵۲)

ولید هنگامی که امام را احضار نمود وجریان بیعت را مطرح کرد امام ضمن تأکید بر رأی علنی در حضور مردم فرمود: «انا اهل بیت النبوه، ومعدن الرساله، ومختلف الملائکه، بنا فتح الله، وبنا ختم الله، ویزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه، معن بالفسق، ومثلی لا یبایع مثله، ولکن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون اینا احق بالخلافه و

البيعه؟»^۱ امام با بر شمردن قابلیت‌های خویش و نیز ویژگی‌های یزید، بیعت کسی که معدن رسالت است و گشایش و اختتام امور الهی بوسیله اوست، با مثل یزید محال می‌داند و با این وجود هم خود و هم ولید را به بررسی راجع به شایستگی خلافت و شایستگی رأی دادن برای امام و یزید دعوت کرد. همچنین هنگامی که مروان ابن حکم در کوچه‌های مدینه به امام پیشنهاد داد که با یزید بیعت کند که این امر برای دنیا و آخرتش نیکوست فرمود: «إنا لله وانا اليه راجعون وعلى الاسلام السلام، اذ قد بليت الأمة براع مثل يزيد»^۲. امام در یک سخنرانی میان لشکریان حرّ و یاران خود فرمود: «الا ترون الى الحق لا يعمل به، والى الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء ربه حقاً حقاً، فاني لا اري الموت الا السعاده، والحياه مع الظالمين الأبرماً»^۳ امام، سیاست قاطع مبتنی بر درایت و صداقت و شجاعت خویش را تا آخرین لحظه حیات تعقیب نمود و می‌فرمود: «الموت اولی من ركوب العار – والعار اولی من دخول النار. الا انّ الدعی ابن الدعی قدر ركز بين اثنتين بين السّله والدّله، وهيهات منا الدّله» صلابت و استواری امام و پرهیز از هر گونه مماشات و زد و بندهای سیاسی، و پاسخ مثبت به درخواست‌های ده ساله مردم کوفه، با وجود تهدیدات جدی و سخت‌گیری ممتد یزید و عمالش بیانگر اراده قاطع امام برای افشای ماهیت حاکمیت دین‌گریز و دین‌ستیز یزید، و واعلام آمادگی برای پذیرش مسئولیت نظام سیاسی مبتنی بر دین در گستره جامعه اسلامی بود؛ تلاشی صادقانه در راستای سیاستی دین‌باور و دین‌محور و دین‌گستر.

^۱ سیدابن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۳۸.

^۲ محمددشتی، فرهنگ سخنان امام حسین، ص ۳۸۲ – ۴۳۸.

^۳ همان.

دخول و خروج صادقان و کاذبانه

هنگامی که یزید به حکومت رسید و اراده قاطع خویش را مبنی بر اخذ رأی نشان داد امام در وصیتنامه‌شان به محمد ابن حنفیه فرمود: «...انّ الحسین یشهد أنّ لا اله الا الله وحده لا شریک له، وان محمداً عبده ورسوله، جاء بالحق من عند الحق، وان الجنة و النار حق،...و اتی لم اخرج اشراً، ولا بطراً ولا مفسداً، ولا ظالماً، وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صل الله علیه وآله وسلم ارید أن امر بالمعروف وأنهی عن المنکر، واسیر بسیره جدی وابی علی ابن ابیطالب...»^۱ اگر محتوای این خروج را در قرآن جستجو کنیم به آیه ۷۹ سوره اسری می‌رسیم که می‌فرماید: «قل ربّ ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً». «دخول و خروج به صدق این است که صدق و واقعیت را در تمامی دخول و خروج هایش ببیند و صدق سراپای وجودش را بگیرد، چیزی بگوید که عمل هم بکند، و عملی بکند که همان را بگوید... و این مقام صدیقین است»^۲

چنانکه امام حسین، پس از اطلاع از شهادت مسلم و یاقیس ابن مسهر و یا عبدالله ابن یقطر این آیه را می‌خواند: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» امام در این وصیتنامه الهی - سیاسی شهادتین را ذکر می‌کند و حق بودن مبدأ و معاد را یادآور می‌شود تا احدی خروج او را خروج از دین قلمداد ننماید - همانند خوارج که خروجی جاهلانه از

^۱ همان، ص ۵۷۰.

^۲ المیزانج ۲۵، ترجمه، محمدباقر موسوی همدانی، ص ۲۹۸.

دین داشتند - وبا بر شمردن انواع خروج های منفی و ضد دین - خروج خود خواهانه، خروج عیاشانه، خروج مفسدانه، خروج ظالمانه - به نوعی از خروج مطلوب دین در گستره جامعه اسلامی اشاره می کند و آن خروج اصلاح طلبانه در گستره جامعه دین محور است. و، کذب از ویژگی های ممتاز انواع خروج های منفی است لکن صدق، مدار خروج اصلاح طلبانه است و نکته دیگر، امام به جای آن که، دین را نیازمند به اصلاحات بداند، امت دیندار و جامعه دینی را محتاج اصلاحات می داند و می یابد.

(ص ۴۵۴)

خروج امام حسین بر حکومت اموی (یزید)، خروج صادقانه بر دخول کاذبانه در گستره سیاست و حاکمیت است؛ نظام اموی، کاذبانه براریکه قدرت بر جهان اسلام دست یافت چنان که باز خوانی اندیشه ها و رفتارهای امویان، بیانگر آن است که آنان، هم دین را کاذبانه فهمیدند و پذیرفتند و هم کاذبانه، دین را مبنای رفتارهای سیاسی خویش قرار دادند. و اگر چنانچه، خاتمیت دین اسلام نبود و یا خاندان اموی قبل از اسلام زندگی می کردند، جریان رفتارهای سیاسی آنان ممکن بود در قالب وحی الهی - (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین) در آید. کتب و حیانی - از جمله قرآن مجید زندگی بشر را در تمام عرصه از جمله عرصه سیاست و حکومت جریان صدق و کذب معرفی می کند و بجاست مورخین ما در تاریخ نگاری این شیوه را مبنای کار خود قرار دهند تا تاریخ از نقل وقایع عبور کرده، نه صحنه عبرت آموزی برای او لوالالباب در آید و به هدایت بشر و جوامع بشری یاری رساند.

خلاصه

همان طور که اشاره شد یکی از آموزه‌های ناب در تبیین و تحلیل رفتارهای سیاسی امام حسین علیه‌السلام «صداقت در گستره سیاست» است و این امر، اکسیری است در جهان سیاست.

گرچه شرایط سیاسی دوران امامت و ولایت امام حسین یکنواخت نبود لکن امام با وجود پیشنهادهای سیاسی، تطمیعی، تأمینی و تهدیدی از ناحیه دوستان و مخالفان و دستگاه حکومت، هرگز ذره‌ای از مواضع خویش عدول نکردند و صداقت را در تمام شئون خویش - از جمله شأن ولایت سیاسی - حفظ نمودند و به تعبیر مؤلفان «تاریخ قرن بیستم»، «واقعیت این است که در فلسفه مذهبی طرفداران محمد فکر عبادت و سیاست از ابتدای این فلسفه، درهم عجین بوده‌اند»^۱.

این تجلی صداقت در ولایت و رهبری سیاسی امام، در شرایطی است که دین، دولتی شده بود و اعتماد به این که «هرچه خلیفه می گوید، دین است و دین، آن است که

^۱ سرژ برشتین - پی یرمیلز، تاریخ قرن بیستم ج ۲، ترجمه دکتر ترجمان، ص ۵۵۱.

خلیفه می گوید»^۱ چنان که عمر ابن سعد بن سپاهیان خود در حمله به لشکر امام حسین گفته: «یا خیل الله ارکبی وبالجنه ابشری»^۲ و عبیدالله ابن زیاد می گفت: «هذا امیر المؤمنین یزید قد عرفتموه حسن السیره محمود الطریقه میمون النقبیه محسناً الی الرعیّه متعاهداً للثغور یعطی العطاء فی حقّه حتی قد امنت السبیل علی عهده واطفئت الفتن بجهدہ»^۳ و زمانی که یزید برای جنگ با عبدالله ابن زبیر لشکری به مکه فرستاد این سپاه، هم رو به کعبه نماز می خواندند و در همان حال با منجنیق، قبله خود (کعبه) را به آتش می بستند و در سال دوم خلافت یزید، سپاهی که به مدینه رفت تا سه روز جان و مال و ناموس مردم مدینه بر آنان حلال بود و در مسجد پیامبر خون جاری و هزار زن بعد از آن واقعه فرزندان به دنیا آوردند که پدران شان معلوم نبود، و مسلم که فرمانده این لشکر بود در مرض منتهی به مرگش گفت: «خدایا اگر بعد از اطاعت از خلیفه (یزید) و کشتار اهل مدینه مرا به جهنم ببری، معلوم می شود که من خیلی بدبختم»^۴ و نیز شمر ابن ذی الجوشن که بعد از شهادت امام حسین مورد سرزنش جمعی قرار گرفت، گفت: «وای بر شما، کار با اطاعت خلیفه بود. اگر ما اطاعت خلیفه نمی کردیم مثل این چهار پایان بودیم»^۵. و...

^۱ علامه سید مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۷۳ - ۷۴.

^۲ فضل الله کمپانی، حسین کیست، ص ۱۴۵.

^۳ صالحی نجف آبادی، شهید جاوید، ص ۳۰۵.

^۴ سید مرتضی عسکری، همان، ص ۷۳ - ۷۴.

^۵ همان.

بنابر این هم چنان که محور و مدار زندگی مؤمن، دخول و خروج صادقانه است و عرصه سیاست از دخول و خروج صادقانه مستثنی نمی‌باشد از مصادیق دخول صادقانه در عرصه سیاست دخول پیامبر اکرم و امام علی در حاکمیت سیاسی امت اسلامی بوده و از مصادیق خروج صادقانه در عرصه سیاست، خروج امام حسین علیه السلام علیه حاکمیتی که مبتنی بر دخول کاذبانه است (حکومت اموی) می‌باشد. خروج خوارج از مصادیق خروج کاذبانه و دخول امویان در قدرت سیاسی از مصادیق دخول کاذبانه در عرصه سیاست است.

منابع:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- الارشاد شیخ مفید ترجمه: سیدهاشم رسولی محلاتی ناشر: انتشارات علمیه اسلامیة.
- ۳- المیزان جلد ۲۵ علامه طباطبائی ترجمه: محمد باقر موسی همدانی ناشر: کانون انتشارات محمدی.
- ۴- لهوف سید ابن طاووس ترجمه: دکتر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی ناشر: دفتر نشر نوید اسلام - قم.
- ۵- تحف العقول ابو محمد حسن حرّانی ترجمه احمد جنتی ناشر: انتشارات علمیه اسلامیة.
- ۶- تاریخ تمدن جلد ۴ عصر ایمان - بخش اول - ویل دورانت ترجمه: صارمی - پاینده - طاهری - ناشر: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۷- تاریخ قرن بیستم جلد ۲ سرژ برشتین - پی میلزا ترجمه: دکتر ترجمان ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- ۸- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن ترجمه: ابوالقاسم پاینده ناشر: سازمان انتشارات جاویدان.
- ۹- حماسه حسینی جلد ۲ و ۳ استاد شهید مطهری ناشر: انتشارات صدرا.
- ۱۰- فرهنگ سخنان امام حسین محمد دشتی ناشر: مؤسسه انتشارات مشهور.
- ۱۱- شهید جاوید صالحی نجف آبادی ناشر: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۱۲- حسین کیست فضل الله کمپانی ناشر: کتابفروشی فروغی.

۱۳- رسالت ما آیه الله شهید سید محمد باقر صدر ترجمه : محمد تقی رهبر ناشر : انتشارات روزبه.

۱۴- گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام جلد ۱، سید حسین شیخ الاسلامی، ناشر : انتشارات انصاریان - قم.

۱۵- شیعه در اسلام علامه طباطبائی ناشر: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

۱۶- نقش عایشه در تاریخ اسلام جلد ۳-۱ علامه سید مرتضی عسکری ترجمه : سردارنیا، نجمی، هریسی، جاودان.

۱۷- نقش ائمه در احیاء دین جلد ۱۶ علامه سید مرتضی عسکری ناشر : دانشکده اصول دین.

